

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صلى الله عليك يا وليّ العصر عجل الله فرجك أدركنا

كتاب

سلام بابای غریبم

«درس‌هایی از زیارت جوادیه امام رضا»

(علیهما السلام)

–شرح‌واره‌ای فروتنانه تقدیم به پیش‌گاه ولی نعمت‌مان–

سید مهدی مرعشی

(بهار ۱۴۰۳)

مطابق با ذی‌الحجه ۱۴۴۵

شمس الشموس
سلطان خراسان
مدفون به ارض طوس
امام الرؤف
انيس النفوس
ولى نعمت ايران
معين الضعفاء و الفقراء
غريب الغرباء
ابالحسن
ثامن الحجج
عالم آل محمد
الصديق الشهيد
مسموم زهر كين
هشتمين اختر تابناك آسمان امامت و ولايت
ضامن آهو
مُكَيِّدَةُ الْمُلْحِدِينَ
الإمام التَّقَى النَّقِيُّ
سَيْفِ اللَّهِ الْمُنتَضَى
بضعه پیغمبر و حضرت زهرا

حضرت على بن موسى الرضا المرتضى
(عليهم آلاف التحية و الثناء)

پیش‌گفتار

سرآغاز این نوشتار فروتن را فرخنده و همایون می‌کنیم به یاد آن سفرکرده دوران‌ها که با آمدنش، یگانه فصل هستی، همیشه‌بهار خواهد گشت و سبزه و گل، آراستگی بی‌پیشینه خویش را خواهند آزمود.

به توفیق الهی و امدادهای حجت واپسین (عجل الله فرجه) شرحی ناچیز بر زیارت جوادیه امام رضا (علیهما السلام) نوشته شد.

در واقع باید گفت: ما را چه به شرح کلمات اهل بیت (علیهم السلام)!!

چرا که حقیقت و کنه و باطن آن بیانات را جز خودشان کسی نمی‌داند.

پس بهتر است بگوییم: درس‌هایی از زیارت‌نامه جوادیه امام رضا (علیهما السلام) در حد وسع و بضاعت مزجات ما! آن هم نه پیام‌های همه فرازهای این زیارت‌نامه زیبا و غنی.

در این نوشتار، به حدود ۲۰ عبارت، اشاراتی نمودیم و مباحثی را مطرح نمودیم و هنوز فرصت و توفیق پرداختن به ۹۰ درصد واژگان نداشتیم.

سزاوار است مطالب نظم و نثر این زیارت‌نامه بیش‌تر مورد مذاقه و بررسی و کنکاش قرار گیرد که حاوی معارفی والا و عالی است.

این زیارت مثل خود ذوات معصوم (علیهم السلام) غریب و ناشناخته است!

باشد که گامی مقبول برای احیای معارف والای دین پروردگار مهربان برداریم!

وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ

روز زیارت مخصوصه امام رضا (علیه السلام) - ۲۳ ذیقعدہ ۱۴۴۵ - ۱۴۰۳/۳/۱۲ خورشیدی

حیف باشد که تو باشی و مرا غم ببرد!»

تو که یک گوشه چشمت غم عالم ببرد
حیف باشد که تو باشی و مرا غم ببرد!

نیست دیگر به خرابات، خرابی چون من
باز خواهی که مرا سیل دمامم ببرد؟

حال آن خسته، چه باشد که طبیبش بزند
زخم و بر زخم نمک پاشد و مرهم ببرد؟!

پاک‌بازی که تو خواهی نفسی بنوازش
نه عجب باشد اگر صرفه ز عالم ببرد!

آن که بر دامن احسان تو اش دست‌رسی است
به دهان خاکش اگر نام ز حاتم ببرد

زنگ چل ساله آینه ما گر چه بسی است
آتشی همدم ما کن که به یکدم ببرد

رنج عمری همه هیچ است، اگر وقت سفر
رخ نماید که مرا با دل خرم ببرد

من ندانم چه نیازی است تو را با همه قدر
که غمت دل ز پری‌زاده و آدم ببرد!

جان فدای دل دیوانه که هر شب بر تو است
کاش جاوید بدان کوی مرا هم ببرد

من ننالم ز تو، لیکن نه سزا هست کسی
درد با خود ز در عیسی مریم ببرد

ذکر من نام دل‌آرای حبیب است عماد
نیست غم، دوست اگر نام مرا کم ببرد!

(عماد خراسانی)

مفهوم زیارت

زیارت یعنی: تمایل یافتن، از ۳ رکن «زائر»، «مزور» و «گرایش قلبی» تشکیل می‌شود که اگر هر یک از این سه رکن نباشد، زیارت مفهوم نخواهد داشت. اهمیت زیارت از آن جا است که عامل ارتباط و وابستگی انسان به اهل بیت (علیهم السلام) و منشأ خیرات و برکات، نزول فیض، اجر و ثواب است.

از معانی آن: اصلاح و تقویت خویشتن، عزیمت به سوی کعبه مقصود به منظور گرامی‌داشت او و شرکت در محفل^۱ انس او.^۲

الزیارة فی العرف: «قصد المزور اکراماً و تعظیماً له و استیناساً به»؛ زیارت، دیدار مشتاقانه‌ای با مقام خلافت کلیه الهیه و اسمای حسنی خداوندی و مشیت پروردگار است

زیارت حضور آگاهانه‌ای است در محضر جلوه جمال حق و کمال مطلق.

زیارت ترنم شیوا و رسای عاشقانه زائر است برای کسب فیوضات سرمدی، با واسطه فیض میان ربّ و مربوب، خالق و مخلوق و آفریدگار و آفریده.

زیارت ارتباط معنوی و ملکوتی است با انسان کامل که سلطه قدرت او به اذن خدا، تمام هستی و ما سوی الله را فرا گرفته است.

زیارت نشانه وفاداری صادقانه هر مأموم است به امام و رهبر خویش که سازندگی ابعاد وجودی و تأمین سعادت خود را در گرو رهنمود الهی او می‌بیند.

زیارت ابراز علاقه فطری و ذاتی هر انسان آزاد و مسئول و متعهد است در برابر انسان کامل الهی که مظهر اسماء جمال و کمال خداوندی است.

^۱ - لسان العرب: ج ۴ - ص ۴۳۳: ماده «زور».

^۲ - مجمع البحرین: ج ۳ - ص ۲۲۰.

شعر و شعور

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةٌ وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا.^۳

با هدف توسل و تیمن به وجود نازنین امام رضا (علیه السلام)، از زبان لطیف، شیرین و دل‌نشین «شعر» بهره گرفتیم.

صفحات زوج این کتاب - که معمولاً در سمت برگ‌های سمت راست کتاب، گشوده می‌گردند، آراسته به زمزمه‌های عاشقانه و عارفانه و نجوای خودمانی و صمیمی با امام رضا (علیه السلام) و بیان فضائل و مصائب و روضه‌های مرضی خشنودی ایشان و نوادی دل‌دادگی و آوای بی‌قراری شده است.

و مطلب و مراد اصلی، در صفحات فرد، برگ‌های سمت چپ نسخه چاپ‌شده و کاغذی، جنب صفحات زمینه‌ای شعر ارائه می‌گردد.

باشد که قبول افتد!

^۳- من لایحضره الفقیه: ج ۴ - ص ۳۷۹.

زیارت تجلی تجدید عهد با امام معصوم (علیه السلام)

در باب اهمیت زیارت، عبارتی از امام رضا (علیه السلام) نقل شده است که حضرت از زیارت به عنوان یک «تجدید عهد و پیمان با امامان (علیهم السلام)» یاد می‌کنند و می‌فرمایند: «إِنَّ لِكُلِّ إِمَامٍ عَهْدًا فِي أَعْنَاقِ شِيعَتِهِ وَأَوْلِيَائِهِ وَإِنَّ مِنْ تَمَامِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ وَحُسْنِ الْأَدَاءِ زِيَارَةَ قُبُورِهِمْ فَمَنْ زَارَهُمْ رَغْبَةً فِي زِيَارَتِهِمْ تَصَدِيقًا بِمَا رَغَبُوا فِيهِ كَانُوا شُفَعَاءَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ»

هر امامی در گردن دوستان و شیعیانش عهدی دارد و وفای کامل به عهد و نیکو ادا کردنش به این است که اولیا و دوستان، قبور آن‌ها را زیارت کنند. چه آن که هر کس ایشان را از روی رغبت و میل زیارت کند، در روز قیامت ایشان شفاعی او خواهند بود.^۴

از این تعبیر استفاده می‌شود که زیارت در متن جامعه است و در حاشیه نیست و یک تجدید عهد است. زیارت از نزدیک، یک فیض و یک موهبت الهی به زائر است و زیارت از راه دور نیز اثرات خود را در بر دارد.

روایتی زیبا درباره زیارت

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) خطاب به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) فرمودند: «يَا أَبَا الْحَسَنِ! إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَبْرَكَ وَ قَبْرَ وَدِّكَ بِقَاعًا مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ وَ عَرَصَهُ مِنْ عَرَصَاتِهَا وَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ نَجَبَاءٍ مِنْ خَلْقِهِ وَ صَفْوَتِهِ مِنْ عِبَادِهِ تَحِنُّ إِلَيْكُمْ وَ تَحْتَمِلُ الْمَذَلَّةَ وَ الْأَذَى فَيَعْمُرُونَ قُبُورَكُمْ وَ يَكْثُرُونَ زِيَارَتَهَا تَقَرُّبًا مِنْهُمْ إِلَى اللَّهِ وَ مَوَدَّةً مِنْهُمْ لِرَسُولِهِ أَوْلَيْكَ يَا عَلِيُّ! الْمَخْصُوصُونَ بِشَفَاعَتِي الْوَارِدُونَ حَوْضِي وَ هُمْ زَوَارِي غَدَاً فِي الْجَنَّةِ يَا عَلِيُّ! مَنْ عَمَرَ قُبُورَكُمْ وَ تَعَاهَدَهَا فَكَأَنَّمَا أَعَانَ سَلِيمَانَ بْنَ دَاوُدَ عَلَى بِنَاءِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ مَنْ زَارَ قُبُورَكُمْ عَدَلَ ذَلِكَ ثَوَابَ سَبْعِينَ حَجَّةً بَعْدَ حَجَّةِ الْإِسْلَامِ وَ خَرَجَ مِنْ ذَنْبِهِ حَتَّى يَرْجِعَ مِنْ زِيَارَتِكُمْ كَيَوْمَ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ فَابْشِرْ وَ بَشِّرْ أَوْلِيَاءَكَ وَ مُحِبِّيكَ مِنَ النَّعِيمِ وَ قُرَّةَ الْعَيْنِ بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَ لَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ وَ لَكِنَّ حَثَالَةً مِنَ النَّاسِ يُعَيِّرُونَ زَوَارَ قُبُورِكُمْ كَمَا تَغْيِرُ الرِّانِيَّةُ بِزَنَايِهَا أَوْلَيْكَ شِرَارُ أُمَّتِي لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي وَ لَا يَرُدُّونَ حَوْضِي»^۵؛

ای ابالحسن! خداوند قبر تو و قبور فرزندان تو را بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت می‌گرداند و قلوب بندگان را به شما متمایل می‌سازد و در راه زیارت شما و آبادی قبرتان، سختی‌ها می‌بینند و می‌خواهند با این کار به خدا نزدیک شوند و به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) او محبت کنند، ای علی! آنان مورد شفاعت من قرار می‌گیرند و در کنار حوض بر من وارد می‌شوند و در بهشت زائران من خواهند بود. ای علی! هر کس شما را زیارت کند، ثواب ۷۰ حج می‌برد و هنگام بازگشت، چون کودکی که از مادر متولد می‌شود، از گناهان پاک می‌گردد، پس مژده باد تو و دوستان تو را به نعمت‌ها و روشنایی چشمی که کسی آن را ندیده و گوشی نشنیده و به دل کسی خطور نکرده و کسانی از مردم پست و فرومایه، بر زائران شما خورده می‌گیرند و آنان را نکوهش می‌کنند، گویی به گناه ناشایستی دست بازیده‌اند. اینان بدترین امت من هستند و شفاعت مرا نخواهند دید و بر من در کنار حوض وارد نمی‌شوند.^۶

^۴ - من لایحضره الفقیه: ج ۲ - ص ۵۷۷ و الکافی: ج ۴ - ص ۵۶۷.

^۵ - تهذیب الاحکام: ج ۶ - ص ۲۲ و بحار الانوار: ج ۹۷ - ص ۱۲۱.

^۶ - برگرفته از ارشاد القلوب: ترجمه سلگی: ج ۲ - ص ۳۸۴.

«نزدیک است»

در کنار تو، وجودم به خدا نزدیک است
هر که نزدیک رضا شد، به خدا نزدیک است

تو خودت حافظ من باش به یغما نروم
دام ابلیس به من، در همه جا نزدیک است

اعتقاد دلم این است که در هئیت‌ها
دست احسان کریمان به گدا نزدیک است

شکوه‌ای نیست اگر غرق مصیبت شده‌ام
طالب وصل شدن هم، به بلا نزدیک است

تا همین جا، به خدا قافیه را باخته‌ام
مرگ این غمزه بی چون و چرا نزدیک است

دل بی تاب مرا روی غسل ساخته‌اند
غافل از یار شوم، زلزله‌ها نزدیک است!

هر که دارد هوس کرب بلا گریه کند
گریه کن‌ها، سفر کرب بلا نزدیک است

گر چه دور از حرم کرب بلا ییم ولی
باز هم شکر، خراسان رضا نزدیک است

(علی ذوالقدر)

اوقات خاص زیارت امام رضا (علیه السلام)

علامه مجلسی (قدس سره) می‌گوید: «بدان که زیارت امام رضا (علیه السلام) در روزهای بافضیلت و اوقات باشرافت، افضل است؛ به‌ویژه روزهایی که به آن حضرت (علیه السلام) اختصاص دارد، مانند روز ولادت ایشان که یازدهم ذی القعدة و روز شهادت آن حضرت در آخر ماه صفر یا هفدهم آن ماه، یا بیست و چهارم ماه رمضان و از ایام خاص آن حضرت، روز اول، یا ششم ماه رمضان است که با آن حضرت به‌عنوان ولی‌عهدی بیعت شد.^۷

سید بن طاووس (رضوان الله علیه) در اقبال الأعمال می‌گوید: «روایت شده که در روز ششم ماه رمضان به‌خاطر حقوقی که حضرت رضا (علیه السلام) بر گردن ما دارد، ۲ رکعت نماز و در هر رکعت یک سوره حمد و ۲۵ مرتبه سوره توحید بخوانند.»^۸

وی می‌نویسد: «در برخی نوشته‌های عالمان عجم دیده‌ام که زیارت مولایمان در روز بیست و سوم ماه ذی القعدة روز زیارتی مخصوص آن بزرگوار، مستحب است که ایشان را از دور یا نزدیک زیارت نمایند.»^۹

مرحوم شهید اول (قدس سره) می‌گوید: «زیارت امام رضا (علیه السلام) در ماه رجب، از برترین اعمال است.»^{۱۰}

عالم بزرگوار مرحوم میرداماد (قدس سره) نیز در اعمال روز دحوالأرض (بیست و پنجم ذی القعدة)^{۱۱}، زیارت امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) در این روز را از افضل اعمال مستحب و مؤکدترین سنت‌ها معرفی کرده و هم‌چنین زیارت آن حضرت در روز اول ماه رجب بسیار مورد تأکید و به آن دعوت شده است.

درباره روز دحو الارض

افضل اعمال این روز، یوم «دحو الارض» زیارت «جوادیّه» امام رضا (علیهما السلام) است.

از رساله اربعه ایام مرحوم میر برهان الدین محمدباقر استرآبادی، ملقب و معروف به «میرداماد» (رضوان الله علیه) — که ۴۰۰ سال پیش نوشته شد:— درباره شب و روز «دحو الارض» باید گفت:

هر جماعت که در این روز در ذکر جناب مقدس الهی مجتمع شوند، جمعیت ایشان متفرق نشده، جمیع مطالب و حوائج ایشان را الله تعالی به تسهیل و إنجاح مقرون سازد و الله سبحانه و تعالی هزار هزار رحمت از رحمت خود از برای ذاکرین در این روز و قائمین در این شب نازل می‌گرداند.

^۷ - بحار الانوار: ج ۹۹ - ص ۴۳.

^۸ - اقبال الاعمال: ج ۱ - ص ۱۳۰.

^۹ - اقبال الاعمال: ج ۱ - ص ۳۱۰ و بحار الانوار: ج ۱۰۲ - ص ۴۳.

^{۱۰} - الدروس الشرعیة: ج ۲ - کتاب المزار، درس ۱۲۸ - ص ۲۴.

^{۱۱} - که روز حرکت امام رضا (علیه السلام) از مدینه به سوی مرو است.

«دار الشفای کشور ما»

نامِ شما دوايِ تمامی دردها است
دارالشفای کشورِ ما، مشهدالرضا است

جانم فدایِ شاهِ غریبی که آشنا است
امضایِ تو مجوزِ رفتن به کربلا است

بعد از دو ماه گریه و سینه‌زنی و آه
من آمدم به‌سوی حریمت سلام، شاه

ای دست‌گیرِ فلک و فَلَک، دستِ من بگیر
آزاد کن مرا که شدم بنده و اسیر

از نوکرانِ صحنِ توام ایها الامیر
شرمنده آمدم، سَرَمِ آنداختم به زیر

بد کرده‌ام اگر، به خودم کرده‌ام ولی
تو گریه کن به حالِ دلِ نوکرت علی

از زهر بدتر است عملِ کردِ من رضا
زینت نشد برایِ تو این سینه‌زن رضا

خون کرده‌ام به قلبِ حسین و حسن رضا
حالا بساطِ توبه و یک بی کفن، رضا

این آخرین وصیتِ سلطانِ غربت است
تنها مسیرِ توبه ما، اشک و هیئت است

این گونه دست و پا زدنت می‌کشد مرا
یابن الشَّیبیب گفتی و رفتیم کربلا

تصدّق در این روز، به قصد آن که وظیفه این روز است، درهمی با ده هزار درهم، یا با صد هزار درهم در روزهای دیگر برابر و در اجر و ثواب با آن مکافیء و مقابل است.

و صائمی را به مال خود در شب، إفتار فرمودن، با تفتیر ده هزار یا صد هزار صدیق معادل است.

و در روایت وارد شده که هیچ کس نماند در این شب، یا در این روز که از درگاه الهی حاجتی مسئلت نماید و الله تعالی آن سؤال را ردّ کند و آن حاجت را قضا ننماید.

فصل زیارت سیدنا و مولانا امام الوری و منار الهدی اَبی الحسن علیّ بن موسی الرضا (علیه من الصلوات أنماها و من التسلیمات أزکاهها) در این روز أفضل أعمال مستحبّه و آکد آداب مسنونّه است.

وظیفه زیارت در این روز از دور -هرگاه زائر در مشهد مقدس نباشد- آن است که بعد از غسل دحو الارض، غسل زیارت کند. و نیت چنین کند به فارسی: غسل زیارت امام رضا (علیه السّلام) از دور در روز دحو الارض می‌کنم از برای آن که سنّت است قربۀه إلى الله. و به عربی: اغتسل غسل زیارة اَبی الحسن الرضا (علیه السّلام) عن البعد فی یوم دحو الارض لندبه قربۀه إلى الله.

اگر در مشهد هیچ معصومی نبوده باشد، باید که به صحرا بیرون رود، یا پشت بام خانه خود، یا بر موضعی مرتفع تحت السماء که مسقف نبوده، در تحت هیچ سقفی نباشد برآید و نماز زیارت را بر زیارت مقدم داشته، اولاً نماز زیارت ۲ رکعت بگذارد و أفضل آن است که ۶ رکعت نماز زیارت به جا می‌آورد، یا ۴ رکعت، هر ۲ رکعت به یک سلام.

و چون از نماز فارغ شود، تسبیح فاطمة زهراء (علیها السّلام) بگوید، پس سر به سجده نهاده، پیشانی و بینی را بر تربت مبارکه امام حسین (علیه السّلام گذاشته) بگوید: اللهمّ إنّ هاتین الرکعتین هدیۀه منی إلى روح سیدی و إمامی عبدک و ولیک اَبی الحسن علیّ بن موسی الرضا صلواتک و تسلیماتک علی روحه و جسده. اللهمّ فبلّغهما منی إلى روحه و اردد علیّ من روحه التّحیّۀ و السّلام. اللهمّ و اجزنی علی ذلك أفضل الجزاء منک و فی رسولک و فی ولد رسولک و فی ولیک و فی ولد ولیک یا ولیّ المؤمنین. پس سر از سجده برداشته، به زیارت برخیزد، و متوجه جانب مشهد مقدّس رضوی ایستاده، نیت زیارت کند به فارسی: زیارت امام رضا (علیه السّلام) می‌کنم از دور در روز دحو الارض از جانب خود و پدر و مادرم و از جانب جمیع مؤمنین و مؤمنات از برای آن که سنّت است قربۀه إلى الله. و به عربی: أزور سیدی و مولای و امامی اَباالحسن علیّ بن موسی الرضا (علیه السّلام) عن البعد فی مقامی هذا عنی و عن والدیّ و عن جمیع المؤمنین و المؤمنات لندبها قربۀه إلى الله.

میرداماد در این قسمت کتاب خود، «زیارت جوادیه امام رضا» (علیهما السلام) و دعای بعد از آن را ذکر می‌کند.

زردی چهره تو و سرخی نیزه‌ها
هر دو، زبان گرفته بیا مُنْتَقِمِ بیا

حُجره شبیه گوشه گودالِ غم شده
دل واپسی اهلِ محرمِ حرم شده

تو سوختی، ولی حرمت در شراره نیست
پیراهنِ تو، غرقه‌به‌خون، پاره‌پاره نیست

در چنگ‌هایِ دشمن تو، گوش‌واره نیست
بر رویِ نیزه، پشتِ سرت شیرخواره نیست

تو یاد داده‌ای که بگوییم: «یا حسین»
این حاجت گداست: «حرم، کربلا، حسین»

دل تنگِ کربلا شده‌ام، آمدم حرم
دستِ نوازشی تو بکش بر روی سَرم

تو ایها العزیزی و من نیز نوکرم
من را ببر حرم، تو به‌هم‌راهِ مادرم

هر چند رو سیاه، برای تو ام رضا
من ندبه‌خوانِ صحن و سرایِ تو ام رضا

(حسین ایمانی)

این زیارت، از جمله زیارات مربوط به امام رئوف، مولانا علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) است که به وسیله فرزند بزرگوارشان، حضرت امام جواد (علیه السلام) انشاء و ایراد شده و تنها زیارتی است که در برخی از فرازهای آن، از متن «منظوم» و شعر استفاده شده.

ناگفته نماند که این زیارت، در میان زائران و مجاروان حضرتش، رائج و شایع و متعارف و متداول و معمول و مرسوم و مشهور و زبان زد و پراوازه و معروف نیست.

زیارت جوادیه (علیه السلام) از دیدگاه دانش‌مندان

۱- محقق نام‌دار سید محمدباقر بن محمد الحسینی استرآبادی (رضوان الله علیه)، معروف به میرداماد (متوفی ۱۰۴۰ ق.) در کتاب «اربعه ایام»^{۱۲}

۲- علامه مجلسی (قدس سره) متوفی ۱۱۱۱ قمری در بحارالانوار. ایشان درباره «زیارت جوادیه» (علیه السلام) می‌نویسد: «أقول وجدت فی بعض مؤلفات قدماء أصحابنا زیاره له (علیه السلام) و كانت النسخه قديمه کان تاریخ کتابتها سنه ست و أربعین و سبعمائنه فأوردتها كما وجدتها قال زیاره مؤلانا و سیدنا أبی الحسن الرضا (علیه) و علی آباءه و أبنائه الصلاه و السلام) كل الأوقات صالحه لزیارته و أفضلها فی شهر رجب روی ذلك عن وکده أبی جعفر الجواد (صلوات الله علیه و سلامه)»؛ در نسخه‌ای قدیمی - که تاریخ تألیف آن، سال ۷۴۶ ق. ذکر شده و از تألیفات اصحاب پیشین ما بوده- زیارتی برای حضرت رضا (علیه السلام) دیدم که آن را همان‌گونه که یافته‌ام نقل می‌کنم. در آن جا آمده است: زیارت مولا و سرور ما، حضرت رضا (علیه السلام) - که بر او و پدران و فرزندانش درود و سلام باد- در هر زمانی شایسته و نیکو است و بهترین زمان آن، ماه رجب است. این زیارت از فرزندش حضرت جواد (علیه السلام) برای آن حضرت روایت شده است.^{۱۳} و سپس عبارات «زیارت جوادیه» (علیه السلام) را با نماز و دعای بعد از آن نقل می‌کند.

در این جا، متن و ترجمه زیارت شریف جوادیه (علیه السلام) به ۲ صورت تقدیم می‌گردد.

- ۱- ابتدا کل متن عربی را یک جا می‌آوریم و سپس کل ترجمه را کامل و پیوسته ذکر می‌کنیم.
- ۲- سپس هر فراز از متن عربی زیارت‌نامه را جدا جدا، همراه با معنی فارسی‌اش عبارت به عبارت در زیر آن، نقل و درج می‌نماییم.

^{۱۲} - ص ۵۵.

^{۱۳} - بحارالانوار؛ چاپ بیروت: ج ۹۹، ص ۵۲؛ و ج ۱۰۲ چاپ اسلامیه - ص ۵۲.

«نوازش»

خواهند اگر ببخشند از مجرمی گناهی
اول ورا نوازند با سوز و اشک و آهی

دریای عفو جوشد از اشک دردمندی
اوراق جرم سوزد از آه صبح‌گاهی

این جا گناه بخشند، کوهی به کاه بخشند
بی‌چاره من که با خود، ناورده پر گاهی

ای وای اگر برای افشای هر گناهم
گردند روز محشر هر عضو من گواهی!

هر چند روسیاهم با آن همه گناهم
مشتاق یک نگاهم مولای من نگاهی

یا رب، چه‌گونه سوزد آن که در آستانت
رخسار خویش سوده بر خاک گاه‌گاهی!؟

بار گناه سنگین، ره منتهی به بن بست
در پیش رو ندارم جز باب توبه راهی

از من گنه بود زشت، از تو است عفو، زیبا
ای عفو از تو زیبا، العفو یا الهی

تن خسته، پا شکسته، درها تمام بسته
جز باب رحمت تو، نبود مرا پناهی

عمری گناه کردم، دل را سیاه کردم
من اشتباه کردم، یا رب چه اشتباهی!

آلودگی دل را با اشک توبه شویم
تا در دلم نماند آثاری از گناهی

با کثرت گناهم می‌پسند روسیاهم
کاورده‌ام علی را در عین روسیاهی

مهر علی است «میشم»، مهر نجات عالم
بی‌حب او نباشد، طاعات جز تباهی

(غلام‌رضا سازگار)

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ [أو ابن أوليائه. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا سَفِيرَ اللَّهِ وَابْنَ سَفَرَائِهِ] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ [أو ابن حججه] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ [أو ابن انواره] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ [السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارثَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ [السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارثَ نُوحٍ نَجَى اللَّهُ] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ [السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارثَ اسْمَعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ مُحَمَّدٍ [حَبِيبِ اللَّهِ وَ] رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيَّ اللَّهِ وَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارثَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ [أَبِي مُحَمَّدٍ] الْحَسَنِ وَ [السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارثَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ] الْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ [سَبْطِي رَسُولِ اللَّهِ] [أَجْمَعِينَ] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ [أو زَيْنِ الْعَابِدِينَ] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ [الْبَارِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الْأَمِينِ] السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارثَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعَالِمِ [الْكَاطِمِ] [أَمَامِ الْعَارِفِينَ] الْحَفِيِّ [الْحَلِيمِ] السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ [الرَّضِيِّ] [الْبَرِّ] [الْبَارِ] التَّقِيُّ [الْوَفِيِّ] [أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ عِبَدْتَ اللَّهَ [مَخْلَصًا] حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا إِمَامَ قَصِيبٍ وَ [مِنْ] إِمَامِ عَصِيبٍ وَ إِمَامِ نَجِيبٍ وَ [أَمَامِ] بَعِيدٍ قَرِيبٍ وَ [أَمَامِ] مَسْمُومٍ غَرِيبٍ السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْعَالِمُ النَّبِيُّ وَ [ذُو] الْقَدْرِ الْوَجِيهِ النَّازِحِ عَنِ تَرْبَةِ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَمْرِ أَوْلَادِهِ وَ عِيَالِهِ بِالنِّيَّاحَةِ عَلَيَّ قَبْلَ وَصُولِ الْقَتْلِ إِلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيَّ دِيَارِكُمْ الْمُوَحِّشَاتِ كَمَا اسْتَوْحِشْتُمْ مِنْكُمْ مِنِّي وَ عَرَفَاتِ السَّلَامُ عَلَيَّ سَادَاتِ الْعَبِيدِ وَ عِدَّةِ الْوَعِيدِ وَ الْبَيْتِ الْمَعْطَلَةِ وَ الْقَصْرِ الْمَشِيدِ السَّلَامُ عَلَيَّ غَوْتِ اللَّهْفَانِ وَ مَنْ صَارَتْ بِهِ أَرْضُ خُرَّاسَانَ خُرَّاسَانَ السَّلَامُ عَلَيَّ قَلِيلِ الزَّائِرِينَ وَ قَرَّةِ عَيْنِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيَّ الْبَهْجَةِ الرَّضْوِيَّةِ وَ الْأَخْلَاقِ الرَّضِيَّةِ وَ الْعُصُونِ الْمُتَفَرِّعَةِ عَنِ الشَّجَرَةِ الْأَحْمَدِيَّةِ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ انْتَهَى إِلَيْهِ رِئَاسَةُ الْمُلْكِ الْأَعْظَمِ وَ عِلْمٌ كُلُّ شَيْءٍ لِتَمَامِ الْأَمْرِ الْمُحْكَمِ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَسْمَاؤُهُمْ وَسِيْلَةُ السَّائِلِينَ وَ هِيَائِهِمْ أَمَانُ الْمَخْلُوقِينَ وَ حُجَجُهُمْ إِبْطَالُ شَبِّهِ الْمُلْحِدِينَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ كَسَرَتْ لَهُ وَسَادَةٌ وَالِدِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى خَصِمَ أَهْلَ الْكُتُبِ وَ ثَبَّتَ قَوَاعِدَ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَيَّ عِلْمِ الْأَعْلَامِ وَ مَنْ كَسَرَ قُلُوبَ شِيْعَتِهِ بِغُرْبَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ السَّلَامُ عَلَيَّ السَّرَّاجِ الْوَهَّاجِ وَ الْبَحْرِ الْعَجَّاجِ الَّذِي صَارَتْ ثُرْبَتُهُ مَهَيْطَ الْأَمْلَاقِ وَ الْمِعْرَاجِ السَّلَامُ عَلَيَّ أَمْرَاءِ الْإِسْلَامِ وَ مَلُوكِ [الْإِيمَانِ] الْأُدْيَانِ [السَّلَامُ عَلَيَّ] بَاهِرِي النُّورِ وَ طَاهِرِي الْوِلَادَةِ وَ مَنْ أَطْلَعَهُمُ اللَّهُ عَلَيَّ عِلْمِ [عُلُومِ] الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ [أو جعلهم بإفضاله منبع الهدى و معدن السعادة] وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَ السَّادَةِ [السَّعَادَةِ] السَّلَامُ عَلَيَّ كَهُوفِ الْكَائِنَاتِ وَ ظِلِّهَا وَ [السَّلَامُ عَلَيَّ] مَنْ ابْتَهَجَتْ بِهِ مَعَالِمُ طُوسٍ حَيْثُ حَلَّ بِرَبْعِهَا شِعْرُ:

«اذن دخول مهبط عشق»

ای کاش غزل، قصیده می‌شد
سیب غزلم رسیده می‌شد

با نام رضا، سیاهه دل
با معجزه‌ای سپیده می‌شد

با اذن دخول مهبط عشق
هر چیز ندیده، دیده می‌شد

آهوی اسیر اشک‌هایم
از کنج نظر، رهیده می‌شد

بر حبل متین دست‌هایت
معماری دل، تنیده می‌شد

یا این که کشان کشان به سویت
پیشانی ما، کشیده می‌شد

یا حضرت ثامن الائمه
بر تکمله عمل تتمه

هر کس که به دام تو گرفتار
بر مهر و مرام تو گرفتار

از روز ازل، گدای کویت
تا حسن ختام تو گرفتار

صد بار زیارت تو، بس نیست
بادا به مُدام تو گرفتار

ما جلد ضریح آفتابیم
بر گنبد و بام تو گرفتار

یا واژه «حصنی» تو سرمست
با طرز کلام تو گرفتار

عمری به «علیک» کرده عادت
عمری به «سلام» تو گرفتار

ای «عروه لائفصام»، ماییم
در زلف زمام تو گرفتار

ما خانه‌به‌دوش و جرعه‌نوشیم
مشتی‌صفتان پرخروشیم

ما داغ تب و تعب نداریم
چون غیر تو را طلب نداریم

با ذکر من اسمهُ دوایت
ما دلهره مطب نداریم

تا شمس شמוש چهره تو است
تاریکی و ظلم شب نداریم

کوثر اگر از لب‌ت نجوشد
ما پاده لب به لب نداریم

يَا قَبْرَ [ارض] طُوسَ سَقَاكَ اللَّهُ رَحْمَتَهُ
 طَابَتْ بِقَاعِكَ فِي الدُّنْيَا وَ طَابَ بِهَا
 شَخْصٌ عَزِيزٌ عَلَى الْإِسْلَامِ مَصْرَعُهُ
 يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنَهُ
 [فافخر] فخرًا بِأَنَّكَ مَغْبُوطٌ بِجُثَّتِهِ
 فِي كُلِّ عَصْرِ لَنَا مِنْكُمْ إِمَامٌ هُدَى
 أَمَسْتَ نُجُومَ سَمَاءِ الدِّينِ آفِلَهُ
 غَابَتْ ثَمَانِيَةٌ مِنْكُمْ وَ أَرْبَعَةٌ
 حَتَّى مَتَى يَزْهَرُ الْحَقُّ الْمُنِيرُ بِكُمْ

مَا ذَا ضَمِنْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسُ
 شَخْصٌ نَوَى بِسَنَا آبَادَ مَرْمُوسُ
 فِي رَحْمَةِ اللَّهِ مَغْمُورٌ وَ مَغْمُوسُ
 حِلْمٌ وَ عِلْمٌ وَ تَطْهِيرٌ وَ تَقْدِيسُ
 وَ بِالْمَلَأْنِكَةِ الْأَطْهَارِ مَحْرُوسُ
 فَرَبَعُهُ أَهْلٌ مِنْكُمْ وَ مَا نُوسُ
 وَ ظَلَّ أَسَدُ الشَّرِّ [النَّزَى] قَدْ ضَمَمَهَا الْخَيْسُ
 تَرَجَى مَطَالِعَهَا مَا حَنَّتِ الْعَيْسُ
 فَالْحَقُّ فِي غَيْرِكُمْ دَاجٍ وَ مَطْمُوسُ

السَّلَامُ عَلَى مُفْتَخِرِ الْأَبْرَارِ وَ نَائِي الْمَزَارِ وَ شَرْطِ دُخُولِ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْطَعْ اللَّهُ عَنْهُمْ
 صَلَوَاتِهِ فِي آنَاءِ السَّاعَاتِ وَ بِهِمْ سَكَنَتْ السَّوَاكِنُ وَ تَحَرَّكَتِ الْمُتَحَرِّكَاتُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ جَعَلَ اللَّهُ إِمَامَتَهُمْ
 مُمَيَّزَةً بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ كَمَا تَعَبَّدَ بَوْلَايَتِهِمْ أَهْلَ الْخَافِقِينَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَحْيَا اللَّهُ بِهِ [بِهِمْ] دَارِسَ حُكْمِ النَّبِيِّينَ
 وَ [ابتعثهم بولايته] تَعَبَّدَهُمْ بَوْلَايَتِهِ لِتَمَامِ كَلِمَةِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَى شَهْوَرِ الْحَوْلِ وَ عَدَدِ السَّاعَاتِ
 وَ [عدد] حُرُوفِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي [ارقوم] الرُّقُومِ الْمُسَطَّرَاتِ السَّلَامُ عَلَى إِقْبَالِ الدُّنْيَا وَ سُعُودِهَا وَ مَنْ سَأَلُوا
 عَنْ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ فَقَالُوا نَحْنُ وَ اللَّهُ مِنْ شُرُوطِهَا السَّلَامُ عَلَى مَنْ يُعَلِّلُ وَجُودَ كُلِّ مَخْلُوقٍ [بولانهم] بِلَوْلَاهُمْ
 [بتولاهم] وَ مَنْ خَطَبَتْ لَهُمُ الْخُطَبَاءُ

بِسَبْعَةِ آبَاءِ هُمْ [ابائهم] مَا هُمْ هُمْ أَفْضَلُ مَنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْعَمَامِ [اي المطر]

السَّلَامُ عَلَى عَلِيٍّ مَجْدِهِمْ وَ بِنَائِهِمْ [السَّلَامُ عَلَى مَنْ عَلا مَجْدَهُمْ وَ ثَنَاؤُهُمْ وَ فَاقِ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أَبَاؤُهُمْ وَ
 ابْنَاؤُهُمْ] [السلام على من افتخر الفخر بفخرهم و علا بهم] وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي فِخْرِهِمْ وَ عَلَانِيَتِهِمْ بِوَجُوبِ الصَّلَاةِ
 عَلَيْهِمْ وَ طَهَارَةِ ثِيَابِهِمْ السَّلَامُ عَلَى قَمَرِ الْأَقْمَارِ [و فخر الابرار] الْمُتَكَلِّمِ مَعَ [اهل] كُلِّ لُغَةٍ بِلِسَانِهِمْ الْقَائِلِ
 لِشِيعَتِهِ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُوَلِّيَ إِمَامًا عَلَى أُمَّةٍ حَتَّى يُعَرِّفَهُ بِلُغَانِهِمْ [و اديانهم] السَّلَامُ عَلَى فَرَحَةِ الْقُلُوبِ وَ فَرَجِ
 الْمَكْرُوبِ [الكروب] وَ شَرِيفِ الْأَشْرَافِ وَ مَفْخَرِ عَبْدِ مَنَافٍ يَا لَيْتَنِي [كنت] مِنَ الطَّائِفِينَ بِعَرَصَتِهِ وَ حَضْرَتِهِ
 [بعرصه حضرته] مُسْتَشْهِدًا لِبَهْجَةِ مُؤَانَسَتِهِ

أَطُوفُ بِبَابِكُمْ فِي كُلِّ حِينٍ كَأَنَّ بَابَكُمْ جُعِلَ الطَّوَافُ

السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ الَّذِي هَيَّجَ أَحْزَانَ يَوْمِ الطُّفُوفِ بِاللَّهِ أَقْسِمُ وَ بِبَابِكَ الْأَطْهَارِ وَ بِبَابِكَ الْمُنتَجِبِينَ
 الْأَبْرَارِ لَوْ لَا بَعْدَ الشُّقَّةِ حَيْثُ شَطَّتْ بِكُمْ الدَّارُ لَقَضَيْتُ بَعْضَ وَاجِبِكُمْ بِتَكَرُّرِ الْمَزَارِ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا حَمَاءَ
 الدِّينِ وَ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَ سَادَةَ الْمَخْلُوقِينَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.^{١٤}

^{١٤} - بحار الأنوار: ج ٩٩ - ص ٥٢ و اربعة ايام ميرداماد - ص ٥٥ و ساير نسخ كهن.

با هر که به جز رضا بگوید
ربط و سبب و نسب نداریم

بر گردن شیعیگی به و الله
جز «سلسله الذهب» نداریم

ما بنده کوجه‌گرد و خامیم
تنبیه کنید ادب نداریم

ای «بضعه» خاتم رسالت
ای اصل اصیل و باصالت

آرام تلاطم جهانی
هم کعبه مردم جهانی

از هفت جهان شنیدم اَمّا
تو رتبه هشتم جهانی

أهو نه! ولی کیوتر آری
تا رونق گندم جهانی

هم آه دم مسیح هستی
هم طور تکلم جهانی

ای مشهد باصفات جتّ
توس و نجف و قم جهانی

لب‌خند بزین شب ولادت
تو روح تبسم جهانی

در «صحن عتیق» تو دخلیم
یک مُشت «عتیق» ذلیلم

بر دامن شر، شرر بگیرد
آه نفست اگر بگیرد

مرغ دل کاظمینی من
از باب جواد پر بگیرد

طوطی شده او که با ادایی
از کنج لب شکر بگیرد

خشکیده نگاه زائر تو
او آمده چشم تر بگیرد

آغوش گشوده سمت مرقد
تا قبر تو را به بر بگیرد

عمری به خطا گذشته کارش
ای کاش دوباره سر بگیرد!

ای بارش مهربان باران
ای مایه افتخار ایران

(مجید لشگری)

متن کامل ترجمه به فارسی

درود بر تو ای ولی خدا [و فرزند اولیای الهی]. درود بر تو ای فرستاده خدا و فرزند فرستادگان الهی [درود بر تو ای حجت و دلیل خدا [و فرزند حجت‌های الهی] درود بر تو ای نور الهی در تاریکی‌های زمین [و فرزند انوار الهی] درود بر تو ای ستون دین اسلام [درود بر تو ای وارث پیام‌بران و فرستادگان خدا] درود بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا [درود بر تو ای وارث نوح، رها یافته از نابودی به دست خدا] درود بر تو ای وارث ابراهیم، دوست خدا [درود بر تو ای وارث اسماعیل، قربانی در راه خدا] درود بر تو ای وارث موسی هم‌صحبت خدا درود بر تو ای وارث عیسی روح مخلوق خدا درود بر تو ای وارث محمد [دوست و محبوب خدا و] فرستاده خدا درود بر تو ای وارث امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب [که درود خدا بر او باد؛ ولی خدا و جانشین رسول خدا. درود بر تو ای وارث فاطمه زهراء سرور بانوان جهان، دختر رسول خدا] درود بر تو ای وارث [ابامحمد] حسن و [درود بر تو ای وارث اباعبدالله] حسین آقا و سرور جوانان [همگی] اهل بهشت [دو نوه رسول خدا] درود بر تو ای وارث علی بن الحسین سرور سجده‌کنندگان [و زینت عبادت‌کنندگان] درود بر تو ای وارث محمد بن علی شکافنده دانش نخستین و واپسین درود بر تو ای وارث جعفر بن محمد راست‌گوی نیکوکار و پرهیزگار [امانت‌دار] درود بر تو ای وارث موسی بن جعفر دانا و آگاه به حقایق هستی [و فروبرنده خشم] [پیشوای عارفان] و مهربان [و بردبار و صبور] درود بر تو ای وارث پشیمه شهید درود بر تو ای جانشین [مورد خشنودی خدا] و نیکوکردار پرهیزگار [وفاکننده] گواهی می‌دهم که تو نماز را به پا داشتی و زکات را پرداختی و دیگران را به کارهای خوب دستور دادی و از کارهای زشت باز داشتی و خدا را [خالصانه] پرستیدی تا لحظه‌ای که مرگ به سراغ تو آمد درود بر تو ای پیشوای بازداشته‌شده از حقت [از امامی سخت‌کوش که روزگار به دشواری گذراند [و ستم‌گران جگرگت را پاره پاره نمودند] و پیشوای پاک‌نهاد و امامی که در عین دور بودن، به شیعیان و محبانانش نزدیک است و امامی که غریبانه مسموم شد [و دور از وطن به شهادت رسید] درود بر تو ای دانای شریف و صاحب جاه و قدر و مقام و منزلت کسی که از خاک جدّ و پدرش دور افتاده است درود بر کسی که فرزندان و خانواده خود را دستور فرمود که پیش از شهادت بر او گریه نمایند درود بر خانه‌های شما که تهی از حضورتان و متروک از لبیک مردم است، همان‌گونه که جای شما در منا و عرفات خالی است درود بر سروران بندگان خدا و توشه و زاد و برگ روز قیامت و چاه‌های فروهشته که با وجود سرشار بود از آب گوارا و فراوان، مردم تشنه به آن‌ها رجوع و از ایشان بهره‌برداری نمی‌کنند و قصرهای استوار، محکم و سربرافراشته [امامان ناطق] که رها گردیده‌اند درود بر فریادرس غمگینان و پناه‌گاه افسردگان ستم‌دیده دادخواه و کسی که سرزمین خراسان، به برکت او خراسان و کعبه آمل مؤمنان شد درود بر امامی که زیارت‌کنندگانش اندک هستند و نور چشم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) سرور و بانو و پیشوای زنان عالمیان است درود بر شادی و سرور و شکوه و جلوه رضای حق و اخلاق نیکو و منش و خوی پسندیده و شاخه‌های منشعب و جداشده و سر به فلک کشیده از درخت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) درود بر کسی که سرپرستی و فرمان‌روایی بزرگ دو جهان به او می‌رسد و فرجام فرهیختگی دانش هر چیزی برای امر استوار ولایت نزد وی باشد درود بر کسانی که نام‌هایشان ابزار و دست‌آویز درخواست نیازمندان از خدا است و کالبد‌های مبارک ایشان، مایه ایمنی آفریدگان است و استدالات متین و براهین خلل‌ناپذیر آن حضرات، سبب نامعتبر شدن شبهات بدکیشان است درود بر کسی که جای‌گاه و مقام پدرش امیرمؤمنان [علی علیه السلام] به او داده شد تا با ارباب مذاهب وارد مجادله و ستیز علمی گردید و پایه‌های دین را محکم و پابرجا ساخت سلام بر پرچم هدایت و نماد راه‌نمایی بزرگان درود بر کسی که دل‌های پیروانش برای غربت او تا روز رستاخیز شکسته است درود بر چراغ بسیار درخشنده و فروزان و دریای متلاطم و خروشان ولایت که آرام‌گاهش محل فرود و صعود فرشتگان و زمینیان گردید درود بر اعظم و پادشاهان اسلام و شهریان [باورمندی] آیین‌ها [درود بر درخشش‌های نمایان] و کسانی که دامان ولادتشان پاک است و کسانی که خداوند آنان را به فضلش بر دانش‌های [های] نمان و آشکار عالم آگاه گردانیده است [و آن حضرات را به احسانش سرچشمه هدایت و منشأ خوش‌بختی قرار داد] و آن‌ها را سزاوار سروری و منبع نیک‌بختی قرار داد درود بر پناه‌گاه کائنات که سایه‌گسترده‌اند بر جهان هستی درود بر کسی که نشانگان طوس با وی شادمان شدند، همان جایی که ایشان در آن سکونت گزید ای سرزمین طوس! خداوند تو را با مهربانی خویش سیراب نماید ای طوس! چه‌قدر نیکی و فضیلت را در خود گرد آورده‌ای! اقلیم تو در دنیا، از پاکیزه‌ترین مکان‌ها است؛ زیرا چنین شخصیتی در سناباد آرام گرفته و به خاک سپرده شده است کسی که سرگذشت قتل‌گاه او بر دین خدا گران است او در رحمت پروردگار، غوطه‌ور گشته و فرو رفته است ای آرام‌گاه! تو مرقدی هستی که آن امام همام را در بر گرفته‌ای که یک دنیا بردباری و دانش و پاکی و قداست و پیراستگی است [مباهات کن] این افتخار برای تو بس که به‌واسطه

«مولای من»

چندان که افزون می‌خلد، خار طلب در پای من
هر دم گران تر می‌شود، گام فلک‌پیمای من

بر مرکب شوقم سوار، ای از کفم برده قرار
جاری است صدها جویبار از چشم خون‌پالای من

من بی خودم از خویشتن، بشکسته‌ام زندان تن
دارد هوای آن چمن، مرغ دل‌شیدای من

ای دولت بیدار من ای صولت سرشار من
ای شوکت بسیار من، ای سید و مولای من

ای در حریم پاک تو بس سینه‌ها صد چاک تو
من جبهه‌سای خاک تو اینست استغنائی من

بی مهر تو بی روی تو بی گفت تو بی گوی تو
ای وای چشم ای وای جان ای وای دل ای وای من

ایمان ز تو ایمان گرفت اسلام از تو جان گرفت
جز دامن نتوان گرفت اینست فکر و رای من

مهر ولایت در کفت اوج هدایت رفرفت
شمس‌الشموسی در صفت، لنگ از مدیحت پای من

ای ایمن آمن رضا، ای حجت ثامن رضا
ای ثامن ضامن رضا، بنگر دل در وای من

این دل به نورت زنده کن این سینه را سوزنده کن
از نور حق تابنده کن پنهان من پیدای من

ای قبله آمال جان، آگاهی از احوال جان
لطفی نما بر حال جان، ای هوی من ای های من

(مرتضی کارگر دستگردی)

پیکر مبارکش مورد غبطه و رشک جهانیان قرار گرفته‌ای و فرشتگان مطهر پاس‌بانت هستند در هر زمانه امام هدایتی از شما خاندان برای ما برانگیخته می‌گردد پس مسکن و اقامت‌گاه شما سزاوار است که مایه انس و الفت دل‌های شیفتگان باشد ستارگان آسمان شریعت پنهان شدند و افول و غروب کردند و آن شیرمردان دلیر، از جفای زمانه و نیرنگ دشمنان، خانه‌نشین شدند هشت نفر از شما ناپدید شدند و چهار تن دیگر امید است که ظهور کنند و هویدا گردند؛ هر چند آواز شتران به درازا انجامد تا آن‌گاه که به وجود شما انوار الهی، جمال پرتو حقیقت، شکوفا و نورانی شود پس حق در غیر شما تاریک، خاموش و از بین رفتنی و رو به زوال و نیستی است درود بر امامی که مورد مباحات نیکان روزگار است و زیارت‌گاه مدفنش، دور از وطن پذیرش، یا رو ولایت و محبت او، جواز رفتن به بهشت و معیار ورود به جهنم است درود بر کسانی که خداوند ایشان را حتی یک لحظه از تحیات وافر و همیشگی خود، بی‌بهره نساخت و به واسطه آنان، موجودات ساکن آرام گرفتند و به برکت وجود ایشان، جنبنندگان در حرکت و اهتزاز هستند درود بر افرادی که خداوند، پیشوایی و رهبری‌شان را مایه بازشناسی و جداسازی و فاصله‌گذاری بین دو گروه حق و باطل از هم‌دیگر قرار داد همان طور که اهل شرق و غرب به اطاعت از سرپرستی ایشان سر نهاده‌اند درود بر امامانی که خدا به وسیله ایشان، فرمایش‌های از یادرفته و فرسوده پیام‌بران و حکمت اطاعت از ایشان را زنده کرد و انبیاء به ولایت ایشان مبعوث شدند، برای این که مردم به رهبری ایشان اقرار کنند و سالاری‌شان را بپذیرند؛ تا حجت پروردگار عالمیان، به بلوغ و رسایی شایسته برسد درود بر ماه‌های نیرومند سال و شماره گاه‌سنج‌ها که دوازده است و تعداد حروف لا اله الا الله که در میان سطرهای زیبا نوشته می‌شود درود بر کسانی که وجودشان به منزله خوش‌بختی و مایه سعادت و بهروزی جهان است و کسانی که درباره حقیقت توحید از آن‌ها پرسیده شد، پس گفتند: به خدا قسم؛ ما از ویژگی‌های بایستگی یکتاپرستی هستیم درود بر کسانی که حیات هر آفریده‌ای وابسته به ولایت تکوینی آن حضرات است و افرادی که سخن‌وران برایشان خطبه‌ها خواندند به نام فرخنده پدران هفت‌گانه، آنان همانا بهترین کسانی هستند که از بارش‌های ابرهای وحی و دانش و رحمت الهی می‌نوشند و سیراب می‌گردند درود بر کسانی که عزت و ثنا و ستایش آنان، فزونی و بالا گرفت [کسانی که برتری یافتند بر پیشینیان و آیندگان از پدران و فرزندان] درود بر کسانی که در برتری و افتخارشان، همین بس که صلوات فرستادن بر آنان ضروری و در خور است و پیراهنشان از هرگونه آلایشی مبرا است و از طهارت باطنی برخوردارند درود بر ماه ماهان [و مایه نازیدن نیکان به ایشان] که با اهل هر زبان و کتابی، با زبان و کتاب خودش حرف می‌زد و به شیعیانش می‌فرمود: خداوند بر نمی‌گزیند امامی را بر امتی مگر این که زبان‌ها [و ادیان] آن ملت را به وی می‌آموزد درود بر شادمانی دل‌های مؤمنان و برطرف‌کننده و مایه گشایش غم اندوه‌گینان و سرفراز بزرگ‌منشان و مایه ی مباحات عبد مناف و خاندان بنی هاشم ای کاش من جزو کسانی بودم که در آستان وی طواف می‌کردم و شاهد خوش‌حالی انس و هم‌نشینی با او بودم! در هر زمانی در آستان شما می‌گردم چنان‌چه گویا طواف فقط مخصوص پیرامون و درگاه خانه شما است. درود بر پیشوای مهربان همان امامی که اقیانوس اندوه و دل‌تنگی‌های روز عاشورا را به تلاطم درآورد و یادآوری و بازخوانی نمود به خدا و به پدران پاک و فرزندان برگزیده و نیکوکارتر سوگند می‌خورم که اگر نبود این همه دشواری و دروی سفر و مقصد، از نظر بُعد مسافت تا آرام‌گاهتان، با زیارت پی‌درپی مرقد شما و آستان‌بوسی عتبه مقدستان، برخی از وظایف واجبه خودم را به جا می‌آوردم و درود بر شما ای نگاه‌بانان و پشتیبانان کیش الهی و درود بر شما ای فرزندان پیام‌بران و سرور و سالار آفریدگان! و رحمت و برکات بی‌نهایت خدا بر شما باد.

«بارگاه قدس رضا»

کیست این آرمیده در دل طوس
که شهان‌اند آستان‌بانش؟

روضه‌اش رشک روضه مینو
برتر از عرش، طاق ایوانش

یا رب، این بارگاه قدس که را است
که بود جبرئیل، دربانش؟

چیست این شوکت و جلال و شکوه
که تماشایی است حیرانش؟

کیست این خسرو بلند مقام
که جهانی است زیر فرمانش؟

عارف و عامی و فقیر و غنی
میهمان جمله بر سر خوانش

همه را فیض او رسد لیکن
لطف خاصی است با غریبانش

به ادب پای نه در این درگاه
بوسه ده دست پاس‌بانانش

تا در این عالمیم زنده «فتی»
می‌ستاییم از دل و جانش

در قیامت که هست روز حساب
دست امید و ما و دامانش

(محمدعلی فتی)

متن و ترجمه فراز به فراز و عبارت به عبارت عربی به فارسی

۱. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ [او ابن اولیائه]. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا سَفِيرَ اللَّهِ وَابْنَ سَفْرَائِهِ [درود بر تو ای ولی خدا [و فرزند اولیای الهی]. درود بر تو ای فرستاده خدا و فرزند فرستادگان الهی]
۲. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ [و ابن حججه] [درود بر تو ای حجت و دلیل خدا [و فرزند حجت‌های الهی]]
۳. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ [و ابن انواره] [درود بر تو ای نور الهی در تاریکی‌های زمین [و فرزند انوار الهی]]
۴. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ [السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ] [درود بر تو ای ستون دین اسلام [درود بر تو ای وارث پیام‌بران و فرستادگان خدا]]
۵. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ [السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَجَى اللَّهِ] [درود بر تو ای وارث آدم برگزیده خدا [درود بر تو ای وارث نوح، رهاییافته از نابودی به دست خدا]]
۶. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ [السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ إِسْمَاعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ] [درود بر تو ای وارث ابراهیم، دوست خدا [درود بر تو ای وارث اسماعیل، قربانی در راه خدا]]
۷. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ [درود بر تو ای وارث موسی هم‌صحبت خدا]
۸. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ [درود بر تو ای وارث عیسی روح مخلوق خدا]
۹. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ [حَبِيبِ اللَّهِ وَ رَسُولِ اللَّهِ] [درود بر تو ای وارث محمد [دوست و محبوب خدا و] فرستاده خدا]
۱۰. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ [عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لِيَّ اللَّهِ وَ وَصِيَّ رَسُولِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ] [درود بر تو ای وارث امیرالمؤمنین علی ابن ابی‌طالب [که درود خدا بر او باد؛ ولی خدا و جانشین رسول خدا]. درود بر تو ای وارث فاطمه زهراء سرور بانوان جهان، دختر رسول خدا]

«مهر رایگان»

آن خالقی که بر تن بی روح جان دهد
مهر تو رایگان به دل خاکیان دهد

شخص کریم، جود بلاشرط می کند
آری خدا هر آنچه دهد رایگان دهد

هر نعمتی که داد خدا، بی سوال داد
وصل تو را که خواسته ام بی گمان دهد

از خلقت تو خواست خداوند لامکان
ما را کنار رحمت عامش مکان دهد

گر جان دهم به یک نگهت سود با من است
کالای خویش را که بدین حد گران دهد؟

بی امتحان مرا به غلامی قبول کن
رسوا شوم اگر دل من امتحان دهد

دارم امید لطف تو گیرد چو دست من
دامان پر ز گرد گناهم تکان دهد

می خواست گر خدای که نبخشد گناه ما
ما را چرا امام چنین مهربان دهد؟

آن پرچمی که بر سر بام حریم توست
راه بهشت را به محبان نشان دهد

قلب «حسان» به یاد تو از غصه فارغ است
در انتظار این که به پای تو جان دهد

روز جزا که در صف قرآن و عترتیم
ما را امام ثامن ضامن امان دهد

(حبیب الله چای چیان «حسان»)

۱۱. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ [ابى محمد] الْحَسَنِ وَ [السلام عليك يا وارث ابى عبدالله] الْحُسَيْنِ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ [سبى رسول الله] [اجمعين]

درود بر تو ای وارث [ابامحمد] حسن و [درود بر تو ای اباعبدالله] حسین آقا و سرور جوانان [همگی] اهل بهشت [دو نوه رسول خدا]

۱۲. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ [او زین العابدین] [درود بر تو ای وارث علی بن الحسین سرور سجده کنندگان [او زینت عبادت کنندگان]

۱۳. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْآخِرِينَ [درود بر تو ای وارث محمد بن علی شکافنده دانش نخستین و واپسین]

۱۴. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ الصَّادِقِ الْبَرِّ [البار] التَّقِيِّ [الأمين] [درود بر تو ای وارث جعفر بن محمد راست گوی نیکوکار و پرهیزگار [امانت دار]

۱۵. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ الْعَالِمِ [الكاظم] [امام العارفين] الْحَفِيِّ [الحليم] [درود بر تو ای وارث موسی بن جعفر دانا و آگاه به حقایق هستی [او فروبرنده خشم] [پیشوای عارفان] و مهربان [او بردبار و صبور]

۱۶. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ [درود بر تو ای راست پیشه شهید]

۱۷. السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ [الرضى] الْبَرِّ [البار] التَّقِيِّ [الوفى] [درود بر تو ای جانشین [مورد خشنودی خدا] و نیکوکردار پرهیزگار [وفا کننده]

۱۸. أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ [گواهی می دهم که تو نماز را به پا داشتی و زکات را پرداختی و دیگران را به کارهای خوب دستور دادی و از کارهای زشت باز داشتی]

۱۹. وَ عَبَدْتَ اللَّهَ [مخلصا] حَتَّى أَتَاكَ الْيَقِينُ [و خدا را [خالصانه] پرستیدی تا لحظه ای که مرگ به سراغ تو آمد]

۲۰. السَّلَامُ عَلَيْكَ [یا امام قصب و] مِنْ إِمَامِ عَصِيبٍ [درود بر تو ای پیشوای بازداشته شده از حقت] از امامی سخت کوش که روزگار به دشواری گذراند [او ستم گران جگرت را پاره پاره نمودند]

۲۱. وَ إِمَامِ نَجِيبٍ [و پیشوای پاک نهاد]

۲۲. وَ [امام] بَعِيدٍ قَرِيبٍ [و امامی که در عین دور بودن، به شیعیان و محبانش نزدیک است]

«طلاخیزان»

زلفِ دل‌دار، الهی که پریشان نشود
هیچ غم باعث آزار عزیزان نشود

آن دو چشمی که بُود قبله زوار دلم
من دعایم همه این است که گریان نشود

گفته بودم که معشوق فراوان شده است
گفته بودی که مثل تو پریشان نشود

خاک بوسان درت جمله طلا خیزانند
نوکری نیست در این خانه که سلطان نشود

کیست تا درک کند شان و مقامات را
مورِ کوی تو خودش خواست سلیمان نشود

ردِ پاهای تو دریا شده چشمه چشمه
بی جهت هجر تو منجر به بیابان نشود

هر که افتاده به راه تو عزیزش کردی
هر که دل داد به تو بی سر و سامان نشود

لذتِ عمر فقط یاد شما زیستن است
آنکه با یاد شما بود پشیمان نشود

ضامن خوب گدایان به برِ یار امروز
جز جگر گوشه ی سلطان خراسان نشود

کاظمینش به خدا وه چه شمیمی دارد
نوکر آن است که ارباب کریمی دارد

(محمد سهرابی)

۲۳. وَ [امام] مَسْمُومٍ غَرِيبٍ

و امامی که غریبانه مسموم شد [و دور از وطن به شهادت رسید]

۲۴. السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا الْعَالِمُ النَّبِيُّ وَ [ذو] الْقَدْرِ الْوَجِيهُ

درود بر توای دانای شریف و صاحب جاه و قدر و مقام و منزلت

۲۵. النَّازِحُ عَنْ تَرْبَةِ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ

کسی که از خاک جدّ و پدرش دور افتاده است

۲۶. السَّلَامُ عَلَی مَنْ أَمَرَ أَوْلَادَهُ وَ عِيَالَهُ بِالنِّيَاحَةِ عَلَيْهِ قَبْلَ وُصُولِ الْقَتْلِ إِلَيْهِ

درود بر کسی که فرزندان و خانواده خود را دستور فرمود که پیش از شهادت بر او گریه نمایند

۲۷. السَّلَامُ عَلَی دِيَارِكُمْ الْمُوحِشَاتِ كَمَا اسْتَوْحِشْتُمْ مِنْكُمْ مِنِّي وَ عَرَفَاتٍ

درود بر خانه‌های شما که تهی از حضورتان و متروک از لبیک مردم است، همان‌گونه که جای شما در منا و عرفات خالی است

۲۸. السَّلَامُ عَلَی سَادَاتِ الْعَبِيدِ

درود بر سروران بندگان خدا

۲۹. وَ عُدَّةَ الْوَعِيدِ

و توشه و زاد و برگ روز قیامت

۳۰. وَ الْبَيْتِ الْمَعْطَلَةِ

و چاه‌های فروهشته که با وجود سرشار بود از آب گوارا و فراوان، مردم تشنه به آن‌ها رجوع و از ایشان بهره‌برداری نمی‌کنند

۳۱. وَ الْقَصْرِ الْمَشِيدِ

و قصرهای استوار، محکم و سربرافراشته (امامان ناطق) که رها و ترک گردیده‌اند

۳۲. السَّلَامُ عَلَی غُوثِ الْلَهْفَانِ

درود بر فریادرس غم‌گینان و پناه‌گاه افسردگان ستم‌دیده دادخواه

۳۳. وَ مَنْ صَارَتْ بِهِ أَرْضُ خُرَّاسَانَ خُرَّاسَانَ

و کسی که سرزمین خراسان، به برکت او خراسان و کعبه آمال مؤمنان شد

۳۴. السَّلَامُ عَلَی قَلِيلِ الزَّائِرِينَ

درود بر امامی که زیارت‌کنندگان اندک هستند

«یار شاه خراسان»

دست اگر باشد دخیل کنج دامان، بهتر است

از نماز شب، توسل بر کریمان بهتر است

دل ولو کوچک، به لطف تو بزرگی می کند

یک دل آباد از صد شهر ویران بهتر است

حرف ما آن است که آهوی نیشابور گفت

گاه مدیونت شدن از دادن جان بهتر است

سایه ای که بر سرم افتاد، عزت پخش کرد

سایه ی گلدسته از تاج سلیمان بهتر است

دست بر سفره نبردم تا خودت تعارف کنی

تعارف اهل کرم از خوردن نان بهتر است

یک کمی بنشین کنار ما پذیرایی بس است

میزبان که می نشیند حال مهمان بهتر است

صبح محشر هر کسی دنبال یاری می دود

یار ما باشد اگر شاه خراسان بهتر است

(علی اکبر لطیفیان)

۳۵. وَ قُرَّةَ عَيْنٍ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

و نور چشم حضرت فاطمه (سلام الله علیها) سرور و بانو و پیشوای زنان عالمیان است

۳۶. السَّلَامُ عَلَى الْبَهْجَةِ الرَّضْوِيَّةِ

درود بر شادی و سرور و شکوه و جلوه رضای حق

۳۷. وَالْأَخْلَاقِ الرَّضِيَّةِ

و اخلاق نیکو و منش و خوی پسندیده

۳۸. وَالْعُصُونَ الْمُتَفَرِّعَةَ عَنِ الشَّجَرَةِ الْأَحْمَدِيَّةِ

و شاخه‌های منشعب و جداشده و سر به فلک کشیده از درخت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم)

۳۹. السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَنْتَهَى إِلَيْهِ رِئَاسَةُ الْمَلِكِ الْأَعْظَمِ وَعِلْمُ كُلِّ شَيْءٍ لِتَمَامِ الْأَمْرِ الْمُحْكَمِ

درود بر کسی که سرپرستی و فرمان‌روایی بزرگ دو جهان به او می‌رسد و فرجام فرهیختگی دانش هر چیزی برای امر استوار ولایت نزد وی باشد

۴۰. السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَسْمَاؤُهُمْ وَسَبِيلُهُ السَّائِلِينَ

درود بر کسانی که نام‌هایشان ابزار و دست‌آویز درخواست نیازمندان از خدا است

۴۱. وَ هَيَاكِلُهُمْ أَمَانُ الْمَخْلُوقِينَ

و کالبدهای مبارک ایشان، مایه ایمنی آفریدگان است

۴۲. وَ حَجَجَهُمْ إِبْطَالُ شَبَهِ الْمُلْحَدِينَ

و استدلال‌ات متین و براهین خلل‌ناپذیر آن حضرات، سبب نامعتبر شدن شبهات بدکیشان است

۴۳. السَّلَامُ عَلَى مَنْ كَسِرَتْ لَهُ وَسَادَةٌ وَالِدِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى خَصَمَ أَهْلَ الْكُتُبِ

درود بر کسی که جای‌گاه و مقام پدرش امیرمؤمنان [علی علیه السلام] به او داده شد تا با ارباب مذاهب وارد مجادله و ستیز علمی گردید

۴۴. وَ تَبَّتْ قَوَاعِدَ الدِّينِ

و پایه‌های دین را محکم و پابرجا ساخت

۴۵. السَّلَامُ عَلَى عِلْمِ الْأَعْلَامِ

سلام بر پرچم هدایت و نماد راه‌نمایی بزرگان

۴۶. وَ مَنْ كَسِرَ قُلُوبَ شِيعَتِهِ بِغُرْبَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

درود بر کسی که دل‌های پیروانش برای غربت او تا روز رستاخیز شکسته است

«دل رمیده»

با اشک چشم، رو به حریمت نشسته‌ام
شاید که سیل اشک به دل ره نشان دهد

این بغض راه اشک مرا بسته است
لطفی نما که مهر تو دل را تکان دهد

بر خوان لطف و مهر تو عالم نشسته است
حب تو آبرو به تمام جهان دهد

چشم امید دل به ضریح شما دهم
لطف شما امیدِ گدا بی گمان دهد

محشر که دل رمیده بیاییم و با هراس
«ما را امام ضامن آهو امان دهد»

(معصومه خزایی)

۴۷. السَّلَامُ عَلَى السَّرَاجِ الْوَهَّاجِ

درود بر چراغ بسیار درخشنده و فروزان

۴۸. وَالْبَحْرِ الْعَجَّاجِ

و دریای متلاطم و خروشان ولایت

۴۹. الَّتِي صَارَتْ تُرْبَتُهُ مَهْبِطَ الْأَمْلَاقِ وَالْمِعْرَاجِ

که آرامگاهش محل فرود و صعود فرشتگان و زمینیان گردید

۵۰. السَّلَامُ عَلَى أَمْرَاءِ الْإِسْلَامِ

درود بر اعظم و پادشاهان اسلام

۵۱. وَمُلُوكِ الْإِيمَانِ الْأُدْيَانِ

و شهریاران [باورمندی] آیین‌ها

۵۲. السَّلَامُ عَلَى بَاهِرِي النُّورِ وَ طَاهِرِي الْوِلَادَةِ

[درود بر درخشش‌های نمایان] و کسانی که دامان ولادتشان پاک است

۵۳. وَمَنْ أَطْلَعَهُمُ اللَّهُ عَلَى [عِلْمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ] أَوْ جَعَلَهُمْ يَافِضَالَهُ مَنبِعِ الْهُدَى وَ مَعْدِنِ السَّعَادَةِ

و کسانی که خداوند آنان را به فضلش بر دانش [های] نهان و آشکار عالم آگاه گردانیده است [و آن حضرات را به احسانش سرچشمه هدایت و منشأ خوش‌بختی قرار داد]

۵۴. وَ جَعَلَهُمْ أَهْلَ السَّادَةِ [السَّعَادَةِ]

و آن‌ها را سزاوار سروری و منبع نیک‌بختی قرار داد

۵۵. السَّلَامُ عَلَى كُهُوفِ الْكَائِنَاتِ وَ ظِلِّهَا

درود بر پناه‌گاه همه موجودات و تمام آفریدگان و سایه‌ای که بر جهان هستی گسترده است

۵۶. وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ ابْتَهَجَتْ بِهِ مَعَالِمُ طُوسٍ حَيْثُ حَلَّ بِرَبِّعِهَا

درود بر کسی که نشانگان طوس با وی شادمان شدند، همان جایی که ایشان در آن سکونت گزید

۵۷. شِعْرُ:

يَا قَبْرَ [ارض] طُوسٍ سَقَاكَ اللَّهُ رَحْمَتَهُ

مَاذَا ضَمِنْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسُ

ای سرزمین طوس! خداوند تو را با مهربانی خویش سیراب نماید

ای طوس! چه قدر نیکی و فضیلت را در خود گرد آورده‌ای!

«غبار شفابخش»

بر آستان رضا روی التجا دارم
نظر گشا و ببین، التجا کجا دارم

بر این مقام خداداده افتخار کنم
که در حریم رضا رتبه گدا دارم

غبار درگه شمس الشموس عین شفا است
برای چاره هر درد، از این دوا دارم

ز صاحبان کرم نیست چشم اکرامم
امید مکرمت از حضرت رضا دارم

مرا چه بیم ضلالت ز کوره راه جهان؟
که از ولایت او نور رهنما دارم

قسم به تربت پاکش که کعبه دل ها است!
غلام اویم و در خدمتش وفا دارم

ز معصیت نگران و به مهر او خرسند
چه حالتی است که در خوف و در رجا دارم!؟

به مهر آل علی، پروریده جان و تنم
عجب که مس هستم و در قلب، کیمیا دارم

ز توس دل نتوانم گرفت و رفت ولی
به سر هوای تماشای کربلا دارم

ز دل نمی رودم یاد نینوای حسین
که روز و شب ز فراقش چو نی، نوا دارم

اگر نمردم و رفتم به آستان بوسش
از این زمانه به او باز شکوهها دارم

به رستخیز، «مؤید»! چو از لحد خیزم
به دست، نامه و بر لب رضا دارم

(سید رضا مؤید)

۵۸. طَابَتْ بِقَاعِكَ فِي الدُّنْيَا وَ طَابَ بِهَا

اقلیم تو در دنیا، از پاکیزه‌ترین مکان‌ها است؛
زیرا چنین شخصیتی در سناباد آرام گرفته و به خاک سپرده شده است

۵۹. شَخْصٌ عَزِيزٌ عَلَى الْإِسْلَامِ مَصْرَعُهُ

کسی که سرگذشت قتل‌گاه او بر دین خدا گران است
او در رحمت پروردگار، غوطه‌ور گشته و فرو رفته است

۶۰. يَا قَبْرَهُ أَنْتَ قَبْرٌ قَدْ تَضَمَّنْتَهُ

ای آرام‌گاه! تو مرقدی هستی که آن امام همام را در بر گرفته‌ای
که یک دنیا بردباری و دانش و پاکی و قداست و پیراستگی است

۶۱. [افافخر] فَخْرًا بِأَنَّكَ مَغْبُوطٌ بِجَنَّتِهِ

[مباهات کن] این افتخار برای تو بس که به واسطه پیکر مبارکش مورد غبطه و رشک جهانیان قرار گرفته‌ای
و فرشتگان مطهر پاس‌بانت هستند

۶۲. فِي كُلِّ عَصْرِ لَنَا مِنْكُمْ إِمَامٌ هُدَى

در هر زمانه امام هدایتی از شما خاندان برای ما برانگیخته می‌گردد
پس مسکن و اقامت‌گاه شما سزاوار است که مایه انس و الفت دل‌های شیفتگان باشد

۶۳. أُمَسَّتْ نَجُومُ سَمَاءِ الدِّينِ آفِلَةً

ستارگان آسمان شریعت پنهان شدند و افول و غروب کردند
و آن شیرمردان دلیر، از جفای زمانه و نیرنگ دشمنان، خانه‌نشین شدند

۶۴. غَابَتْ ثَمَانِيَةٌ مِنْكُمْ وَ أَرْبَعَةٌ

هشت نفر از شما ناپدید شدند و چهار تن دیگر
امید است که ظهور کنند و هویدا گردند؛ هر چند آواز شتران به درازا انجامد

۶۵. حَتَّى مَتَى يَزْهَرُ الْحَقُّ الْمُنِيرُ بِكُمْ

تا آن‌گاه که به وجود شما انوار الهی، جمال پرتو حقیقت، شکوفا و نورانی شود
پس حق در غیر شما تاریک، خاموش و از بین رفتنی و رو به زوال و نیستی است

۶۶. السَّلَامُ عَلَى مُفْتَحِرِ الْأَبْرَارِ

درود بر امامی که مورد مباهات نیکان روزگار است

«... بهتر است»

در حرم، لب بر لب پیمانه باشد، بهتر است
شمع دورش چند تا پروانه باشد، بهتر است

بهتر آن که از در هر خانه نومیدم کنند
دل اگر با غیر تو بیگانه باشد، بهتر است

گر بنا باشد دلم را جز تو آبادش کند
این دل ویران، همان ویرانه باشد، بهتر است

جان من آقا، مرا سرگرم کاشی‌ها مکن
میهمان مشغول صاحب‌خانه باشد، بهتر است

صحنتان را می‌زنم بر هم، جوابم را بده
این گدا، گاهی اگر دیوانه باشد، بهتر است

مدعی، در این حرم، از سیر بالاها مگو
این کبوتر، فکر آب و دانه باشد، بهتر است

گنبدت مال همه، باب الجوادت مال من
جای ما پشت در می‌خانه باشد، بهتر است

من که هر بار آدمم این جا، گنه‌کار آدمم
توبه هم، قولش اگر مردانه باشد، بهتر است

تا شب قبرم که می‌آیی برای دیدنم
این دل من، پیش تو، بیعانه باشد، بهتر است

صبح محشر هم، خودت دنبال کار من بیفت
پشت ما، توصیه شاهانه باشد، بهتر است

گریه کردم، شانه گرم ضریحت بغض کرد
وقت گریه، سر روی یک شانه باشد، بهتر است

کربلا از تو گرفتن، واقعاً شیرین تر است
روزی ما هم، از این کاشانه باشد، بهتر است

اشک می‌خواهم ز تو، دریای «فایک للحسین»
رزق ما از جام سقاخانه باشد، بهتر است!

(محمدجواد پرچمی)

۶۷. وَ نَائِي الْمَزَارِ

و زیارت‌گاه مدفنش، دور از وطن

۶۸. وَ شَرَطِ دُخُولِ الْجَنَّةِ أَوْ النَّارِ

پذیرش، یا رو ولایت و محبت او، جواز رفتن به بهشت و معیار ورود به جهنم است

۶۹. السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ لَمْ يَقْطَعْ اللَّهُ عَنْهُمْ صَلَوَاتِهِ فِي آثَاءِ السَّاعَاتِ

درود بر کسانی که خداوند ایشان را حتی یک لحظه از تحیات وافر و همیشگی خود، بی‌بهره نساخت

۷۰. وَ بِهِمْ سَكَنَتِ السَّوَائِنُ وَ تَحَرَّكَتِ الْمُتَحَرِّكَاتُ

و به‌واسطه آنان، موجودات ساکن آرام گرفتند و به برکت وجود ایشان، جنبندگان در حرکت و اهتزاز هستند

۷۱. السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ جَعَلَ اللَّهُ إِمَامَتَهُمْ مُمَيِّزَةً بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ

درود بر افرادی که خداوند، پیشوایی و رهبری‌شان را مایه بازشناسی و جداسازی و فاصله‌گذاری بین دو گروه حق و باطل از هم‌دیگر قرار داد

۷۲. كَمَا تَعَبَدَ بَوْلَايَتِهِمْ أَهْلَ الْخَافِقِينَ

همان طور که اهل شرق و غرب به اطاعت از سرپرستی ایشان سر نهاده‌اند

۷۳. السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ أَحْيَا اللَّهُ بِهِ [بِهِمْ] دَارِسَ حُكْمِ النَّبِيِّينَ

درود بر امامانی که خدا به وسیله ایشان، فرمایش‌های از یادرفته و فرسوده پیام‌بران و حکمت اطاعت از ایشان را زنده کرد

۷۴. وَ ابْتَعَثَهُمْ بَوْلَايَتِهِمْ [تَعَبَّدَهُمْ بَوْلَايَتِهِ لِتَمَامِ كَلِمَةِ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و انبیاء به ولایت ایشان مبعوث شدند، برای این که مردم به رهبری‌شان اقرار کنند و سالاری آنان را بپذیرند؛ تا حجت پروردگار عالمیان، به بلوغ و رسایی شایسته برسد

۷۵. السَّلَامُ عَلَيَّ شُهُورِ الْحَوْلِ

درود بر ماه‌های نیرومند سال

۷۶. وَ عَدَدِ السَّاعَاتِ

و شماره گاه‌سنج‌ها که دوازده است

۷۷. وَ [عَدَدِ] حُرُوفِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي [رُقُومِ] الرُّقُومِ الْمُسَطَّرَاتِ

و تعداد حروف لا اله الا الله که در میان سطرهای زیبا نوشته می‌شود

«تبخیر من»

من با تو زندگی نکنم، پیر می شوم
بی تو، من از جوانی خود، سیر می شوم

من در شعاع پرتو شمس الشموسیات
بی اختیار پیش تو تبخیر می شوم

آئینه کاری حرمت ذره پرور است
من در رواق چشم تو تکثیر می شوم

نقاره خانه ات ز کجا آب می خورد
کز بانگ آن چو سیل سرازیر می شوم

وقت ورود در حرم تو هوایی ام
وقت خروج تازه زمین گیر می شوم

(سعید محسنی)

۷۸. السَّلَامُ عَلَىٰ إِقْبَالِ الدُّنْيَا وَ سَعُودِهَا

درود بر کسانی که وجودشان به منزله خوش‌بختی و مایه سعادت و بهروزی جهان است

۷۹. وَ مَنْ سَأَلُوا عَنْ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ فَقَالُوا نَحْنُ وَاللَّهِ مِنْ شُرُوطِهَا

و کسانی که درباره حقیقت توحید از آن‌ها پرسیده شد، پس گفتند: به خدا قسم؛ ما از ویژگی‌های بایستگی یکتاپرستی هستیم

۸۰. السَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ يُعَلَّلُ وُجُودَ كُلِّ مَخْلُوقٍ [بِوَالِدِهِمْ] [بِلَوْلَاهُمْ] [بِتَوْلَاهُمْ]

درود بر کسانی که حیات هر آفریده‌ای وابسته به ولایت تکوینی آن حضرات است

۸۱. وَ مَنْ خَطَبَتْ لَهُمُ الْخُطَبَاءُ

و افرادی که سخن‌وران برایشان خطبه‌ها خواندند

۸۲. بِسَبْعَةِ آبَاءٍ هُمْ [أَبَائِهِمْ] مَا هُمْ هُمْ أَفْضَلُ مَنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْغَمَامِ [أَي الْمَطَرِ]

به نام فرخنده پدران هفت‌گانه، آنان همانا

بهترین کسانی هستند که از بارش‌های ابرهای وحی و دانش و رحمت الهی می‌نوشند و سیراب می‌گردند

۸۳. السَّلَامُ عَلَىٰ عَلِيِّ مَجْدِهِمْ وَ بَنَائِهِمْ [السَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ عَمِلَ مَجْدَهُمْ وَ ثَنَاءَهُمْ وَ فَاقِ الْأَوْلِيَيْنِ وَ الْآخِرِينَ أَبَاؤَهُمْ وَ ابْنَاءَهُمْ]

درود بر کسانی که عزت و ثنا و ستایش آنان، فزونی و بالا گرفت [کسانی که برتری یافتند بر پیشینیان و آیندگان از پدران و فرزندان]

۸۴. [السَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ افْتَخِرَ الْفَخْرَ بِفَخْرِهِمْ وَ عَمَلِهِمْ] وَ مَنْ أَنْشَدَ فِي فَخْرِهِمْ وَ عَلَانِيَتِهِمْ بِوَجُوبِ الصَّلَاةِ عَلَيْهِمْ وَ طَهَارَةِ ثِيَابِهِمْ

درود بر کسانی که در برتری و افتخارشان، همین بس که صلوات فرستادن بر آنان ضروری و در خور است و پیراهنشان از هرگونه آلاشی

مبرا است و از طهارت باطنی برخوردارند

۸۵. السَّلَامُ عَلَىٰ قَمَرِ الْأَقْفَامِ [و فخر الابرار]

درود بر ماه ماهان [و مایه نازیدن نیکان به ایشان]

۸۶. الْمُتَكَلِّمِ مَعَ [أَهْلِ] كُلِّ لُغَةٍ بِلِسَانِهِمْ

که با اهل هر زبان و کتابی، با زبان و کتاب خودش حرف می‌زد

۸۷. الْقَائِلِ لِشِيعَتِهِ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُوَلِّيَ إِمَامًا عَلَىٰ أُمَّةٍ حَتَّىٰ يُعَرِّفَهُ بِلُغَاتِهِمْ [و ادیانهم]

و به شیعیانش می‌فرمود: خداوند بر نمی‌گزیند امامی را بر امتی مگر این که زبان‌ها [و ادیان] آن ملت را به وی می‌آموزد

۸۸. السَّلَامُ عَلَىٰ فَرْحَةِ الْقُلُوبِ

درود بر شادمانی دل‌های مؤمنان

«دعای ارباب»

با گوشه چشمِ فاطمیِ خود چه‌ها کنی؟!

سنگ سیاه قلبِ مرا، کهر با کنی

من از پل صراط جزا پرت می شوم

دستم اگر که روز قیامت رها کنی

آقا! چه می شود که مرا در صف حساب

از لابه لای آن همه آدم سوا کنی؟

آقا! چه می شود که شوم محرم و شما

من را برای دیدن زهرا صدا کنی؟

آقا! سعادت دو جهان قسمتم شود

یک‌بار اگر برای غلامت دعا کنی

(وحید قاسمی)

۸۹. وَفَرَجِ الْمَكْرُوبِ [الکروب]

و برطرف کننده و مایه گشایش غم اندوه‌گینان

۹۰. وَشَرِيفِ الْأَشْرَافِ

و سرفراز بزرگ‌منشان

۹۱. وَمَفْخَرِ عَبْدِ مَنَافٍ

و مایه مباهات عبد مناف و خاندان بنی هاشم

۹۲. يَا لَيْتَنِي [كنت] مِنَ الطَّائِفِينَ بَعْرَضَتِهِ وَحَضْرَتِهِ [بعرضه حضرت] مُسْتَشْهِدًا لِبَهْجَةِ مُؤَانَسَتِهِ

ای کاش من جزو کسانی بودم که در آستان وی طواف می‌کردم و شاهد خوش‌حالی انس و هم‌نشینی با او بودم!

۹۳. أَطُوفُ بِبَابِكُمْ فِي كُلِّ حِينٍ

در هر زمانی در آستان شما می‌گردم

چنان‌چه گویا طواف فقط مخصوص پیرامون و درگاه خانه شما است.

۹۴. السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ

درود بر پیشوای مهربان

۹۵. الَّذِي هَيَّجَ أَحْزَانَ يَوْمِ الطُّفُوفِ

همان امامی که اقیانوس اندوه و دل‌تنگی‌های روز عاشورا را به تلاطم درآورد و یادآوری و بازخوانی نمود

۹۶. بِاللَّهِ أَفْسِمُ وَبَابَانِكَ الْأَطْهَارِ وَبَابَانِكَ الْمُنتَجِبِينَ الْأَبْرَارِ

به خدا و به پدران پاک و فرزندان برگزیده و نیکوکاران سوگند می‌خورم

۹۷. لَوْلَا بَعْدُ الشَّقَّةِ حَيْثُ شَطَّتْ بِكُمْ الدَّارُ لَقَضَيْتَ بَعْضَ وَاجِبِكُمْ بِتَكَرُّرِ الْمَزَارِ

که اگر نبود این همه دشواری و دروی سفر و مقصد، از نظر بُعد مسافت تا آرام‌گاهتان، با زیارت پی‌درپی مرقد شما و آستان‌بوسی عتبه مقدستان، برخی از وظایف واجبه خودم را به جا می‌آوردم

۹۸. وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا حَمَاءَ الدِّينِ

و درود بر شما ای نگاهبانان و پشتیبانان کیش الهی

۹۹. وَأَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَسَادَةَ الْمَخْلُوقِينَ

و درود بر شما ای فرزندان پیام‌بران و سرور و سالار آفریدگان!

۱۰۰. وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

و رحمت و برکات بی‌نهایت خدا بر شما باد.

«دو قدم عشق ورزیدن»

من ندیدم که کریمی، به کرم فکر کند
به «چه مقدار به زائر بدهم؟» فکر کند

از شما خواستن عشق است ضرر خواهد کرد
هر که در وقت گدایی به رقم فکر کند

بهتر این است که زائر اگر آمد به حرم
دو قدم عشق بورزد سه قدم فکر کند

به کف صحن به گنبد به غم گوهرشاد
زیر این قبه به هستی به عدم فکر کند

به دو گلدسته دو تا ساق به دوش گنبد
به رواقی که شده پیش تو خم فکر کند

به چرا سال گذشته دو سه بار و امسال
فقط این بار ... به این قسمت کم فکر کند

به خودش ... نه؛ به کسانی که به یادش آمد
چون که در آینه کاری حرم فکر کند

موقع دست به سینه شدن و عرض سلام
کربلایی شده هر کس به علم فکر کند

چون که از باب جواد تو کسی داخل شد
خنده دار است که دیگر به قسم فکر کند

دیر وقتی ست که تا در حرمت دم بدهد
جای دم حضرت عیسی به دو دم فکر کند

بهترین نوع زیارت شده این که امشب
هم کسی گریه کند پیش تو هم فکر کند

(مهدی رحیمی)

ثُمَّ صَلِّ صَلَاةَ الزِّيَارَةِ وَ سَبِّحْ وَ أَهْدِهَا إِلَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ثُمَّ قُلْ

سپس نماز زیارت بگزارد و آن را به ایشان هدیه نماید. بعد بگوید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا اللَّهُ الدَّائِمُ فِي مُلْكِهِ الْقَائِمُ فِي عِزِّهِ الْمُطَاعُ فِي سُلْطَانِهِ الْمُتَفَرِّدُ فِي كِبَرِيَانِهِ الْمُتَوَحِّدُ فِي دَيْمُومِيَّةِ بَقَائِهِ الْعَادِلُ فِي بَرِيَّتِهِ الْعَالِمُ فِي قَضِيَّتِهِ الْكَرِيمُ فِي تَأْخِيرِ عِقُوبَتِهِ إِلَهِي حَاجَاتِي مَصْرُوفَةً إِلَيْكَ وَ آمَالِي مَوْقُوفَةً لَدَيْكَ وَ كَلِمَا وَقَفْتَنِي بِخَيْرٍ فَأَنْتَ دَلِيلِي عَلَيْهِ وَ طَرِيقِي إِلَيْهِ يَا قَدِيرًا لَا تُؤَدُّهُ الْمَطَالِبُ يَا مَلِيًّا يَلْجَأُ إِلَيْهِ كُلُّ رَاغِبٍ مَا زِلْتُ مَصْحُوبًا مِنْكَ بِالنَّعْمِ جَارِيًا عَلَى عَادَاتِ الْإِحْسَانِ وَ الْكَرَمِ أَسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ النَّافِذَةِ فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَ قَضَائِكَ الْمُبْرَمِ الَّذِي تَحْبِبُهُ بِإِسْرَارِ الدُّعَاءِ وَ بِالنَّظَرَةِ الَّتِي نَظَرْتَ بِهَا إِلَى الْجِبَالِ فَتَشَامَخَتْ وَ إِلَى الْأَرْضِينَ فَتَسَطَّحَتْ وَ إِلَى السَّمَاوَاتِ فَارْتَفَعَتْ وَ إِلَى الْبِحَارِ فَتَفَجَّرَتْ يَا مَنْ جَلَّ عَنْ أَدْوَاتِ لَحَظَاتِ الْبَشَرِ وَ لَطَفَ عَنْ دَقَائِقِ خَطَرَاتِ الْفِكْرِ لَا تُحْمَدُ يَا سَيِّدِي إِلَّا بِتَوْفِيقٍ مِنْكَ يَفْتَضِي حَمْدًا وَ لَا تُشْكِرُ عَلَيَّ أَصْغَرِ مِنْهُ إِلَّا اسْتَوْجَبْتَ بِهَا شُكْرًا فَمَتَى تُحْصِي نِعْمَاؤُكَ يَا إِلَهِي وَ تُجَازِي آلَاؤُكَ يَا مَوْلَايَ وَ تُكَافِي صِنَائِعُكَ يَا سَيِّدِي وَ مِنْ نِعْمِكَ يَحْمَدُ الْحَامِدُونَ وَ مِنْ شُكْرِكَ يَشْكُرُ الشَّاكِرُونَ وَ أَنْتَ الْمُعْتَمَدُ لِلدُّنُوبِ فِي عَفْوِكَ وَ النَّاشِرُ عَلَى الْخَاطِئِينَ جَنَاحَ سِتْرِكَ وَ أَنْتَ الْكَاشِفُ لِلضَّرِّ بِيَدِكَ فَكَمْ مِنْ سَيِّئَةٍ أَخْفَاهَا حِلْمُكَ حَتَّى دَخَلَتْ وَ حَسَنَةٍ ضَاعَفَهَا فَضْلُكَ حَتَّى عَظَمْتَ عَلَيْهَا مَجَازَاتِكَ جَلَلْتَ أَنْ يُخَافَ مِنْكَ إِلَّا الْعَدْلَ وَ أَنْ يُرْجَى مِنْكَ إِلَّا الْإِحْسَانَ وَ الْفَضْلَ فَاثْمُنْ عَلَيَّ بِمَا أَوْجَبَهُ فَضْلُكَ وَ لَا تَخَذَلْنِي بِمَا يَحْكُمُ بِهِ عَدْلُكَ سَيِّدِي لَوْ عَلِمْتَ الْأَرْضُ بِذُنُوبِي لَسَاخَتْ بِئِي أَوْ الْجِبَالُ لَهَدَّتْنِي أَوْ السَّمَاوَاتُ لَأَخْتَطَفْتَنِي أَوْ الْبِحَارُ لَأَعْرَقْتَنِي سَيِّدِي سَيِّدِي مَوْلَايَ مَوْلَايَ مَوْلَايَ قَدْ تَكَرَّرَ وَقُوفِي لِضِيَاغَتِكَ فَلَا تَحْرِمْنِي مَا وَعَدْتَ الْمُتَعَرِّضِينَ لِمَسْأَلَتِكَ يَا مَعْرُوفَ الْعَارِفِينَ يَا مَعْبُودَ الْعَابِدِينَ يَا مَشْكُورَ الشَّاكِرِينَ يَا جَلِيلَ الذَّاكِرِينَ يَا مَحْمُودَ مَنْ حَمِدَهُ يَا مَوْجُودَ مَنْ طَلَبَهُ يَا مَوْصُوفَ مَنْ وَحَدَهُ يَا مَحْبُوبَ مَنْ أَحَبَّهُ يَا غَوْثَ مَنْ أَرَادَهُ يَا مَقْصُودَ مَنْ أَنَابَ إِلَيْهِ يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَصْرِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَدْبُرُ الْأَمْرَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ الذَّنْبَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَخْلُقُ الْخَلْقَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا يَنْزِلُ الْغَيْثَ إِلَّا هُوَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي يَا خَيْرَ الْعَافِرِينَ رَبِّ إِنِّي اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ حَيَاءٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ رَجَاءٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ إِيَابَةٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ رَغْبَةٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ رَهْبَةٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ طَاعَةٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ إِيمَانٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ إِقْرَارٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ إِخْلَاصٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ تَقْوَى وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ تَوَكُّلٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ ذَلَّةٍ وَ اسْتَغْفِرُكَ اسْتَغْفَارَ عَامِلٍ لَكَ هَارِبٍ مِنْكَ إِلَيْكَ فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ تَبَّ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ وَالِدِي بِمَا تُبْتُ وَ تَتُوبُ عَلَيَّ جَمِيعِ خَلْقِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ يَا مَنْ تُسَمَّى بِالْغُفُورِ الرَّحِيمِ يَا مَنْ تُسَمَّى بِالْغُفُورِ الرَّحِيمِ يَا مَنْ تُسَمَّى بِالْغُفُورِ الرَّحِيمِ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَقْبَلْ تَوْبَتِي وَ زَكِّ عَمَلِي وَ اشْكُرْ سَعْيِي وَ ارْحَمْ ضُرَاعَتِي وَ لَا تَحْجُبْ صَوْتِي وَ لَا تَحْيِبْ مَسْأَلَتِي يَا غَوْثَ الْمُسْتَعِيثِينَ وَ أَبْلِغْ أُنْمَتِي سَلَامِي وَ دُعَائِي وَ شَفْعَهُمْ فِي جَمِيعِ مَا سَأَلْتُكَ وَ أَوْصِلْ هَدْيَتِي إِلَيْهِمْ كَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَ زِدْهُمْ مِنْ ذَلِكَ مَا يَنْبَغِي لَكَ بِأَضْعَافٍ لَا يُحْصِيهَا غَيْرُكَ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ طَيِّبِ الْمُرْسَلِينَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّاهِرِينَ.^{١٥}

«نسیمانه»

هر چند کشیدند به تعیین تو حدها
آخر نرسیدند به درک تو خردها

تا وسعت آیینۀ لطف تو بسنجند
محواند از لها همه در روی ابدها

تو خوبی و جز خوب تو را نیست سزاوار
تو خوبی و ماها همه بد وای به بدها

دل آمده امروز، نسیمانه به باغت
تا پر کند از غنچه لطف تو سبدها

هر کس که شنیده است مقام حرمت را
بر عزت زوار تو برده است حسدها

تنها من ناچیز، نه شرمندۀ لطف
یکبار نه، دهها شده، دهها نه که صدها

دریایی و امواج تو را نیست نهایت
در شرح تو غرق اند رقمها و عددها

از همه یک «بوالحسن» و از تو عنایات
از من همه یک «یاع لی» و از تو مددها

حق است تو را نور ولایت به علائم
ختم است تو را تخت خلافت به سندها

تا آل علی هست به اغیار چه حاجت؟
با بودن صدها چه نیازی به نودها؟!

دعوت شدگانیم ز لطف تو در این بزم
ای گم شده کوچۀ شوق تو، بلدها

امید به دیدار تو داریم، رضا جان
روزی که گذاریم سر خود به لحدها

(میرزایی)

ترجمه دعای بعد از زیارت امام رضا (علیه السلام)

خدایا از تو می‌خواهم، ای خدایی که در فرمان‌روایی‌اش پاینده و در توان‌مندی‌اش پا برجا و در سلطنتش اطاعت شده و در کبریایی‌اش یکتا و در دوام همیشگی‌اش بی‌همتا است، در مخلوقاتش دادگر و در داوری‌اش دانا و در به تأخیر انداختن کیفرش بزرگوار است. خدایا حاجاتم بازگردانده به سوی تو و آرزوهایم ایستاده در پیش‌گاه تو است و هر زمان مرا به کار نیکی توفیق دادی، راه‌نمایم بر آن و راهم به سوی آن تو بودی، ای توانایی که خواسته‌ها درمانده‌اش نکند! ای عطابخش دائمی که هر مشتاقی به سوی او پناه می‌آورد! همواره از سوی تو هم‌نشین با نعمت‌هایت بوده‌ام که جاری بر عادت احسان و بزرگواری‌ات بوده. از تو می‌خواهم به آن نیروی نافذ در تمام اشیا و داوری استوارت که آن را با آسان‌ترین دعا باز می‌داری و به آن نظری که به وسیله آن به جانب کوه‌ها نظر کردی و کوه‌ها بلندی گرفتند و به زمین‌ها توجه کردی و آن‌ها مسطح شدند و با آسمان‌ها عنایت فرمودی پس مرتفع گردیدند و به دریاها نگرستی پس روان شدند؛ ای که از ابزارهای نگاه‌های بشر بالاتری! و از دست‌رس دقایق افکار دوری! ای آقای من! سپاس نشوی؛ مگر به توفیقی از سوی خودت که آن نیز موجب سپاس دیگری است و بر کوچک‌ترین نعمت شکر نشوی؛ مگر آن که به آن شکر، شکری دیگر را سزاوار گردی. پس چه زمانی نعمت‌هایت برشمرده شود؟ ای خدای من! و به عطا‌هایت جزا داده شود؟ ای مولای من! و پاداش متقابل به ساخته‌هایت دهند؟ ای آقای من! از نعمت‌های تو است که سپاس‌کنندگان سپاس می‌نمایند و از شکرپذیری تو است که شاکران شکرگزاری می‌کنند، تویی مورد اعتماد، در امر گذشت بر گناهان و تویی گسترده‌بال پرده‌پوشی‌ات بر خطاکاران و تویی برطرف‌کننده سختی با دست قدرتت. چه بسیار زشتی که آن را با بردباری‌ات پوشاندی؛ تا از بین رفت! و چه بسیار خوبی‌ای که آن را احسانت چندین برابر کرد؛ تا پاداش دادنت بر آن بزرگ شد! تو برتر از آنی که خلق از غیر عدالت ترسان باشند و تو بزرگ‌تر از آنی که خلق به چیزی کم‌تر از فضل و احسان تو امیدوار باشد. بر من به آن چه احسانت آن را واجب نموده، منت گذار و به آن چه عدالتت به آن حکم می‌کند، خوارم مکن. آقای من! اگر زمین گناهان مرا می‌دانست، هرآینه فرویم می‌برد، یا اگر کوه‌ها خبر داشتند، مرا درهم می‌شکستند، یا آسمان‌ها می‌دانستند، مرا می‌بردند، یا دریاها آگاه بودند، مرا غرق می‌کردند. آقای من! آقای من! آقای من! مولایم! مولایم! مولایم! ایستادم برای میهمانی‌ات تکرار شده. پس مرا از آن چه به درخواست‌کنندگان از حضرتت وعده دادی، محروم مکن. ای شناخته‌عارفان! ای پرستیده پرستندگان! ای سپاس‌شده سپاس‌گزاران! ای هم‌نشین یادکنندگان! ای ستوده کسی که او را ستوده! ای موجود برای کسی که او را یافت! ای وصف‌شده کسی که او را به وحدانیت وصف نمود! ای محبوب کسی که او را دوست داشت! ای فریادرس کسی که او را اراده کرد! ای مقصود کسی که به سویش باز آمد! ای که غیب را جز او نداند! ای که بدی را جز او باز نگرداند! ای آن که امر را جز او تدبیر نکند! ای که نیامزد گناهان را جز او! ای که پدید نیامورد مخلوقات را جز او! ای که نازل نمی‌کند باران را جز او! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و مرا بیمار، ای بهترین آمرزندگان! پروردگارا! من از تو درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش شرم‌ساری و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش امیدواری و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش بازگشتن و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش شوق و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش بیم و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش طاعت و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش ایمان و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش اقرار و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش اخلاص و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش تقوا و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش توکل و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش خواری و درخواست آمرزش می‌کنم، آمرزش عمل‌کننده برای تو، گریزان از تو به سوی تو، پس بر محمد و خاندان محمد درود فرست و بر من و پدر و مادرم پذیرای توبه باش، به آن چه بر تمام بندگانت توبه‌پذیرفتی و می‌پذیری، ای مهربان‌ترین مهربانان! ای آن که به آمرزنده مهربان نامیده شدی! ای آن که به آمرزنده مهربان نامیده شدی! ای آن که به آمرزنده مهربان نامیده شدی! ای آن که به آمرزنده مهربان نامیده شدی! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و توبه‌ام را بپذیر و عملم را پاک کن و از کوششم قدردانی فرما و به زاری‌ام رحم کن و صدایم را در پرده قرار مده و درخواستم را ناامید مکن، ای فریادرس دادخواهان! و سلام و دعایم را به امامانم برسان و در همه آن چه از تو درخواست کردم، آنان را شفیع من قرار ده و هدیه مرا به آنان برسان، آن‌چنان که سزاوار ایشان است و از این هدیه برای ایشان به چندین برابر بیفزای، چنان‌که سزاوار تو است، افزایشی که آن را جز تو شماره نکند. هیچ نیرو و توانی نیست جز به خدای بلندمرتبه بزرگ و درود خدا بر پاک‌ترین فرستادگان، محمد و خاندان پاک او.

«خشت حریم تو»

ای شعله ای ز صبح ضمیر تو، آفتاب!
از دفتر عتاب تو، مدّی خط شهاب
حجّ پیاده در قدمش روی می نهد
هر کس شود ز طوف حریم تو، کام یاب
خورشید پا به خشت حریم تو چون نهد؟
ننهاده است بر سر مصحف، کسی کتاب
گردون به نذر مرقد پاک تو بسته است
سر رشته شعاع به قندیل آفتاب
از تربت تو، خاک خراسان حیات یافت
آری؛ ز دل به سینه رسد فیض بی حساب
از زهر رشک، خاک نشابور سبز گشت
تا گشت ارض طوس ز جسم تو کامیاب
غربت به چشم خلق، چو یوسف، عزیز شد
روزی که گشت شاه غریبان تو را خطاب
از دوری تو، کعبه سیه پوش گشته است
ای آفتاب مغرب غربت! بر او بتاب
هر کس که با ولای تو در زیر خاک رفت
آید به صبح حشر برون هم چو آفتاب
در سایه همای شفاعت، مرا بگیر
تا سر بر آورم ز گریبان آفتاب

(صائب تبریزی)

متن دعای بعد از نماز زیارت امام رضا (علیه السلام) با ترجمه توامان و فراز به فراز عبارات:

علامه مجلسی (رحمه الله) در «تحفة الزائر» از شیخ مفید (رحمه الله) نقل نموده که مستحب است بعد از نماز زیارت امام رضا (علیه السلام) این دعا را بخوانند:

اللهم انی اسئلك یا الله الدائم فی ملكه، القائم

پروردگارا به درستی که من از تو مسئلت می نمایم ای خداوندی که در ملک خود همیشگی می باشد، بر عزت

فی عزه، المطاع فی سلطانه، المتفرد فی کبریائه، المتوحد فی

خود پابرجا، در سلطنتش اطاعتش می کنند، در عظمتش یکتا و بی نظیر است، تنها کسی است که دارای

دیومیه بقائه العادل فی بریته، العالم فی قضیته، الکریم فی تأخیر

بقای همیشگی می باشد، در مورد بندگانش عادل است، در مورد مسائل خود عالم می باشد، و در تأخیر انداختن

عقوبته، الهی حاجاتی مصروفة الیک و آمالی موقوفه

عقوبت بندگان گذشت می فرماید، خدایا حاجاتم فقط به وسیله ی تو برآورده می گردد و خواسته هایم فقط در نزد

لذیک و کلما وفقتنی من خیر فأنت ذلیلی علیه و طریقی

تو می باشد و هر هنگامی که مرا در خیری موفق نمایی خود تو راهنمای من بر آن بوده ای و راهگشای

الیه، یا قدیرا لا تؤوده المطالب یا ملیا یلجأ

به سوی آن بوده ای، ای قدرتمندی که (کثرت) درخواستها تو را خسته نمی کند ای بی نیاز و توانگری که هر

الیه کل راغب، ما زلت مصحوبا منک بالنعیم جاریا علی عادات الاحسان و الکریم،

طالبی به سوی او رغبت می کند، پیوسته از نعمت های تو بهره مند و از عنایات و تفضلات تو برخوردارم،

اسئلك بالقدرة النافذة فی جمیع الاشیاء و قضائک المبرم الذی

پروردگارا تو را قسم می دهم به قدرتی که در تمام اشیا نفوذ و رسوخ دارد و قضای محتوم تو که کمترین

تحجبه بایسر الدعاء و بالنظرة التي نظرت بها الی الجبال فتشامت

دعایی آن را مستور می نماید و به نظر قدرتت که با آن به کوهها نظر می فرمایی پس برافراشته می شوند

و الی الارضین فتسطحت و الی السموات فارتفعت

و به زمین نظر می فرمایی پس مسطح و هموار می گردد و چون به آسمانها نظر می فرمایی رفیع می گردد

و الی البحار فتفجرت، یا من جل عن ادوات لحظات البشر

و چون با آن به دریاها نظر می افکنی می شکافند، ای کسی که بلند مرتبه تر از آن هستی که لحظه های زندگی

و لطف عن دقائق خطرات الفکر.

انسان تو را درک نماید و ای کسی که فکر انسان با تمام قدرت و ظرافتش نمی تواند به تو پی ببرد.

«محفل قدس»

در کالبد مرده دمد جان چو مسیحا
آن لب که زمین بوسی درگاه رضا کرد

سلطان خراسان که رواق حرمش را
تقدیر به خشت زر خورشید بنا کرد

این منزل جان است و تجلی گه سینا
کز خاک درش چشم ملک کسب ضیا کرد

این محفل قدس است که پروانگی اش را
ارواح به صد عجز تمنا ز خدا کرد

گلزار سبک روحی خلقش به نسیمی
خاشاک به جیب و بغل باد صبا کرد

قندیل، نخست از دل روح القدس آویخت
معمار ازل قبه قصرش چو بنا کرد

(حزین لاهیجی)

لا تحمد يا سيدى الا بتوفيق منك يقتضى حمدا و لا تشكر

ای صاحب اختیار من حمد نمی شوی مگر آنکه خودت توفیق حمد نمودن را باعث شوی و بر کوچکترین

على اصغر منه الا استوجبت بها شكرا، فمتى تحصي نعمائك

نعمتی شکر نمی شوی مگر به خاطر آن از بنده ات تشکر می نمایی، پس ای پروردگار کی می شود نعمتهای

يا الهى و تجازى آلؤك يا مولای و تكافى ء صنائعك،

تو را به شمارش آورد و جزای نعمات تو را داد ای مولای من، و اندازه ی مخلوقات تو را درک نمود؟

يا سيدى و من نعمك يحمد الحمدون و من شكرك يشكر

ای سرور من از نعمتهای تو آن است که حمدکنندگان تو را حمد می کنند و از تشکرات تو آن است که

الشاكرون و انت المعتمد للذنوب فى عفوك و الناشر

شکر کنندگان تو را شکر می گویند و در بخشش گناهان بر عفو و گذشت تو تکیه می شود و تو پرده ی پوشش

على الخاطئين جناح سترک و انت الكاشف للضر بیدك،

را بر گناهان خطا کاران انداخته ای و تو هستی که ناراحتی ها را برطرف می فرمایی،

فكم من سيئة اخفاها حلمك حتى دخلت و حسنة ضاعفها فضلك

پس چه بسیار گناهی را که پوشاندی تا آنکه (به وسیله توبه یا حسنات) برطرف یا کم شد و چه بسیار

حتى عظمت عليها مجازاتك، جللت ان

ثوابهایی را که از فضلت زیاد فرمودی تا آن که پاداش تو در مقابل آن بسیار زیاد شد، بلند مرتبه ای از آنکه

يخاف منك الا العدل و أن يرجى منك الا الاحسان و الفضل،

ترسیده شود مگر از عدل تو، و آن که امیدواری باشد مگر به عنایت و بخشش و تفضل تو،

فامنن على بما أوجبه فضلك و لا تخذلنى

پس بر من منت گذار به آنچه که لطف و عنایت تو ایجاب می نماید و مرا به آنچه که عدل تو به آن حکم

بما يحكم به عدلك.

می نماید دلیل و بیچاره مفرما.

سیدی لو علمت الارض بذنوبى لساخت بي أو الجبال لهدتني

آقای من اگر زمین گناهان مرا می دانست حتما مرا فرو می برد و یا کوهها مرا خرد می کردند

أو السموات لاختطفتني أو البحار لاغرقتني سیدی سیدی سیدی،

یا آسمانها مرا ربوده و نابود می کردند یا دریاها مرا غرق می کردند آقایم آقایم آقایم،

مولای مولای مولای، قد تكرر وقوفى لضيافتك

مولای من مولای من مولای من، به درستی که انتظار من برای درک لطف و عنایتت بسیار تکرار شده است

«سپیده هشتم»

گاهی دلم به سمت خدا می برد مرا
یعنی به آستان رضا می برد مرا
مثل کبوتری که به پرواز آمده ست
تا کوی دوست، بال دعا می برد مرا
هر گاه رو به «قبله هفتم» می آورم
تا شاهراه سعی و صفا می برد مرا
تا محضر «سپیده هشتم» به صد امید
ایمان جدا و عشق جدا می برد مرا
نزدیک تر شدن به ضریح امام نور
تا دوردست خاطره ها می برد مرا
از خود در این حرم به خدا می توان رسید
این جذبه از کجا به کجا می برد مرا؟
آن پرچمی که دست تکان می دهد به ناز
تا صحن سیدالشهدا می برد مرا
ای اهل بیت نور! به سرچشمه شهود
دل بستگی به مهر شما می برد مرا
توحید ناب، رنگ «أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا» ست
این شرط تا حضور خدا می برد مرا
اشکم که رنگ لاله شود یا اباالحسن!
با خود به دشت کرب و بلا می برد مرا
(محمدجواد غفورزاده «شفق»)

فلا تحرمنی ما وعدت المتعرضین لمسئلتک، یا معروف العارفين،

پس مرا از آنچه که به روی آوردگان به درگهت وعده فرموده ای محروم مفرما، ای آشنای عارفان،

یا معبود العابدین، یا مشکور الشاکرین، یا جلیس الذاکرین،

ای پرستش شده عبادت کنندگان، ای شکر گردیده شاکرین، ای همنشین ذاکرین الهی،

یا محمود من حمده، یا موجود من طلبه، یا موصوف من وحده،

ای ستایش شده ستایش کنندگان، ای یافت شده طلب کنندگان، ای وصف شده برای کسی که یکتا خوانده شود،

یا محبوب من أحبه، یا غوث من اراده، یا مقصود من

ای محبوب کسانی که او را دوست می دارند، ای فریادرس کسانی که قصد او را نموده اند، ای مقصد هر کسی

اناب الیه، یا من لا یعلم الغیب الا هو، یا من لا یصرف

که به سوی او انابه و زاری نموده، ای کسی که جز او کسی غیب را نمی داند، ای کسی که هیچ کس جز او نیست

السوء الا هو، یا من لا یدبر الامر الا هو، یا من

که بدی و شر را برطرف نماید، ای کسی که هیچ کس جز او نیست که امور عالم را تدبیر نماید، ای کسی که

لا یغفر الذنب الا هو، یا من لا یخلق الخلق الا هو، یا من

هیچ کس جز او نیست که گناهان را ببخشد، ای کسی که هیچ کس جز او خالق مخلوقات نمی باشد، ای کسی که

لا ینزل الغیث الا هو، صل علی محمد و آل محمد و اغفر لی

هیچ کس جز او نیست که باران را فرود آورد، صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و مرا ببخش

یا خیر الغافرین، رب انی استغفرک استغفار حیا،

ای بهترین بخشندگان، پروردگارا به درستی که من تو را استغفار می نمایم استغفار حیا و شرمندگی،

و استغفرک استغفار رجاء، و استغفرک استغفار انابه،

و تو را استغفار می نمایم استغفار امیدواری، و تو را استغفار می نمایم استغفار زاری و توبه،

و استغفرک استغفار رغبه، و استغفرک استغفار رهبة،

و تو را استغفار می نمایم استغفار رغبت و میل به سوی تو، و تو را استغفار می نمایم استغفار ترس،

و استغفرک استغفار طاعة، و استغفرک استغفار ایمان، و استغفرک

و تو را استغفار می نمایم استغفار اطاعت و بندگی، و تو را استغفار می نمایم استغفار ایمان، و تو را استغفار

استغفار اقرار، و استغفرک استغفار اخلاص، و استغفرک استغفار

می کنم استغفار اقرار به گناهان، و تو را استغفار می نمایم استغفار مخلصانه، و تو را استغفار می نمایم استغفار

تقوی، و استغفرک استغفار توکل، و استغفرک استغفار ذلّة،

ترک معاصی، و تو را استغفار می نمایم استغفار توکل بر تو، و تو را استغفار می نمایم استغفار خواری و ذلت،

«از راه دوری اومدم»

دوس دارم نگات کنم، تو هم منو نگا کنی
من تو رو صدا کنم، تو هم منو صدا کنی
قربون چشات برم، از راه دوری اومدم
جای دوری نمی ره، اگه به من نگا کنی
دل من زندونیه، تویی که تنها می تونی
قفسو وا کنی و پرنده رو رها کنی
می شه کنج حرمت گوشه قلب من باشه؟
می شه قلب منو مثل گنبدت طلا کنی؟
تو غریبی و منم غریبم اما چی می شه
این دل غریبه رو با خودت آشنا کنی
دوس دارم تو ایوون آینه ت از صبح تا غروب
من با تو صفا کنم تو هم منو دعا کنی
دلمو گره زدم به پنجره ت دارم می رم
دوس دارم تا من میام زود گره ها رو وا کنی

(سهیل محمودی)

و استغفرک استغفار عامل لک هارب منک الیک

و تو را استغفار می نمایم استغفار کسی که اعمال او برای تو است و فرار کننده ی از تو به سوی تو می باشد

فضل علی محمد و آل محمد و تب علی و علی والدی بما تبت

پس صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و توبه من و توبه برای پدر و مادرم را قبول فرما

و تتوب علی جمیع خلقک یا ارحم الراحمین.

آن چنان که توبه هر یک از بندگان خود را می پذیری ای رحیم کننده ترین رحم کنندگان.

یا من یسمی بالغفور الرحیم، یا من یسمی بالغفور الرحیم،

ای کسی که به غفور و رحیم نامگذاری شده ای، ای کسی که به غفور و رحیم نامگذاری شده ای،

یا من یسمی بالغفور الرحیم، صل علی محمد و آل محمد و اقبل توبتی

ای کسی که به غفور و رحیم نامگذاری شده ای، صلوات بفرست بر محمد و آل محمد و توبه مرا قبول فرما

و زک عملی و اشکر سعیی و ارحم ضراعتی و لا تحجب صوتی

و عملم را پاک فرما و در مقابل تلاشم پاداش عنایت فرما و به فروتنی ام در مقابل تو رحم فرما و دعایم را

و لا تخیب مسئلتی، یا غوث المستغیثین، و ابلغ أمتی سلامی و دعائی

و درخواستم را رد مفرما، ای فریاد رس فریاد رسان، و سلام و دعایم را به امامانم برسان

و شفعمهم فی جمیع ما سئلتک و أوصل هدیتی الیهم کما ینبغی لهم

و آن ها را در تمام حوائج شفیع بفرما و هدیه ام را به ایشان برسان چنانچه شایسته مقام ایشان باشد

و زدهم من ذلک ما ینبغی لک باضعاف لا یحصیها غیرک،

و آن را از سوی خود آن چنان که شایسته می دانی طوری زیاد فرما که کسی غیر از تو نتواند حساب آن را نماید.

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی أطیب المرسلین محمد و حول و قوه ای نیست مگر برای خداوند بلند مرتبه و صلوات

خداوند بر بهترین پیامبران محمد مصطفی

و آله الطاهرین.^{۱۶}

و خاندان پاک آن حضرت باد.

^{۱۶} - تحفة الزائر - ص ۴۱۱.

«رسم جاودانه»

در این حریم هر که بیاید، غریب نیست
هر کس که دل شکسته بود، بی نصیب نیست
عطری که می وزد به فضا در حریم قدس
چون عطر یاس و یاسمن و عطر سیب نیست
اینجا که می رسی نفست تازه می شود
دل داده می شوی و دلت بی شکیب نیست
بازار عاشقی و محبت همیشگی ست
این رسم جاودانه در این جا عجیب نیست
آب حیات، آب شفا دارد این حریم
این خطّه را نیاز به ناز طبیب نیست
اینجا دعا به اوج تمنا رسیده است
اینجا دمی به جز دم «آمن یجیب» نیست
هر کس به گوشه ای به نیایش نشسته است
سنگ صبور این همه دل جز حبیب نیست
اینجا پر از هجوم صدای ملائک است
اینجا صدای هیچ غریبی غریب نیست

(کلیدداری)

زیارت جامع

بسیار جالب است که برخی از فرازهای این زیارتنامه زیبا، شباهت فراوانی با زیارت جوادیه امام رضا (علیهما السلام) دارد.

برخی از این گونه عبارات گرانمایه را بر می شماریم:

۱. السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْمَغَارِبِ وَالْمَشَارِقِ
۲. السَّلَامُ عَلَى السَّرَاجِ الْمُنِيرِ
۳. السَّلَامُ عَلَى الرَّعُوفِ الرَّحِيمِ
۴. الرَّحِيمِ السَّلَامُ عَلَى السَّخِيِّ الْكَرِيمِ
۵. السَّلَامُ عَلَى شَرِيفِ الْأَشْرَافِ
۶. السَّلَامُ عَلَى طَاهِرِ الْأَبَاءِ وَالْأَسْلَافِ
۷. الْعَرَبِيِّ السَّلَامُ عَلَى خَطِيبِ الْأَنْبِيَاءِ وَزَيْنِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
۸. السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الْعَلِيِّ
۹. السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَلِيِّ
۱۰. السَّلَامُ عَلَى ذِي الْجُودِ وَالْبَذْلِ
۱۱. السَّلَامُ عَلَى مَفْقُودِ النَّظِيرِ وَالْمِثْلِ
۱۲. السَّلَامُ عَلَى مَنْ سَلَّمَ الْأَعْدَاءَ لِفَضْلِهِ
۱۳. السَّلَامُ عَلَى الرَّاسِخِ فِي الْعُلُومِ السَّلَامُ عَلَى نَاصِرِ الْمَظْلُومِ
۱۴. الْأَصْنَامِ السَّلَامُ عَلَى مُوَضِحِ الْمُشْكَلَاتِ
۱۵. السَّلَامُ عَلَى كَاشِفِ الشُّبُهَاتِ
۱۶. السَّلَامُ عَلَى الْمَفْزَعِ فِي الْمِلَمَاتِ
۱۷. السَّلَامُ عَلَى مُجَلِي الْكُرْبَاتِ
۱۸. السَّلَامُ عَلَى إِمَامِ الْأَبْرَارِ
۱۹. السَّلَامُ عَلَى النَّبْعَةِ النَّبَوِيَّةِ النَّاصِرَةِ
۲۰. السَّلَامُ عَلَى الشَّجَرَةِ الزَّيْتُونَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمَيْمُونَةِ
۲۱. السَّلَامُ عَلَى رِيحَانَتِي الرَّسُولِ
۲۲. السَّلَامُ عَلَى السَّبْطَيْنِ الرَّيْحَانَتَيْنِ
۲۳. السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ اللَّهِ الْمُنْتَضَى
۲۴. صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَوْتَادِ الْكَائِنَاتِ وَأَعْلَامِ الْهَدَايَاتِ وَغَايَةِ الْمَوْجُودَاتِ مَا سَكَنَتِ السَّوَاكِنُ وَتَحَرَّكَتِ الْمُتَحَرِّكَاتُ
۲۵. وَ قَرَنْتِ بِاسْمِكَ أَسْمَاءَهُمْ ...

«مهمان نواز»

نه دعبلم نه فرزدق که شاعرت باشم
که شاعرت شده، مقبول خاطرت باشم

نه آهوام نه کبوتر که ضامنم باشی
و یا پرنده صحن مجاورت باشم

نه آن دلی که به معنا رسم، نه آن چشمی
که مثل آینه حیران ظاهرت باشم

ولی ز لطف، دلم را از آن خویش بخوان
که با تو صاحب دنیا و آخرت باشم

همیشه سفره مهمان نوازی ات باز است
اجازه می دهی ام گاه زائرت باشم؟

اجازه می دهی ام گاه از تو بنویسم؟
به عمر چند غزل، آه، شاعرت باشم؟

(شرافت)

برای جلوگیری از تطویل مطلب و مراعات اختصار و تیمن و تبرک جستن به اصل عبارات، یا شبه گزاره‌های به‌کاررفته از سوی اهل بیت (علیهم السلام) و مشابهت و هم‌سانی فراوان با متن زیارت جوادیه امام رضا (علیهما السلام) از آوردن ترجمه فارسی زیارت جامع، خودداری و اجتناب نمودیم.

أقول و رواها بعض أصحابنا المتأخرين عن الشيخ المفيد قدس الله روحه بهذه العبارة بعينها الزيارة الثانية عشرة زيارة وجدتها أيضاً في الكتاب المذكور و المظنون أنها من المؤلفات غير مروية عن الأئمة الهداة [عليهم السلام] و هي هذه

السَّلَامُ عَلَى كَافَّةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَى حُجَّجِ اللَّهِ عَلَى الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ خَاتِمِ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَى الرَّسُولِ الصَّادِقِ الْأَمِينِ السَّلَامُ عَلَى الْبَشِيرِ النَّذِيرِ السَّلَامُ عَلَى الْقَمَرِ الرَّاهِرِ الْمُنِيرِ السَّلَامُ عَلَى الْعَلَمِ الظَّاهِرِ السَّلَامُ عَلَى الْبَدْرِ الْبَاهِرِ السَّلَامُ عَلَى قُرَّةِ عَيْنِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَرْسَلَهُ اللَّهُ رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَصْفَاهُ اللَّهُ وَ اصْطَفَاهُ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ اجْتَبَاهُ السَّلَامُ عَلَى صَفْوَةِ اللَّهِ الْخَالِقِ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الْمَغَارِبِ وَ الْمَشَارِقِ السَّلَامُ عَلَى الصَّادِعِ بِالرَّسَالَةِ السَّلَامُ عَلَى وَاضِحِ الْحُجَّةِ وَ الدَّالَّةِ السَّلَامُ عَلَى الْحَاكِمِ الْعَادِلِ السَّلَامُ عَلَى الْحَبْرِ الْفَاضِلِ السَّلَامُ عَلَى السَّرَاحِ الْمُنِيرِ السَّلَامُ عَلَى شَفِيعِ يَوْمِ النُّشُورِ السَّلَامُ عَلَى الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ السَّلَامُ عَلَى السَّخِيِّ الْكَرِيمِ السَّلَامُ عَلَى شَرِيفِ الْأَشْرَافِ السَّلَامُ عَلَى طَاهِرِ الْأَبَاءِ وَ الْأَسْلَافِ السَّلَامُ عَلَى الْمُخْصُوصِ بِالرَّسَالَةِ مِنْ خَيْرِ قَبِيلِ السَّلَامُ عَلَى الْمُؤَيَّدِ بِالْوَحْيِ وَ التَّنْزِيلِ السَّلَامُ عَلَى الشَّفِيعِ الْمُشَفَّعِ السَّلَامُ عَلَى الرَّفِيعِ الْأَرْفَعِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ السَّلَامُ عَلَى الرَّسُولِ الْعَرَبِيِّ السَّلَامُ عَلَى خَطِيبِ الْأَنْبِيَاءِ وَ زَيْنِ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَقًّا السَّلَامُ عَلَى أَمِينِ اللَّهِ إِخْلَاصًا وَ صِدْقًا السَّلَامُ عَلَى خَاتِمِ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُسْتَخْلَفِينَ السَّلَامُ عَلَى خَيْرَةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَى وَصِيِّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْوَلِيِّ السَّلَامُ عَلَى الْخَلِيفَةِ الْمَكِّيِّ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الْعَلِيِّ السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْجَلِيِّ السَّلَامُ عَلَى ذِي الْجُودِ وَ الْبَذْلِ السَّلَامُ عَلَى مَفْقُودِ النَّظِيرِ وَ الْمِثْلِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ سَلَّمَ الْأَعْدَاءَ لِفَضْلِهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ عَقَمَ النَّسَاءَ أَنْ يَلِدْنَ بِمِثْلِهِ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْأَئِمَّةِ السَّلَامُ عَلَى رَبَّانِي الْأُمَّةِ السَّلَامُ عَلَى الصَّدِيقِ الْكَبِيرِ السَّلَامُ عَلَى الْفَارُوقِ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْمُنْكَرِ السَّلَامُ عَلَى الرَّاسِخِ فِي الْعُلُومِ السَّلَامُ عَلَى نَاصِرِ الْمَظْلُومِ السَّلَامُ عَلَى أَحْيِ الرَّسُولِ السَّلَامُ عَلَى بَعْلِ الْبَيْتِ السَّلَامُ عَلَى الْعَلَمِ الْأَشْهَرِ السَّلَامُ عَلَى الْفَارُوقِ الْأَزْهَرِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْعَظِيمِ السَّلَامُ عَلَى الصَّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي السَّبْطِينِ السَّلَامُ عَلَى الْمُصَلِّيِ إِلَى الْقِبْلَتَيْنِ السَّلَامُ عَلَى نَاصِرِ الْإِسْلَامِ السَّلَامُ عَلَى مُكَسِّرِ الْأَصْنَامِ السَّلَامُ عَلَى مُوضِحِ الْمَشْكَلاتِ السَّلَامُ عَلَى كَاشِفِ الشُّبُهَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْمُفْرَعِ فِي الْعِلْمَاتِ السَّلَامُ عَلَى مُجَلِّي الْكُرْبَاتِ السَّلَامُ عَلَى إِمَامِ الْأَبْرَارِ السَّلَامُ عَلَى قَسِيمِ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ السَّلَامُ عَلَى مُبِيرِ الْكُفَّارِ السَّلَامُ عَلَى غَيْظِ الْفُجَّارِ السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْمُعْجَزَاتِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ كَانَ لِلَّهِ أَكْبَرُ الْآيَاتِ السَّلَامُ عَلَى الْعَلَمِ الْهَادِي السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ الْبَادِي السَّلَامُ عَلَى وَالِي الْأَحْرَارِ السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْأَئِمَّةِ الْأَبْرَارِ السَّلَامُ عَلَى وَارِثِ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَى قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ السَّلَامُ عَلَى قُدُودِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَى الْعَالِمِ بِالْكِتَابِ السَّلَامُ عَلَى النَّاطِقِ بِالصَّوَابِ السَّلَامُ عَلَى ذِي الْحِكْمَةِ وَ فَضْلِ الْخُطَابِ السَّلَامُ عَلَى الْعَالِمِ بِالْأَنْسَابِ وَ الْأَسْبَابِ السَّلَامُ عَلَى دَاحِي بَابِ خَيْبَرَ السَّلَامُ عَلَى أَبِي شَيْبَرَ وَ شَبْرَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى الصَّدِيقَةِ الطَّاهِرَةِ السَّلَامُ عَلَى التَّبَعَةِ النَّبَوِيَّةِ النَّاصِرَةِ السَّلَامُ عَلَى الزَّكِيَّةِ الْعَارِفَةِ السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومَةِ الصَّابِرَةِ السَّلَامُ عَلَى خَصِيمَةِ الْفَجْرَةِ السَّلَامُ عَلَى أُمِّ الْأَئِمَّةِ الْبَرَّةِ السَّلَامُ عَلَى الْبُضْعَةِ النَّبَوِيَّةِ السَّلَامُ عَلَى الدَّرَةِ الْأَحْمَدِيَّةِ السَّلَامُ عَلَى فَاطِمَةَ الْبَيْتِ السَّلَامُ عَلَى الرَّهْرَاءِ ابْنَةِ الرَّسُولِ السَّلَامُ عَلَى الْمُطَهَّرَةِ مِنَ الْأَرْجَاسِ السَّلَامُ عَلَى الْمُبْرَأَةِ مِنَ الْأَذْنَابِ السَّلَامُ عَلَى الْمَحْرُوسَةِ مِنَ الْوَسْوَاسِ السَّلَامُ عَلَى الْمُفَضَّلَةِ عَلَى كَافَّةِ نِسَاءِ النَّاسِ السَّلَامُ عَلَى مَرِيَمَ الْكُبْرَى السَّلَامُ عَلَى الْإِنْسِيَّةِ الْحَوْرَاءِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ وَادَّهَا النَّبِيُّ السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَعَلَهَا الْوَصِيُّ السَّلَامُ عَلَى مَنْ بُوْرَكَتْ وَ بُوْرَكَ نَسْلُهَا السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهَا وَ وُلْدِهَا السَّلَامُ عَلَى الشَّجَرَةِ الزَّيْتُونَةِ الْمُبَارَكَةِ الْمَيْمُونَةِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى رِيحَانَتِي الرَّسُولِ السَّلَامُ عَلَى فَرْتِي عَيْنِ الْبَيْتِ السَّلَامُ عَلَى حُجَّتِي اللَّهِ الْمَنَانَ السَّلَامُ عَلَى حَلِيفِي الْكَرَمِ وَ الْإِحْسَانِ السَّلَامُ عَلَى الْمَذْكَورِينَ فِي سُورَةِ الرَّحْمَنِ السَّلَامُ عَلَى الْمُعَبَّرِ عَنْهُمَا بِاللُّؤْلُؤِ وَ الْمَرْجَانِ السَّلَامُ عَلَى الْمُجَاهِدِينَ فِي اللَّهِ الشَّهِيدِينَ السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِينَ الْمُهْتَمِّينَ السَّلَامُ عَلَى الصَّابِرِينَ الْمُحْتَسِبِينَ السَّلَامُ عَلَى النَّجْمِينَ الزَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَى السَّيِّدِينَ الْفَاضِلِينَ السَّلَامُ عَلَى السَّيِّطِينَ الرَّيْحَانَتَيْنِ السَّلَامُ عَلَى الْقُدُوتَيْنِ السَّلَامُ عَلَى الْأَمِينِينَ الصَّفَوْتَيْنِ السَّلَامُ عَلَى الزَّكِيَّينِ الْخَيْرَتَيْنِ السَّلَامُ عَلَى الطَّاهِرِينَ الْوَلِيِّينَ السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيِّينَ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِينَ الْأَخْوِيْنَ السَّلَامُ عَلَى الصَّوْنِينَ الْخَلِيفَتَيْنِ السَّلَامُ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ الطَّاهِرِينَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْمُسْلِمِينَ السَّلَامُ عَلَى وَلِيِّ اللَّهِ الْأَمِينِ السَّلَامُ عَلَى رَبِيعِ الْأَرَامِلِ وَ الْمَسَاكِينِ

«هوای زیارت»

چشمم به هیچ پنجره رغبت نمی کند
جز با ضریح پاک تو صحبت نمی کند

شاید هنوز بنده خاکم که گنبدت
من را به آستان تو دعوت نمی کند

مولا نگو که این پر و بال شکسته را
باران مرهم تو شفاعت نمی کند

دیگر کبوتر دل من آب و دانه را
جز با کبوتران تو قسمت نمی کند

آخر بدون مرحمت چشم های تو
این خسته را خدا هم اجابت نمی کند

خواندی مرا، وگرنه بدون اشاره ات
قلبم چنین هوای زیارت نمی کند

(بزم آرا)

السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الطَّاهِرِ السَّلَامُ عَلَى بَحْرِ الْعُلُومِ الرَّاحِرِ السَّلَامُ عَلَى ذِي الْمَنَاقِبِ وَ الْمَفَاخِرِ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى الْخَلَائِقِ السَّلَامُ عَلَى مُحَقِّقِ الْحَقَائِقِ السَّلَامُ عَلَى ذِي الْمَكَارِمِ وَالسَّوَابِقِ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى الْعَوَالِمِ السَّلَامُ عَلَى الْوَصِيِّ الرَّضِيِّ الْعَالِمِ السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ النَّاجِمِ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ النُّورِ الْكَاطِبِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ الْمُرْتَضَى السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ اللَّهِ الْمُنْتَضَى السَّلَامُ عَلَى الْعَادِلِ فِي الْقَضَاءِ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرُّضَا وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ السَّلَامُ عَلَى أَمِينِ اللَّهِ فِي الْبِلَادِ السَّلَامُ عَلَى الْمَخْصُوصِ بِالتَّوْفِيقِ وَالسَّدَادِ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْجَوَادِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى كُلِّ رَاجِعٍ وَغَادٍ السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ الْحَضَارِ وَالْبُودَايِ السَّلَامُ عَلَى الشُّورِ الْبَادِي السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى الْعِرِّ الْقَعْسَرِيِّ السَّلَامُ عَلَى الزُّنَادِ الْوَرِيِّ السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ اللَّهِ عَلَى الْإِنْسِ وَالْجِنِّ السَّلَامُ عَلَى مَنْ وَعَدَهُ اللَّهُ بِالنَّصْرِ وَالْإِيمَانِ السَّلَامُ عَلَى مُظْهِرِ الْعُدْلِ وَالْإِيمَانِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ بِهِ يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ فِي كُلِّ مَكَانٍ السَّلَامُ عَلَى مَنْ بِهِ يُظْهِرُ اللَّهُ دِينَهُ عَلَى الْأَذْيَانِ السَّلَامُ عَلَى مَوْلَانَا وَسَيِّدِنَا الْإِمَامِ الْقَائِمِ بِأَمْرِ اللَّهِ صَاحِبِ الزَّمَانِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ السَّلَامُ عَلَى الْعِتْرَةِ الطَّيِّبِينَ السَّلَامُ عَلَى الْأُسْرَةِ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَصَّ اللَّهُ عَلَى إِمَامَتِهِمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ اللَّهِ وَأَنْصَارَهُ وَظِلَالِ اللَّهِ وَأَنْوَارَهُ وَخُلَفَاءِ اللَّهِ وَأَمْرَاءَهُ لَأَبْدُلْنَ لَكُمْ يَا سَادَتِي مَوَدَّتِي وَمَحَبَّتِي وَمُؤَسَاتِي فَأَنْهَا مَذْحُورَةٌ لَكُمْ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ فَإِنْ أَمَرْتُمُونِي يَا سَادَتِي أَطَعْتُ وَإِنْ نَهَيْتُمُونِي يَا قَادَتِي أَنْتَهَيْتُ وَإِنْ اسْتَنْصَرْتُمُونِي يَا حِمَاتِي نَصَرْتُ فَلَا مَذْهَبَ لِي عَنْكُمْ وَلَا بَدْلَ لِي مِنْكُمْ وَلَا وَفَادَةَ لِي إِلَّا إِلَيْكُمْ لَأَنْتُمْ أَوْجُهُ اللَّهِ الْحَاضِرَةُ وَعُيُونُهُ النَّاطِرَةُ وَأَيْدِيهِ الْبَاسِطَةُ مُسَلِّمٌ إِلَيْكُمْ سُلْطَانُ الدُّنْيَا وَمَمْلُكَةُ الْآخِرَةِ السَّلَامُ عَلَى تَيْجَانِ الْأَوْصِيَاءِ وَخُلَفَاءِ الْأَصْفِيَاءِ وَوَارِثِي عُلُومِ الْأَنْبِيَاءِ السَّلَامُ عَلَى رُؤَسَاءِ الصِّدِّيقِينَ وَالْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ مِنْ آلِ طه وَيس السَّلَامُ عَلَى عُلَمَاءِ [الْعُلَمَاءِ] الْأَعْلَامِ وَالْهَادِينَ إِلَى دَارِ السَّلَامِ التَّاطِقِينَ عَنِ اللَّهِ بِأَصْدَقِ الْحَدِيثِ وَطَيِّبِ الْكَلَامِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَوْتَادِ الْكَائِنَاتِ وَأَعْلَامِ الْهَدَايَاتِ وَغَايَةِ الْمَوْجُودَاتِ مَا سَكَتَتِ السَّوَاكِينُ وَتَحَرَّكَتِ الْمُتَحَرِّكَاتُ إِنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُ بِحَقَائِقِ الْإِيمَانِ وَصِدْقِ الْيَقِينِ أَنَّهُمْ خُلَفَاؤُكَ فِي أَرْضِكَ وَحُجَجُكَ عَلَى عِبَادِكَ وَالْوَسَائِلُ إِلَيْكَ وَأَبْوَابُ رَحْمَتِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَاجْعَلْ حَظِّي مِنْ دُعَائِكَ إِجَابَةً وَ لَا تَجْعَلْ حَظِّي مِنْهُ تَلَاوُتَهُ اللَّهُمَّ اجْعَلْ مَقَامِي فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الْمُقَدَّسِ الْمُطَهَّرِ مَقَامَ إِجَابَةٍ وَاسْتِعْطَافٍ وَ لَا تَجْعَلْهُ مَقَامَ إِهَانَةٍ وَاسْتِخْفَافٍ فَقَدْ عَرَفْنَاكَ يَا رَبِّ مُعْطِياً قَبْلَ السُّؤَالِ فَكَيْفَ لَا نَرْجُوكَ عِنْدَ الضَّرَاعَةِ وَالْإِبْتِهَالِ لَا سِيَّمَا قَدْ وَعَدْتَنَا بِالْإِجَابَةِ حِينَ أَمَرْتَنَا بِالِدُّعَاءِ وَضَمِنْتَ لَنَا بُلُوغَ الرَّجَاءِ وَأَنْتَ أَوْفَى الضَّامِنِينَ وَأَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ إِلَهِي عَصَيْتَكَ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ وَأَمَنْتُ بِكَ فِي كُلِّ الْأَوْقَاتِ فَكَيْفَ يَغْلِبُ بَعْضُ عَمْرِي مُذْنِباً كُلَّ عَمْرِي مُؤْمِناً إِلَهِي وَعَزَّتْكَ لَوْ كَانَ لِي صَبْرٌ عَلَى عَذَابِكَ أَوْ جَلْدٌ عَلَى احْتِمَالِ عِقَابِكَ لَمَا سَأَلْتُكَ الْعَفْوَ عَنِّي وَ لَصَبَرْتُ عَلَى انْتِقَامِكَ مِنِّي سَخَطاً عَلَى نَفْسِي كَيْفَ عَصَيْتَكَ وَمَقْتاً لَهَا كَيْفَ أَقْبَلْتُ عَلَيْهَا وَأَدْبَرْتُ مُعْرِضَةً عَنْكَ إِلَهِي كَيْفَ آيَسُ مِنْ رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ كَيْفَ أَرْجِعُ بِالْخَيْبَةِ وَأَنْتَ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ إِلَهِي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الَّتِي كَتَبْتَهَا عَلَى قُلُوبِ أَصْفِيَائِكَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَمْنَاتِكَ فَعَرَفُوا مَا عَرَفْتَهُمْ وَ فُهِمُوا مَا فُهِمْتَهُمْ وَ عَقَلُوا مَا أَوْحَيْتَ إِلَيْهِمْ مِنْ خَصَائِصِكَ وَ عَزَائِمِكَ وَ ضَرَبْتَ أَمْثَالَهُمْ وَ أَنْزَلْتَ بُرْهَانَهُمْ وَ قَرَنْتَ بِأَسْمَائِكَ أَسْمَاءَهُمْ إِلَّا مَا خَلَصْتَنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ أَنَا فِيهِ وَ مِنْ جَمِيعِ الشَّدَائِدِ وَ مِنْ أَهْوَالِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَهِي كَيْفَ أَفْرَحُ وَ قَدْ عَصَيْتَكَ وَ كَيْفَ أَحْزَنُ وَ قَدْ عَرَفْتُكَ وَ كَيْفَ أَدْعُوكَ وَ أَنَا عَاصٍ وَ كَيْفَ لَا أَدْعُوكَ وَأَنْتَ كَرِيمٌ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ لَا تَجْعَلْ لِي فِي هَذَا الْمَقَامِ الشَّرِيفِ ذَنْباً إِلَّا عَفَرْتَهُ وَ لَا هَمّاً إِلَّا فَرَجْتَهُ وَ لَا سَقْماً إِلَّا شَفَيْتَهُ وَ لَا دَيْناً إِلَّا قَضَيْتَهُ وَ لَا مَرِيضاً إِلَّا عَافَيْتَهُ وَ لَا غَائِباً إِلَّا حَفِظْتَهُ وَ رَدَدْتَهُ وَ لَا عَدُوّاً إِلَّا قَصَمْتَهُ وَ لَا جَبَّاراً إِلَّا كَسَرْتَهُ وَ رَدَدْتَهُ وَ لَا حَاجَةَ مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ لَكَ يَا رَبِّ فِيهَا رِضاً وَ لِي فِيهَا صَلَاحٌ إِلَّا قَضَيْتَهَا يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ^{١٧}.

«ترنم نقاره‌خانه»

هر کس به سایه تو دو رکعت نماز کرد
با یک قنوت هر چه گره داشت، باز کرد

از بس بر آستان تو روی ادب نهاد
خورشید را غبار رخت سرفراز کرد

مردم، نیازمند بهشت اند و شاد از آن
ما را غم تو از دو جهان بی نیاز کرد

از معجز ترنم نقاره خانه ات
ساز شکسته دل ما نغمه ساز کرد.

هر کس که رنجه کرد به راه تو یک دو گام
لطف تو اش هزار قدم پیش‌واز کرد

کوتاه کرد راه خود و «رستگار» شد
دست طلب به سوی تو هر کس دراز کرد

(رستگار)

آشنایی فهرست‌وار و مختصر با وجود نازنین ثامن الحجج (علیهم السلام)

اسم ایشان: علی.

نسب شریفشان: علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف (سلام الله علیهم أجمعین).

نام مادر: تکتّم، یا نجمه خاتون.

تاریخ ولادت: یکشنبه یازدهم ذی القعدة سال ۱۴۸ هجری قمری در مدینه منوره، معادل ۱۲ دی ماه سال ۱۴۴ خورشیدی.

مدت امامت: ۲۰ سال.

دلیل بر امامت آن حضرت

أَحْمَدُ بْنُ مِهْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ وَ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبَّادِ الْقَصْرِيِّ جَمِيعاً عَنْ دَاوُدَ الرَّقِّيِّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي إِبرَاهِيمَ (ع) جَعَلْتُ فِدَاكَ إِنِّي قَدْ كَبِرَ سِنِّي فَخُذْ بِيَدِي مِنَ النَّارِ قَالَ فَأَشَارَ إِلَى أَبِيهِ أَبِي الْحَسَنِ ع فَقَالَ هَذَا صَاحِبُكُمْ مِنْ بَعْدِي.

داوود [بن کثیر] رقی روایت کرده که به محضر ابوابراهیم [امام کاظم (علیه السلام)] عرض کردم: جانم به فدای شما! سن من زیاد شده و پیرم. دستم را بگیرد و از آتش جهنم نجاتم بدهد. بعد از شما آقا و امام و پیشوا و سرپرست ما چه کسی است؟ حضرت به فرزندشان ابی الحسن [امام رضا (علیه السلام)] اشاره کرده، فرمودند: بعد از من این شخص، صاحب اختیار شما است.

حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَيْلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَرِثِ وَ أُمِّهِ مِنْ وَلَدِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: بَعَثَ إِلَيْنَا أَبُو إِبرَاهِيمَ (الإمام الكاظم سلام الله عليه) فَجَمَعَنَا ثُمَّ قَالَ أ تَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ قُلْنَا لَا قَالَ أَشْهَدُوا أَنَّ عَلِيًّا ابْنِي هَذَا وَصِيٌّ وَ الْفَيْمُ بِأَمْرِي وَ خَلِيفَتِي مِنْ بَعْدِي مَنْ كَانَ لَهُ عِنْدِي دِينَ فُلْيَاخُذْهُ مِنْ ابْنِي هَذَا وَ مَنْ كَانَتْ لَهُ عِنْدِي عِدَّةٌ فَلْيَسْتَنْجِزْهَا مِنْهُ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ بَدٌّ مِنْ لِقَائِي فَلَا يَلْقُنِي إِلَّا بِكِتَابِهِ.^{۱۸}

عبد الله بن حارث - که مادرش از نسل جعفر طیار است - گوید: «امام کاظم علیه السلام کسی را به نزد ما (بنی ابوطالب) فرستاده و ما را فراخواندند و فرمودند: آیا می‌دانید برای چه شما را جمع کرده‌ام؟ گفتیم: خیر، فرمودند: گواه باشید که این پسر من «علی»، وصی من است و تمام کارهایم به دست او است و پس از من جانشین من می‌باشد، هر کس از من طلبی دارد، طلب خود را از این فرزندم وصول کند، و هر کس که من به او وعده‌ای داده‌ام، از او مطالبه کند، و هر کس که بناچار باید خودم را ملاقات کند، با نامه و دستخط او به ملاقات من بیاید.^{۱۹}

^{۱۸} - عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۱ - ص ۲۷.

^{۱۹} - عیون الأخبار: ترجمه مستفید و غفاری: ج ۱ - ص ۵۱.

«کبوترهای روی گنبدت»

دست من یک لحظه هم از مرقدت کوتاه نیست
هرکسی راهش بیفتد سمت تو گمراه نیست

با قطاری کهنه و ارزان به پابوس آمدم
تا نگویند: این زیارت فی سبیل الله نیست!

عشق بازی با زیارت فرق دارد، این حرم
در نگاه عاشقان تنها زیارتگاه نیست

زائرت را بی خود از خود می کنی، با این حساب
در حرم جایی برای آدم خودخواه نیست

از کبوترهای روی گنبدت آموختیم
عبد اگر بالا نشیند کسر شأن شاه نیست

بنده شاه خراسانم که لطفش دائم است
ورنه لطفِ شیخ و زاهد، گاه هست و گاه نیست

(حسین طاهری)

نمونه‌ای از مکارم اخلاقی و مهربانی ایشان به دوست‌دارانشان

مُوسَىٰ بِنُ سَيَّارٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ الرِّضَاعِ وَ قَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ حَيْطَانِ طُوسٍ وَ سَمِعْتُ وَاعِيَةً فَاتَّبَعْتُهَا فَإِذَا نَحْنُ بِجَنَازَةٍ فَلَمَّا بَصُرْتُ بِهَا رَأَيْتُ سَيِّدِي وَ قَدْ ثَنَى رِجْلَهُ عَنْ فَرَسِهِ ثُمَّ أَقْبَلَ نَحْوَ الْجَنَازَةِ فَرَفَعَهَا ثُمَّ أَقْبَلَ يَلُودُ بِهَا كَمَا تَلُودُ السَّخْلَةُ بِأُمِّهَا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيَّ وَ قَالَ يَا مُوسَىٰ بِنُ سَيَّارٍ مَنْ شَبَّحَ جَنَازَةَ وَلِيٍِّّ مِنْ أَوْلِيَائِنَا خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ لَا ذَنْبَ عَلَيْهِ حَتَّىٰ إِذَا وَضَعَ الرَّجُلُ عَلَيَّ شَفِيرَ قَبْرِهِ رَأَيْتُ سَيِّدِي قَدْ أَقْبَلَ فَأُفْرَجَ النَّاسُ عَنِ الْجَنَازَةِ حَتَّىٰ بَدَأَ لَهُ الْأَمِيَّتُ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ يَا فُلَانُ بِنُ فُلَانٍ أَبَشِرْ بِالْجَنَّةِ فَلَا خَوْفَ عَلَيْكَ بَعْدَ هَذِهِ السَّاعَةِ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ هَلْ تَعْرِفُ الرَّجُلَ فَوَاللَّهِ إِنَّهَا بُقْعَةٌ لَمْ تَطَّأَهَا قَبْلَ يَوْمِكَ هَذَا فَقَالَ لِي يَا مُوسَىٰ بِنُ سَيَّارٍ أَمَا عَلِمْتَ أَنَا مَعَاشِرَ الْأَيْمَةِ تُعْرَضُ عَلَيْنَا أَعْمَالُ شَيْعَتِنَا صَبَاحًا وَ مَسَاءً فَمَا كَانَ مِنَ التَّقْصِيرِ فِي أَعْمَالِهِمْ سَأَلْنَا اللَّهَ تَعَالَى الصَّفْحَ لِصَاحِبِهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْعُلُوِّ سَأَلْنَا اللَّهَ الشُّكْرَ لِصَاحِبِهِ.^{۲۰}

موسی بن سیار از اصحاب امام رضا صلوات الله علیه گوید: روزی همراه حضرت بودم که به نزدیک دیوارهای شهر طوس رسیدیم؛ ناگهان صدای ناله و شیونی را شنیدیم؛ به جستجوی آن رفتیم و دیدیم جنازه‌ای را می‌آورند؛ در همین حال، حضرت از اسب پیاده شده و به طرف جنازه رفتند و آن را بلند کرده و چنان به آن جنازه چسبیدند، مانند بچه‌ای که به مادرش می‌چسبد! آن‌گاه رو به من نموده، فرمودند: هر کس جنازه یکی از دوستان و موالیان ما را تشییع کند، مانند روزی که از مادر متولد شده، از گناهانش پاک می‌شود؛ وقتی جنازه کنار قبر گذاشته شد، حضرت کنار میّت نشسته و دست مبارک خود را روی سینه او گذاشتند و فرمودند: «ای فلان پسر فلان! تو را به بهشت بشارت می‌دهم که پس از این دیگر ناراحتی نخواهی دید.» عرض کردم: فدایت شوم، مگر این مرد را می‌شناسید، در حالی که این جا سرزمینی است که تاکنون در آن گام ننهاده‌اید؟! حضرت فرمودند: موسی بن سیار! مگر نمی‌دانی که اعمال شیعیان ما، هر صبح و شام بر ما ائمه (علیهم السلام) عرضه می‌شود؛ اگر در آن تقصیر و کوتاهی ببینیم، از خدای تعالی درخواست عفو و بخشش و اگر عمل خیری مشاهده نمائیم، از خداوند پاداش و نعمت برایشان طلب می‌کنیم!

درباره توسل به امام رضا (سلام الله علیه)

توسل به امام رضا (سلام الله علیه) برای امنیت از خطرهای هنگام سفر در خشکی و دریا و برای رهایی از غم و اندوهی دوری سودمند است.

تعبیر امام صادق (سلام الله علیه) در این خصوص، مأوی و ملجأ امت بودن ایشان است.

^{۲۰} - مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴ - ص ۳۴۱.

«این همه دل تنگی»

چقدر با تو کبوتر، چقدر با تو نگاه
چقدر آینه این جا نشسته راه به راه
به چلچراغ تو امشب دخیل می بندم
دلم گرفته از این اتفاق های سیاه
ببین چگونه ز جور زمانه غدار
کنار صحن تو آهوی دل گرفته پناه
نمانده است برایم به جز دو گونه خیس
همین که دیده ام از دور گنبدت را آه
سپهر سجده بر این در کند غروب غروب
فرشته بوسه بر این در زند پگاه
تو را به عصمت زهرا، تو را به جان جواد
که ناامید مگردان مرا از این درگاه
میان خلسه و بی تابی ام که می شنوم
صدای دلکش نقاره خانه را ناگاه
شکست بغض و سکوت مرا ز گلدسته
ندای «اشهد ان لا اله الا الله»
جواب این همه دلتنگی مرا بدهید
آهای آینه های نشسته بر درگاه

(شاه زیدی)

چند روایت کوتاه از آن حضرت

فواید خویشتن داری

۱- حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزَبَانَ يَرْفَعُهُ قَالَ: يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَكُونُ الْعَافِيَةُ عَشْرَةَ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا اعْتِزَالُ النَّاسِ وَوَاحِدٌ فِي الصَّمْتِ.^{۲۱}

... روزی بیاید که «عافیت» و (آسودگی) ده جزء باشد، نه جزئش در کناره گیری از مردم و یک جزء در سکوت.^{۲۲}

حسن ظن به خدا

۲- عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ قَالَ: فَأَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع كَانَ يَقُولُ مَنْ حَسَنَ ظَنَّهُ بِاللَّهِ كَانَ اللَّهُ عِنْدَ ظَنِّهِ بِهِ وَمَنْ رَضِيَ بِالْقَلِيلِ مِنَ الرِّزْقِ قَبِلَ مِنْهُ الْيَسِيرَ مِنَ الْعَمَلِ.

... خوش گمان باش نسبت به خداوند، چرا که امام صادق (علیه السلام) می فرمودند: هر که درباره خدا، نیک پندار باشد، خدا به باور او جامه عمل می پوشاند و هر کس به روزی اندک بسازد، خدا به عمل آسان و ناچیزش راضی شود.

دوست و دشمنان را بشناسیم

۳- عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ جَهْمٍ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَاعَ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص صَدِيقٌ كُلُّ أَمْرِي عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ.^{۲۳}

... دوست هر کس، خرد او است و دشمنش نادانی وی.

^{۲۱} - ثواب الاعمال شیخ صدوق - ص ۱۷۸.

^{۲۲} - تحف العقول / ترجمه جنتی، متن، ص: ۷۱۳.

^{۲۳} - المحاسن: ج ۱ - ص ۱۹۴.

«حضرت نور»

سلام ای طیب طیبان سلام
سلام ای غریب غریبان سلام
الا ماهتاب شبستان طوس
الا حضرت نور، شمس الشموس
غریبم من از راه دور آمدم
به دنبال یک جرعه نور آمدم
شبم، آه یک جرعه ماهم بده
پناهی ندارم پناهم بده
ببخشا اگر دور و دیر آمدم
جوان بودم، امروز پیر آمدم
منم زائری خام و بی ادعا
کیوتر کیوتر کیوتر دعا
اگر مست و مسرور و شاد آمدم
من از سمت باب الجواد آمدم
من از عطر نامت بهاری شدم
تو را دیدم آیینه کاری شدم
تو این خاک را رنگ و بو داده ای
به ایران من آبرو داده ای
ببخشای این عاشق ساده را
ببخشای این روستازاده را
تو را دیدم و روشنایی شدم
علی بن موسی الرضایی شدم

(سعید بیابانکی)

آداب معاشرت اجتماعی

۴- اصْحَابِ السُّلْطَانِ بِالْحَذَرِ وَ الصَّدِيقَ بِالتَّوَاضُعِ وَ الْبَشِيرَ وَ الْعَدُوَّ بِمَا تَقُومُ بِهِ عَلَيْهِ حُجَّتُكَ. ۲۴

با حاکم، با احتیاط همنشینی کن، با دوست همراه با تواضع، با دشمن، همراه با هشپاری و پرهیز، و با عموم مردم با خوشرویی.

دادگری و خوش رفتاری

۵- حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِوَسِ الْعَطَّارِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيُّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَاعَ يَقُولُ اسْتِعْمَالُ الْعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ مُؤَدِّنُ بَدْوَامِ النِّعْمَةِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. ۲۵

... به کار بستن عدالت و نیکوکاری، خبر از دوام نعمت می دهد.

یاد اهل بیت (علیهم السلام)

۶- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ قَالَ الرِّضَاعُ مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا وَ بَكَى لِمَا ارْتَكَبَ مِنَّا كَانَ مَعَنَا فِي دَرَجَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَنْ ذُكِرَ بِمُصَابِنَا فَبَكَى وَ أَبَكَى لَمْ تَبْكَ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكَى الْعُيُونُ وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِساً يُحْيَا فِيهِ أَمْرُنَا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ تَمُوتُ الْقُلُوبُ. ۲۶

... هر کس مصیبت ما را به یاد آورد و به خاطر ستمهایی که بر ما رفته است بگرید، روز قیامت با ما در یک درجه باشد و هر که یاد مصیبت ما کند و بگرید و بگریاند، در آن روزی که چشمها می گریند چشم او نگرید و هر کس در مجلسی بنشیند که یاد و نام ما در آن زنده می شود در آن روزی که دلها می میرند دل او نمیرد.

۲۴ - تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص: ۴۳۳؛ حدیث ۹۸۹۳.

۲۵ - عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص: ۲۳.

۲۶ - الأمالی (للمصدق) - ص ۷۳.

«أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ»

«أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ» در باز شد
از میان جمعیت راهی به این سر باز شد
در حرم سهل است، حتی در دل میدان مین
هر زمان که «یا رضا» گفتیم معبر باز شد
اولِ نامش که آمد بر زبانم سوختم
در دلم بال صد و ده تا کبوتر باز شد
از صدای گریه زن ها یکی واضح تر است
خوش به حالش بعد عمری بغض مادر باز شد
دار قالی پنجره فولاد مادر سال ها
بس که روی هم گره زد بخت خواهر باز شد
نان حضرت، آب سقاخانه، اشکی پر نمک
سفره یک شعر آیینی دیگر باز شد
مادر از باب الرضا رد شد، به من رو کرد و گفت
بچه که بودی زبانت پشت این در باز شد

(ملکیان)

شرح‌واره عبارات و درس‌نامه‌ای برگرفته از معارف زیارت‌نامه امام رضا (علیهما السلام)

همان‌طور که در پیش‌گفتار، اشاره گردید، توضیحات پیرامون متن زیارت‌نامه جوادیه (علیه السلام) - که برای امام رضا (علیه السلام) از طرف فرزند دل‌بندشان ایراد گردیده - شرح و تفسیر نیست؛ بلکه درس‌هایی است آموزنده.

از این‌جا تا آخر کتاب، برخی از فرازهای زیارت را توضیح می‌دهیم و واژگان و فحوای پرمعنای آن را واکاوی می‌نماییم.

۱- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ

دروود بر تو ای ولی خدا

لغت «ولی» به چندین معنا به کار رفته است.

اول؛ به معنی دوست و محب، که آن جناب، دوست و محب خداوند عالم است.

دوم؛ به معنی نصرت و اعانت است که آن حضرت، ناصر و معین جمیع مؤمنین شرق و غرب عالم است.

سوم؛ به معنی تدبیرگر و تصرف‌کننده در امور است و آن جناب متصرف و مدیر امور جمیع خلائق است از فوق العرش تا تحت الثری. پس ولی خدا کسی است که تصرف کند در ۱۸ هزار عالم، در هر عالمی به حسب آن عالم.

مؤید این معنی آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^{۲۷} است؛ ولی شما تنها خدا و پیامبر او است و کسانی که ایمان آورده‌اند. همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند. یعنی امیرالمؤمنین، حضرت علی و ائمه اطهار (علیهم السلام) یتولی تدبیرکم و یلی امورکم.

چهارم؛ به معنی قیم و دیده‌بان. امام معصوم (علیه السلام) عین الله است. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عَيْنَ اللَّهِ فِي خَلْقِهِ.^{۲۸}

پنجم؛ به معنای اولی به تصرف. چنان‌چه در خطبه غدیر، پیامبر فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ.^{۲۹}

^{۲۷} - المائدة - ۵۵.

^{۲۸} - بحارالانوار: ج ۹۹ - ص ۲۱۵؛ زیارت روز جمعه امام زمان (عجل الله فرجه).

^{۲۹} - الأمالی للصدوق - ص ۱۲۳.

«یک قطعه از بهشت»

هر چند حال و روز زمین و زمان بد است
یک قطعه از بهشت در آغوش مشهد است

حتی فرشته ای که به پابوس آمده
انگار بین رفتن و ماندن مردد است

اینجا مدینه نیست نه اینجا مدینه نیست
پس بوی عطر کیست که مثل محمد است؟!

حتی اگر به آخر خط هم رسیده ای
اینجا برای عشق، شروعی مجدد است

جایی که آسمان به زمین وصل می شود
جایی که بین عالم و آدم زبان زد است

هرجا دلی شکست به این جا بیاورید
این جا بهشت شهر خدا شهر مشهد است

(عابدین زاده)

ولایت تکوینی

ولایت تکوینی قدرت ماورایی بر دخل و تصرف در هستی و موجودات است.

ولایت تکوینی خداوند، به معنای قدرت تصرف او در همه چیز و تدبیر امور همه موجودات است.

مسئله ولایت تکوینی، در مذهب شیعه، در خصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) هم مطرح شده است. در ادبیات عالمان شیعه، اصل وجود ولایت تکوینی برای پیامبر + و امامان (علیهم السلام) پذیرفته شده است؛ اما درباره محدودده ولایت تکوینی آنان، ۲ دیدگاه وجود دارد:

بر پایه دیدگاه نخست، ولایت تکوینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) فراگیر نیست و محدود به اموری خاص است؛ مانند آگاهی از باطن دیگران و قدرت دخل و تصرف خارق العاده در هستی. طبق دیدگاه دوم، همه امور هستی، از جمله زنده شدن و مردن موجودات، تحت ولایت آنان است و خدا از طریق آنان، به هستی فیض می‌رساند.

تعریف

ولایت تکوینی، به معنای قدرت خارق العاده بر تصرف در هستی و موجودات جهان است. منظور از آن این است که خداوند قدرت تصرف در همه چیز و تدبیر امور همه موجودات جهان را دارد^{۳۰}، یا انسانی که به کمال معنوی رسیده است، به اذن او، می‌تواند در هستی تغییری خارق العاده انجام دهد.^{۳۱}

برخی نمونه‌های ولایت تکوینی عبارت‌اند از: معجزات و کرامات پیامبران و امامان (علیهم السلام)، کارهای خارق العاده‌ای چون: طی الارض، راه رفتن روی آب^{۳۲}، آگاهی از باطن دیگران^{۳۳}، سخن گفتن با حیوانات^{۳۴}، تخلیه بدن از روح و تصرف در طبیعت به وسیله قدرت معنوی.^{۳۵}

۳۰ - علامه طباطبایی، المیزان، ۱۴۱۷ق، ج ۶، ص ۱۲.

۳۱ - سبحانی، ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۵ش، ص ۲۶.

۳۲ - رحیمی، «بررسی تطور تاریخی ولایت تکوینی از حکیم ترمذی تا ابن عربی در متون منثور عرفانی»، ص ۸۲.

۳۳ - مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۲۸۶-۲۸۵.

۳۴ - رحیمی، «بررسی تطور تاریخی ولایت تکوینی از حکیم ترمذی تا ابن عربی در متون منثور عرفانی»، ص ۸۲.

۳۵ - سبحانی، ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۵ش، ص ۴۹ و ۵۰.

«هر بار مشهد می آیم انگار بار نخست است»

بر شانه‌های ضریحت تا می‌گذارم سرم را
انگار می‌گیری از من غوغای دور و برم را

حرفی ندارم به جز اشک، نه حاجتی نه دعایی
دست شما می‌سپارم این چشم‌های ترم را

من از جوار کریمه از شهر بانو می‌آیم
آقا! بگو می‌شناسم همسایه خواهرم را

عطر هوای رواق، آهنگ هر چلچراغت
نگذاشت باقی بماند بغضی که می‌آورم را

حتی اگر دانه ای هم گندم برایم نریزی
جایی ندارم بریزم جز صحن‌هایت پر م را

هر بار مشهد می‌آیم انگار بار نخست است
هی ذوق دارم ببینم گلدسته‌های حرم را

(موحد)

مسئله ولایت تکوینی چیست؟

در منابع اسلامی، مسئله ولایت تکوینی، بیش تر درباره انسان مطرح است. پرسش این است: «آیا انسان می تواند ولایت تکوینی داشته باشد، یا خیر و اگر بله، گستره آن چقدر است؟»^{۳۶}

منظور از ولایت تکوینی، این نیست که انسان دعا کند و خدا امور خارق العاده را در استجاب دعای او انجام دهد؛^{۳۷} بلکه این است که انسان، بر اثر عبودیت خداوند، به قدرت روحی ای برسد که با آن بتواند خود در طبیعت تصرف کند. البته این تصرف، به اذن خدا صورت می گیرد.^{۳۸}

خاستگاه مسئله

احادیثی از امامان شیعه نقل شده است که در آن ها از «تفویض» خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) سخن آمده است. در برخی از این احادیث، تفویض پذیرفته شده^{۳۹} و در برخی رد شده است.^{۴۰}

ولایت تکوینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام)

علمای شیعه بر این باور هستند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) از ولایت تکوینی برخوردار هستند؛ ولی درباره گستره ولایت تکوینی آنان، اختلاف نظر دارند.

گروهی بر این باوراند که معصومان (علیهم السلام) می توانند تصرفاتی در طبیعت داشته باشند؛ ولی این تصرفات فراگیر نیست و در مواردی استثنایی روی می دهد. حضرات آیات مرتضی مطهری، صافی گلپایگانی و جعفر سبحانی از این دسته اند.^{۴۱} از نظر اینان، ولایت تکوینی به این معنا نیست که همه چیز به معصومان تفویض شده است و آنان مدیریت کل جهان را در اختیار دارند و از جانب خدا خلق می کنند، زنده می کنند و می میرانند.^{۴۲} شیخ صدوق و شیخ مفید، تفویض امور مخلوقات به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) را سخن غالیان دانسته و رد کرده اند.^{۴۳}

در مقابل، جمعی هم چون حضرات آیات محمدحسین غروی اصفهانی (مشهور به کمپانی) و سید محمدحسین حسینی تهرانی (معروف به علامه تهرانی) معتقداند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام)، ولایت تکوینی بر همه امور عالم دارند و واسطه فیض خدا در هستی اند.^{۴۴}

۳۶ - صافی گلپایگانی، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی، ۱۳۹۳ش، ص ۸۲، ۱۰۰-۹۹؛ سبحانی، ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۵، ص ۲۶.
۳۷ - صافی گلپایگانی، سلسله مباحث امامت و مهدویت، ۱۳۹۱ش، ج ۱، ص ۴۳.
۳۸ - برای نمونه نگاه کنید به مطهری، مجموعه آثار، ۱۳۷۵ش، ج ۳، ص ۲۸۵؛ سبحانی، ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۵ش، ص ۲۶.
۳۹ - ربانی گلپایگانی، علی، «نقش فاعلی امام در نظام آفرینش»، ص ۲۵-۲۰.
۴۰ - برای نمونه، نگاه کنید به شیخ صدوق، الاعتقادات، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۱۰۰.
۴۱ - صافی گلپایگانی، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی، ۱۳۹۳ش، ص ۱۰۰-۹۹؛ سبحانی، ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۵ش، ص ۵۱.
۴۲ - صافی گلپایگانی، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی، ۱۳۹۳ش، ص ۹۸؛ سبحانی، ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۵، ص ۵۱.
۴۳ - شیخ صدوق، الاعتقادات، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۹۷، ۱۰۰؛ شیخ مفید، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۳۴.
۴۴ - غروی اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ حسینی تهرانی، امام شناسی، ج ۵، ۱۴۱۸ق، ص ۱۱۴.

«نگاه حسرت زائر»

دلَم برای تو پر می‌کشد، امام غریب
غمّت ز سینه شرر می‌کشد، امام غریب
زیارت تو که فوق همه زیارت هاست
دل مرا به سفر می‌کشد امام غریب
نگاه حسرت زائر به دیده منت
ز خاک پات اثر می‌کشد امام غریب
غبار جلوه نورانی قدمگاہت
چه سرمه ای به بصر می‌کشد امام غریب
چه نعمتی است که شوق زیارت حرمت
مرا به دیده تر می‌کشد امام غریب
چه با صفاست که آغوش مهربانی تو
مرا همیشه به بر می‌کشد امام غریب
فدای خوی رئوف تو ای گل زهرا
که دست مهر به سر می‌کشد امام غریب
چه باغبان نجیبی که با نوازش خود
ز خار خسته ثمر می‌کشد امام غریب
همین که خسته ز باب الجواد می‌آیم
شب دلَم به سحر می‌کشد امام غریب
لبم ز بوسه خاک قدوم بی بهره است
که نقش بوسه به در می‌کشد امام غریب
دل رمیده شبیه کبوتری خسته
ز صحن قدس تو پر می‌کشد امام غریب
تو آن رئوف تر از مادر و پدرهایی
که ناز را به نظر می‌کشد امام غریب
نگاه تشنه گواهی دهد که کار آخر
ز جام عشق تو سر می‌کشد امام غریب
فدای سینه سوزان زهر خورده تو
که سخت آه جگر می‌کشد امام غریب
(محمود ژولیده)

کتاب‌شناسی

برخی از کتاب‌ها درباره ولایت تکوینی عبارت‌اند از:

۱. الولاية التكوينية و التشريعية، سيد جعفر مرتضى عاملی؛
۲. ولاية وليّ المعصوم (عليه السلام) محمد مؤمن قمی؛
۳. اثبات الولاية العامة للنبيّ و الائمه (عليه السلام) سيد علي حسینی ميلانی؛
۴. الولاية التكوينية بين الكتاب و السنة، هشام شری العاملی؛
۵. الولاية التكوينية بين القرآن و البرهان، ضياء السيد عدنان الخباز القطيفی؛
۶. الولايتان التكوينية و التشريعية عند الشيعة و اهل السنة، اثر محمد علی حلو.

ولایت تشریحی

ولایت تشریحی حق تشریح، یا قانون‌گذاری در حوزه دین است.

منظور از ولایت تشریحی، این است که خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام)، این اختیار را داده که از جانب خود، احکام شرعی وضع کنند. این مسئله مورد اختلاف عالمان شیعه است.

گروهی به آن باور دارند و گروهی نمی‌پذیرند و حق تشریح را منحصر در خدا می‌دانند.

ولایت تشریحی، معنای دیگری هم دارد که همه عالمان شیعه، به آن اعتقاد دارند. آن معنا، این است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان، صاحب‌اختیار جان و مال انسان‌ها هستند و هر چه گفته‌اند، باید اطاعت شود.

در منابع حدیثی، از ولایت تشریحی به معنای نخست، با عنوان «تفویض امور دینی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام)»، سخن به میان آمده است.

دو معنای ولایت تشریحی

ولایت تشریحی، در مقابل ولایت تکوینی است و در ادبیات عالمان شیعه، ۲ معنا دارد: معنای نخست آن، حق تصرف در جان و مال دیگران و معنای دوم آن، حق قانون‌گذاری است.

«ایوان طلایت»

زیر ایوان طلایت بخت با من یار شد
ماجرایم قیل و قال کوچه و بازار شد

هر کسی عمان نخواهد شد مگر در خانه ات
در حرم بودم دلم گنجینه اسرار شد

از گداها شهر ما یکباره خالی تر شد و
در حرم کم کم گداهای شما بسیار شد

چون دلش می خواست راه گفتگوش وا شود
زائرت از عمد پای پنجره بیمار شد

پیش تو فرقی ندارد حال دارا با فقیر
هر کسی بار دعا آورد بارش بار شد

یک ضمانت کردی و صیاد آهو را رهاند
چاقوی صیاد از آن تاریخ ضامن دار شد

(محسن ناصحی)

ولایت به معنای حق تصرف

یکی از معنای ولایت تشریحی - که درباره پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام)، به کار می‌رود، حق تصرف ایشان است. یعنی: آن‌ها از جانب خدا، صاحب‌اختیار جان و مال مردم هستند و می‌توانند در اشیا و آدمیان تصرف کنند. مثلاً مالشان را بفروشند ... و مردم باید از آن‌ها اطاعت کنند.^{۴۵}

عالمان شیعه، معنای اول ولایت تشریحی را در خصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) می‌پذیرند.

در واقع همگی بر این باورند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) صاحب‌اختیار جان و مال مردم هستند و همه امور دین و دنیای ایشان، تحت ریاست آن‌ها قرار دارد و بشریت باید از حضرات معصوم (علیهم السلام) اطاعت کند.^{۴۶}

ولایت به معنای تفویض قانون‌گذاری

معنای دوم ولایت تشریحی، حق قانون‌گذاری در حوزه دین است. یعنی: تشریح احکام عبادی، اقتصادی، سیاسی، قضایی و ...^{۴۷}

به بیان دیگر، باید کسانی حق داشته باشند، برای موضوعی، حکمی شرعی صادر کنند و بگویند؛ حلال یا حرام است.^{۴۸}

از این معنای ولایت تشریحی، با عنوان «تفویض خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام)» هم سخن آمده است.^{۴۹}

اختلاف در تفویض

حق قانون‌گذاری ائمه (علیهم السلام) به صورت مستقل، مسئله‌ای اختلافی بین عالمان شیعه است. یعنی: آیا به جز خدا، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) هم حق تشریح دارند؛ یا خیر؟

^{۴۵} - حسینی میلانی، الولاية التشريعية، ۱۴۲۲ق، ص ۴۹.

^{۴۶} - حسین میلانی، الولاية التشريعية، ۱۴۲۲ق، ص ۴۹؛ صافی گلپایگانی، سلسله‌مباحث امامت و مهدویت، ۱۳۹۱ش، ج ۱، ص ۱۰۵-۱۰۷.

^{۴۷} - صافی گلپایگانی، سلسله‌مباحث امامت و مهدویت، ۱۳۹۱ش، ج ۱، ص ۹۷.

^{۴۸} - سبحانی، ولایت تشریحی و تکوینی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۵ش، ص ۱۹.

^{۴۹} - نگاه کنید به مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵، ص ۳۴۸؛ عاملی، الولاية التكوينية والتشريعية، ۱۴۲۸ق، ص ۶۰-۶۳.

«بگذار بیایند همه در حرم ما»

در خانه امید تو در فکر طلسمی
ما کار نداریم که آمد به چه اسمی

بسیار حرم را به طلسمِ کرم ما
بگذار بیایند همه در حرم ما

ای شیخ بدان ما پدر هر بد و خوبیم
ما طایفه ذاتا همه ستار العیوبیم

ما چشم به راهیم گنهکار بیاید
با هر چه که آورده، خریدار بیاید

باید به حرم پاک شود زائر ما تا
گیرد صله تذکره کربلا را

(محمدحسین رحیمیان)

به سخن دیگر، آیا خداوند حق قانون‌گذاری در امور دینی را به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) «تفویض»، یا واگذار کرده است، یا خیر؟^{۵۰}

گروهی از عالمان، هم‌چون: حضرات آیات جعفر سبحانی و صافی گلپایگانی گفته‌اند در اسلام، هیچ انسانی حق قانون‌گذاری ندارد. این حق، مختص خداوند است. خداوند هم این حق را به صورت مطلق، به هیچ کس تفویض نکرده است^{۵۱} و تنها در موارد معدودی - که در روایات آمده - خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اجازه تشریح داده است.^{۵۲}

در مقابل اینان، برخی حضرات آیات هم‌چون: غروی اصفهانی، سید جعفر مرتضی عاملی و حسینی تهرانی معتقداند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) بر تمام امور دینی، به اذن الله ولایت تشریحی دارند.^{۵۳}

مستندات مخالفان

برخی از مستندات مخالفان تفویض امور شرعی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) از جانب خدا به شرح زیر است:

- «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ؛ حکم‌دادن مخصوص خدا است»^{۵۴}
- «هرکس به آن چه خدا فرستاده، حکم نکند، کافر است.»^{۵۵}
- «پس میانشان مطابق آن چه خدا نازل کرده، حکم کن.»^{۵۶}

^{۵۰} - نگاه کنید به مجلسی، بحارالانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۲۵، ص ۳۴۸؛ سبحانی، مفاهیم القرآن، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۶۱۰؛ صافی گلپایگانی، سلسله‌مباحث امامت و مهدویت، ۱۳۹۱ش، ج ۱، ص ۱۰۱، ۹۹؛ غروی اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ عاملی، الولاية التكوينية والتشريعية، ۱۴۲۸ق، ص ۶۰-۶۳

^{۵۱} - سبحانی، مفاهیم القرآن، ۱۴۲۱ق، ج ۱، ص ۶۱۰؛ صافی گلپایگانی، سلسله‌مباحث امامت و مهدویت، ۱۳۹۱ش، ج ۱، ص ۱۰۱، ۹۹.

^{۵۲} - سبحانی، ولایت تشریحی و تکوینی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۵ش، ص ۲۰-۲۱؛ صافی گلپایگانی، سلسله‌مباحث امامت و مهدویت، ۱۳۹۱ش، ج ۱، ص ۱۰۱-۱۰۲.

^{۵۳} - غروی اصفهانی، حاشیه کتاب المکاسب، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۳۷۹؛ عاملی، الولاية التكوينية والتشريعية، ۱۴۲۸ق، ص ۶۰-۶۳؛ حسینی تهرانی، امام‌شناسی، ج ۵، ۱۴۱۸ق، ص ۱۱۴، ۱۷۹.

^{۵۴} - سوره یوسف، آیه ۴۰، ۶۷؛ سوره انعام، آیه ۵۷.

^{۵۵} - سوره مائده، آیه ۴۴.

^{۵۶} - سوره مائده، آیه ۴۸.

«یک سفر پابوس»

أَعُوذُ مِنْ كُرْبَاتِ السَّوَّاحِلِ الْمَنْحُوسِ
به چشم های بلاخیز شاه اقیانوس
فرار می کنم از کوخ های خاک آلود
به ابرهای طهورای حضرت قدّوس
هراس وافرَم از شام های تیره و نار
روانه کرد مرا تا حریم شمس شموس
وجوب شرعی و عقلی است این روانه شدن
برای من نه فقط! که برای گبر و مجوس
هر آنچه کرد که از زلف او جدا بشوم
گرفت باد ز دستم نتیجه ی معکوس
ستاره در حرمش می کند گدائی نور
و ماه از غم دوریش می خورد افسوس
نوشته اند: «عَلَيْكَ الرَّفِيقُ ثُمَّ طَرِيقُ»
شروع و ختم ره عشق: یک سفر پابوس
«غلام همت آنم که زیر چرخ کبود»
از آستان رضا(ع) لحظه ای نشد مأیوس
خموش باش کنیسا! سکوت بانگ جرس!
خموش باش کلیسا! سکوت کن ناقوس!
سکوت، اسقف و پاپ و برهمن و خاخام!
که میرسد دم نقاره از مناره ی طوس
«رواق منظر چشم من آشیانه ی توست»
بیا و پا بگذار ای طیب کلّ نفوس
بزرگ و کوچک و پیر و جوان و مرد و زن
تو با تمامی عشاق می شوی مأنوس
اگر به «خاتم مهر طیب ها» شهره ست
کمی ز علم تو در سینه داشت جالینوس
مناره های تو سرتر ز هر چه برج بلند
رواق های تو برتر ز قصر کیکاووس
قسم به هر چه که زیباتر است از زیبا
کبوتران تو زیباترند از طاووس
چقدر تا سر زلف تو پر زده سیمرغ
چقدر سوخته پیش قدوم تو ققنوس
شبیبه خانه ی کعبه حریم تو امن است
گناهکارم و در مرقد تو ام محروس
«فقیر و خسته به درگاهت آمدم، رحمی!»
که دست رد زدن هست بدترین کابوس
عَلَى الصَّبَاحِ قِيَامَتُ بِه نعره خواهیم گفت:
که من اسیر تو بودم ز عهد دقیانوس

(سجاد شاکری)

- امام باقر (علیه السلام) «حکم بر ۲ نوع است: حکم خدا و حکم اهل جاهلیت.» ۵۸ و ۵۷

این گروه از عالمان شیعه، درباره احادیثی که به نوعی نظریه تفویض را تأیید می کنند، معتقداند که منظور از این روایات، آن است که اصل احکام را خدا تشریح و از راه وحی به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ابلاغ می کند؛ اما تعیین جزئیات برخی احکام را برعهده پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گذاشته که آن هم از طریق الهام به او، صورت می گیرد.^{۵۹}

برای مثال، در روایتی آمده است که خداوند نمازهای روزانه را به صورت دو رکعتی واجب کرد؛ ولی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به نمازهای ظهر و عصر و عشاء، ۲ رکعت و به نماز مغرب، یک رکعت افزود و خدا نیز تشریح او را تصویب و تأیید کرد.^{۶۰}

مستندات موافقان

موافقان ولایت تشریحی، به احادیثی استناد کرده اند که در آنها، از تفویض، یا واگذاری امر دین به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) سخن آمده است.

سید جعفر مرتضی عاملی گفته است که این روایات متواتر هستند.^{۶۱}

در برخی منابع حدیثی، بخش هایی به موضوع تفویض امر دین به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) اختصاص یافته است.

از این میان، کتاب کافی، نوشته کلینی است که در بخشی با عنوان «تفویض امر دین به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام)» ۱۰ روایت در این زمینه ذکر کرده است.^{۶۲}

همچنین در کتاب بصائر الدرجات، نوشته صفّار هم، ۲ بخش به این مسئله اختصاص یافته است.^{۶۳}

۵۷ - کلینی، کافی، ۱۴۰۷، ج ۶، ص ۴۰۷.

۵۸ - سبحانی، مفاهیم القرآن، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۶۰۶-۶۱۲.

۵۹ - مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳، ج ۲۵، ص ۳۴۸.

۶۰ - سبحانی، ولایت تشریحی و تکوینی از دیدگاه علم و فلسفه، ۱۳۸۵، ص ۲۱.

۶۱ - عاملی، الولاية التكوينية والتشريعية، ۱۴۲۸، ص ۶۱.

۶۲ - کلینی، کافی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۶۸.

۶۳ - صفّار، بصائر الدرجات، ۱۴۰۴، ص ۳۷۸، ۳۸۳.

«مرد غربت»

در خاک می پیچد تنش را مرد غربت
دارد در این حالت تماشا مرد غربت

باید تماشا کرد و خون از چشم بارید
دریا به دریا همنوا با مرد غربت

هرم نفس هایش پر از تاثیر زهر ، است
در آتش افتاده ست گویا مرد غربت

او آب را پس میزند ای وای، ای وای
در فکر عاشورا است آیا مرد غربت ؟

یک شهر عاشق دارد و سرگشته اما
تنها تر از تنها است این جا مرد غربت

دردانه‌ای بوی مدینه با خود آورد
خوب است دیگر نیست تنها مرد غربت

یک کهکشان راه است تا فهمیدن او
هفت آسمان شد فاصله تا مرد غربت

(جواد حیدری)

برخی از عالمان، با اتکا به روایاتی گفته‌اند منظور از تفویض امر دین به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) ولایت تشریحی، یعنی حق تشریح در احکام دین است؛^{۶۴}

از جمله این روایات، به موارد زیر اشاره می‌کنیم:

بَابُ التَّفْوِیْضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَإِلَى الْأَئِمَّةِ (علیهم السلام) فِي أَمْرِ الدِّينِ

۱- مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَى عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّحْوِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ - وَمَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ - مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَإِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ عَلَىَّ وَأَتَمَّنَّهُ فَسَلَّمْتُمْ وَجَحَدَ النَّاسُ فَوَ اللَّهُ لَنُحِبُّكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا.

امام صادق (علیه السلام) «خدای عزوجل پیغمبرش را به محبت خود، تربیت کرد و سپس فرمود: «تو خَلْقِ عظیمی داری.» و آن گاه به او تفویض کرد ... و فرمود: «هر کس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.» پیغمبر خدا، کار را به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تفویض کرد و او را امین شمرد ... ما واسطه میان شما و خدای عزوجل هستیم. خدا برای هیچ کس، در مخالفت امر ما، خیری قرار نداده است.»^{۶۵}

... عَنْ فَضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ لِبَعْضِ أَصْحَابِ قَيْسِ الْمَاصِرِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَّبَ نَبِيَّهُ فَأَحْسَنَ أَدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ - إِنَّكَ لَعَلَى خَلْقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ أَمْرَ الدِّينِ وَ الْأُمَّةِ لِيَسُوسَ عِبَادَهُ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ - مَا آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص كَانَ مُسَدِّدًا مُوقِفًا مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدْسِ لَا يَزِلُّ وَ لَا يُخْطِئُ فِي شَيْءٍ مِمَّا يَسُوسُ بِهِ الْخَلْقَ فَتَأَدَّبَ بِأَدَابِ اللَّهِ ...

امام صادق: «خداوند عزوجل، پیامبر خود را تربیت کرد و نیکو تربیت کرد و چون ادب را در او به کمال رساند، فرمود: «بهراستی که تو خوبی بزرگ داری. «آن گاه کار دین و امت را به او سپرد؛ تا بندگان را اداره کند ...»^{۶۶ و ۶۷}

^{۶۴} - عاملی، الولاية التكوينية و التشريعية، ۱۴۲۸ق، ص ۶۰-۶۳.

^{۶۵} - كليني، الكافي، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۵.

^{۶۶} - كليني، الكافي، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۶۶.

^{۶۷} - عاملی، الولاية التكوينية و التشريعية، ۱۴۲۸ق، ص ۶۲.

«مثل شروع عاشقی»

خورشید بی غروب خراسانمان! سلام
یا حضرت رئوف! شه مهربان! سلام

وقتی ز سمت مشرقتان عشق می‌وزد
گل می‌کند هر آینه بر هر دهان سلام

پر می‌زنم کبوتر پیغامبر شوم
با بال‌های خسته برم یک جهان سلام

از شهر ری به محضرتان عرض احترام
از مشهدالرضا به قم و جمکران سلام

اذن دخول را در باب‌الجواد خواند
هر کس که خواست بشنود از عمق جان سلام

بعد از نماز و روضه تپیدن گرفته است
هر چشم خیس تا که دهد سمتان سلام

با خیل زائران شما، صحن انقلاب
مثل شروع عاشقی‌ام، ختم آن سلام

(محمد رضا وحیدزاده)

ولایت الهی از دیدگاه قرآن

گاهی اوقات که در محفلی بحث از ولایت الهی و اولیای او می‌شود، عده‌ای سخن به اعتراض باز می‌کنند که «ولایت» کلمه‌ای است که هم معنای «دوستی» را تحمل می‌کند و هم معنای «سرپرستی» را. بنابراین شما با آیه‌ای مانند آیه ولایت - که در بردانده این کلمه است - نمی‌توانید بحث امامت را اثبات کنید.

ما در این مقاله می‌خواهیم این موضوع را بررسی کنیم:

«ولایت» در «قرآن» به چه معنایی است و خداوند این واژه را در چه مواقعی به کار برده؟ در زمانی که می‌خواسته صرفاً از دوستی حرف بزند، یا هنگامی که قصد داشته از امامت و سرپرستی سخن بگوید؟

آیه ۲۵۷ سوره بقره را می‌توان مبنای بحث امامت در قرآن کریم دانست.

فراز اول این آیه، «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» در بیان منحصر بودن ولایت برای خداوند است.

واژه «ولایت»، در قرآن کریم به معنای سرپرستی و حق تصرف است و مفهوم دوستی، با واژه «حب» به کار می‌رود.

قرآن کریم در بیش از ۱۰ آیه، ولایت را منحصرأ از آن خدا می‌داند.

از نظر عقلی نیز انحصار ولایت برای خداوند ثابت است. به این بیان که تنها، مالک حقیقی حق تصرف دارد و مالک حقیقی، کسی است که آن شیء را خلق می‌کند. بنابراین خدای خالق، تنها مالک حقیقی عالم وجود است و تنها او است که حق تصرف دارد.

به عبارت دیگر، تمام مالکیت‌ها به جز مالکیت خدا، اعتباری است.

ولایت الهی در آیه ۲۵۷ بقره

در ابتدا، بیان یک نکته ضروری است و آن این که مقاله پیش رو، بحث ولایت الهی را بر اساس آیه الكرسي پی می‌گیرد. بخش سوم آیه الكرسي، مبانی امامت در اسلام را به خوبی تبیین کرده که می‌توان آن را در ۶ محور دنبال کرد.

بحث پیش رو، محور اول این آیه را - که همان ولایت الهی است - مطرح می‌کند. شما می‌توانید برای آشنایی با سایر محورهای این آیه، به مقاله «تفسیر آیه الكرسي و مسأله امامت» مراجعه فرمایید.

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا»، یعنی: تنها ولیّ به حق، خدا است و ولایت دیگران از او نشئت می‌گیرد.

در مقاله «امامت و ولایت الله» مطرح می‌شود که ولایت شاخه‌ای از توحید است. خداوند یکتا است و در ربوبیت و ولایت نیز شریک ندارد. یعنی: مراتب توحید، در همه شئون پروردگار جاری است.

«کبوتر حرم»

کبوتری که به شوق تو لانه می‌سازد
از آسمان تو خود را جدا نمی‌سازد

کبوتری که تو را برگزیده هم از دور
به هر طریق دلش را روانه می‌سازد

همیشه آب و هوای ملایم گنبد
به حال پرزدگان زمانه می‌سازد

چه قدر مثل من است آن کبوتر گنبد
که با زیاد و کم آب و دانه می‌سازد!

کسی که عاشق تو ... قانع است و می‌داند
که عشق با همه کس بی بهانه می‌سازد

کبوتری که شبیه من است بر گنبد
نشسته است و برایت ترانه می‌سازد

(مریم کرباسی نجف‌آبادی)

این طور نیست که فقط در وجود یگانه باشد و در صفاتِ دیگر شریک داشته باشد. بلکه او خالق است و شریکی در خلق کردن ندارد. او رب عالم است و در ربوبیت شریکی ندارد و یکتا است. در همه امور، به این صورت است. او سرپرست و ولیّ مردم است و در ولایت، شریکی ندارد و یکتا است. در نتیجه در مورد قوانین، باید شریعت او ملاک باشد و در مورد ولایت و سرپرستی مردم، باید کسی که او تعیین می‌کند، قیّم و متصدی امور مردم باشد. این اولین نکته است. ولایت بر مؤمنان از آن خداوند است که در این زمینه، به چند آیه از قرآن کریم اشاره می‌کنیم.

معنای ولایت در قرآن

شیعیان ولایت را به معنای سرپرستی و حق تصرف معنا می‌کنند.

مخالفین گفته‌اند: ولایت به معنای دوستی است. ولایت از «ولیّ» و «یَلیّ» به معنای در کنار چیزی قرار گرفتن است. کلمه ولایت، هر ۲ معنا را القا می‌کند.

اما در قرآن کریم، هرگاه که صحبت از ولایت الهی و سرپرستی و حق تصرف خداوند است، کلمه «ولیّ» و مشتقات آن را به کار می‌برد و در مورد دوستی و دوست داشتن خداوند، از کلمه «حَبّ» استفاده می‌گردد. برای مثال می‌فرماید:

ولایت در قرآن، به معنای سرپرستی با لفظ «ولیّ» می‌آید.

و به معنای دوستی، با لفظ «حَبّ» می‌آید.

برای مثال می‌فرماید:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ^{۶۸}

همانا خداوند، کسانی را که زود و زیاد توبه می‌کنند و کسانی را که کوشا در پاکی‌اند، دوست دارد. پس کلمه ولایت، به معنای سرپرستی است.

قرآن کریم درباره ولایت الهی این گونه می‌فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^{۶۹}

این است و جز این نیست که سرپرست و ولیّ امر شما خدا و فرستاده او است و هم‌چنین کسانی که ایمان آورده‌اند. آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوع هستند، زکات می‌دهند.

^{۶۸} - سوره بقره، آیه ۲۲۲.

^{۶۹} - سوره مائده، آیه ۵۵.

«تو آفتاب هشتمی»

بشکن سپوی باده را
مستی تویی، هستی تویی
در این سرای نیستی
هستی تویی، مستی تویی
تو آفتاب هشتمی
سر چهارده عدد
بیدار کن خواب مرا
از وحشت این دیو و دد
بنگر که از هفت آسمان
جایی فرا سوی زمان
نوری هبوط می کند
در غربت این لامکان
بنگر که دریا خون شده
فواره ها گلگون شده
لیلای بی دل را ببین
از عشق تو مجنون شده
در این غروب واپسین
از چتر خورشید یقین
نور حقیقت می چکد
بر خاک مشکوک زمین
فریاد و بانگی می رسد
عالم سکوت می کند
از هیبتش سلطان دهر
آسان سقوط می کند
آدم هراسان می شود
محشر نمایان می شود
از تاول آینه ها
خورشید گریان می شود
تقدیر ما در دست توست
زنجیر بر دستان ما
ما را رها کن از عدم
هستی بده بر جان ما

(پیام پارسا)

بعضی ممکن است بگویند که «ولی» این جا به معنای دوستی است. یعنی خدا دوست شما است و رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دوست شما است.

بر این گفتمان، چند اشکال زیر وارد است:

اولاً؛ سیاق بحث با این معنا ناخوانا است. نکته قابل توجه، این است قرآن در این سوره، بحث ولایت را از چند آیه قبل شروع می‌کند. در آیه ۵۱ به مؤمنین خطاب می‌کند:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ ۚ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

ای اهل ایمان! یهود و نصاری را سرپرست خود نگیرید. آن‌ها سرپرست یک‌دیگراند و هر کس از شما، یهود و نصاری را سرپرست خود بگیرد، از افراد آن‌ها است. بی‌تردید خدا گروه ستم‌کار را هدایت نمی‌کند.

یعنی اگر تحت ولایت آن‌ها بروید، ظلم کرده‌اید و در زمره قوم ظالم خواهید بود. سؤال می‌کنیم؛ آیا دوستی با یهود و نصاری در شریعت اسلام ممنوعیت دارد؟

همه می‌دانیم در اسلام جایز است که با یهود و نصاری معامله کنیم. باب تجارت را باز کنیم. باب دوستی را باز کنیم. حتی به ما دستور داده‌اند که با اهل کتاب، با حسن خلق رفتار کنید. اخلاق اسلامی را به آن‌ها نشان دهید. با مودت با آن‌ها ارتباط داشته باشید. باید در مقام معاشرت، دوست باشیم. البته اهل کتابی که به جنگ آمده باشد، بحث دیگری دارد. مثلاً هم‌سایه ما یهودی است. با او چه‌طور باید سلوک کنیم؟ باید با او دشمنی کنیم؛ یا به عکس باب دوستی را با او باز کنیم؟ ائمه هدی (علیهم السلام) چه‌گونه عمل می‌کردند؟ پیام‌بر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) چه‌طور عمل می‌کردند؟

یکی از اصحاب امام صادق (علیه السلام) عرضه داشت: من به مادر خود توجهی نمی‌کنم؛ چرا که او مسیحی است. امام صادق (علیه السلام) به او سفارش کردند که حتماً با مادرش با احترام و نیکی برخورد کند و احسان نماید؛ چرا که مادر است. آن شخص، به سفارش حضرت عمل کرد و رفتار خود با مادرش را تغییر داد. بعد از مدتی مادرش پرسید: فرزندم چه شده است که یک مرتبه تغییر روش دادی؟! گفت: امام صادق (علیه السلام) به من سفارش کرد با شما خوب رفتار کنم. مادر گفت: پس این دین حق است و مسلمان شد. سلوک ائمه هدی (علیهم السلام) با یهود و نصاری، سلوک غیر دوستی نبوده است؛ مگر در مقام جنگ و دشمنی که آن‌ها بخواهند علیه جامعه اسلامی برخیزند.

آیا ما از دوستی با یهود و نصاری در مقام معاشرت منع شدیم؟ خیر!

البته قرآن می‌فرماید: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً مِّن دُونِكُمْ^{۷۰}؛ ای اهل ایمان! از غیر خودتان برای خود محرم راز نگیرید.

^{۷۰} - سوره آل عمران، آیه ۱۱۸.

«زائر ناخوانده»

شاه پناهم بده، خسته راه آمدم
آه نگاهم مکن، غرق گناه آمدم

گر بپذیری رضا، ور نپذیری قضا
زائر ناخوانده‌ام، خواه نخواه آمدم

راه خراسان چنین، ماه خراسان چنان
شاه خراسان ببین، بهر پناه آمدم

شاه خراسانی‌ام، رستم دستانی‌ام
دست مرا رد مکن، بر در شاه آمدم

آن دم زندانی‌ام، بازدم جان شده
از قفس سینه‌ها، هم‌چون آه آمدم

پیرهن یوسفم، یا کفن یوسفم؟
بوی تن یوسفم، کز دل چاه آمدم

بسته بست تو ام، لولی مست تو ام
ضربه شصت تو ام، بر دف ماه آمدم

مشهد مشهود من! حضرت محمود من!
طالع مسعود من! نامه سیاه آمدم

شافی دارالشفاء، پنجره فولاد کو؟
در طلب شاخه‌ای، مهرگیاه آمدم

باد موافق وزید، از طرف صحن قدس
نام مرا خواند و رفت، چون پر گاه آمدم

(محمود حبیبی کسبی)

هم‌راز شدن بحث دیگری است. اما باید با او سلام و علیک داشته باشیم. حسن معاشرت داشته باشیم. در جامعه ما، کسبه یهودی هستند. کسبه نصرانی هستند. خیلی از صنعت‌گران مسیحی هستند. آیا باید با این‌ها بد سلوک کنیم؟ آیا دوستی ممنوع است؟ نه؛ باب دوستی که بسته نشده است. حتی تا مرحله ازدواج موقت مرد مسلمان با زن اهل کتاب هم جایز دانسته شده است. ازدواج، تجارت، این‌ها که با دشمنی نمی‌شود.

در نتیجه معلوم است که قرآن کریم از دوستی با اقلیت‌های مذهبی منع نکرده است.

بنابراین در آیه ۵۱ که می‌فرماید: «لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ»، «اولیاء» به معنای «سرپرست‌ها» است و معنای «دوست‌ها» غلط است.

در ادامه همین مطلب، خداوند در چند آیه بعد می‌فرماید:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ^{۷۱}؛

این است و جز این نیست که سرپرست و ولیّ امر شما، خدا و فرستاده او است و کسانی که ایمان آورده‌اند. یعنی: آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع، زکات می‌دهند.

ولیّ مشروع شما، ۳ دسته هستند

سرپرست شما، خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و آن مؤمنی است که در رکوع نماز زکات می‌دهد.

در نتیجه معلوم است که ولایت در این چند آیه، به معنای سرپرستی است؛ نه دوستی!

پس نکته اول در بحث ولایت الهی، این بود که خدا ولیّ مؤمنین است.

نکته دوم؛ ولایت خدا به معنای سرپرستی و حق تصرف است. برای همین، مسلمان‌ها حق ندارند یهود و نصاری را ولیّ بگیرند.

لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا^{۷۲}؛

خدا تا ابد اجازه نمی‌دهد که کافران کم‌ترین تسلطی بر مؤمنان داشته باشند. آن‌ها نمی‌توانند بر اهل ایمان، ولایت داشته باشند.

قرآن کریم و ولایت الهی

ولایت الهی، انحصاری است و فقط خداوند حق تصرف و سرپرستی دارد.

^{۷۱} - سوره مائده، آیه ۵۵.

^{۷۲} - سوره نساء، آیه ۱۴۱.

«جلوه افلاکیان»

دیده فرو بسته‌ام از خاکیان
تا نگرم جلوه افلاکیان

شاید از این پرده ندایی دهند
یک نفسم راه به جایی دهند

ای که بر این پرده خاطر فریب
دوخته‌ای دیده حسرت نصیب

آب بزن چشم هوسناک را
با نظر پاک ببین پاک را

آن که در این پرده گذر یافته است
چون سحر از فیض نظر یافته است

خوی سحر گیر و نظر پاک باش
راز گشاینده افلاک باش

خانه تن، جایگه زیست نیست
در خور جان فلکی نیست، نیست

آن که تو داری سر سودای او
برتر از این پایه بود جای او

چشمه مسکین نه گهر پرور است
گوهر نایاب به دریا در است

ما که بدان دریا پیوسته‌ایم
چشم ز هر چشمه فرو بسته‌ایم

پهنه دریا چو نظرگاه ماست
چشمه ناچیز نه دلخواه ماست

پرتو این کوکب رخشان نگر
کوکبه شاه خراسان نگر

آینه غیب‌نما را ببین
ترک خودی گوی و خدا را ببین

آیات متعددی از قرآن، بیش از ۱۰ آیه حق ولایت بر مؤمنین را منحصرأً برای خدا جایز می‌داند. با این نگاه ولایت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ولایت الهی است. یعنی با نصب الهی او بر مؤمنان، ولایت دارد. در غیر این صورت، کسی حق امر و نهی بر اهل ایمان را ندارد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) با نصب خدا، مقام ولایت پیدا می‌کند و به خودی خود، هیچ کسی، بر هیچ کس دیگری حق ولایت ندارد. حتی هیچ کس بر خودش هم ولایت ندارد؛ مگر به میزانی که خدا این ولایت را داده باشد. مثلاً به ما اجازه داده شده در زمینه مصالح خود، در طبیعت تصرف کنیم؛ از نظر: نوع غذا، لباس، برنامه‌ریزی برای زندگی، انتخاب شغل و ... این‌ها را خدا می‌داند.

به ما ولایت داده، حق داریم برای خود این کارها را برنامه‌ریزی کنیم. اما به ما ولایت نداده است که خود را بکشیم. اگر مؤمنی خود را بکشد؛ انسانی را کشته است. چرا که او برای خودش نیست.

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ^{۷۳}؛ همانا ما برای خدا هستیم و همانا ما به سوی او باز می‌گردیم.

خدا ما را ایجاد کرده و وجود ما از آن او است. ما حق خودکشی نداریم. حتی حق یک خراش بی‌جا بر بدن، یا یک ضرر کوچک زدن به خود را نداریم. ما بر خود ولایت نداریم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز همین‌طور است. نه بر ما و نه بر خود، بدون اذن الهی، ولایت ندارد. مگر خداوند او را به ولایت منصوب کند که این کار را انجام داده است. با این بیان، مبنای این که از نظر قرآن، ولایت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) بر ما، بیش از ولایت خودمان بر خودمان است، معلوم می‌شود.

پس هر ولایتی، باید از خدا نشئت بگیرد.

در آیات متعددی، قرآن کریم می‌فرماید که ولایت فقط برای خدا است.

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ^{۷۴}؛

برای شما به غیر از خدا هیچ ولی و یاور نیست.

اگر کسی مثل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بر ما ولایت دارد، با نصب الهی است. بدون نصب الهی، هیچ کس، حق ولایت بر دیگری ندارد و همه در سایه ولایت الهی است.

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ^{۷۵}؛ و خداوند سرپرست مؤمنان است.

۷۳ - سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۷۴ - سوره بقره، آیه ۱۰۷ و سوره عنکبوت، آیه ۲۲.

۷۵ - سوره آل عمران، آیه ۶۸.

«دربان شاه خراسان»

هر که بر او نور «رضا» تافته است
در دل خود گنج رضا یافته است

سایه شه مایه خرسندی است
ملک «رضا» ملک رضامندی است

کعبه کجا؟ طوف حریمش کجا؟
نافه کجا، بوی نسیمش کجا؟

خاک ز فیض قدمش، زر شده
وز نفسش نافه معطر شده

من کی‌ام؟ از خیل غلامان او
دست طلب سوده به دامان او

ذره سرگشته خورشید عشق
مرده، ولی زنده جاوید عشق

شاه خراسان را، دربان منم
خاک در شاه خراسان منم

چون فلک آیین کهن‌ساز کرد
شیوه نامردمی آغاز کرد

چاره‌گر از چاره‌گری بازماند
طایر اندیشه ز پرواز ماند

با تن رنجور و دل ناصبور
چاره از او خواستم از راه دور

نیم‌شب از طالع خندان من
صبح برآمد ز گریبان من

رحمت شه درد مرا چاره کرد
زنده‌ام از لطف دگرباره کرد

باده باقی به سیو یافتم
و این همه از دولت او یافتم

(رهی معیری)

لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ^{۷۶}؛

برای آن‌ها غیر از خدا، هیچ سرپرستی و شفاعت‌کننده‌ای نیست.

مگر ولی‌یی که خدا تعیین کند و شفیع‌ی که خدا اذن بدهد که این‌ها هم، در حقیقت ولایت الهی و شفاعت الهی محسوب می‌شود.

لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ^{۷۷}؛

برای نفوس مردم جز خدا هیچ سرپرستی و شفاعت‌کننده‌ای وجود ندارد.

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ^{۷۸}؛

و برای شما غیر از خدا هیچ سرپرستی نیست.

مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا^{۷۹}؛

و برای آن‌ها جز او، هیچ یاور و سرپرستی نیست و او در حاکمیت خود، احدی را شریک نمی‌سازد.

مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ^{۸۰}؛

و برای شما غیر از خدا هیچ سرپرستی و شفاعت‌کننده‌ای نیست.

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ^{۸۱}؛

آیا به جای او، سرپرست‌هایی برای خود گرفته‌اند؟ در حالی که تنها سرپرست ایشان خدا است.

آیات دیگری هم وجود دارد که دلالت دارند بر این که ولایت فقط برای خدا است و چیزی جز ولایت الهی وجود ندارد. حتی ولایت رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) منبعت از ولایت الله است. هر کسی، هر مقداری که بر خود، یا دیگری ولایت دارد، از طریق خدا و با اذن او است.

^{۷۶} - سوره انعام، آیه ۵۱.

^{۷۷} - سوره انعام، آیه ۷۰.

^{۷۸} - سوره توبه، آیه ۱۱۶.

^{۷۹} - سوره کهف، آیه ۲۶.

^{۸۰} - سوره سجده، آیه ۴.

^{۸۱} - سوره شوری، آیه ۹.

«یک قافله دل‌های کبوترشده»

هرچند که از چشم ترم فاصله داری
دل‌های کبوترشده یک قافله داری

ای قامت مغرب که به سجاده مشرق
پشت سر هر سجده، دو صد نافلة داری!

این مرغ خودش خواست که در دام نشیند
آقا! تو برای دل ما هم تله داری؟

هر چند شلوغ است حرم، دل‌هره‌ای نیست
وقتی که برای همگی حوصله داری

با دست خودت باز بکن این گره را هم
آقا خودمانیم، عجب مشغله داری!

می‌خواستیم از خود گله ای ... نه؛ ... چه بگوییم؟!
آقا! تو بفرما اگر از ما گله داری

هرچند که ما این طرف جاده نشستیم
دور و بر خود، شیفته، یک سلسله داری

گفتم که از این جا به حرم راه زیاد است
گفتی که مگر از دل خود فاصله داری؟

(ملیحه شجاعی‌زاده)

عقل و ولایت الهی

آیا این بحث قرآنی، از نظر عقلی نیز پذیرفته می‌شود؟

ولایت یعنی: حق تصرف. کسی که مالک حقیقی باشد، حق تصرف دارد؛ نه مالک اعتباری. مالکیت اعتباری، مثل مالکیت حقیقی نیست؛ بلکه مالکیتی به اعتبار قانون است.

به‌عنوان مثال، به کسی که به جنگل می‌رود، با خود مقداری چوب می‌آورد و درختی را خرد کرده است، می‌گویند: تو زحمت کشیدی. تو می‌توانی آن چوب‌ها را بفروشی و از پولش استفاده کنی. اما اگر قانون حراست جنگل‌ها، وی را از این کار منع کرده باشد، نه تنها او را مالک نمی‌شناسند؛ بلکه چوب‌ها را از او می‌گیرند و جریمه‌اش هم می‌کنند. در نتیجه به اعتبار قانون، مالک چوب‌ها می‌شود و به اعتبار قانون، از او سلب مالکیت می‌شود. کسی که معدنی را حفر می‌کند، او نیز همین‌طور است.

اگر اندکی تأمل کنیم، می‌بینیم که مالکیت‌های انسان، همه اعتباری است. چرا که انسان، چیزی را نیافریده است که مالک وجود آن باشد. مثلاً کتابی در بازار هست. من پولی می‌دهم و آن را در تصرف می‌گیرم. این مالکیت حق تصرف است. من مالک وجود او نیستم. پس تمام مالکیت‌ها غیر از مالکیت خدا، مالکیت اعتباری است و تنها مالکیت حقیقی است که حق تصرف می‌آورد.

مالک حقیقی کسی است که وجود ببخشد. خدا به همه ما وجود بخشیده و مالک وجود ما است. او مالک حقیقی است. وجود ما برای خدا است و او حق تصرف دارد. پس او ولیّ است. همیشه کسی ولیّ خواهد بود که خدا تعیینش کند. در غیر این صورت، هیچ کس حق ولایت ندارد. حتی هیچ کس بر خود حق ولایت ندارد؛ مگر به اذن و تفویض خدای منان و با ولایت الهی.

بنابراین روشن شد که از نظر عقلی نیز ولایت منحصرأً برای خدا به رسمیت شناخته می‌گردد.

«حریمی که سال‌ها است ...»

باز آمدم به‌سوی حریمی که سال‌ها است ...
دستی و کاسه‌ای و کریمی که سال‌ها است ...

هر «کوپه» شد برای خودش صحن «کوثر»ی
با لطفِ این نسیم، نسیمی که سال‌ها است ...

چیزی شبیه دیدن گنبد نمی‌برد
ما را به آن جنونِ قدیمی؛ که سال‌ها است ...

دور از بهشتِ صحنِ تو تهران نشین شدیم
مردیم در عذاب الیمی که سال‌ها است ...

ای مهربان‌تر از پدر و مادر! ای امام!
رحمی بر این یتیم، یتیمی که سال‌ها است ...

(جواد شیخ‌الاسلامی)

۲- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ

یعنی درود برای تو ای نور خدا در تاریکی‌های زمین

واژه «نور» در قرآن

این کلمه، ۸ مرتبه در قرآن به کار رفته است: در سوره مائده، توبه، نور، زمر و صف.^{۸۲} بدان که «نور» کیفیتی است که ظاهر است به نفسه و مظهر غیر خود است.

وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ^{۸۳} هر که را خداوند نور علم و معرفت نبخشد، هرگز روشنی نخواهد یافت و در ظلمت باطل خواهد مرد. و گاهی نور گفته می‌شود و اراده می‌شود از آن امام معصوم (علیه السلام) که فی قوله تعالی: (وَجَعَلَ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ^{۸۴} فی الناس یعنی اماماً تأتمون به؛ می‌گرداند خداوند عالم از برای شما نوری را که امام بوده باشد که اقتدا و پیروی کنید او را. عن الباقر (علیه السلام) «يَا أَبَاخَالِدِ النَّوْرُ وَاللَّهُ الْأَنْمَةُ (علیهم السلام) يَا أَبَاخَالِدِ! لِنُورِ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ نُورٌ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ وَ هُمُ الَّذِينَ يَنُورُونَ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَحْجُبُ اللَّهُ نُورَهُمْ عَمَّنْ يَشَاءُ فَتُظْلَمُ قُلُوبُهُمْ وَ يَعْشَاهُمْ بِهَا.»^{۸۵}

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمودند: ای اباخالد! نور و الله ائمه (علیهم السلام) هستند و ایشان نورانی می‌گردانند دل‌های مؤمنین را و محجوب می‌گرداند خداوند عالم نور ایشان را از هر کس که می‌خواهد. پس تاریک می‌گرداند دل‌های آنها را.^{۸۶}

۸۲- یک- یا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعُوذُ عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ (المائدة - ۱۵) ای اهل کتاب! فرستاده ما، به سوی شما آمد، در حالی که بسیاری از حقایق کتاب آسمانی را که شما کتمان می‌کردید روشن می‌سازد؛ و از بسیاری از آن، که در این زمان مصلحت نیست، صرف نظر می‌نماید. آری، از طرف خدا، نور و کتاب روشنگری به سوی شما آمد.

دو- إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَ اخْشَوُا اللَّهَ وَ لَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ (المائدة - ۴۴) ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن، هدایت و نوری بود؛ و پیامبران بنی اسرائیل، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، طبق آن برای یهود حکم می‌کردند؛ و همچنین علما و دانشمندان الهی بر اساس کتاب خداوند که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، داوری می‌نمودند. بنابراین، بخاطر داوری بر طبق آیات الهی، از مردم نترسید، و از نافرمانی مبرترسید؛ و آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید. و آنها که به آنچه خدا نازل کرده حکم نمی‌کنند، کافرند.

سه- وَ قَفَيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ (المائدة - ۴۶) و در پی آنها ایامبران پیشین، عیسی بن مریم را فرستادیم در حالی که تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت؛ و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نوری بود؛ و تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می‌کرد؛ و هدایت و موعظه‌ای برای پرهیزگاران بود.

چهار- بَرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ يُبَايِئُوا اللَّهَ إِلَّا أَنْ يَمُنُّ نُورُهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (التوبة - ۳۲) آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند؛ ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران ناخشنود باشند.

پنج- اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَ لَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (النور - ۳۵) خداوند نور آسمانها و زمین است؛ و مثل نورش همانند چراغدانی است که در آن چراغی پرفروغ باشد، آن چراغ در حبیبی قرار گیرد، حبیبی شفاف و درخشنده همچون ستاره‌ای فروزان، چراغی که افروخته می‌شود از روغن درخت زیتونی که نه شرقی است و نه غربی؛ روغنش آنچنان صاف و خالص است که نزدیک است بدون تماس با آتش شعله‌ور شود؛ نوری است بر فراز نوری؛ و خدا هر کس را بخواهد با نور خود هدایت می‌کند، و خدا برای مردم مثلها می‌زند و خداوند به هر چیزی داناست.

شش- أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لَجِيٍّ يَعْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ بَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (النور - ۴۰) یا همچون ظلماتی در یک دریای عمیق و پهناور که موجی که موجی آن را پوشانده، و بر فراز آن موج دیگری، و بر فراز آن ابری تاریک است؛ ظلمتهایی است یکی بر فراز دیگری، آن گونه که هر گاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، هیچ نوری برای او نیست.

هفت- أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ قَوْلٌ لَلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَيْكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ (الزمر - ۲۲) آیا کسی که خدا سینه‌اش را برای اسلام گشاده است و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته همچون کوردلان گمراه است؟! وای بر آنان که قلبهایی سخت در برابر ذکر خدا دارند! آنها در گمراهی آشکاری هستند.

هشت- بَرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (الصف - ۸) آنان می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند؛ ولی خدا نور خود را کامل می‌کند هر چند کافران خوش نداشته باشند.

^{۸۲}- نور - ۴۰.

^{۸۴}- الحديد - ۲۸.

^{۸۵}- کافی: ج ۱ - ص ۱۹۴، ح ۱ (با اندکی تفاوت)، بحار الأنوار: ج ۲۳ - ص ۳۰۸، ح ۵ (با اندکی تفاوت).

^{۸۶}- کافی ج ۱ ص ۱۹۴، ح ۱، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۰۸ ح ۵.

«عشق را نشناختم عمری!»

با اسم تو در بین خوبان تاختم عمری
از خود برای دیگران بت ساختم عمری

هی کنگره با اسم تو هی سکه و تندیس
می بردم و غافل از این که باختم عمری

آقا! ببخشم چون به جای وصف رفتارت
تنها به وصف صحن تو پرداختم عمری

خورشید هشتم از شکوه بیکران تو
تنها به یک گنبد نگاه انداختم عمری

حالا چه گونه من بگویم عاشقت هستم؟
آری منی که عشق را نشناختم عمری!

(محسن کاویانی)

۳- السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ

دروود بر تو ای راست‌گوی شهید

صِدِّیق از صیغه‌های مبالغه به معنی کثیر الصدق است.

محمد و آل محمد (علیهم السلام) همگی صِدِّیق و صادق بودند. اما هر یک از ایشان در عصر خود، مظهر یک صفت ویژه گردیدند. در زمان حضرت صادق (علیه السلام) این صفت از ایشان بروز نمود که ملقب به صادق شدند با این که همگی ائمه (علیهم السلام) صادق، کاظم، رضا، باقر، شهید، جواد و بزرگ مؤمنان بودند.

جمع موجودات مأمور شدند از جانب خداوند متعال با صادقان همراه باشند.

«کونوا مع الصادقین»^{۸۷} یعنی: با صادقان همراه باشید. صادقان کسانی هستند که در دین خدا، با نیت، گفتار و کردار، راست‌گو باشند.

گفته شده که این همراهی، جسمانی نیست؛ بلکه مقصود این است که با محبت و دوستی ایشان باشید و دشمن و مبغض مخالفان ایشان باشید.

بالاخره حقیقت همراهی این است که قلب شخص، با او باشد؛ نه فقط همراهی ظاهری داشته باشد.^{۸۸}

الشهید صفت صِدِّیق است و گفته شده مقصود کشته شدن در راه خدا است.

و حضرت رضا (علیه السلام) را به سم شهید کردند و شهید در حقیقت نمرده است؛ بلکه شاهد و حاضر است. و کلمه شهید هرگاه برای پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، یا امام (علیه السلام) به صورت وصف آورده شود، مقصود دانش و آگاهی ایشان است بر خلائق؛ زیرا آن حضرات معصوم (علیهم السلام)، حجت خدا بر ما سوی الله هستند و بر همه موجودات، شهید و علیم و خبیر و حجت هستند.

^{۸۷} - سوره توبه - آیه ۱۱۹.

^{۸۸} - اصفهانی، ملاعبدالرحیم، درة الرضویة فی شرح زیارة الجوادیه (علیه السلام) - ص ۶۴.

«حبّذا...»

بر در لطف تو، از روی نیاز آمده‌ام
ناامیدم مکن، از راه دراز آمده‌ام

به ولای تو، کز این در نروم جای دگر
بر در پادشه بنده‌نواز آمده‌ام

خم ابروی تو، محراب عبادات من است
رو مگردان که به سودای نماز آمده‌ام

در حریم حرم امن تو، ای مظهر عدل
از جفای فلک شعبده‌باز آمده‌ام

دارم از دولت درگاه تو، امید عطا
که به درگاه تو با سوز و گداز آمده‌ام

حبّذا دولت محمود که بر خلوت عشق
به تمنای سر زلف ایاز آمده‌ام!

آخر عمر من و اول عشق است هنوز
گر به درگاه حقیقت، ز مجاز آمده‌ام

کوی تو، قبله حاجات من است از سر شوق
بسته احرام و بدان کعبه راز آمده‌ام

فیض روح‌القدسّم کرد مدد چون شب‌خیز
که بدین نظم سخن، قافیه‌ساز آمده‌ام

(امینی)

امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) «صدیق اکبر» و «صدیق» و «شهید» ۲ ویژگی مؤمنان در آیه ۱۹ سوره «حدید»: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»، سخن از «صدیق» و «شهید» آمده است.

امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) «صدیق الاکبر» و «صدیق الأعظم» و پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله و سلم) «شاهد» بر امت اسلامی هستند.

موضوع این آیه، راجع به شهدا و صدیقین است. ۲ واژه‌ای که در قرآن کریم در موارد متعددی به کار رفته‌اند. واژه «صدیق» به اصطلاح ادبی، صیغه مبالغه و از ریشه صدق است.

صدیق یعنی کسی که سر تا پایش، راستی و درستی است. کسی که عملش مطابق با گفتارش و گفتارش مطابق با عمل او باشد.

شخصیتی صادق‌تر از امیرالمؤمنین مولا علی (علیه السلام) جز رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) نداریم. صداقت در گفتار یعنی گفتار شخص، مطابق با واقع باشد و خلاف واقع و دروغ نباشد. صداقت در عمل، یعنی عمل انسان مطابق با گفته‌های واقعی او باشد.

در قرآن مجید، از بعضی افراد به‌عنوان صدیق یاد و در روایات نیز به بعضی اشخاص، لقب صدیق داده شده است. در آیه ۴۱ سوره مریم (علیها السلام)، «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» خداوند حضرت ابراهیم (علیه السلام) را صدیق نامیده و در آیه ۵۶ همین سوره نیز «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» از حضرت ادريس (علی نبینا و آله و علیه السلام) به‌عنوان صدیق یاد شده است. کسی که صدیق است، ۳ نشانه باید داشته باشد:

نخست؛ این که کلامش مطابق با واقع باشد.

دوم؛ رفتارش مطابق با گفتار واقعی باشد.

و سوم؛ اندیشه و فکرش صواب باشد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) شهید بر امت است.

«چو مرغ جنت به باغ طوبی»

نسیم قدسی یکی گذر کن به بارگاهی که لرزد آن جا
خلیل را دست ذبیح را دل مسیح را لب کلیم را پا

نخست نعلین ز پای برکن سپس قدم نه به طور ایمن
که در فضایش ز صیحه کن فتاده بیهوش هزار موسی

ز آستانش ملایک و روح رسانده بر عرش صدای سبوح
به خاک راهش چو شاه مذبوح رُسل به ذلت همی جبین سا

نسیم جنت وزان ز کویش شراب تسنیم روان ز جویش
حیات جاوید دمیده بویش به جسم غلمان به جان حورا

فلک به گردش پی طوافش ملک به نازش ز اعتکافش
ز سربلندی ندیده قافش صدای سیمرغ نوای عنقا

مهین مطاف شه خراسان امین ناموس ضمین عصیان
سلیل احمد خلیل رحمن علی عالی ولی والا

بگو که «نیر» در آرزویت کند ز هر گل سراغ بویت
مگر فشاند پری به کویت چو مرغ جنت به شاخ طوبی

(محمدتقی حجة الاسلام «نیر تبریزی»)

در آیه ۱۹ سوره حدید، حرف از شهدا آمده است. لغت شهدا، جمع شهید است و شهید به معنای حضور توأم با مشاهده است. مشاهده نیز ۲ قسم است. گاهی انسان با چشم ظاهری سر و تن مشاهده می‌کند و گاهی با چشم دل.

در روایتی آمده است: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) زیر درختی خوابیده بودند. در همین حال، ابوذر به همراه یکی از اصحاب، گفتند که شاخه‌ای را می‌شکنیم؛ تا ببینیم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به هوش است، یا خیر. آن گاه، در حالی که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) چشمش بسته بود و خوابیده بود، فرمود: ابوذر، ما را امتحان می‌کنی؟ نتیجه می‌گیریم که پیامبران (علیهم السلام) چشم دلشان همیشه روشن است.

اگر امام و ولی زمان، مثل ما بی‌خبر و بی‌خیال بخوابد و از عالم هستی غافل شود که همه چیز نابود می‌گردد!

واژه شهید و شهدا، در قرآن، به ۲ معنا به کار رفته است.

معنای اول آن، «شهادت و گواه بودن بر اعمال انسان» است.

در قرآن کریم آیاتی داریم که می‌فرماید؛ پیامبر شهید بر امت است، یعنی: گواه بر امت.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا^{۸۹}

در روز قیامت، هر امتی با یک شهادی می‌آید و پیامبر آن امت، شاهد بر آنان است.

ای پیامبر، تو نیز در روز قیامت می‌آیی و تفاوت تو در این است که شاهد بر همه امت‌ها و پیامبران (علیهم السلام) هستی. معنای دوم شهید، «کشته‌شده در راه خدا» است.

در روایات و آیات داریم که خداوند متعال، به ۴ گروه پیامبران، صدیقین، شهدا و صالحین نعمت داد.

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسَنَ أَوْلَٰئِكَ رَفِيقًا»^{۹۰}

شهدا یعنی کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند. صدیق و شهید، ۲ ویژگی مؤمنان است.

^{۸۹}- النساء - ۴۱.

^{۹۰}- النساء - ۶۹.

«خراسان در خراسان نور»

خراسان در خراسان نور در جان تو می چرخد
مگر خورشید در چاک گریبان تو می چرخد؟!

خراسان مهر دریا می شود با گام‌های تو
به دست ابرها تسبیح باران تو می چرخد

اگر شوق وصال نیست در آینه‌ها، درها
چرا آینه در آینه، ایوان تو می چرخد

طواف عاشقان هم بر مدار چشم‌های تو است
سماع صوفیان هم گرد عرفان تو می چرخد

به سقاخانه ات زیبا است رقص کاسه‌های نور
در این پیمانه، آن پیمانه، پیمان تو می چرخد

بیابان در بیابان گرگ شد، هر کوه، صیادی
چه قدر آهوی زخمی در شبستان تو می چرخد

در این آدینه لبریز از آغاز گل، شاعر!
شروع تازه‌ای در بیت پایان تو می چرخد

(علی‌رضا قزوه)

خداوند متعال در آیه ۱۹ سوره حدید، «وَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَ الشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»، مؤمنان را به ۲ صفت صدیق و شهید توصیف کرده است. منظور این است که افراد باایمان، مقام والاّیی دارند.

شهدا از مؤمنان هستند و این مؤمن است که می‌تواند صدیق بشود. به همین منظور است که می‌گویند: اگر گناه‌کار به جبهه برود و جهاد کند و شهید بشود، قبل از آن که روحش از جسم خارج شود، پاک می‌شود و یک قطره خون او، تمام گناهانش را پاک می‌کند.

در روایتی این معنا تأیید شده است. شخصی نزد امام صادق (علیه السلام) رفت و عرض کرد: دعا کنید که من شهید بشوم. امام فرمود: مؤمن باشید، شهید هستید، و بعد حضرت، آیه ۱۹ سوره حدید را تلاوت کردند.

در آخر آیه نوزدهم سوره حدید، می‌خوانیم: «وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ»

قرآن همیشه ۲ گروه کافر و مؤمن را مقابل هم قرار می‌دهد و مقایسه می‌کند. قرآن کتاب تربیت و هدایت است و یکی از روش‌های تربیتی، مقایسه و تشویق و تنبیه است.

منظور از صدیقین و شهداء چه کسانی هستند؟

در قرآن مجید، جمعی از پیامبران بزرگ و مانند آنان، به‌عنوان «صدیق» توصیف شده‌اند از جمله: «حضرت ابراهیم» (علیه السلام) ^{۹۱} إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. درباره «حضرت ادريس» (علی نبینا و آله و علیه السلام)، پیام‌بر بزرگ خدا نیز همین تعبیر آمده است. وَ اذْكَرُ فِي الْكِتَابِ اِدْرِيسَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا. ^{۹۲} در مورد «حضرت مریم» (علیها السلام)، مادر حضرت مسیح (علیه السلام) نیز می‌خوانیم: وَ اُمُّهُ صِدِّيقَةٌ. ^{۹۳}

در بعضی از آیات قرآن «صدیقین» هم‌ردیف پیامبران ذکر شده‌اند. چنان که در آیه ۶۹ سوره نساء می‌خوانیم: وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ اُولَئِكَ رَفِيقًا؛ کسی که خدا و پیام‌بر را اطاعت کند (در قیامت) هم‌نشین کسانی خواهد بود که خدا نعمتش را بر آن‌ها تمام کرده، یعنی: پیامبران، صدیقین، شهداء و صالحان در حالی که آنان رفقای خوبی هستند!

شهید در فرهنگ اسلامی، منحصر به کسی نیست که در میدان جهاد کشته می‌شود. هر چند او، از روشن‌ترین مصداق شهید است. بلکه تمام کسانی که عقیده حق دارند و در مسیر حق گام بر می‌دارند و در همین راه، از دنیا رحلت می‌کنند، طبق روایات، در زمره شهدا هستند.

^{۹۱} - سوره مریم، آیه ۴۱.

^{۹۲} - سوره مریم، آیه ۵۶.

^{۹۳} - سوره مائده، آیه ۷۵.

«شاید که بر تو ناز فروشد، گدای تو!»

ای مرغ جان، کبوتر صحن و سرای تو!
موسی به طور طوس، مدیحت سرای تو
بحر عطای حقی و چون رحمت خدا
بی انتهاست، رحمت بی منتهای تو
آنسان که بر رضای الهی، تویی رضا
باشد رضای حضرت حق، در رضای تو
کلّ ائمه راست، مقام رضا ولی
نام رضا نداشت، امامی سوای تو
از بس که رأفت ز گدا ناز می کشد
شاید که بر تو ناز فروشد، گدای تو!
کار مسیح با نگه خویش می کنم
ماند اگر به دیده من، جای پای تو
در آفتاب حشر که از آن گریز نیست
ما را بس است، سایه گل دسته های تو
دریای گوهر است که تقدیم می کنند
زوار از دو دیده، به گنبد نمای تو
درهای عالم ار به رویم بسته شد، چه غم؟
باز است بر رویم، حرم با صفای تو
تا روح در تن است و زبان در دهان او است
«میثم» کند به شیوه میثم، ثنای تو

(غلامرضا سازگار)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم:

مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ وَهُوَ مُنْتَظَرٌ لِهَذَا الْأَمْرِ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ (علیه السلام) فِي فُسْطَاطِهِ قَالَ ثُمَّ مَكَثَ هُنَيْئَةً ثُمَّ قَالَ لَا بَلْ كَمَنْ قَارَعَ مَعَهُ بِسَيْفِهِ ثُمَّ قَالَ لَا وَاللَّهِ إِلَّا كَمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم). ۹۴

معنی روایتی مشابه: «آن کس از شما که به مسئله ولایت آشنا باشد و در انتظار ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) به سر برد و خود را آماده [حکومت عدل جهانی ایشان] سازد؛ مانند کسی است که با قائم آل محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) با سلاحش جهاد کرده باشد.» سپس فرمودند: «بلکه، به خدا سوگند! مانند کسی است که هم‌راه رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) با سلاحش جهاد کرده باشد.» آن گاه برای مرتبه سوم افزودند: «بلکه، به خدا سوگند! همانند کسی است که با رسول الله (صلى الله عليه و آله و سلم) و در خیمه آن حضرت، شهید شده باشد!

این سخن را با حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) پایان می‌دهیم. در آن هنگام که گروهی از یارانشان برای فرا رسیدن وقت جهاد و شهادت در راه خدا بی‌تابی می‌کرد، این جمله را فرمودند:

«وَلَا تَسْتَعْجِلُوا بِمَا لَمْ يَعْجَلْهُ اللَّهُ لَكُمْ فَإِنَّهُ مَنْ مَاتَ مِنْكُمْ عَلَى فِرَاشِهِ وَهُوَ عَلَى مَعْرِفَةِ حَقِّ رَبِّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ مَاتَ شَهِيداً»؛ به آن چیزی که خداوند در آن عجله روا نداشته، تعجیل نکنید؛ چرا که هر کس از شما در بستر بمیرد؛ ولی معرفت حق پروردگار و حق پیامبر (صلى الله عليه و آله) و اهل بیتش (علیهم السلام) را داشته باشد، شهید از دنیا رفته است. ۹۵ و ۹۶

۹۴ - المحاسن: ج ۱ - ص ۱۷۴.

۹۵ - «نهج البلاغه» - خطبه ۱۹۰.

۹۶ - گرد آوری از کتاب: تفسیر نمونه، آیت الله العظمی مکارم شیرازی، دارالکتب الإسلامیة، چاپ بیست و هفتم، ج ۲۳، ص ۳۶۷.

«ای ناخدای عشق!»

مثل کبوتری شده‌ام جلدِ خانه‌ات
خو کرده‌ام به خاطره آب و دانه‌ات
هی می‌خورد هوای عجیبی به گونه‌ام
هی می‌کنم دوباره سحرها بهانه‌ات
انگار عادت‌م شده در شهر گم شوم
پیدا کنی دوباره مرا با نشانه‌ات
در من هزار رشته غزل تاب می‌خورد
با موج زلف‌های تو بر روی شانه‌ات
پر می‌شود رواق تو از رنجامه‌ام
پر می‌کنی عروق مرا با ترانه‌ات
بر دشت‌های خشک من انگار می‌چکد
انگور - واژه‌های دلِ دانه دانه‌ات
یک گله آه و آهو از این دشت می‌گذشت
یک دسته دست‌های تمنا روانه‌ات
من کشتی شکسته‌ام، ای ناخدای عشق!
پهلوی گرفته‌ام به خدا در کرانه‌ات
در لحظه‌های پر تپش اولین سلام
با آن نگاه مشرقی شاعرانه‌ات
رد می‌شوی مقابل شاعر که بسته است
دل در ردای مخملی روی شانه‌ات

(صرافان)

۴- أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ

گواهی می‌دهم که تو نماز را به پا داشتی و زکات را پرداختی

اقامه صلات

إِقَامَةٌ: درست کردن، مداومت داشتن.

«أَقَامَ الصَّلَاةَ»، یعنی: نماز خواند، نماز را اقامه کرد.

صَلَاةٌ: نماز، دعا، آمرزش خواهی و درود فرستادن.

شرح

یکی دیگر از ویژگی‌های اهل بیت (علیهم السلام)، «اقامه نماز» است. سخن در این است که مقصود از اقامه نماز چیست؟ آیا به معنای نماز خواندن است، یا چیزی فراتر از آن؟

نباید تصور کرد که نماز خواندن، آن قدر مهم نیست که به عنوان یکی از برجستگی‌های اهل بیت (علیهم السلام) در این زیارت و سایر زیارات، شمرده شود. گر چه خواندن نماز، وظیفه هر مسلمانی است. اما مقصود از «اقامه نماز»، ممکن است چیزی فراتر از نمازگزاری باشد. یعنی: برپا داشتن نماز در جامعه توسط اهل بیت (علیهم السلام)، یا به مفهوم استوار کردن و سامان دادن ظاهر ارکان و اجزا و اذکار نماز و پیوند دادن آن‌ها با باطن و حقیقتشان.

به سخن دیگر، هر یک از اجزای نماز، باطنی دارد. اگر ظاهر نماز، با باطن آن، هم‌آهنگ و هم‌خوان شد، اقامه نماز، صدق می‌کند و در غیر این صورت، نمازی اقامه نشده است. بنابراین اقامه نماز به وسیله اهل بیت (علیهم السلام)، به معنای هم‌آهنگی باطن و حقیقت نماز، با ظاهر آن است.

«وزش احسان»

در دلم انداخته حالِ رجا و بیم را
جذبه ذی القعدة آتش می زند تقویم را
دارد امشب از شمالِ شرق احسان می وزد
می شناسد این گدا سلطانِ آن اقلیم را
می شود آقا بدان زائر سرا راهم دهد؟
می نشینم تا محقق سازد این تصمیم را
یا رضا! اذن دخول ما است، نام مادرت
مرحمت کن رخصت پا بوسی و تعظیم را
دوری از ایوانِ طلایت، نقره داغم کرده بود
خوب شد کندم ز دل این غده بدخیم را
پای سقاخانهات مخلوط کردم در سبو
زمزم تکریم را و چشمه تسنیم را
گوشه دارالشفای پنجره فولادِ تو
خوب می شد نذر می کردم همه هستیم را
باید اسماعیل را در طوس قربانی کند
تا خدا مقبول سازد حج ابراهیم را
بیرق سبز رضا، قصدِ هلاکم داشت ... حیف!
کاش بالا برده بودم پرچم تسلیم را!

(احمدی)

معنای حقیقی اقامه نماز؛ برپایی امر ولایت

... وَ قَوْلُهُ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ فَمَنْ أَقَامَ وَكَلَيْتِي فَقَدْ أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ إِقَامَةُ وَكَلَيْتِي صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لِيَاخْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ.^{۹۷}

امیرالمؤمنین مولا علی (علیه السلام) در حدیث معرفت امام معصوم به نورانیت درباره این قسمت آیه «وَّ يَقِيمُوا الصَّلَاةَ» می‌فرماید: هر کس اقامه ولایت مرا کرده باشد، نماز را به پای داشته است. به پا داشتن ولایت من، دشوار و سنگین است که تاب آن را ندارد مگر فرشتهٔ مقرب، یا پیامبر مرسل، یا بندهٔ مؤمنی که خدا دلش را به ایمان آزمایش کرده باشد.

... قَالَ سَلْمَانَ: قُلْتُ: يَا أَحَا رَسُولِ اللَّهِ! وَمَنْ أَقَامَ الصَّلَاةَ أَقَامَ وَكَلَيْتَكَ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا سَلْمَانَ. تَصْدِيقُ ذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ الْعَزِيزِ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ^{۹۸} الصَّبْرُ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ الصَّلَاةُ إِقَامَةُ وَكَلَيْتِي فَمِنْهَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ وَ لَمْ يَقُلْ وَ إِنَّهُمَا لَكَبِيرَةٌ لِأَنَّ الْوَلَايَةَ كَبِيرَةٌ حَمَلُهَا إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ وَ الْخَاشِعُونَ هُمُ الشَّيْعَةُ الْمُسْتَبْصِرُونَ.^{۹۹}

سلمان گفت: عرض کردم: ای برادر پیامبر! هر کسی نماز به پا دارد، آیا ولایت تو را به پا داشته است؟ فرمود: آری؛ دلیل این مطلب آیهٔ قرآن است: «... نماز و آن سنگین و دشوار است؛ مگر برای خشوع‌کنندگان.» صبر فرستاده خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) است و نماز اقامهٔ ولایت من است. به همین سبب، خداوند می‌فرماید: آن یکی، بزرگ و طاقت‌فرسا است و نفرموده آن دو، سنگین هستند. چون پذیرش ولایت مشکل است؛ مگر برای خاشعان که آن‌ها شیعیان بینا و روشن‌ضمیر هستند.

اهمیت نماز

نماز پس از اقرار به یگانگی خدا، والاترین جای‌گاه را دارد.

آیات قرآن، موقعیت نماز در ادیان پیشین را نیز به‌خوبی شناسانده است.

^{۹۷} - بحار الأنوار: ج ۲۶ - ص ۱: حدیث معرفت امام به نورانیت.

^{۹۸} - البقرة - ۴۵.

^{۹۹} - بحار الأنوار: ج ۲۶ - ص ۱: حدیث معرفت امام به نورانیت.

«کبوترانه»

شبی خیال خودم را به آستان تو بردم
کبوترانه دلم را به آسمان تو بردم

منم پرنده تنها که گنبدت وطنم بود
هزار بار تنم را به آشیان تو بردم

شبی پیچک مرده، لجن گرفته تنم را
گناه نامه خود را به بوستان تو بردم

من آن ستاره دورم که با ضمانت چشمت
شهاب ناقص جان را به کهکشان تو بردم

من از کنار ضریحت پلنگ گونه پریدم
و آهوانه سرم را به ریسمان تو بردم

تو هشتمین غزلی از میان شاه غزلها
و شاه بیت غزل را به خانمان تو بردم

(محمدجواد خدابنده)

حضرت ابراهیم (علیه السلام)، پس از آن که همسر و فرزندش را در بیابان خشک مکه رها کرد، هدف خود را اقامه نماز دانست.^{۱۰۰} و بار دیگر از خدا، توفیق نماز خواندن را برای خود و فرزندانش درخواست کرد و عرض نمود: «رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي.»^{۱۰۱}؛ پروردگارا! مرا نمازگزار گردان و فرزندانم را نیز.

از قوم بنی اسرائیل نیز برای خواندن نماز، پیمان گرفته شد.^{۱۰۲}

همچنین به حضرت موسی (علیه السلام) هم وحی شد تا نماز بگذارد.^{۱۰۳}

در حدیثی قدسی، آمده است که خداوند به حضرت موسای کلیم (علیه السلام) فرمود: عَلَيْكَ بِالصَّلَاةِ! الصَّلَاةِ! فَإِنَّهَا مِنِّي بِمَكَانٍ وَلَهَا عِنْدِي عَهْدٌ وَثِيقٌ.^{۱۰۴}؛ بر تو باد نماز، نماز؛ چرا که نزد من، منزلتی ویژه و پیمانی محکم دارد!

مراتب اقامه نماز

آری! مقصود از اقامه نماز، ظاهراً چیزی جز نماز خواندن نیست؛ ولی نماز خواندن، مراتبی دارد. به عبارت دیگر، نماز بی ولایت پیشیزی ارزش ندارد.

نماز بی ولای او، عبادتی است بی وضو

به منکر علی^{۱۰۵} بگو نماز خدا رها کند!

کمترین مرتبه آن، اقامه صحیح ظاهری نماز است؛ اما در بالاترین مراتب، نمازگزار به معراج می‌رود و به مقام و ساحت قرب ربوبی، نزدیک و نزدیک‌تر می‌گردد.

نماز اهل بیت (علیهم السلام)

نماز اهل بیت (علیهم السلام)، به دلیل این که از بالاترین مراتب معرفت خدا و محبت او برخوردار بودند، قابل مقایسه با نماز دیگران نیست.

^{۱۰۰} - سوره ابراهیم، آیه ۳۷: «رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ؛ پروردگارا! تا نماز را بخوانند.»

^{۱۰۱} - سوره ابراهیم، آیه ۴۰.

^{۱۰۲} - ر. ک: سوره بقره، آیه ۸۳ «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ... وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ.»

^{۱۰۳} - سوره یونس، آیه ۸۷ «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ... وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ.»

^{۱۰۴} - الکافی، ج ۸، ص ۴۵، ح ۸.

^{۱۰۵} - حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام).

«لهجه قنوت نگاهت»

عاشق همیشه پر شده از اتفاق‌ها
یک چشم وصل و چشم دگر در فراق‌ها
عاشق کبوتر است که هر بار می‌پرد
پرواز می‌کند به فراسوی طاق‌ها
شب‌های عشق دلهره‌های رسیدن‌اند
مهتابی‌اند گاه و گاهی در محاق‌ها
تاب و تب همیشگی عشق ارثی است ...
از روز اول و ازل اشتیاق‌ها
مشتاق چشم‌های تو هستم امام عشق!
ای آتش نشسته به جان چراغ‌ها
توحید من به حصن حصین ولایت
ای شرط عشق هستی عشق از عنایت!
باران زد و بهانه ماها ردیف شد
سقفی برای بی سروپاها ردیف شد
پشت در سخاوت سبز ضریح تو
زیباترین امید گداه‌ها ردیف شد
با لهجه قنوت نگاهت یکی یکی
زنجیره بلند دعاها ردیف شد
شاعر نشست قافیه را تا سحر کشید
وقتی که مهر ناب شماها ردیف شد
یک بار آمدیم زیارت و کارمان
تا روز حشر تا به کجاها ردیف شد
آه ای نگاه دائمیات در نگاه من!
سلطان شرق و غرب دلم ای پناه من!
ای چشم آب مات شکوه زلالیات!
خورشید و ماه عاطفه لایزالیات
طعم بلند بنده شدن را چشیده است
هرکس گرفت آبروی از لیالیات
صدها هزار نوح و سلیمان نشسته‌اند
بر جزر و مد عرش‌نشینان قالیات
صدها هزار شب شد و یک بار هم نخورد
چشم ستاره‌ای به شبستان خالیات
مه‌ریه تمام عروسان شهر ما
پرپر شود برای وداع وصالیات
ای رأفت مداوم محسوس! یا رضا!
شاهنشاه همیشگی طوس! یا رضا!
با تو هوای دست و قلم فرق می‌کند
بی‌تابی و تلاطم غم فرق می‌کند
وقتی که از حریم تو پایم اجازه خواست
حال دلم قدم به قدم فرق می‌کند
تو بی‌دریغ زخم مرا می‌دهی شفا
من پر زخم و یا زخم فرق می‌کند؟
تا چشم کار می‌کند این‌جا شکسته دل
دل با دل شکسته چه کم فرق می‌کند!
با یاد کربلا و زیارات مادرت
جمعه سحر هوای حرم فرق می‌کند
گفتید کربلا و دلم بی شکیب رفت
تا گریه روایت ابن شیب رفت

(علی‌رضا لک)

در حدیثی آمده است که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) در هنگام نماز، آن‌چنان قلبش می‌تپید که آوای سینه مبارکش را به جوشش دیگ، تشبیه کرده‌اند:

كَانَ إِذَا صَلَّى سَمِعَ لَصْدَرِهِ أَزِيْزٌ كَأَزِيْزِ الْمَرْجَلِ مِنَ الْهَيْبَةِ.^{۱۰۶}؛

هرگاه نماز می‌خواند، از سینه‌اش آوایی از خوف، هم‌چون آواز جوشش دیگ، شنیده می‌شد. نماز امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) نیز یادآور نماز پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود.^{۱۰۷} و هرگاه برای نماز می‌ایستاد، زمانی که آیه «وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»^{۱۰۸} را تلاوت می‌فرمود، رنگش تغییر می‌کرد، به‌گونه‌ای که برافروختگی در چهره‌اش نمایان می‌شد.^{۱۰۹} او به نماز اول وقت، آن‌چنان اهتمام داشت که در میانه جنگ صفین، مرتب به خورشید نگاه می‌کرد؛ تا هنگام زوال خورشید، به نماز بایستد.

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در جنگ صفین، مشغول جنگ و مبارزه بود و در همان حال، بین دو سپاه، مراقب خورشید بود. ابن عباس عرض کرد: ای امیرمؤمنان! این کار چیست؟

حضرت فرمود: «منتظر زوال خورشیدم، تا نماز ظهر را به جای آوریم.»

ابن عباس پرسید: آیا اکنون وقت نماز است؟! جنگ که فرصتی برای نماز، باقی نگذاشته است!

مولا فرمود: «برای چه با آنان می‌جنگیم؟ همانا ما برای نماز، با آنان می‌جنگیم!»^{۱۱۰}

امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام)، عاشق نماز بود و هنگام نماز، مانند دل‌باخته‌ای که رخ معشوق را می‌بیند، سر از پا نمی‌شناخت و با تمام وجود به سوی خدا می‌شتافت. توصیف نماز امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)، بزرگ‌ترین دشمن او معاویه را هم به گریه می‌انداخت.

این داستان را از زبان روایت زیر بشنویم.

^{۱۰۶} - الخصال، ج ۱، ص ۲۸۲؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۳۸۱، ح ۳۰.

^{۱۰۷} - ر. ک: صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۷۲، ح ۷۵۳.

^{۱۰۸} - سوره انعام، آیه ۷۹.

^{۱۰۹} - ر. ک: دانش‌نامه امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۹، ص ۲۴۴، ح ۴۲۷۸ (به نقل از: تنبیه الغافلین، ص ۵۳۹، ح ۸۷۲).

^{۱۱۰} - همان، ج ۹، ص ۲۴۳، ح ۴۲۷۴ (به نقل از: إرشاد القلوب، ص ۲۱۷).

«ای نجمه محو روی تو!»

ای شمع محفل‌ها! رضا، ای قبله دل‌ها! رضا
حلال مشکل‌ها رضا، جانم رضا، جانم رضا
انوار قرآنم تویی، توحید و ایمانم تویی
قلب خراسانم تویی، جانم رضا جانم رضا
ای نور چشم مصطفی! سر تا قدم مهر و وفا
ذی‌قعدة را دادی صفا، جانم رضا جانم رضا
دردانه موسی تویی، جانم رضا جانم رضا
یاسین تویی طاها تویی، جانم رضا جانم رضا
جود و کرم فرزند تو، جن و ملک پابند تو
شاه و گدا خرسند تو، جانم رضا جانم رضا
ای نجمه محو روی تو! ای چشم موسی سوی تو!
ای عطر جنت بوی تو! جانم رضا جانم رضا
بر سنگ تو سر می‌زنم، در کوی تو در می‌زنم
بر بام تو پر می‌زنم، جانم رضا جانم رضا
دارم به کویت التجا، آورده‌ام روی رجا
باز آ به دیدارم سه جا، جانم رضا جانم رضا
من خار گل‌زار توام، من عبد دربار توام
من خاک زوار توام، جانم رضا جانم رضا
عشقم تویی شورم تویی، نارم تویی نورم تویی
خادم تویی حورم تویی، جانم رضا جانم رضا
عشق تو باشد دولت‌م، خاک تو مهر تربتم
تا پا نهی بر صورتم، جانم رضا جانم رضا

(غلام‌رضا سازگار)

وَمِنْ خَبَرِ ضِرَّارِ بْنِ [ضَمْرَةَ الضَّبَائِيَّ] حَمْرَةَ الضَّبَائِيَّ عِنْدَ دُخُولِهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ مَسْأَلَتِهِ لَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَقَالَ فَأَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي بَعْضِ مَوَاقِفِهِ وَقَدْ أَرَحَى اللَّيْلُ سُدُودَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ فِي مِحْرَابِهِ قَابِضٌ عَلَى لِحْيَتِهِ يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ وَيَبْكِي بُكَاءَ الْحَزِينِ وَ [هُوَ] يَقُولُ يَا دُنْيَا يَا دُنْيَا إِيَّاكَ عَنَى أَيْ تَعَرَّضْتِ أُمِّي إِلَيَّ [تَشَوَّفَتْ] تَشَوَّفَتْ لَأَنْ حَانَ حِينُكَ هَيْهَاتَ غُرَى غَيْرِي لَأَنْ حَاجَةً لِي فِيكَ قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا لَأَنْ رَجَعَةً فِيهَا فَعَيْشُكَ قَصِيرٌ وَ خَطْرُكَ يَسِيرٌ وَ أَمْلُكَ حَقِيرٌ أَمْ مِنْ قِلَّةِ الزَّادِ وَ طُولِ الطَّرِيقِ وَ بَعْدِ السَّفَرِ وَ عَظِيمِ الْمَوْرِدِ.^{۱۱۱}

ضرار بن ضمیره ضبابی [نهشلی]، از یاران امام، به شام رفت. بر معاویه وارد شد. معاویه از او خواست که از حالات امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) بگوید. او گفت: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را در حالی دیدم که شب، پرده‌های خود را افکنده بود، و او در محراب ایستاده، محاسن به دست گرفته، چون مارگزیده به خود می‌پیچید، و بسیار محزون می‌گریست و می‌فرمود: ای دنیا، ای دنیای حرام، از من دور شو. آیا برای من خودنمایی می‌کنی، یا شیفته من شده‌ای، تا روزی در دلم جای گیری؟ هرگز! مبادا! غیر مرا بفریب که مرا در تو هیچ نیازی نیست. تو را ۳ طلاقه کرده‌ام، تا بازگشتی نباشد. دوران زندگانی تو کوتاه، ارزش تو اندک و آرزوی تو پست است. آه از توشه کم و درازی راه و دوری منزل و عظمت روز قیامت!

همسر مولا، حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز نمازی می‌گزارد که آسمانیان، از نورش بهره‌مند می‌شدند. روایت شده که ایشان هنگام نماز، چون ستاره ای برای عالم بالا می‌درخشید و حق تعالی به ملائکه خطاب می‌فرمود:

يَا مَلَائِكَتِي! أَنْظَرُوا إِلَيَّ أُمَّتِي فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ إِمَائِي قَائِمَةً بَيْنَ يَدَيَّ، تَرْتَعِدُ فَرَائِصَهَا مِنْ خِيفَتِي وَ قَدْ أَقْبَلَتْ بِقَلْبِهَا عَلَى عِبَادَتِي، أَشْهَدُكُمْ أَنِّي قَدْ أَمِنْتُ شَيْعَتَهَا مِنَ النَّارِ.^{۱۱۲}

ای فرشتگان من! به کنیزم فاطمه، سرور بندگانم بنگرید که در پیش‌گاه من ایستاده و از ترس من، گوشت تنش می‌لرزد و با دلش، به عبادت من روی آورده است. شما را گواه می‌گیرم که پیروانش را از آتش، ایمن ساختم.

بنا بر این مقصود از «أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ» در «زیارت جامعه کبیره»، شاید همان نماز گزاردن معمولی باشد؛ اما نماز به جای آوردن اهل بیت (علیهم السلام) با نماز خواندن ما، تنها در ظاهر یکی است و در باطن، قابل مقایسه نیست! چ

^{۱۱۱} - نهج البلاغة (للمصبحی صالح) - ص ۴۸۱؛ حکمت ۷۷.

^{۱۱۲} - الأمالی، صدوق، ص ۱۷۶، ح ۱۷۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۷۲، ح ۱۳.

«فرط تقلا»

نالهای بر لبم از فرط تقلا مانده
سوختم از عطش و چشم به در وا مانده
باز دل تنگ جوادم که در این شهر غریب
به دلم حسرت یک گفتن بابا مانده
دست و پا می زنم از بس جگرم می سوزد
به لب سوخته ام روضه ی زهرا مانده
جان به لب می شوم و کرب و بلا می بینم
که لب کودکی از فرط عطش وا مانده
مادرش چشم به راه است که آبش بدهند
ولی از حرمله آن جا به تماشا مانده
شعله ور می شوم از زهر و حرم می بینم
که در آتش دو سه تا دختر نوپا مانده
دختری می دود و دامن او می سوزد
رد یک پنجه به رخسار مهش جا مانده
این طرف غارت و سیلی و نگاه بی شرم
آن طرف بر سر نیزه سر سقا مانده

(حسن لطفی)

۵- السَّلَامُ عَلَيْكَ [یا امامِ قَصِيبٍ وَ] مِنْ إِمَامٍ عَصِيبٍ وَ إِمَامٍ نَجِيبٍ وَ بَعِيدٍ قَرِيبٍ وَ [امام] مَسْمُومٍ غَرِيبٍ درود بر تو [ای پیشوای بازداشته شده از حقت] از امامی سخت کوش که روزگار به دشواری گذراند [او ستم‌گران جگرت را پاره پاره نمودند] و پیشوای پاک‌نهاد و امامی که در عین دور بودن، به شیعیان و محبانش نزدیک است و امامی که غریبانه مسموم شد [و دور از وطن به شهادت رسید]

عبارت «امام عصبیب»، مراد سلام از جانب پدر بزرگوار امام رضا، حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) است. امام کاظم (علیه السلام) امام عصبیب بودند؛ زیرا ایشان ۷ سال در زندان هارون حبس بودند و زندگی به دشواری می‌گذراندند.

در قرآن نیز «یوم عصبیب» در آیه ۷۷ سوره هود، چنین آمده است:

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَاءَ بِهِمْ وَقَضَىٰ بِهِنَّ دَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ؛

و چون فرستادگان ما نزد لوط آمدند به [آمدن] آنان ناراحت و دستش از حمایت ایشان کوتاه شد و گفت امروز روزی سخت است.

امام رضا (علیه السلام) نجابت داشت و از سختی‌های روزگارش گله نمی‌برد به خداوند. دوستان ایشان نزدیک و دشمنان دور بودند. و نهایتاً در دیار غربت، دور از وطن خود، به آن حضرت، زهر خوراندند.

درودفرستنده قصد دارد سلامی را از جانب پدر، به سوی پسر برساند. از سوی دیگر، احتمال دارد خطاب به خود امام رضا (علیه السلام) باشد که از حقیقتش منع گردیدند. عصبیب بودن امام رضا (علیه السلام) به سبب پذیرش ولی‌عهدی مأمون ملعون نیز بود. زیرا آن حضرت، در میان خلق، ولیّ و حجّت خدا بود؛ با این حال به طور اجباری و تقیه، جانشینی چنین ملعونی را پذیرفت که حائز کمال صعوبت و دشواری است. ولی به مقتضای حکمت قبول کرد؛ زیرا تصمیمات شخص حکیم، متضمن حکمت‌ها و مصالح بسیار است و محمد و آل محمد (علیهم السلام)، حکمت بی‌شمار خدادادی داشتند. اما بالاخره امام رضا (علیه السلام) به دست مأمون با انگور زهرآگین مسموم گردیدند.

«درد کهنه»

مانند مادرت شده‌ای قدخمیده‌ای
آقا! چرا عبا به سر خود کشیده‌ای؟

با درد کهنه‌ای به نظر راه می‌روی
مانند مادرت چه قدر راه می‌روی

خونِ جگر به سینه به اجبار می‌دهی
راهی نرفته! تکیه به دیوار می‌دهی

داغ غریبی تو، نمک بر جگر زند
خواهر نداشتی که برایت به سر زند

این جا مدینه نیست، چرا دل خوری شما؟!
در کوچه‌های طوس زمین می‌خوری چرا

با «یا علی» به زانوی خسته توان بده
خاک لباس‌های خودت را تکان بده

مقداری از عبا پارچه شد، ولی ...
نیزه نزد کسی به تراز کینه علی

این جا کسی به پیرهن تو نظر نداشت
فکر و خیال گندم ری را به سر نداشت

(وحید قاسمی)

۶- السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَمْرِ أَوْلَادِهِ وَ عِيَالِهِ بِالنِّيَّاحَةِ عَلَيْهِ قَبْلَ وُصُولِ الْقَتْلِ إِلَيْهِ

یعنی درود بر کسی که فرزندان و عائله خود را به نوحه‌سرایبی برای خویش دعوت کرد پیش از آن که به شهادت برسد.

همه برای من بلند گریه کنید

گفته اند که آن حضرت، شب پیش از آغاز هجرت، در سال ۱۹۰ هجری، اهل بیت خود را جمع کرد و فرمود: این شب را قدر بدانید که من از این سفر باز نمی‌گردم. اکنون بیایید پیش از فرا رسیدن مرگ من، شیون و زاری سر دهید تا خودم گریه شما را ببینم.

خانواده آن حضرت گریه کردند و بر غربت و تنهایی پدر، نوحه سرودند.

امام رضا (علیه السلام) با آن‌ها وداع فرمود و به دستور حکومت متخلف عباسی، سفر به سوی مرو را آغاز کرد. آن حضرت، بستگان را جمع کردند و فرمودند: همه برای من بلند گریه کنید. آنان گفتند: آقا، گریه دنبال مسافر میمنت ندارد. آن حضرت فرموده باشد: آری؛ آن مسافری که امید به بازگشت داشته باشد. من دیگر از این سفر باز نمی‌گردم.

اما جد غریبشان، امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا عازم میدان شدند. یک وقت دیدند؛ ذوالجناح قدم از قدم بر نمی‌دارد. ملاحظه فرمودند که دخترشان سکینه آمده است. ... اما چه کرد این وداع با قلب حضرت؟! همین قدر بدانید: دیدند حضرت اشک دخترشان را پاک کردند و فرمودند: دخترم، با اشک‌هایت دلم را مسوزان.

ای رخت چشمه خورشید رضا

مهر تو مایه امید رضا

نام تو ذکر مناجات من است

حرمت قبله جانان من است

قبله اهل محبت حرمت

کعبه عشق سیه پوش غمت

باز در سینه شکسته است دلم

در عزای تو نشسته است دلم

«تو کربلای دیگر در حال تکراری»

انگور سرخی سبز کرده دست و پایت را
تغییر داده حالت حال و هوایت را

ای خاکِ عالم! بر سرم حالا که می‌آیی
از چه کشیدی بر سر و رویت عبایت را؟

تو سعی خود را می‌کنی و باز می‌افتی
این زهر خیلی ناتوان کرده است پایت را

وقت زمین خوردن صدا در کوچه می‌پیچد
آری شنیدند آسمانی‌ها صدایت را

وقتی لب‌ت خشکید و چشم‌ت ناتوان‌تر شد
در حجره در بسته دیدی کربلایت را

در حجره‌ای افتاده‌ای و تشنگی داری
تو کربلای دیگر در حال تکراری

قسمت نشد خواهر کنار پیکرت باشد
بد شد، نشد امروز بالای سرت باشد

بد جور داری روی خاک از درد می‌پیچی
ای وای؛ اگر امروز روز آخرت باشد

حیف از سر تو نیست روی خاک افتاده؟
باید سرت الآن به دست خواهرت باشد

حالا غریبی را ببین دنبال تابوتت
دختر نداری لااقل در به‌دردت باشد

وقتی شروع روضه‌های ما بیان تو است
خوب است پایانش بیان دیگرت باشد

یابن شیبب آیا شهید بی کفن دیدی؟
در لابلای نیزه، پاره‌پاره تن دیدی

(علی‌اکبر لطیفیان)

تو خریدار دل سوخته‌ای
چون که دل خون و جگر سوخته‌ای

هنگامی که امام رضا (علیه السلام) می‌خواستند از مدینه حرکت کنند، دست جوادشان را گرفتند. آوردند کنار قبر جدشان خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله و سلم). عرضه داشتند: یا جدّاه، مرا از جوارت دور می‌کنند. اما جوادم را به تو می‌سپارم.

ایشان غلامی داشتند به نام موفق. سفارش جوادشان را به موفق هم کردند.

موفق روزها دست امام جواد (علیه السلام) را می‌گرفت و ایشان را در باغستان‌های مدینه گردش می‌داد؛ تا دوری پدر، آن حضرت را دل تنگ نکند.

موفق می‌گوید: یک روز، از خانه بیرون آمدیم. دیدم امام جواد (علیه السلام) ناراحت و غم‌گین است. رسیدیم بالای یک بلندی. یک وقت دیدم امام جواد (علیه السلام) رویشان را کردند به طرف خراسان. ۳ مرتبه صدا زدند: لبیک، لبیک، لبیک. ناگهان دیدم جواد الائمه (علیهم السلام). از نظر غایب شدند. هراسان و مضطرب گردیدم. خدایا! اگر به خانه مراجعت کنم، جواب مادر حضرت جواد (علیهم السلام) را چه بدهم؟! یک مرتبه دیدم آقا از دور نمایان شدند. دویدم خودم را به قدم‌هایشان انداختم. دیدم آقا، شال عزا به گردن انداخته‌اند و صدا می‌زنند: موفق، به خدا بابایم را کشتند.

امام رضا (علیه السلام) وقتی می‌خواستند از مدینه بیرون بیایند، به همه عزیزانشان فرمودند: برای من گریه کنید. در خداحافظی با من، هر چه اشک دارید، بریزید. این آخرین دیدارتان با امامتان است. گفتند: آقا! گریه پیش روی مسافر میمنت ندارد. فرمودند: آری، مسافری که امید بازگشتن داشته باشد؛ من دیگر از این سفر مراجعت نخواهم کرد. همین طور هم شد!

خادم امام رضا (علیه السلام) می‌گوید: جواد الائمه (علیهم السلام) را روزها به باغ‌ها و بوستان‌ها می‌بردم که غصه دوری پدر، بر دل ایشان سنگینی نکند.

یک روز دیدم که فرمودند: باید به خراسان بروم. این همان لحظه‌ای است که وجود مقدس ثامن الحجج (علیهم السلام) از خانه مأمون ملعون بیرون آمدند، در حالی که «يَتَمَلَّمُ تَمَلُّمَ السَّلِيمِ». یعنی: مثل مارگزیده به خودش می‌پیچد.

اباصت می‌گوید: دیدم عبا را به سر کشیده. متوجه شدم نباید با حضرت حرف بزنم. حال حضرت دگرگون است. فرمود: در را ببند. رفت درون حجره، فرش را جمع کرد و روی زمین دراز کشید. بعد از لحظاتی دیدم آقازاده‌ای حاضر شد. گفتم: آقا جان! چه طور وارد خانه شدی؟ درها که بسته بود.

«زمزمه عرشیان»

امشب کران درد دلم بی کران شده
باران ابرهای غمم بی امان شده

باز این دل از غریبی تان حرف می زند
از غربتی که همدم آن یک جوان شده

هم پای ناله های پر از سوز آخرت
در گران ز چشم جوانت روان شده

از بس که گریه کرده صدایش گرفته است
از پا نشسته، خسته شده، ناتوان شده

رنگ از رخت پریده، عرق کرده ای چرا؟!
آقا! مگر که موقع پروازتان شده؟!

این جا زمین کنار زمان گریه می کند
گویا دوباره مادرتان روضه خوان شده

از لا به لای مقتل در خون نشسته ات
یک بیت روضه، زمزمه عرشیان شده

یک کربلا و یک تن بی سر کنار قبر
یک بوریا کفن به تن آسمان شده

(وحید محمدی)

فرمود: خدایی که مرا از مدینه تا این جا، به یک چشم بر هم زدنی آورده، می تواند مرا از در بسته نیز وارد کند. بر امام رضا (علیه السلام) پدر بزرگوارش وارد شد. حضرت او را در آغوش گرفتند و چشمشان روشن شد. این وداع آخر بود. امامت و ولایت را واگذار کردند. سرشان را روی دامن جوادشان گذاشتند و روح بلندشان پرواز کرد.

اباصلت نقل می کند: امام جواد (علیه السلام) بدن پدر را غسل دادند. در کفن پیچیدند و نماز خواندند. دیدم بدن امام رضا (علیه السلام) نیست. حضرت فرمودند: نگران نباش. آسمانیان بردند و باز می گردانند.

آن بدن مطهر وقتی که باز پس فرستاده شد، در جای خودش قرار دادیم. مردم آمدند و تشییع مفصلی کردند. بانوان مکرم مشهد، آن موقع به شوهرانشان گفتند: اگر اجازه نمی دهید که در تشییع پیکر امام رضا (علیه السلام) شرکت کنیم، ما مهریه همامان را می بخشیم. چون باید [به نیابت از همسر و خانواده ایشان] با حضرت وداع نماییم.

نهایتاً این بدن مطهر، با احترام تشییع شد. اما دل ها بسوزد برای جد غریبشان امام حسین (علیه السلام). ثلاثه ایام بلا غسل و لا کفن.^{۱۱۳}

هر روز پای هر محنت گریه می کنم
بر هر هزار زخم تنت گریه می کنم

با نوحه های تو، همه جا سینه می زنم
با روضه های دل شکنت گریه می کنم

در بین قبر هم، کفن کربلا به تن
از داغ جسم بی کفنت گریه می کنم

ای سوخته ترین بدن زیر آفتاب!
بر زخم تاول بدنت گریه می کنم

گاهی شبیه عصر دهم سرخ می شوم
بر لحظه به نی شدنت گریه می کنم

من که تمام عمر ز داغت گریستم
در بین قبر هم، به تنت گریه می کنم

^{۱۱۳} - مستدرک الوسائل، محدث نوری: ج ۱۱ - ص ۲۳۸، ۱۵ - باب استحباب كثرة البكاء من خشية.

«از خودت بگذر به ترفندی»

چشم در تأثیر زیبایی از ابرو کم‌تر است
مستی ابروی یار از گیسوی او کم‌تر است

اصل زیبایی است این که پلک در بالای چشم
شک کند در صحن از امثال جارو کم‌تر است

یا به وقت بی‌خودی زائر به دور مرقدت
حس کند که از خودش هشتاد کیلو کم‌تر است

بارها در تنگ آغوش ضریحت دیده‌ام
فاصله بین من و روح من از مو کم‌تر است

با حساب دنیوی در این حرم سر خم نکن
چون بهای چار زانو از دو زانو کم‌تر است

بس که با نیت نخوردی زود باور می‌کنی
آب سقاخانه از یک مشت دارو کم‌تر است

از خودت بگذر به ترفندی که در این بارگاه
عارف بالله هم، گاهی از آهو کم‌تر است

(مهدی رحیمی)

جای گله ز فاصله‌ها گریه می‌کنم
با نام سیدالشهدا گریه می‌کنم

تو در ازای گریه، به من کربلا بده
من در عزای کربلا گریه می‌کنم

این بدن مطهر در مقابل آفتاب، ۳ روز باقی ماند؛ تا بنی اسد آمدند. وجود مقدس امام سجاد (علیه السلام) هم آمدند. وقتی همه بدن‌ها را دفن کردند، فرمودند: بنی اسد، بروید یک بویا بیاورید.

کفن مگر به کربلا به غیر بویا نبود؟!
مگر حسین تشنه‌لب، عزیز مصطفی نبود؟!

بدن را جمع کردند و داخل این بویا گذاشتند. رفتند درون قبر. عرضه داشتند: پدر جان! طوبی لأرض تضمّنت جسدک الطاهر، فإنّ الدنيا بعدک مظلمة، والآخرة بنورک مشرقة، أما اللیل فمُسَهَّد! والحزن سرمد! أو یختار الله لأهل بیتک دارک التی أنت بها مقیم! وعلیک منّی السلام یا ابن رسول الله ورحمة الله وبرکاته.^{۱۱۴}

رفتی و آخرت را روشن کردی ...

پس امام سجاد (علیه السلام) وداع واپسین فرمود و خارج شد. روی قبر را پوشاند و با انگشت سبابه روی قبر نوشت: «هذا قبر حسین بن علی بن أبی طالب الذی قتلوه عطشاً غریباً.

از آب هم مضایقه کردند کوفیان
خوش داشتند حرمت مهمان کربلا

بودند دیو و دد همه سیراب و می‌مکید
خاتم ز قحط آب، سلیمان کربلا

^{۱۱۴} - مع الركب الحسینی، محمدجعفر طبسی: ج ۵ - ص ۱۴۸.

«از کوچه باغ مرقدت»

گنبدت از هر کجای شهر سوسو می‌کند
دست هر آشفته‌ای را پیش تو رو می‌کند
در لباس خادمان مهربانت، آفتاب
صبح‌ها، صحن حرم را آب و جارو می‌کند
ماه هر شب کنج بست «شیخ حر عاملی»
یاد معصومیت آن بچه آهو می‌کند
یاد معصومیت آن بچه آهو ... یاد تو
کوچه‌های شهر را لبریز «یا هو» می‌کند
باد، هم مثل نگهبان درت ... بدو ورود
غصه را از شانیه‌های خسته، پارو می‌کند
عطر نابی می‌وزد از کوچه باغ مرقدت
هر که می‌آید حرم ... این عطر را بو می‌کند
... خادمی می‌گفت که ... آقا به وقت بدرقه
دست زائر را پر از گل‌های شب بو می‌کند

(مریم سقلاطونی)

اشاره‌ای به داستان حضرت سکینه (علیها السلام)؛ لا تحرقی قلبی

در آن جا ممکن است وداع جان‌سوز امام جواد (علیه السلام) با پدر بزرگوارشان، تداعی کننده و یادآور خداحافظی اهل حرم، از جمله بدرود دل‌گداز دختر امام حسین (علیهما السلام) با ایشان در روز عاشورا باشد.

وداع جان‌گداز امام حسین (علیه السلام) با دختر نازنینشان

آن لحظات تاریخی جگرخراش را بازخوانی می‌کنیم:

امام حسین (علیه السلام) نگاهی به قتلگاه افکند و مشاهده فرمود که پیکر به‌خون‌تپیده ۷۲ نفر از اصحاب و ۱۸ نفر از اهل‌بیتش به زمین افتاده و همگی به شهادت رسیده‌اند. پس تصمیم قاطع گرفت تا به جنگ با دشمن برود.

و قال القندوزی: و يقول الحسين (رضی الله عنه): اللهم إنيك شاهد على هؤلاء القوم الملعين إنهم قد عمدوا أن لا يبقون من ذرية رسولك (صلى الله عليه وآله وسلم).

قندوزی گفته است: امام حسین -که رضوان خدا بر او باد!- عرض می‌نمود: «خدایا تو بر این گروه نفرین شده شاهی که تصمیم گرفته‌اند از نسل پیام‌بر (صلى الله عليه وآله وسلم) کسی را باقی نگذارند.»

و یکی بکاءً شدیداً و ینشد و یقول:

قد أظهروا الفسوق و الجحودا

یا ربّ لا تترکني وحیداً

یرضون فی فعالهم یزیدا

و صیرونا بینهم عبیداً

مجدّ لا فی فدفد فریدا

أمّا اخی فقد مضی شهیداً

و أنت بامرصاد یا مجیدا

ایشان به‌شدّت می‌گریست و چنین می‌گفت:

«خدایا! تنهایم مگذار. اینان فسق و انکار را آشکار نمودند. ما را میان خودشان مثل بردگان ساخته‌اند و در کارهایشان یزید را راضی می‌کنند. امّا برادرم به شهادت رسید، در حالی که باصلابت و استوار و تنها بود و تو ای خدای مجید! در کمین هستی.»

«ما بید بودیم و مجنون»

چندی است هر روز هفته، مهمان مادر بزرگم
تا اندکی سو بگیرد، چشمان مادر بزرگم

حال و هوای نگاهش، دیدم رطوبت گرفته
بر گونه می ریخت نم نم، باران مادر بزرگم

دیوارها گریه اش را، نشنیده بودند، اما
از اشک لغزیده پر شد، فنجان مادر بزرگم

نسبت به او بی خیالی، یعنی نمک دان شکستن
وقتی نمک گیر هستم، با نانِ مادر بزرگم

پرونده درد هایش، مهر شفا نیست پایش
در نسخه جایی ندارد، درمان مادر بزرگم

راهی نمانده برایش، جز در رضای خدایش
ای غم! چه می خواهی آخر، از جانِ مادر بزرگم

ما بید بودیم و مجنون، در انتظار شبیخون
اما نلر زید هرگز، ایمان مادر بزرگم

می خواست مشهد بیاید، نذر شما بوده شاید؛
این اسکناسِ میانِ قرآنِ مادر بزرگم

قفلی خریدم ببندم، بر میله های ضریحت
فکر کلیدی برای زندانِ مادر بزرگم

(نیلوفر بختیاری)

... ثُمَّ وَدَّعَ النِّسَاءَ وَكَانَتْ سُكَيْنَةُ تَصِيحُ فَضَمَّهَا إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سُكَيْنَةُ فَأَعْلَمِي
لَأُحْرِقِيَ قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً
وَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالَّذِي
مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي
مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي
تَأْتِينَهُ يَا خَيْرَةَ النَّسْوَانِ^{١١٥}

سپس امام حسین ر با بانوان حرم خداحافظی نمود. در حالی که دخترش سکینه، از درد فراق و جدایی جیغ می کشید، او را به سینه خود چسباند. [بین دو چشمش را بوسید و اشک‌های دختر خویش را پاک کرد. آن حضرت، سکینه را بسیار دوست می داشت. به آرام کردن او پرداخت] و می فرمود:

«ای سکینه! بدان که پس از من، گریهات بسیار خواهد بود. تا جان در بدن دارم، با اشک‌هایت دلم را مسوزان. اگر کشته شوم؛ ای بهترین بانوان! تو شایسته‌ترین فرد برای اشک ریختن هستی.»^{١١٦}

... «يَا سُكَيْنَةُ! يَا فَاطِمَةَ! يَا زَيْنَبًا! يَا أُمَّ كَلْثُومٍ! عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ.»

در این هنگام رو به سوی خیمه‌ها گرداند و فرمود: «ای سکینه! ای فاطمه! ای زینب! ای ام کلثوم! من هم رفتم؛ خداحافظ.»

فَنَادَتْهُ سُكَيْنَةُ: «يَا أَبَه! اسْتَسَلِمْتَ لِلْمَوْتِ؟!»

سکینه فریاد زد: «پدر جان! آیا تو نیز تسلیم مرگ شده‌ای؟!»

فَقَالَ: «كَيْفَ لَايَسْتَسَلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَلَا مُعِينٌ؟!»

آن حضرت فرمود: «چه‌گونه تسلیم موت نشود، کسی که یار و یاورى ندارد؟!»

فَقَالَتْ: «يَا أَبَه! رَدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدَّنَا.»

^{١١٥} - مناقب آل أبي طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب): ج ٤ - ص ١٠٩.

^{١١٦} - ينابيع المودة - ص ٤١٦.

«شفاعت غریب شکسته پهلو»

وضو گرفت و به لب گفت ذکرِ یاهو را
دلش خوش است جوابش نمی کنی اورا

سپرد پای سفر را به کفش داری تان
پس از ضریح، بغل کرد هردو زانو را

نشست و روضه ارباب کربلا را خواند
شفیع کرد غریب شکسته پهلو را

و گفت شاه خراسان، شکسته است دلم
گرفته است دو چشم من از شما سو را

گره زدم همه را من به پنجره فولاد
دلم، دو دیده تر را، سفیدی مو را

اگرچه نوکر خوبی نبوده‌ام، آقا!
ضمانتم بکن آن گونه‌ای که آهو را

در این میان، یکی از خادمان نبات آورد
به دست مادر من داد، نوش دارو را

دل شکسته‌اش آرام شد، سپس برخاست
و پاک کرد از آن گونه‌ها دوتا جو را

قطار رفت و قطار آمد و مرا آورد
همان کسی که شفا داده‌ای شما او را

(ساجده کردونی)

سکینه گفت: «پدر جان! پس ما را به حرم جدمان، پیام‌بر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) باز گردان.»
فَقَالَ: «هَيْهَاتَ! لَوْ تَرِكَ الْقَطَا لَنَامَ.»

ایشان فرمود: هرگز؛ اگر مرغ قطا را به حال خود وا گذاشته بودند، می خوابید! (مثل برای کسی که بدون داشتن اراده و اختیار، وی را بر کاری که خوشایندش نیست، اکراهاً و اجباراً وادار کنند).

فتصارخن النساء فسكتهن الحسين و حمل على القوم.

ناگاه زنان صدا به گریه و ناله بلند کردند و امام حسین (علیه السلام) ایشان را ساکت نمود و بر آن گروه ستم‌کار حمله‌ور شد.

و قال أبوالفرج و عبدالله بن الحسين و أمه الرباب بنت إمرئ القيس و هي التي يقول فيها أبوعبدالله الحسين:
لعمرك إنني لأحب دارا
تكون بها سكينة و الرباب
أحبهما و أبذل جل مالي
و ليس لعاتب عندي عتاب

ابوالفرج می گوید: مادر عبدالله بن الحسين، رباب دختر امرئ القیس است که امام حسین درباره‌اش فرمود:

به جان تو قسم! من آن خانه‌ای را دوست دارم که سکینه و رباب در آن باشند.

من ایشان را دوست دارم و بیش‌تر مال خود را برای آنان بذل و بخشش می‌کنم و کسی نمی‌تواند مرا مورد عتاب قرار دهد.

«بهار سرزده بر پهنهٔ جهان بارید»

شبی که نوری از آفاق آسمان بارید
بهار سرزده بر پهنهٔ جهان بارید

اناردانهٔ تسبیح عرشیان سر خورد
رسید بر رگ دنیا و بی‌امان بارید

زمین به دور خود از خشم و درد می‌پیچید
برای مرهمش از ابرها اذان بارید

خبر به گوش جهان می‌رسید آهسته
و نام نامی او روی هر زبان بارید

شکافت سینهٔ مهتاب و ماه را دیدیم
به پای بوس دلش کل کهکشان بارید

برای فرش قدم‌هاش گل کم آوردند
به جاش بال فرشته بر آستان بارید

رسید شاه رؤف و جهان گلستان شد
و هشت سوره به احساس شیعیان بارید

طلوع روزی ما را رقم زدی خورشید!
و با نگاه تو بر سفره آب و نان بارید

نگاه مردم دنیا به طوس آهووار
و گنبدی که رهایی و عشق از آن بارید

(اعظم حسن‌زاده)

۷- السَّلَامُ عَلَيَّ ... عُدَّةُ الْوَعِيدِ

درود بر ... توشه و زاد و برگ روز قیامت

يَوْمُ الْوَعِيدِ: روز وعده‌های وحشت‌ناک

این نام، یک بار در سراسر قرآن مجید، آن هم تنها در سوره ق، آیه ۲۰ آمده است:

«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ»

و در صور دمیده می‌شود؛ آن روز، روز وعده وحشت‌ناک است!

البته واژه «وَعِيد» به‌طور مکرر در قرآن آمده، ولی تعبیر به «يَوْمُ الْوَعِيدِ» تنها در همان جا است که یاد شد.

کلمه «وَعِيد» در آیه ۱۱۳ سوره طه (وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَ صَرَفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا) و آیه ۲۸ سوره ق (قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ) نیز مشاهده می‌گردد.

و «وَعِيد» بدون «ال» هم، در ۳ جای دیگر قرآن ذکر شده است:

آیه ۱۴ سوره ابراهیم: وَ لَنُصَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَ خَافَ وَعِيدِ،

آیه ۱۴ سوره ق: وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ تَبَعٍ كُلٌّ كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ

و آیه ۴۵ سوره ق: نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ فَذَكَرْ بِالْقُرْآنِ مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ.

در تفسیر روایی آیه بالا (ق - ۲۰) چنین می‌خوانیم:

وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ فَحِينَئِذٍ أَعَادَ الْأَجْسَامَ مَنْ صَنَعَهَا وَ لَفَّ أَشْتَاتَهَا بِقُدْرَتِهِ وَ جَمَعَهَا وَ نَادَاهَا بِنَفْخَةِ الصُّورِ فَأَسْمَعَهَا^{۱۱۷}

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) پس از قرائت این آیه: «وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ» فرمودند:

^{۱۱۷} - ارشاد القلوب الی الصواب (الدیلمی): ج ۱ - ص ۸۰.

«پادشاه کشور عشقی»

با تکان پرچمت، تسخیر کردی باد را
دل‌نشین کردی هوای نیمهٔ مرداد را

شب به شب، خورشید پیشت ماه رؤیت می‌شود
دوست دارم آسمان صحن گوهرشاد را

حال شیرین زیارت‌نامه خواندن در حرم
می‌کشاند سمت مشهد، عاقبت فرهاد را

با نگاه مهربانت ضامن آهو شدی
بعد از آن کردی اسیر خود دل صیاد را

چلچراغ آسمان روشن ایوان طلا
جلد خود کرده است صدها کفتر آزاد را

گاه تشییع کسی را دیده‌ای در صحن‌ها
گاه‌گاهی هم شنیدی خندهٔ نوزاد را

حوض سقاخانه‌ات دارالشفای عالم است
کرده بینا یک نگاهت، کور مادرزاد را

یا رضا گفتند و رد کردند مردان خدا
با دعا، ارون‌دروود و تنگهٔ مرصاد را

پادشاه کشور عشقی و من از این به بعد
می‌گذارم روی مشهد نام عشق آباد را

باز می‌خواهم که مهمان تو باشم مهربان!
باز می‌خواهم ببوسم پنجره فولاد را

(بشری صاحبی)

در این هنگام است که بدن‌های در میان خاک‌ها باز می‌گردند و ذرات پراکنده در دل خاک‌ها به قدرت خدا به یک‌دیگر متصل می‌شوند و [خدا] همه آن‌ها را گرد می‌آورد و در صور دمیده می‌شود، و صدای صور را خواهند شنید.

و در کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ذیل ریشه «وعد» آمده است:

«وَأَمَّا الْوَعِيدُ: فهو فعيل كشریف و يدلّ على أمر فيه عنوان وعد أي ما يتصف بالوعد. وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ - ۱۳ / ۲۰. وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ ... أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ - ۵۰ / ۲۰. قَالَ لَا تَخْتَصِمُوا لَدَيَّ وَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ - ۵۰ / ۲۸. كُلُّ كَذِّبٍ الرُّسُلَ فَحَقَّ وَعِيدِ - ۵۰ / ۱۴. ففي الوعيد أمران: الوعد، والشئ المتصف به. و مفهومه الأصيل هو ذلك الشئ الذي فيه وعد، و في هذا العنوان تشديد و زيادة في اللفظ و المعنى، و هو يناسب التهديد و التخويف. مضافا الى وجود القرينة في موارد استعماله، كما في الآيات. و كذلك الإيعاد: فإن في الإفعال دلالة على نسبة الفعل الى الفاعل و جهة قيامه به، في مقابل صيغة التفعيل. ففيه زيادة في المبنى و في المعنى، و هو يناسب التشديد في العمل. و إلى مَدِينِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا ... وَ لَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ - ۱۷ / ۸۶. فإذا كان النظر الى جهة صدور الفعل من الفاعل و قيامه به: فيدلّ قهرا على تعظيم الفاعل و مقام عظمته و جلاله و سلطانه، و هذا يناسب التهديد و التخويف و الوعد بالسوء، و لا سيما مع وجود قرينة.»^{۱۱۸}

واژه «وعيد» از ماده «وعد» گرفته شده و به گفته راغب در مفردات، «وعد» درباره خیر و شر، هر دو به کار می‌رود؛ ولی وعيد تنها در موارد وعده‌های شرّ گفته می‌شود. لذا ابن منظور در لسان العرب آن را به «تهديد» تعبیر کرده و واژه «ایعاد» نیز به همین معنا آمده است.

به هر حال، این نام، اشاره پرمعنایی به تمام مجازات‌های روز قیامت است، اعم از مشکلات صحنه محشر و دادگاه عدل الهی و مجازات‌های دوزخ و اعم از کیف‌های مادی و معنوی، مانند: رسوایی در میان خلائق و دور ماندن از فیض قرب پروردگار.

در این که منظور از نفخ صور در این آیه، نفخه مرگ و پایان دنیا است، یا نفخه حیات و آغاز آخرت، با توجه به آیه بعد (وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ؛ و هر انسانی به محشر می‌آید، در حالی که فرشته‌ای او را به‌سوی دادگاه عدل الهی می‌راند و گواهی همراه او است!) دلیل بر آن است که منظور، نفخ دوم است، و روز وعيد نیز همان روز است.

ائمه اطهار (علیهم السلام) و از جمله امام رضا (علیه السلام) در چنین روز دهشت‌ناکی، زاد و راحله ما خواهند بود و مایه شفاعت و نجات ما از آتش جهنم و هلاکت.

^{۱۱۸} - التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۱۳، ص: ۱۴۴.

«سیر دارم از شعر پولادسان»

علی بن موسی الرضا، ای شهی
که بر درگهت کوسی دولت ززند

شهی کو جبین بر زمینت نسود
بر او ز آسمان داغ نکبت ززند

بسا شیرمردان که روباهوار
به خاکت سر عجز و خجالت ززند

چو بر پای خیزند کروبیان
به سرشان گلِ فخر و عزت ززند

مرا نیز دریاب در «ری» ز «توس»
بگو تا نه تیغ ملامت ززند

که من زاده خاک پاک توام
رهی، تا که صور قیامت ززند

غریبی تو آنجا، من اینجا غریب
مهل کم چنین طعنِ غربت ززند

مرا دشمنانند، پر کین و رشک
کم از هر کران تیر و تهمت ززند

ازیرا که در شعر نام آورم
ز عرشم صلاهی تحیت ززند

حسودانم از مکمن حقد و خبث
سنان جفا، تیر طعنت ززند

ولی من چو کوه استوارم، چه بیم
کم این ابلهان مشتِ شنعت ززند

به لطف تو از کیدشان ایمنم
چه باکم که از هرسویی لت ززند

سیر دارم از شعر پولادسان
کز آن گنبدِ چرخ شوکت ززند

همان مشت و لتهای خود بشکراند
خران جفته بر کوه صولت ززند

چو روباه طاووس، محسود خویش
سر و دم به خم فضیحت ززند

اگر بد کنانند، با خود گنان
پهل غوطه در بحر غفلت ززند

و گر لت زنانند، سبلیت گنان
لت خود به کوه صلابت ززند

من آنم که از شعر من اختران
به پر نقش ابداع و صنعت ززند

۸- السَّلَامُ عَلَيَّ ... الْبَيْتِ الْمَعْطَلَةِ وَالْقَصْرِ الْمَشِيدِ

دروید بر ... چاه‌های فروهشته که با وجود سرشار بودن از آب گوارا و فراوان، مردم تشنه به آن‌ها رجوع و از ایشان بهره‌برداری نمی‌کنند و سلام بر قصرهای استوار، محکم و سربرافراشته (امامان ناطق) که رها و ترک گردیده‌اند.

البئر المعطله و القصر المشيد: چاه پرآب و کاخ استوار

در آیه ۴۵ سوره حج، این ۲ تعبیر به کار رفته است: «فَكَأَيُّ مَن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فِيهَا خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَبَيْتٍ مَّعْطَلَةٍ وَاقْصَرٍ مَّشِيدٍ» (چه بسیار اهل شهرها و آبادی‌هایی که آن‌ها را نابود و هلاک کردیم؛ در حالی که ستم‌کار بودند و دیوارهای آن روی سقف‌هایش فروریخت! و چه بسیار چاه پرآب و قصرهای محکم و مرتفع که بی‌صاحب ماند!

در تفسیر روایی این آیه می‌خوانیم:

الْبَيْتُ الْمَعْطَلَةُ الْإِمَامُ الصَّامِتُ وَالْقَصْرُ الْمَشِيدُ؛ الْإِمَامُ النَّاطِقُ.^{۱۱۹}

علی بن جعفر از برادر بزرگ‌وارش، امام کاظم (علیه السلام) نقل کرده که درباره این سخن خداوند «وَبَيْتٍ مَّعْطَلَةٍ وَاقْصَرٍ مَّشِيدٍ»؛ ایشان فرمودند: «چاه پرآب متروک، امام خاموش [به خاطر شرایط تقیه] و قصر محکم و برافراشته، امام گویا است.»

هم‌چنین در حدیثی دیگر آمده است:

وَ بَيْتٍ مَّعْطَلَةٍ وَاقْصَرٍ مَّشِيدٍ؛ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ [علی علیه السلام] الْقَصْرُ الْمَشِيدُ وَالْبَيْتُ الْمَعْطَلَةُ فَاطِمَةُ [سلام الله علیها] وَ وَكْدِيهَا [علیما السلام] مَعْطَلُونَ مِنَ الْمَلِكِ.^{۱۲۰}

صالح بن سعد گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که درباره آیه «وَبَيْتٍ مَّعْطَلَةٍ وَاقْصَرٍ مَّشِيدٍ» می‌فرمودند: منظور از «قصر مشید» امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و منظور از «بئر معطله» حضرت فاطمه و ۲ فرزند ایشان (علیهم السلام) هستند که از زمام‌داری [بر مسلمانان] بازداشته شدند.»

^{۱۱۹} - الکافی: ج ۱ - ص ۴۲۷.

^{۱۲۰} - البرهان فی تفسیر القرآن: ج ۳ - ص ۸۹۵.

چنان شعر گویم که از لطف آن
«خط نسخ بر ذکر جنت» زند

گرم بر زمین نیم کت نی، چه غم
به چرخم ز زر عرشیان کت زند

به نام تو آراستم این سرود
از آن سکه ی سر صفوت زند

مهل، یا علی بن موسی الرضا
که بر کشت من سم و آفت زند

تو از آن مایی و ما زان تو
گواهان بر این مهر صحت زند

گواهان آگاه عرش اله
بر آن، مهر صحت به رغبت زند

گواهان تاریخ و اخبار نیز
به خاکت سر طوع و طاعت زند

ز عرش آید آیات معصومات
وز آن سکه ی زر عصمت زند

تو زین بی نیازی ولی عرشیان
قدمها به پای ارادت زند

دریغا که دورم ز کویت، بگو
ندای «طلب کرد حضرت» زند

پس آنکه نگر، چون پرَم سوی تو
که گویی صلایم ز جنت زند

الا یا علی بن موسی الرضا!
که صبح و شبت کوس حشمت زند

بسا پنج نوبت زنان بر درت
پشیمان، سر ترک و توبت زند

تو هشتم امامی، دو نوبت کم است
بگو دست کم هفت نوبت زندا!

مرا مانع آیند از نشر شعر
اگرچه به خود خط عطلت زند

نتانند شعر مرا خواند و باز
بر آن تیغ منع از وقاحت زند

ندانند حتی الفبای شعر
ولی لاف از اوج براءت زند

نخوانده ز فضل و ادب بسمله
نگر طرفه کم نای تمت زند

و در روایتی دیگر، چنین مطرح شده است:

... وَ كَمْ مِنْ عَالِمٍ لَا يُرْجِعُ إِلَيْهِ وَ لَا يُنْتَفَعُ بِعِلْمِهِ.^{۱۲۱}

ائمہ (علیہم السلام) درباره بئیرِ مُعَطَّلَه فرمودند: «یعنی چه بسیار عالمی که [برای دریافت علم] به او مراجعه نمی‌گردد و از علمش، بهره‌برداری نمی‌شود!»

و در یک خبر هم، امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) فرمودند:

... فَأَلْقَصِرُ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ الْبِئْرُ الْمُعَطَّلَةُ؛ وَ لَا يَتِي عَطْلُوهَا وَ جَحْدُوهَا وَ مَنْ لَمْ يُقِرَّ بِوَلَايَتِي لَمْ يَنْفَعُهُ الْإِفْرَارُ بِنُبُوهِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله و سلم) إِلَّا أَنَّهُمَا مَقْرُونَانِ وَ ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ (صلى الله عليه و آله و سلم) نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ هُوَ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ عَلِيٌّ (عليه السلام) مِنْ بَعْدِهِ إِمَامُ الْخَلْقِ وَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله) كَمَا قَالَ لَهُ النَّبِيُّ (صلى الله عليه و آله) أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ (عليه السلام) مِنْ مُوسَى (عليه السلام) إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَوْلْنَا مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله) وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدًا (عليه السلام) وَ آخِرْنَا مُحَمَّدًا (عليه السلام) فَمَنْ اسْتَكْمَلَ مَعْرِفَتِي فَهُوَ عَلِيٌّ الدِّينِ الْقَيِّمُ.^{۱۲۲}

... خداوند تعالی در جایی دیگر از کتابش درباره نبوت حضرت محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) و ولایت من فرموده: «وَ بِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَ قَصْرٍ مَشِيدٍ»؛ منظور از «قصر» حضرت محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) و منظور از «بئر معطله» ولایت من است که دیگران، آن را رها کرده، انکارش نمودند. هرکس به ولایت من اعتراف نداشته باشد، اعتراف به نبوت حضرت محمد (صلى الله عليه و آله و سلم) سودی برایش نخواهد داشت. این دو با هم قرین و هم‌راه‌اند؛ زیرا رسول خدا (صلى الله عليه و آله و سلم) پیام‌بری فرستاده شده و پیشوای مردم است و پس از او، علی امیرالمؤمنین (عليه السلام) پیشوای مردم و جانشین است؛ چنان که ایشان فرمودند: «تو نسبت به من، هم‌چون هارون نسبت به موسی (علیهما السلام) هستی، جز این که بعد از من پیام‌بری نخواهد بود». [نام] نخستین نفر از ما (چهارده معصوم) محمد (،) [نام] نفر میانه ما محمد (امام باقر علیه السلام) و [نام] آخرین فرد از ما نیز محمد (حضرت مهدی) (عجل الله فرجه) است. هرکس به‌طور کامل، مرا بشناسد، او بر دین پای‌دار و استوار است.

^{۱۲۱} - تفسیر نورالثقلین: ج ۳ - ص ۵۰۶.

^{۱۲۲} - بحار الأنوار: ج ۲۶ - ص ۳؛ حدیث معرفت امام به نورانیت.

تهیدست جمعی پریشان که لاف
ز فکر و ز فضل و فضیلت زنند

ز حقد و فرومایگی، وز حسد
ره من به نام فراست زنند

کسانی که بر من بتازند، تیغ
به شعر بلیغ و فصاحت زنند

چو مثلم نبینند، چوبِ فضول
به شعرم مثل در بلاغت زنند

علیلان کوتاه فکرنند و تیغ
به شعر بلند سلامت زنند

به من لطمه تنها نه از خبثِ طبع
که بر حسب آیین و عادت زنند

ندانند خنگِ ابلهان، کاین زیان
نه بر من، که بر شعر و فکرت زنند

تویی پور موسی و فرعونیان
ره طور شعرِ مشیت زنند؟

عصا ازدها کن، که ماران سحر
به معجز برم نیش نیت زنند

اماما! مهل کاین سپاه شریر
چنین طبلِ خبث و خصومت زنند

به دادم رس، ای جامع دین و داد
شبیخون به من این جماعت زنند

ازین دین بهمزدان، ستان داد من
که نشتر به قلب شریعت زنند

تو میسند کاین بی مروت گروه
چنین آتش اندر مروت زنند

رضا (ع) ای که بر پنجره‌ی مضجعت
همه روز و شب چنگ حاجت زنند

آمد نسیم صبا، پیش از سپیده دمان
تا بسترده، بپرد، از دل ظلامِ غمان

چون فرودین ز بهشت آید؛ غمان برود
گر هست شیر ژیان، ور هست پیل دمان

پارینه برف بزرگ، کوچد ز شهر و ز دشت
تا مأمنی طلبد، از کوه امن و امان

بنگر به کوه و ببین، کز برف و سنگ سیاه
بنشسته نور یقین، بر جای جای گمان

۹- السَّلَامُ عَلَى غَوْثِ اللَّهْفَانِ

درود بر فریادرس اندوه‌گینان ستم‌دیده دادخواه پژمرده

غوث‌اللهفان از اسامی خداوند است که امام کاظم (علیه السلام) در قنوت نماز خویش، با آن نام، خدا را می‌خواند.

این نام، به اذن الله، برای ائمه اطهار (علیهم السلام) - که امنا و کارگزاران الهی هستند - نیز به کار می‌رود.

در متن نیایش زیر، اسم‌های زیبای پروردگار، از جمله «غَوْثَ اللَّهْفَانِ» و مناجات روح‌افزای باب الحوائج، امام هفتم (علیه السلام) مشهود است.

قنوت الإمام موسی بن جعفر (علیهما السلام)

يَا مَفْزَعَ الْفَارِعِ وَ مَأْمَنَ الْهَالِعِ وَ مَطْمَعَ الطَّامِعِ وَ مَلْجَأَ الضَّارِعِ يَا غَوْثَ اللَّهْفَانِ وَ مَاوَى الْحَيْرَانَ وَ مَرْوَى الظَّمَانَ وَ مُشْبِعَ الْجُوعَانَ وَ كَاسِيَ الْعُرْيَانَ وَ حَاضِرَ كُلِّ مَكَانٍ بِلَا دَرَكٍ وَ لَا عِيَانٍ وَ لَا صِفَةٍ وَ لَا بَطَانٍ عَجَزَتِ الْأَفْهَامُ وَ ضَلَّتِ الْأَوْهَامُ عَنْ مُوَافَقِهِ صِفَةً دَابَّةً مِنَ الْهَوَامِّ فَضُلًّا عَنِ الْأَجْرَامِ الْعِظَامِ مِمَّا أَنْشَأَتْ حِجَابًا لِعِظَمَتِكَ وَ أَنَّى يَتَغَلَّغُلُ إِلَى مَا وَرَاءَ ذَلِكَ بِمَا لَا يَرَامُ تَقَدَّسَتْ يَا قُدُّوسُ عَنِ الظُّنُونِ وَ الْحُدُوسِ وَ أَنْتَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ بَارِئُ الْأَجْسَامِ وَ النَّفُوسِ وَ مُنْخَرُ الْعِظَامِ وَ مَمِيَّتُ الْأَنَامِ وَ مُعِيدُهَا بَعْدَ الْفَنَاءِ وَ التَّطْمِيسِ أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْقُدْرَةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْعِزِّ وَ الشَّانِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَوْلِيَ النَّهْيِ وَ الْمَحَلِّ الْأَوْفَى وَ الْمَقَامِ الْأَعْلَى وَ أَنْ تُعَجِّلَ مَا قَدْ تَأَجَّلَ وَ تَقَدِّمَ مَا قَدْ تَأَخَّرَ وَ تَأْتِيَ بِمَا قَدْ أُوجِبَتْ إِثْبَاتُهُ وَ تَقَرَّبَ مَا قَدْ تَأَخَّرَ فِي النَّفُوسِ الْحَصِرَةِ أَوَّانَهُ وَ تَكْشِفَ الْبَاسَ وَ سُوءَ اللَّبَاسِ وَ عَوَارِضَ الْوَسْوَاسِ الْخَنَاسِ ... فِي صُدُورِ النَّاسِ وَ تَكْفِينَا مَا قَدْ رَهَقْنَا وَ تَصْرِفَ عَنَّا مَا قَدْ رَكِبْنَا وَ تَبَادِرِ اصْطِلَامِ الظَّالِمِينَ وَ نَصْرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْإِدَالَةِ مِنَ الْمُعَانِدِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.^{۱۳۳}

ای پناه هر ترسنده، و آرام‌گاه هر ترسناک، و ای محل طمع هر طمع‌کننده‌ای، و پناه هر ذلیل و خوار، ای فریادرس هر ستم‌رسیده حیران و منزل هر سرگردان و ای سیراب‌کننده هر تشنه‌ای، و سیرکننده هر گرسنه‌ای [هر گرسنه‌ای]، و پوشاننده هر برهنه‌ای، و ای حاضر در هر جایی بدون رسیدن به تو، و نه دیده شدن تو و نه از مطلع شدن بر صفت تو و نه بر اسرار پنهان تو عاجزند فهم‌ها و گمراهند و هم‌ها از مطلع شدن بر صفت جنبنده‌ای [ذات شخص او] از حشرات چه جای از اطلاع یافتن بر جسم‌های آسمانی بزرگ از آنچه خلق نموده‌ای تو او را پرده‌حجابی از برای بزرگی تو، و کجاست احدی که تواند داخل شدن و رسیدن به سوی

^{۱۳۳} - مهج الدعوات و منهج العبادات سید بن طاووس - ص ۵۴.

صبح است و بزم صبح، راح است و راحت روح
تا ساعه سته منوش منوش، کمتر ز سبع و ثمان

یار صبیحت اگر، از باده‌های صبح
گوید مده، تو بده، گوید بمان، تو ثمان

زهاد منکر می، گولند و گمره و گیج
در عین و اوچ وجود، بلعیده عدلمان

خوشا نشید خروس، کاید ز هر سوی توس
خوشا پرستوی جلد، خوشا همین و همان

پوشیده سبز و کشد، سر زی سپهر بلند
اِشِن برهنه که بود، عریان و زار و خمان

آن کوه و دامنه بین، وان سبزه‌های خوشاب
سایه‌ی سحاب شتاب، چون گله‌های رمان

آهو بزاد و برست، از جور سرد شتا
نک بنگرش به چمن، با بره شاه و چمان...

از «ری» ز مهلک جنگ، جستم به مامن «توس»
در زادبوم خودم، بهتر امان و ضمان

در ظل بوالحسنم، هشتم امام همام
حبل‌المتین درش ملجای معصمان

هم‌نام و نسل علی، آن برتر ازلی
سالار لم یزلی، زو محترم حرمان

توس است و صبح بهار، من زائری سفری
در باغ پیر بزرگ، با یک دو هم‌قدمان

شهنامه‌گوی شگرف، ابرو چو مو شده برف
فردوسی آن یم ژرف، دیهیم محتشمان

معمار جان و روان، ایران از او به توان
کاخش کتاب بزرگ، ستوارتر هرمان

گیتی از او به شگفت، کاین فره از که گرفت؟
دل تنگ از او عربان، دل شاد از او عجمان

سرشار نور و نوید، گوید به فرّ امید:
ایرانی، ای سره مرد، یأس از درون برمان

دل خیز و یکدله کن، یأسف واسف یله کن
بردار گرز و سپر، بر گیر تیر و کمان

«صدام» چون بره‌ای، بدبخت و مسخره‌ای است
ای شرزه شیر دلیر! او را بدرّ و ممان

دیگر زیا منشین در هر زمان و زمین
دشمن به جا بنشان، در هر زمین و زمان

چیزی که غیر مخلوقات است به آنچه رسیده نمی شود به او احدی. منزّهی تو ای بسیار پاکیزه از گمان ها و حدس ها و توئی پادشاه بسیار پاکیزه و خلق کننده جسم ها و آفریننده نفس ها و پوسیده و از هم پاشیده کننده استخوان ها و توئی میراننده خلاق و برگرداننده آنها بعد از نیستی و برطرف شدن سؤال می نمایم ترا ای صاحب توانائی و بلندی مرتبه و ای صاحب غلبه و ستایش [بلندی] آن که رحمت فرستی بر محمد و بر آل او که صاحبان عقل ها و صاحبان منزلت اعلی و مکان بلندند و آن که تعجیل نمائی آنچه را به تحقیق که تأخیر شده است در او و مقدم بداری آنچه را به تحقیق که پس افکنده شده است و بجا آوری آنچه را به تحقیق که واجب ساخته ای بجا آوردن آن را [ثابت کردن آن را] و نزدیک سازی آنچه را به تحقیق که پس افتاده است در نفس های تنگ بی صبر زمان او و آنکه برطرف نمائی سختی تعب را و بدی پوشش را و عارض های وسوسه کننده پنهان شونده در سینه های مردمان را و کفایت نمائی ما را از آنچه به تحقیق که حيله و ظلم نموده است ما را و صرف نمائی از ما آن چه را به تحقیق که سوار شده است ما را و آنکه پیشی نمائی از بیخ قطع نمودن ظلم کنندگان را و یاری کردن مؤمنان را و غلبه نمودن بر دشمنان را مستجاب گردان دعای مرا ای پروردگار عالمیان.^{۱۲۴}

پناه بی پناهان؛ داستانی از کرامات امام رضا (علیه السلام)

یک نفر از خادمان آستان قدس رضوی گوید:

در دارالحفاظ خوابیده بودم. در خواب دیدم که در حرم مطهر باز شد و حضرت رضا (علیه السلام) بیرون آمدند و به من فرمودند: برخیز و بگو چراغ های گل دسته را روشن نمایند.^{۱۲۵} چون عده ای زائر از بحرین آمده اند و در طرق (نزدیک مشهد) راه را گم کرده اند. آنان هم اکنون سرگردان اند و برف هم می بارد. برو به میرزا تقی، متولی بگو که مشعل و چراغ روشن کند و همراه با تعدادی از خدام بروند و آنها را بیاورند.

از خواب بیدار شدم. نزد متولی رفتم. او را از خواب بیدار کردم و خوابم را برای وی نقل نمودم. او نیز برخاست و چند تن از خدام را نیز با مشعل بردیم و به جانب طرق روانه شدیم. وقتی نزدیک آن جا رسیدیم، زائران بحرینی را سرگردان و بی پناه یافتیم. ماجرا را از آنها پرسیدیم. گفتند:

ما گرفتار برف و طوفان شدیم و راه را گم کردیم. تا آن جا که آماده مرگ شده بودیم. دور هم جمع شدیم و شروع به گریه و زاری کردیم. در این میان، یکی از زائران - که اهل علم و تقوی بود - برای چند لحظه، خواب

^{۱۲۴} - مهج الدعوات؛ ترجمه طیبی - ص ۱۰۲.

^{۱۲۵} - زمان وقوع این قضیه، حدود ۱۵۰ سال قبل است. وضع روشنایی در آن زمان مانند امروز نبوده است.

اندیشه یک‌سره کن، نقد روان سره کن
بگذر ز کوه و دره، منگر به بیش و کمان

ای خفته! خیز و بگو یک ره دگر چو «امید»
آمد نسیم صبا، پیش از سپیده‌دمان

ای علی موسی الرضا! ای پاک‌مرد یثربی در توس خوابیده!
من تو را بیدار می‌دانم

زنده‌تر، روشن‌تر از خورشید عالم‌تاب
از فروغ و فرّ شور و زندگی سرشار می‌دانم

گرچه پندارند دیری هست، هم‌چون قطره‌ها در خاک
رفته‌ای در ژرف‌نای خواب

لیکن ای پاکیزه باران بهشت! ای روح عرش! ای روشنای آب!
من تو را بیدار ابری پاک و رحمت‌بار می‌دانم

ای چو بختم خفته در آن تنگ‌نای زادگاهم توس!
- (در کنار دون تبه‌کاری که شیر پیر پاک آیین، پدرت، آن روح رحمان را به زندان کشت) -

من تو را بیدارتر از روح و راح صبح، با آن طرّه زرتار می‌دانم
من تو را بی‌هیچ تردیدی (که دل‌ها را کند تاریک)

زنده‌تر تابنده‌تر از هر چه خورشید است در هر کهکشانی، دور یا نزدیک
خواه پیدا، خواه پوشیده

در نهان‌تر پرده اسرار می‌دانم
با هزاری و دو صد، بل بیش‌تر، عمرت

ای جوانی و جوان جاودان! ای پور پاینده!
مهربان خورشید تابنده!

این غمین هم‌شهری پیرت،
این غریب مُلک ری، دور از تو دل‌گیر است

با تو دارد حاجتی، دردی که بی‌شک از تو پنهان نیست
وز تو خواهد در نمائی راه و درمانی

جاودان جان جهان! خورشید عالم‌تاب!

این غمین هم‌شهری پیر غریبت راه، دلش تاریک‌تر از خاک
یا علی موسی الرضا! دریاب

چون پدرت این خسته دل زندانی دردی روان‌کش را
یا علی موسی الرضا! دریاب، درمان بخش
یا علی موسی الرضا! دریاب

(اخوان ثالث)

چشمانش را در ربود. وقتی بیدار شد، اظهار داشت که الآن نجات می‌یابیم. زیرا امام رضا (علیه السلام) به این جا تشریف آورده، فرمودند:

برخیزید! من فرمان دادم که مشعل‌های گل‌دسته را روشن کنند. شما به سمت روشنایی حرکت کنید که متولی به استقبال شما خواهد آمد.

ما نیز به فرمان امام (علیه السلام) برخاستیم و به راه افتادیم. تا این که با شما برخورد کردیم.

متولی با احترام تمام، زائران را به شهر مشهد آورد و از آن‌ها شخصاً پذیرایی نمود.^{۱۲۶}

یزید بن سلیمان می‌گوید: ما گروهی از شیعیان در راه مکه، امام صادق (علیه السلام) را ملاقات کرده و از جانشین آن حضرت سؤال نمودیم. حضرت فرمودند: «و این آقا (امام کاظم علیه السلام) سرور و آقای فرزندان من است و در وجود او تمام صفات کمالیه وجود دارد؛ مانند: علم، حکم، فهم، حکمت، سخاوت، اخلاق نیک و شناخت اموری از دین که مورد نیاز مردم است و او دری از درهای خداوند بوده، در ایشان فضیلتی هست که از همه این‌ها بیش‌تر اهمیت دارد.»

وی می‌افزاید: به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: پدر و مادرم فدایت باد! آن فضیلتی که از همه این‌ها مهم‌تر است، چیست؟

ایشان فرمودند: «يُخْرِجُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنْهُ عَوْثَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ غِيَاثَهَا وَ عِلْمَهَا وَ نُورَهَا وَ فَضْلَهَا وَ حِكْمَتَهَا خَيْرٌ مَوْلُودٍ وَ خَيْرٌ نَاشِئٍ يَحْفَنُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ الدِّمَاءَ وَ يَصْلِحُ بِهِ ذَاتَ الْبَيْنِ.»^{۱۲۷}

خداوند متعال از صلب موسی بن جعفر (علیهما السلام) فرزندی (حضرت رضا علیه السلام را) بیرون می‌آورد که او پناه‌گاه و فریادرس این امت است و وجودش دانش و نور و مایه برتری و معرفت و بهترین مولود و نوزاد خواهد بود. خداوند به وسیله او، خون‌ها و جان‌ها را حفظ و بین گروه‌ها صلح برقرار می‌سازد و نابه‌سامانی‌ها را سامان می‌بخشد و پراکندگی‌ها را بر طرف می‌نماید.

^{۱۲۶} - دارالسلام محدث نوری (رضوان الله علیه) به نقل کتاب پرتوی از زندگانی هشتمین امام (علیه السلام): ج ۱ - ص ۶۶.

^{۱۲۷} - الکافی: ج ۱ - ص ۳۱۴.

«وصف طره لیلی»

به دیده سرمه کند خاک آستان رضا را
دلی که مرکب همت کند سمند قضا را

بزرگوار امامی که فیض رحمت عامش
به زیر چتر هدایت گرفته شاه و گدا را

مقیم کوی وصالش گره ز دل بگشاید
چو برگ غنچه که ببند به خود نسیم صبا را

اگر شکسته دلی، مومیای رحمت او جو
که در خزانه او جست‌ام کلید شفا را

ز بوریا به سریرت نهد به دست عنایت
نبوید از تو چو با داغ سینه بوی ریا را

علی جمال خدا دید و در نهاد تبارش
توان معاینه دیدن کمال لطف خدا را

تو گر رضای رضاجویی از سزای سزا به
که در رضای رضا دیده‌ام سزای سزا را

به ناخدایی او، هر که دل به موج فنا زد
به خاک تیره فشاند سبوی آب بقا را

سخن دراز نگویم که وصف طره لیلی
به گرد گردن مجنون نهد کمند بلا را

به کیمیاگری‌اش در نهاد تیره خود بین
نه برق گنبد زرین و بارگاه طلا را

به یک کرشمه هزاران غمت ز دل بزداید
دمی که بر تو گمارد نگاه عقده‌گشا را

تو را به پوزش آن جان پرگناه تو بخشد
به گونه‌های تو گر بنگرد سرشک صفا را

در آ و خاک درش توتیای دیده خود کن
به پیش آن که نیوشی به جان خروش درا را

فریادرسی شگفت‌انگیز حضرت رضا (صلوات الله علیه)، در زمان حیات ایشان و پس از آن، به گونه‌های مختلف و حیرت‌آوری گاه نقل شده است. گاهی مشکل افراد را در زمان کوتاه و گاه در زمان دراز پس از توسل حل کرده‌اند. گاهی به دست خود و گاه به دست دیگران، مشکل را از میان برداشته‌اند، به گونه‌ای که فرد صاحب مشکل را متوجه نموده‌اند که آن مطلب، به دست با کفایت امام رضا (علیه السلام) حل شده است.

شخصیت اخلاقی امام هشتم (علیه السلام)؛ مواسات و دل‌سوزی نسبت به دیگران

یک انسان با ایمان که در مقام رهبری جای دارد باید درباره دیگران خواهان اموری باشد که در خود نسبت به آن امور احساس علاقه و دلبستگی می‌نماید، و هر گونه شر و بدی را که برای خویش نمی‌پسندد برای دیگران نیز نپسندد؛ زیرا این گونه برابردیشی و مواسات با دیگران، بیانگر روح و ایمان و حاکی از حس تعاون و هماهنگی همبستگی با آنها است.

طی احادیث صحیح، این سخن جلب نظر می‌کند که «هیچ‌یک از ما نمی‌تواند برای دریافت عنوان «مؤمن» آمادگی کسب کند، مگر آن گاه که نسبت به برادر ایمانی خود خواهان اموری باشد که آنها را برای خویش نیز خواهیم.»

رعایت این نکته اخلاقی در مورد زبردستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و طی احادیث متعددی به همه انسانها گوشزد شده که باید از رنج دیگران غافل نمانند و همبستگی خود را با آنها فراموش نکنند، چرا که این زبردستان چشم امید به مهتران و زبردستان دوخته‌اند تا خواسته‌ها و کمبودهای مادی و معنوی آنان به وسیله آنها تأمین و جبران گردد، و از این رهگذر حال پریش و نابسامان آنان سامانی گیرد و تا دردها را اندکی تسکین دهند. یک انسان بیدار و هشیار زبردستان و محرومان را فراموش نمی‌کند و بی‌چارگان را از یاد نمی‌برد.

یکی از صفات برجسته امام رضا (علیه السلام) مواسات، تشریک مساعی و هم‌دردی با محرومان بوده است؛ و در طی زیارت آن حضرت، این خصیصه بزرگ اخلاقی ایشان مطرح شده و به ایشان چنین خطاب می‌شود:

تو برگ زردی و بر سان تند باد خزانی
نقیب مرگ به گوشت زند صفیر صلا را

دلی که قبله‌گهش خاک آستان رضا شد
دگر رها نکند آستین قبله‌نما را

خطا بود که ضمانش به جان و دل نپذیری
کسی که ضامن جان گشته آهوان ختا را

تو زهر خوشه انگور بین و حیلۀ مأمون
که از زمانه برانداخت راه و رسم وفا را

امام ما، که روانش خجسته باد، دمام
زند خروش که برکن بنای جور و جفا را

زند خروش که گر کین من به معرکه خواهی
به کین هر چه ستمگر گشاده دار لوا را

رضا نه از پی تسلیم خواندت به شهادت
که در عزای شهیدان کشی ز مهلکه پا را

درین زمانه هزاران رضاست بندی مأمون
تو برگشاده به ظالم زبان مدح و ثنا را

به تیغ تیز گرت دست می‌رسد نپسندد
خدای عز و جل از تو دست عجز و دعا را

خیانت است خموشانه سر به سجده نهادن
به گوش مسلم و ترسا رسان خروش رسا را

روان عالمی از مار سامری بگدازد
اگر که موسی عمران نهد به گوشه عصا را

کمر به خدمت ارباب جور و مفسده بستن
جنایتی است قوی پنجان نیزه‌ر با را

دلی که قصد ستمگر کند به جوشن ایمان
دلاورانه به خون شوید آستین قبا را

لگام خامه نگیرد اگر به چامه فریدون
سمند فکرت او بشکند حریم ادا را

(فریدون توللی)

السَّلَامُ عَلَى كُهُوفِ الْكَائِنَاتِ وَظِلِّهَا

درود بر پناه‌گاه همه موجودات و تمام آفریدگان و سایه‌ای که بر جهان هستی گسترده است

امام رضا (علیه السلام) هرگز از شکم گرسنه و رنج‌ها و آلام بی‌نوایان غافل نبودند.

آن‌گاه که تنها می‌شدند [و فراغتی برای ایشان فراهم می‌آمد] همه اطرافیان خویش، اعم از کوچک و بزرگ و خردسالان و بزرگسالان را پیرامون خویش جمع می‌کردند و با آن‌ها به گفت‌وگو می‌نشستند. با ایشان مأنوس می‌شدند و آنان را نیز با خود مأنوس می‌ساختند و خویش را تا حدّ موقعیت و منزلت آنان تنزل می‌دادند. آن‌ها را در حدّ مقام و موقعیت خود ارج می‌نهادند و فرازند می‌ساختند تا احساس خفت و سبک وزنی نکنند، و شخصیت خویش را فرومایه و ناچیز نینگارند، و سرانجام با چنین تدبیری ظریف، برابری خویش با آنها و برابری آنها را با خود - با وجود این که از نظر ظاهری در یک پایگاهی عالی قرار داشتند - بدانها اعلام می‌نمودند. امام با کمال صراحت به همه انسانها گوشزد می‌کنند که تمام افراد انسانی و مردم با ایمان با هم برابر و برادر هستند، و مقام برتر ظاهری نمی‌تواند آن چنان امتیازآفرین باشد که طبقات محروم را از طبقات دیگر بیگانه سازد.

امام رضا علیه السلام هیچ خادمی را که سرگرم غذا خوردن بود به کار نمی‌گرفتند، مگر آن‌گاه که از تناول غذا فارغ می‌شد، و به آنها می‌فرمودند:

در حالی که سرگرم تناول غذا هستید، وقتی من از جای خود بر می‌خیزم از جای خود بلند نشوید؛ بلکه سر جای خویش بنشینید تا از خوردن غذا فارغ شوید.

امام رضا (علیه السلام) همواره بر سر مخالفت با هوای نفس بودند و گوش جان و دلشان شنوای این آوای آسمانی بود: فَلَا فَتْحَ الْعَقَبَةِ وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكُّ رَقَبَةٍ أَوْ اطْعَامُ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ^{۱۲۸}

آن‌گاه اصحاب میمنه و یاران بهشت در برابر عقبه و گردنه مخالفت با نفس قرار می‌گیرند باید بدانند که گذر از آن، در گرو آزاد ساختن بنده و برده و یا اطعام - در روزگار قحطی و کمبود غذا - به خویشاوندان گرسنه و یا خاک نشینان بینوا است.

^{۱۲۸} - البَلَد: ۱۱-۱۵.

«ضامن عشق»

قربان دل خستهات ای ضامن عشق!

دنیا شده دل بستهات ای ضامن عشق!

دیری است نمادی شده از غربت تو

تنهایی گل دستهات ای ضامن عشق!

(احمد رضا عبادی)

لذا آن حضرت هر وقت طعام تناول می فرمودند ظرف بزرگی در دسترس خود قرار می دادند و از هر نوع خوراکی که در سفره بود از بهترین قسمت آن برمی داشتند و در میان آن ظرف می نهادند، و دستور می دادند که آن را میان تهیدستانِ گرسنه و بینوا تقسیم کنند. و بدین سان با مستضعفان به همدردی می نشستند و بر درون خسته و پریش آنان مرهم می نهادند و بر سر مواسات و مساوات با آنها بودند.

امام رضا علیه السلام به مستضعفان ارج می نهادند و خلأ معنوی و روحی و کمبودهای مادی آنها را با گرمی داشت منزلتِ آنان و امدادهای دل سوزانه جبران می فرمودند.

ادب و نزاکت و ظرافت

در شرح حال و سیرت آن حضرت نوشته اند:

هرگز با سخن خویش بر کسی جفا نکردند و بر وی ستم نراندند.

تا سخن کسی به پایان نمی رسید، سخن نمی گفتند و گفتار وی را قطع نمی کردند.

حاجت هیچ کسی را در صورت قدرت و توانایی رد نمی نمودند.

پای خود را هرگز در مقابل کسی دراز نکردند.

هرگز کنار هیچ جلیس و هم نشینی بر چیزی تکیه نمی کردند.

هیچ یک از خادمان را به دشنام و ناسزا نگرفتند.

صدا به قهقهه بلند نمی کردند؛ بلکه تبسم می فرمودند.

آن حضرت در تابستان ها روی حصیر جلوس می نمودند و زمستان ها روی پلاس می نشستند.

جامه های خشن می پوشیدند؛ اما هنگامی که در میان مردم ظاهر می شدند، سر و وضعی آراسته داشتند.

«آفرینش عصا»

روزی که خاک صحن رضا آفریده شد
مهر سجود اهل سما آفریده شد

خورشید از درون ضریحش طلوع کرد
تا گنبدش رسید و طلا آفریده شد

آوای آسمانی نقاره‌خانه‌اش
پیچید در فضا و صدا آفریده شد

از حلقه‌های پنجره فولاد محشرش
عیسی که جان گرفت و شفا آفریده شد

موسی ز دست خادم و دربان صحن او
وقتی مدد گرفت عصا آفریده شد

از سایبان گوشه صحن مطهرش
راهی به سوی کرب و بلا آفریده شد

(محمد علی کاروان)

خیر و احسان آن حضرت، چنان توأم با ادب و نزاکت و ظریف و لطیف انجام می‌گرفت که هرگز طرف مقابل، هنگام دریافت احسان، شرم‌سار نمی‌گردید؛ لذا گر چه بسیار احسان می‌کردند؛ اما بخشش‌ها را پنهانی انجام می‌دادند و اکثر این خیرات، در شب‌های تاریک او به‌طور بی‌سر و صدا بود.

نمونه‌هایی از دست‌گیری امام رضا (علیه السلام)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ صَنْدَلٍ عَنْ يَاسِرٍ عَنِ الْيَسَعِ بْنِ حَمَزَةَ قَالَ: كُنْتُ فِي مَجْلِسِ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَ أَحَدْتُهُ وَ قَدْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ يَسْأَلُونَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ طَوَالَ آدَمَ «۴» فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ - رَجُلٌ مِنْ مُحِبِّكَ وَ مُحِبِّي آبَائِكَ وَ أَجْدَادِكَ عَ مَصْدَرِي مِنَ الْحَجِّ وَ قَدْ افْتَقَدْتُ نَفَقَتِي وَ مَا مَعِيَ مَا أَبْلُغُ مَرَحَلَةً فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُنْهَضِنِي إِلَى بَلَدِي وَ لِلَّهِ عَلَيَّ نِعْمَةٌ فَإِذَا بَلَغْتُ بَلَدِي تَصَدَّقْتُ بِالَّذِي تُؤَلِّينِي عَنْكَ فَلَسْتُ مَوْضِعَ صَدَقَةٍ فَقَالَ لَهُ اجْلِسْ رَحِمَكَ اللَّهُ وَ أَقْبِلْ عَلَيَّ النَّاسِ يُحَدِّثُهُمْ حَتَّى تَفَرَّقُوا وَ بَقِيَ هُوَ وَ سُلَيْمَانُ الْجَعْفَرِيُّ وَ خَيْثَمَةُ وَ أَنَا فَقَالَ أ تَأْذَنُونَ لِي فِي الدُّخُولِ فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانٌ قَدَّمَ اللَّهُ أَمْرَكَ فَقَامَ فَدَخَلَ الْحُجْرَةَ وَ بَقِيَ سَاعَةً ثُمَّ خَرَجَ وَ رَدَّ الْبَابَ وَ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنْ أَعْلَى الْبَابِ وَ قَالَ أَيْنَ الْخُرَّاسَانِيُّ فَقَالَ هَا أَنَا ذَا فَقَالَ خُذْ هَذِهِ الْمِائَتِي دِينَارٍ وَ اسْتَعِنْ بِهَا فِي مَثْوَيْكَ وَ نَفَقَتِكَ وَ تَبَرَّكْ بِهَا وَ لَا تَصَدَّقْ بِهَا عَنِّي وَ أَخْرَجْ فَلَا أَرَاكَ وَ لَا تَرَانِي ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانٌ جُعِلَتْ فِدَاكَ لَقَدْ أَجْزَلْتَ وَ رَحِمْتَ فَلَمَّا ذَا سَتَرْتَ وَ جَهَكَ عَنْهُ فَقَالَ مَخَافَةَ أَنْ أَرَى ذُلَّ السُّؤَالِ فِي وَجْهِهِ لِقَضَائِي حَاجَتَهُ أ مَا سَمِعْتَ حَدِيثَ رَسُولِ اللَّهِ صِ الْمُسْتَتِرِ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حِجَّةً وَ الْمُدْيَعِ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَ الْمُسْتَتِرُ بِهَا مَغْفُورٌ لَهُ أ مَا سَمِعْتَ قَوْلَ الْأَوَّلِ

مَتَى آتِهِ يَوْمًا لِأَطْلَبَ حَاجَةً رَجَعْتُ إِلَى أَهْلِي وَ وَجَّهِي بِمَائِهِ. ۱۲۹

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب شریف کافی، روایتی از «الیسع بن حمزه» آورده است که می‌گفت: من در محضر امام رضا (علیه السلام) بودم که گروه زیادی از مردم پیرامون آن حضرت گرد آمده بودند و از ایشان راجع به حلال و حرام سؤال می‌کردند. در این اثنا، مردی بلندقامت و گندم‌گون وارد شد و گفت: السلام علیک یا ابن رسول الله! من یکی از دوست‌داران شما و آباء و اجداداتان هستم. از حج باز می‌گردم و تمام موجودی خود را از دست داده‌ام. دیگر چیزی برای من باقی نمانده که با آن بتوانم حتی یک منزل از منازل سفر را طی کنم. چاره‌ای در باره من بیندیشید؛ تا مرا به شهر و دیارم باز گردانید. چرا که من، در شهر و دیارم، فردی توان‌مند و مال‌دار هستم. به من کمک کنید که وقتی به وطنم رسیدم؛ از جانب شما، همین مقدار، به فقرا هزینه رسانم و بخشش کنم. چون در واقع، تهی‌دست و مستحق‌امداد مالی نیستم.

«حالت لحظه تولد اشک»

فکر پرواز تا حرم عشق است
فکر این که کیوترم عشق است
از لب بام صحن آزادی
رو به سوی تو می برم عشق است
این که فکر زیارت، آقا!
تا ابد هست در سرم عشق است
تا که من لقمه‌ای برای شفا
از غذای تو می خورم عشق است
گوشه این حریم نورانی
یاد مولای بی حرم عشق است
روضه‌های کنار صحن و رواق
نعره وای مادرم عشق است
حالت لحظه تولد اشک
به روی گونه ترم عشق است
شعر گفتن کنار پنجره
این قطاری که می برم عشق است
این که از کودکیم تا امروز
سائلی پشت این درم عشق است
من که در غربت تو تنه‌ایم
تو که هستی برابرم عشق است
تو که حسن ختام من هستی
به خدا بیت آخرم عشق است

(سید حمید داوودی)

حضرت به او فرمودند: بنشین که خدای تو را رحمت کناد!

سپس رو کردند به مردم و با آنها به ادامه گفت‌وگو نشستند؛ تا آن که افراد و صحابه از پیرامون ایشان پراکنده شدند و فقط آن مرد خراسانی و سلیمان جعفری و خیشمه و من در آن جا ماندیم.

حضرت فرمودند: به من رخصت دهید به اندرون منزل بروم. لحظه‌ای گذشت. حضرت بیرون آمدند و در را بستند و از پشت در، دستشان را خارج کردند ... و فرمودند: مرد خراسانی کجا است؟
وی عرض کرد: این جا هستم.

حضرت فرمودند: این ۲۰۰ دینار را بگیر و مخارج خود را با آن تأمین کن و لازم نیست در دیار خود به مقدار آن از جانب من به فقرا کمک کنی. از سرای من خارج شو که هم من تو را نبینم و هم تو مرا نبینی [که مبادا هر دو، شرم‌سار گردیم].

سلیمان خدمت آن حضرت عرض کرد: مولای من! عطای فراونی به این مرد مرحمت فرمودید و او را خیلی مورد مهر خویش قرار دادید. پس چرا از پشت در و از خفا این کار را کردید؟

حضرت فرمودند: بیم آن داشتم که ذل و خواری سؤال و خواهندگی را از ره‌گذر بر آوردن نیازش، در چهره او مشاهده کنم. آیا نشنیده‌ای که رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «الْمُسْتَتِرُ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حِجَّةً وَالْمُذِيْعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ وَالْمُسْتَتِرُ بِهَا مَغْفُورٌ لَهُ.»

کسی که پنهانی و بی سر و صدا احسان می‌کند؛ این کار او، معادل با ۷۰ حج و کسی که بدی و گناه را افشا و آشکار می‌سازد، خوار و فرومایه خواهد گشت و آن که گناه و بدی را مخفی می‌دارد، امید آمرزش برای او وجود دارد.

سپس فرمودند: آیا این بیت به گوش تو نرسیده است؟

مَتَى آتِهِ يَوْمًا لَأَطْلُبَ حَاجَةً رَجَعْتُ إِلَى أَهْلِي وَ وَجَّهِي بِمَائِهِ

آن کسی را می‌ستایم که اگر روزی برای حاجتی نزد او روم، به‌سوی اهل و عیالم در حالی باز گردم که آبروی من مصون مانده و دچار ذلت‌گذاری نباشم.

«حضرت عیسی تر از مسیح»

از درد کهنه‌ای که مداوا نمی‌شود
یا می‌شود گلایه کنم، یا نمی‌شود

اینک سلام حضرت عیسی تر از مسیح
لطفت نگو که شامل ماها نمی‌شود

ای من فدای پنجره فولاد چشم‌هات!
از بغض من، چرا گرهی وا نمی‌شود؟!

یوسف‌ترین عزیز! مرا تا خودت بخوان
هر چند این غریبه زلیخا نمی‌شود

امضا: کسی که با همه ریزنقشی‌اش
در بی‌کران چشم شما جا نمی‌شود

(مریم اخوان طاهری)

نیز کلینی آورده است: الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ السَّيَّارِيِّ عَنْ عَبْدِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَغْدَادِيِّ عَمَّنْ أَخْبَرَهُ قَالَ: نَزَلَ بِأَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَ ضَيْفٌ وَكَانَ جَالِسًا عِنْدَهُ يُحَدِّثُهُ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ فَتَغَيَّرَ السَّرَّاجُ فَمَدَّ الرَّجُلُ يَدَهُ لِيُصْلِحَهُ فَرَبَّرَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَ ثُمَّ بَادَرَهُ بِنَفْسِهِ فَأُصْلِحَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ إِنَّنَا قَوْمٌ لَا نَسْتَعْدِمُ أُضْيَافَنَا. ۱۳۰

میهمانی حضور امام رضا (علیه السلام) وارد شد و پاره‌ای از شب را با ایشان به گفت‌وگو نشست که چراغ دگرگونه شد و می‌خواست خاموش شود. میهمان برای ترمیم و اصلاح آن، دست خود را پیش آورد؛ تا آن را به حالت نخست باز گرداند که امام رضا (علیه السلام) مانع شدند و شخصاً آن را ترمیم و اصلاح کردند. آن‌گاه فرمودند: ما خاندان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) میهمانان خود را به کار نمی‌گیریم [بلکه مقدم آن‌ها را گرامی داشته، از هیچ‌گونه ادب و نزاکتی نسبت به ایشان دریغ نمی‌ورزیم].

بدین امید که خدای متعال ما را از توفیق در التزام به سیرت اخلاقی این امام بزرگوار برخوردار سازد و ارشادات سعادت‌آفرین و الگوپرداز آن جناب را در همه جوانب زندگانی به کار بندیم؛ شفاعت ایشان را از خدا می‌طلبیم برای آن وقتی که هیچ عاملی، جز قلب سلیم و دل پالوده از آلودگی‌ها انسان را سود نمی‌بخشد.

«جلد مشهد»

باید غبار صحن تو را طوطیا کنند
« آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند»

هوهوی باد نیست که پیچیده در رواق
خیل ملائک‌اند رضا یا رضا کنند

بازار عاشقان تو از بس شلوغ شد
ما شاعرت شدیم که ما را سوا کنند

«هرگز نمیرد آن که دلش» جلد مشهد است
حتی اگر که بال و پرش را جدا کنند

هر کس به مشهد آمد و حاجت گرفت و رفت
او را به درد کربلا مبتلا کنند

دردی عظیم و سخت که آن درد را فقط
با یک نگاه گوشه چشمت دوا کنند

از آن حریم قدسی‌ات آقای مهربان!
«آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟!»

(سید حسن رستگار)

۱۰- السلام علی ... مَنْ صَارَتْ بِهِ اَرْضُ خُرَّاسَانَ، خُرَّاسَانَ

درود بر ... آن کسی که سرزمین خراسان، به برکت وجود ایشان، به سان خورشید تابان، جلوه گر گشت. خوشا به سعادت آسمان دیار خراسان که هر روز، تصویر ۲ خورشید را به سینه الصاق می کند!

خراسان به معنای مشرق و خاور و محل طلوع و تابش خورشید است. وجود مقدس امام رضا (علیه السلام) نیز در سرزمین طوس، باعث نزول و جوشش فیوضات فراوانی از زمین و آسمان هستند.

ای نور خدا امام هشتم!

وی مردم چشم و چشم مردم!

ای یافته نور از جمالت!

خورشید و مه و تمام انجم

این بارگه تو، یا که عرش است؟!؟

یا نه فلک بلند طارم؟!؟

بحر کرمت اگر زند موج

کشتی گنه، در او شود گم

تبیین برخی فضائل امام رضا (علیه السلام)

در تبیین برخی از فضایل و مناقب حضرت ثامن الحجج، امام رضا (علیه السلام)، ابتدا باید مقدمه‌ای را مورد توجه قرار داد.

مقدمه نخست، پیش از ذکر بعضی از فضایل امام رضا (علیه السلام)

ائمه (علیهم السلام)، مجموعه فضایل و مناقب و خصوصیات اخلاقی را عموماً دارند و این گونه نیست که فضیلت، یا منقبتی را یک امام داشته باشد و دیگری نداشته باشد. یا منقبتی را هیچ‌یک از ائمه (علیهم السلام) نداشته نباشند. یعنی فضایل اخلاقی، میان همه پیشوایان دین مشترک است. فضایی مانند: علم وسیع و گسترده، زهد و عبادت فراوان، جود و سخاوت و بخشش، صبر و حلم و شکیبایی، فروتنی و تواضع و موارد دیگر.

«تو آن نماز غریب همیشه‌ها هستی»

دل همیشه غریبم، هوایتان کرده است
هوای گریه پایین پایتان کرده است

و گیوه‌های مرا رد پای غمگینت
مسافر سحر کوچه‌هایتان کرده است

خداش خیر دهد آن کسی که بال مرا
کیوتر حرم باصفایتان کرده است

چه‌گونه لطف نداری به این دو چشمی که
کنار پنجره‌هایت صدایتان کرده است؟

چه‌گونه از تو نگیرم نجات فردا را
خدا برای همین‌ها سوایتان کرده است

چرا امید نداری مدینه برگردی
مگر نه آن که خدا هم دعایتان کرده است

میان شهر مدینه یگانه خواهرتان
چه نذرهای بزرگی برایتان کرده است

تو آن نماز غریب همیشه‌ها هستی
که کوچه‌های خراسان قضایتان کرده است

سپیده‌ای و به رنگ شفق در آمده‌ای
کدام زهر ستم جابه‌جایتان کرده است

(علی‌اکبر لطیفیان)

اما به تناسب زمان حضور ائمه (علیهم السلام) در جامعه، یا دوره امامت هر یک از آنان، شرایط فرهنگی، سیاسی و اجتماعی زمانه به گونه ای بوده است که یک، یا چند فضیلت در یک امام، بروز و ظهور بیش تری داشت و افزون تر از سایر صفات و ویژگی ها دیده می شد. در واقع مردم با آثار آن خصوصیات بیش تر مواجه بودند. لذا هر امام، به آن القاب مشهور شد.

اگر به عنوان مثال، امام حسن مجتبی (علیه السلام) به واسطه آن جود و سخاوت مثال زدنی، به کریم اهل بیت (علیهم السلام) معروف است؛ نه این که سایر ائمه (علیهم السلام) از جود و بخشش و سخاوت، بهره کم تری دارند؛ بلکه آنان هم به همان میزان از این فضایل، بهره مند بودند و هستند؛ اما بروز و ظهور آن در آن زمان و در آن امام، نسبت به زمان سایر اهل بیت (علیهم السلام) بیش تر بود. صفات و مختصات علمی و اخلاقی دیگری هم که در ائمه اطهار (علیهم السلام) می شناسیم، همین گونه است.

مقدمه دیگر در یادآوری فضایل و مناقب امام هشتم (علیه السلام)

اگر در حال حاضر بر یک، یا ۲ خصلت از صفات امام رضا (علیه السلام) تکیه می کنیم، به این معنا نیست که بهره ایشان از سایر فضایل و حسنات کم تر بود؛ بلکه بر اساس شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی زمانی زندگی و امامت آن حضرت، این ویژگی ها، بروز و ظهور بیش تری در وجود امام رضا (علیه السلام) پیدا کردند و لذا به همین مناقب مشهور شدند.

حتی گاهی فضیلتی در یکی از زیارت نامه های متعدد امام رضا (علیه السلام) آمده که در متون زیارتی پرآوازه آن حضرت قید نشده است.

در زیارت گم نام جوادیه (علیه السلام) تعبیری درباره امام رضا (علیه السلام) به کار رفته که می گوئیم: «السلام علی غوث اللهفان و من صارت به ارض خراسان، خراسان». یعنی: سلام بر پناه گاه و فریادرس افراد درمانده و بی چارگان و واماندگان! و سلام بر کسی که سرزمین خراسان، به سبب وجود ایشان خراسان شد؛ یعنی پناه کسانی که دستشان به هیچ جا بند نیست و آبروی خطه مشهد و طوس!

«... که سنگ‌فرش تو، از جنس چشم آهوها است»

به روشنای تو زل می‌زند سیاهی‌ها
شبیه غبطه جامانده‌ها به راهی‌ها

به جز سلام به تو، آن هم اکثراً از دور
چه کرده‌ایم در این عمری از تباهی‌ها؟

به پیش‌گاه شما سربه‌زیر می‌آیم
به سربلندترین شکل عذرخواهی‌ها

دو لنگه درب حرم، باز مثل آغوش
همیشه هست پذیرای بی‌پناهی‌ها

از این به بعد ندارند تاب دریا را
که خواب حوض تو را دیده‌اند ماهی‌ها

که سنگ‌فرش تو از جنس چشم آهوها است
و خاک پای تو اکسیر خوش‌نگاهی‌ها

دوباره باید از این‌جا به جاده زل بزنم
همان حکایت جامانده‌ها و راهی‌ها

(هادی جان‌فدا)

۱۱- السَّلَامُ عَلَى قَلِيلِ الزَّائِرِينَ وَ قُرَّةِ عَيْنِ فَاطِمَةَ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ

یعنی درود بر کسی که زیارت‌کنندگان ایشان کم هستند و بر کسی که روشنی چشم حضرت فاطمه سیده و بزرگ زن‌های عالمیان (صلوات الله علیها) است.

و شاید مراد از قلیل الزائرین، آن باشد که کم است عده کسانی که او را شناخته و به حقش زیارت می‌کنند.

در حدیثی از امام محمد تقی (علیه السلام) پرسیدند که فضیلت زیارت امام رضا (علیه السلام) بیش‌تر است یا امام حسین (علیه السلام). ایشان فرمودند: زيارَةُ أَبِي أَفْضَلُ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَبَاعَبْدَ اللَّهِ (علیه السلام) يَزُورُهُ كُلُّ النَّاسِ وَ أَبِي لَا يَزُورُهُ إِلَّا الْخَوَاصُّ مِنَ الشَّيْعَةِ. ۱۳۱ حضرت اباعبدالله الحسين (علیه السلام) را عده فراوانی از مردمان زیارت می‌کنند؛ ولی پدر مرا کسی جز خواص شیعه زیارت نمی‌کند.

و خواص شیعه کنایه از امامیه اثناعشریه (شیعیان دوازده امامی) است. فرقه‌های مختلف واقفیه حنفیه و ... که تا حضرت امام صادق (علیه السلام) را امام می‌دانند، امام حسین (علیه السلام) را زیارت می‌کنند ولی امام رضا (علیه السلام) را زیارت نمی‌کنند.

بنا بر سند حضرت عبدالعظیم حسنی (علیهما السلام)، وقتی عرض کردم به حضرت ابی جعفر امام جواد (علیه السلام) «قد تحیرت بین زیارة قبر ابی عبدالله (علیه السلام) و بین زیارة قبر ابیک بطوس فما تری؟» من متحیرم میان زیارت قبر جدت حضرت سیدالشهداء امام حسین (علیه السلام) و پدر بزرگوارت امام رضا (علیه السلام) در طوس. اکنون نظر مبارکتان در این خصوص چیست؟ فقال لی مکانک. آن حضرت فرمود: در همین مکان باش.

«ثم دخل و خرج و دموعه تسيل علی خديه». پس آن حضرت داخل اندرونی خانه شد و گریان بیرون آمد و من نگاه کردم؛ دیدم اشک چشمانش بر ۲ طرف صورت آن بزرگوار می‌ریزد.

«فقال زوار قبر ابی عبدالله (علیه السلام) کثیرون و زوار قبر ابی بطوس قلیلون.» زائرین قبر جدم حضرت ابی عبدالله الحسين (علیه السلام) بسیار هستند و اما زائران قبر پدرم امام رضا (علیه السلام) در طوس کم‌اند.

... البته هر چند که در زمان سابق و قرون گذشته، امام رضا (علیه السلام) زیارت‌کننده کم داشتند، لکن به حمدالله در این زمان ما، از اقصی بلاد و از مشرق و مغرب و از دور و نزدیک، به قدری زائر مرد و زن و بزرگ و کوچک تشریف پیدا می‌کند که از حساب بیرون است و به اندازه ای شب و روز زائران رفت و آمد دارند که گاهی رفتن به حرم مطهر دشوار است و بعضی به زحمت تمام، دست خود را به ضریح مبارک می‌رسانند و شب‌ها خدام روضه منوره، مردم را به زحمت از حرم شریف بیرون می‌کنند برای تنظیف و جاروب حرم و هر شب که در حرم بسته نشود، زحمت تنظیف و جاروب با آن همه جمعیت، بسیار سخت‌تر است. بآبی أنت و أمی و نفسی و اهلی و مالی و اولادی و أسرتی یا علی بن موسی الرضا.

۱۳۱ - ابن قولویه؛ کامل الزیارات - ص ۳۰۶.

«آسمان زیر پرت بود، زمین افتادی»

آسمان زیر پرت بود، زمین افتادی
یک عبا روی سرت بود، زمین افتادی

نه صدای تو به گوش کسی آن روز رسید
نه کسی دور و برت بود، زمین افتادی

صورتت خاکی و دستار و عبایت خاکی
مادرت در نظرت بود، زمین افتادی

«زهر از جان تو آقا! جگرت را می خواست»
آتشی بر جگرت بود، زمین افتادی

نالاه می کرد جوادت، به سرش می زد آه
اشک در چشم ترت بود، زمین افتادی

مثل یک مارگزیده به خودت پیچیدی
خوب شد که پسرت بود، زمین افتادی

ولی افسوس به میدان دل خون برد حسین
نیزه از پشت زدند و به زمین خورد حسین

(مسعود اصلانی)

۱۲- السَّلَامُ عَلَى الْبَهْجَةِ الرَّضَوِيَّةِ وَالْأَخْلَاقِ الرَّضِيَّةِ

درد بر شادی و سرور و شکوه و جلوه رضای حق و اخلاق نیکو و منش و خوی پسندیده

سعادت آشنایی با سجایای بارزش امام رضا (علیه السلام)

شیعه مفتخر است که همواره فرا راه خویش، چراغ‌هایی نورافشان دارد که مسیر تاریک و ظلمانی زندگانی را بر او روشن می‌نماید و وی را از لغزش در گرداب‌های ضلالت‌رهایی می‌بخشد. آنان مجسمه اخلاق و فضایل و کمالات بی‌نهایت انسانی هستند.

از آن جایی که خداوند، زمین را از حجت خود خالی نساخته و نمی‌سازد، لذا پس از خاتم انبیاء، حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله و سلم)، درهای یگانه امامت را برای هدایت و راه‌نمایی بشر برگزید و هر کدام در دورانی خاص، نورافشانی نموده، برنامه الهی خویش را اجرا ساختند. در تاریخ درخشان تشیع، این امر، به‌وضوح دیده می‌شود که امامان پاک‌نهاد و برگزیده الهی (علیهم السلام)، هر کدام، با مأموریتی ویژه و تعیین‌یافته از جانب حق متعال به تربیت علمی و عملی و دست‌گیری شیعه پرداخته‌اند. تاکنون -که دوران امامت و عصر غیبت حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) است- آن وجود مبارک، به‌عنوان سکان‌دار عالم هستی، خورشید وجودش، رشددهنده جهان و جهانیان و به‌ویژه مربی انسان‌های طالب کمال است. هر چند که حضرتش در غیبت و نهان‌زیستی به سر می‌برند؛ اما به تعبیر روایات، گر چه این خورشید نورآفرین در ورای ابر غیبت است، ولی باز وجود مبارکش سبب هدایت و تعالی است.

باری؛ غرض از نگاشتن چنین حقایقی، این است که بیان تذکری باشد نسبت به فضایل و کرامات نعمت عظمای الهی یعنی: وجود مقدس حضرت ابوالحسن علی بن موسی الرضا (علیهما آلاف التحية والثناء)، آن نعمتی که فضائلش به شماره در نمی‌آید و خداوند آن وجود ذی‌جود را نصیب شیعیان این مرز و بوم، شیعه‌خانه اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم) گردانیده است.

آری؛ عقل‌ها به هنگام توصیف حضرتش، راه به جایی نمی‌برند و قلم از نگاشتن باز می‌ایستد و ما را نشاید که به توصیف این ادب‌یافتگان الهی بپردازیم، جز این که به بیان ستایش ایشان از گفتار الهی، یا سخنان خود این بزرگواران بسنده نماییم. مدح آن حضرات، ما را به باوری عمیق معترف می‌گرداند و دل‌هامان را آکنده از ولاء و محبتشان می‌سازد.

چه نیکو است که در این مجال کوتاه، نظری گذرا به گوشه‌ای از زندگی پربار و احیاگر آن امام همام داشته باشیم! چرا که شخصیت آن حضرت، ابعاد گوناگونی دارد.

ایشان در بعد علمی، آن چنان مدعیان دروغین را رسوا می‌ساختند که همگان انگشت تحیر به لب می‌گزیدند. این نکته را در مباحثات و جلسات مناظره‌ای که مأمون ملعون، به‌زعم باطل خود برای خرد ساختن مقام علمی آن حضرت به راه می‌انداخت، به‌خوبی می‌توان دید. اما چنان که روایات شیعه، بعد علمی این امام الهی را تصویر می‌کنند، حضرت رضا (صلوات الله علیه) سراپای وجودشان را توحید فرا گرفته بود که به گاه سخن گفتن در این وادی، تمام مکاتب، مات و متحیر معارف حضرتش می‌گردیدند و بسیاری از مدعیان دانش و حکمت و معرفت، به هلاکت و ضلالت افتادند.

در عصر امام رضا (صلوات الله علیه) دگر بار احیای علوم الهیه را به گواه تاریخ نظاره‌گر هستیم که آن حضرت، نه‌تنها در زمینه معارف توحیدی حرکت عظیمی داشتند؛ بلکه در مسیر تربیت اصحاب خویش، مزین به زیور اخلاق بودند. به‌طوری که در بخشی از روایات می‌خوانیم که دوست و دشمن، در برابر خوی آسمانی و رفتار ملکوتی آن حضرت، سر تعظیم فرود آورده، موافق و مخالف، شیفته آن امام همام می‌شدند. به تعبیر احادیث، این خود علت ملقب شدن حضرت ثامن الائمه (علیهم السلام) به رضا است.

«پهلوی گرفتن، یادگار مادرش بود»

آقایمان آمد عبا روی سرش بود
رنگ کبودی بر تمام پیکرش بود

در کوچه یاد ماجرای کوچه افتاد
یا فاطمه یا فاطمه، ذکر لبش بود

دستی به پهلوی، دست دیگر روی دیوار
پهلوی گرفتن، یادگار مادرش بود

او در میان حجره‌ای در بسته اما
صدها فرشته در کنار بسترش بود

او دست و پا می‌زد؛ ولی با کام عطشان
گویا که دیگر لحظه‌های آخرش بود

اما تمام فکر و ذهنش کربلا بود
یاد غریبی‌های جد بی سرش بود

مردم! گریز کربلایم این چنین است
آمد جواد و لحظه آخر برش بود

اما به دشت کربلا، جور دگر شد
اربابمان بالای نعش اکبرش بود

باید جوانان بنی هاشم بیایند
تا این بدن را بر در خیمه رسانند

(حبیب باقرزاده)

سبب نام‌گذاری امام رضا (علیه السلام) به این لقب معروف

۱ باب العلة التي من أجلها سمي علي بن موسى الرضا (عليه السلام)

... أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيِّ الْفَقِيهِ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ (رَحِمَهُ اللَّهُ) قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُوسَى بْنِ الْمُتَوَكِّلِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَاجِيلُوَيْهِ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ [ابن] تَاتَانَةَ وَ أَحْمَدُ بْنُ زِيَادِ بْنِ جَعْفَرِ الرَّهْمَدَانِيِّ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ) قَالُوا: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى (عليه السلام): إِنَّ قَوْمًا مِنْ مُخَالِفِيكُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّكَ إِنَّمَا سَمَّاهُ الْمَأْمُونُ الرِّضَا لِمَا رَضِيَهُ لَوْلَايَةِ عَهْدِهِ.

فَقَالَ: كَذَبُوا وَاللَّهِ وَ فَجَرُوا. بَلِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى سَمَّاهُ الرِّضَا لِأَنَّهُ كَانَ رَضِيَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي سَمَائِهِ وَ رَضِيَ لِرَسُولِهِ وَ الْأُئِمَّةِ مِنْ بَعْدِهِ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) فِي أَرْضِهِ.

قَالَ فَقُلْتُ لَهُ: أَلَمْ يَكُنْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْ آبَائِكَ الْمَاضِينَ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) رَضِيَ لِلَّهِ تَعَالَى وَ لِرَسُولِهِ وَ الْأُئِمَّةِ (عليه السلام)؟
فَقَالَ: بَلَى!

فَقُلْتُ: فَلِمَ سَمَّى أَبُوكَ مِنْ بَيْنِهِمُ الرِّضَا؟

قَالَ: لِأَنَّهُ رَضِيَ بِهِ الْمُخَالِفُونَ مِنْ أَعْدَائِهِ كَمَا رَضِيَ بِهِ الْمُوَأَفِقُونَ مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ لِأَحَدٍ مِنْ آبَائِهِ (عليه السلام) فَلِذَلِكَ سَمَّى مِنْ بَيْنِهِمُ الرِّضَا (عليه السلام). ۱۳۲

از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی نقل شده است که گفت: به امام جواد (علیه السلام) عرض کردم: گروهی از مخالفان شما می‌پندارند که چون مأمون پدرتان را برای ولایت عهدی خود پسندید و برگزید، ایشان را «رضا» نامید (رضا یعنی: خشنود و خرسند).

ایشان فرمودند: به خدا دروغ است. می‌گویند؛ ولی خلاف می‌گویند. بلکه خداوند تبارک و تعالی او را «رضا» نامید. زیرا او برای خداوند عزوجل، در آسمانش و برای رسولش (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه بعد از ایشان (علیهم السلام) در زمینش مرضی بود. بزنتی گوید: عرض کردم: آیا مگر پدرانتان راضی نبودند؟
آن حضرت فرمودند: چرا.

عرض کردم: پس برای چه از این میان، فقط پدرتان «رضا» نامیده شده است؟

امام جواد علیه السلام فرمودند: چون همان‌طور که دوستان و طرفدارانش به ایشان رضایت داده و آن حضرت را پذیرفتند، مخالفان نیز ایشان را قبول کرده و به ایشان رضایت داده بودند و این حالت، برای پدران و اجداد آن حضرت اتفاق نیفتاد. لذا از میان آنان، فقط ایشان «رضا» نامیده شدند. ۱۳۳

به این ترتیب، ایشان نمونه آتم تربیت الهی بودند و همه حالات و رفتار و سکنات آن وجود گران‌مایه، پندآموز و تعلیم‌گر است.

۱۳۲- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ - ص ۱۱، ح ۱؛ بحار الأنوار: ج ۴۹ ص ۴ ج ۵؛ علل الشریع: ج ۱ ص ۲۳۶ ج ۱.

۱۳۳ - ترجمه برگرفته از نقل نسخه آقایان غفاری و مستفید.

«چیست رضای خدا، غیر رضای رضا؟»

کعبه اهل ولا است صحن و سرای رضا
شهر خراسان بُود کربوبلای رضا

در صف محشر خدا، مشتری اشک او است
هر که در این جا کند گریه برای رضا

کیست پناه همه، جز پسر فاطمه؟
چیست رضای خدا، غیر رضای رضا؟

بر سر دستش برند، هدیه برای خدا
ریزد اگر در اشک، دیده به پای رضا

زهر جفا ریخت ریخت، شعله به کانون دل
خون جگر بود بود، قوت و غذای رضا

نغمه قدوسیان، بود به آمین بلند
حیف که خاموش شد صوت دعای رضا!

یاد کند گر دمی، ز آن جگر چاک چاک
خون جگر جوشد از خشت طلای رضا

از در باب الجواد می شنوم دم به دم
یا ابتای پسر، وا ولدای رضا

بوسه به قبرش زدم، تازه ز طوس آمدم
باز دلم در وطن، کرده هوای رضا

گر برود در جنان، یا برود در جحیم
بر لب میثم بُود، مدح و ثنای رضا

(غلامرضا سازگار)

دیگر القاب و کنیه‌های امام رضا (علیه السلام)

۴ کنیه برای آن حضرت ذکر شده است: ابوبکر^{۱۳۴}، ابوالحسن (ثانی)^{۱۳۵}، ابوعلی^{۱۳۶} و ابومحمد^{۱۳۷} که کنیه «ابوالحسن» از همه معروف‌تر است.

القاب زیر بین شیعیان و عامه، برای امام رضا (علیه السلام) نقل شده است.

| شماره | لقب | معنا |
|-------|-------------------------------------|--|
| ۱ | الرِّضَا ^{۱۳۹} | مورد رضایت همگان (خدا، پیامبر و امامان) ^{۱۳۸} |
| ۲ | رِئَابُ التَّدْبِيرِ ^{۱۴۰} | پیونده دهنده و اصلاح کننده تدبیر |
| ۳ | رَبُّ السَّرِيرِ ^{۱۴۱} | آقای تخت پادشاهی و امامت |
| ۴ | رَضَى ^{۱۴۲} | قانع، دوستدار، ضامن، خشنود |
| ۵ | زَكَى ^{۱۴۴} | پاک، با شرافت و دارای مقام برجسته ^{۱۴۳} |
| ۶ | سِرَاجُ اللَّهِ ^{۱۴۶} | چراغ خدا (=هدایتگر گمراه و راهنمای سرگردان) ^{۱۴۵} |
| ۷ | صَابِر ^{۱۴۷} | شکیبا |
| ۸ | صَادِق ^{۱۴۸} | راستگو |
| ۹ | عَالِم ^{۱۵۰} | عالم آل محمد هم گفته شده است ^{۱۴۹} |
| ۱۰ | صَدِيق ^{۱۵۱} | بسیار راستگو |

^{۱۳۴} - قرشی، حیاة الامام الرضا(ع)، ۱۳۷۹ق، ج ۱، ص ۲۵.

^{۱۳۵} - طبرسی، تاج الموالید، ۱۴۲۲ق، ص ۹۷.

^{۱۳۶} - عطاردی، مسند الامام الرضا(ع)، ۱۴۰۶ق، ص ۱۴.

^{۱۳۷} - طبری، دلائل الامامة، ۱۴۱۳ق، ص ۳۵۹.

^{۱۳۸} - قرشی، حیاة الامام الرضا، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۵.

^{۱۳۹} - مجلسی، بحار الانوار، ۱۳۶۳ش، ج ۴۹، ص ۴.

^{۱۴۰} - ابن شهر آشوب، المناقب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۳۶۶.

^{۱۴۱} - عطاردی، مسند الامام الرضا(ع)، ۱۴۰۶ق، ص ۱۴.

^{۱۴۲} - مجلسی، جلاء العیون، ۱۳۸۲ش، ص ۹۲۵.

^{۱۴۳} - قرشی، حیاة الامام الرضا، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۴.

^{۱۴۴} - مالکی، الفصول المهمة، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۹۷۱.

^{۱۴۵} - قرشی، حیاة الامام الرضا، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۴.

^{۱۴۶} - مجلسی، بحار الانوار، ۱۳۶۳ش، ج ۴۹، ص ۱۰.

^{۱۴۷} - حموی، انیس المؤمنین، ۱۳۶۲ش، ص ۲۰۳.

^{۱۴۸} - بحرانی، مدینة المعاجز، ۱۴۱۳ق، ج ۷، ص ۱۷۵.

^{۱۴۹} - مجلسی، بحار الانوار، ۱۳۶۳ش، ج ۷۶، ص ۲۴۴.

^{۱۵۰} - حسینی عاملی، التتمة، ۱۴۱۲ق، ص ۱۰۵.

^{۱۵۱} - ابن شهر آشوب، المناقب، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۳۶۷؛ قرشی، حیاة الامام الرضا، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۵.

«آینه دلان از تو صفا می گیرند»

دل را نظر لطف تو بی تاب کند
مس را به خدا، طلا کند، آب کند

اشکم که چکید پشت این «پنجره»، گفت:
«فولاد» که دیده، درد را آب کند

آینه دلان از تو صفا می گیرند
آیین محبت و وفا می گیرند

باور کنم این پنجره از فولاد است؟
این جا که شفاعت و شفا می گیرند

این روضه، محل بار عام دلها است
این صحن مبارک امام دلها است

«فولاد» اگر آب شود نیست عجب
این «پنجره» محو از دحام دلها است

(محمدجواد غفورزاده «شفق»)

| | | |
|---|--|----|
| دانشمند، فاضل‌ترین و کامل‌ترین انسان در عصر خودش ^{۱۵۲} | فاضل ^{۱۵۳} | ۱۱ |
| هشتمین امام | قائم ثامن ^{۱۵۴} | ۱۲ |
| روشنی چشم مؤمنان؛ مایه زینت و فخر مؤمنان ^{۱۵۵} | قُرَّةُ عَيْنِ الْمُؤْمِنِينَ ^{۱۵۶} | ۱۳ |
| کافی برای مردم بر روی زمین | كَافِي الْخَلْقِ ^{۱۵۷} | ۱۴ |
| همانند فرشته | كُفُو الْمَلَكِ ^{۱۵۸} | ۱۵ |
| باطل‌کننده شبهه‌های ملحدان و کافران | مَكِيدَةُ الْمُلْحِدِينَ ^{۱۵۹} | ۱۶ |
| نور هدایت | نورُ الْهُدَى ^{۱۶۰} | ۱۷ |
| وفاکننده به عهد، وفاکننده به امت ^{۱۶۱} | وَفَى ^{۱۶۲} | ۱۸ |
| سرپرست | وَلِيٌّ ^{۱۶۳} | ۱۹ |
| هفتمین پرستش‌گاه ^{۱۶۴} | قبلة السابع | ۲۰ |
| دورمانده از وطن | هدانهُ | ۲۱ |
| ضامن آهو ^{۱۶۵} | الضامن الغزلان | ۲۲ |
| پیشوای مهربان و دل‌سوز | امام الرّؤف ^{۱۶۶} | ۲۳ |
| دور افتاده از وطن در میان بیگانگان | غريب الغرباء | ۲۴ |
| هشتمین زعما | ثامن الحجج ^{۱۶۷} | ۲۵ |
| هشتمین پیشوایان | ثامن الأئمة ^{۱۶۸} | ۲۶ |

- ۱۵۲ - قرشی، حیاة الامام الرضا، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۵.
- ۱۵۳ - شامی، الدر النظیم، ۱۴۲۷ق، ص ۶۷۸.
- ۱۵۴ - خنجی، وسیلة الخادم، ۱۳۷۵ش، ص ۲۳۸.
- ۱۵۵ - قرشی، حیاة الامام الرضا، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۴.
- ۱۵۶ - قمی، منتهی الآمال، ۱۳۷۹ش، ج ۳، ص ۱۶۱۲.
- ۱۵۷ - عطاردی، مسند الامام الرضا، ۱۴۰۶ق، ص ۱۴.
- ۱۵۸ - مجلسی، بحار الانوار، ۱۳۶۳ش، ج ۴۹، ص ۱۰.
- ۱۵۹ - قرشی، حیاة الامام الرضا، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۵.
- ۱۶۰ - طبری، دلائل الامامة، ۱۴۱۳ق، ص ۳۵۹.
- ۱۶۱ - قرشی، حیاة الامام الرضا، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۴.
- ۱۶۲ - ابن ابی التلج، تاریخ اهل البيت، ۱۴۱۰ق، ص ۱۳۲.
- ۱۶۳ - شبلیجی، نور الابصار، ص ۳۰۹.
- ۱۶۴ - قبله هفتم، به اعتبار شمار اماکن متبرکه و عتبات عالیات: اول: مکه، دوم: مدینه، سوم: نجف، چهارم: کربلا، پنجم: قبرستان بقیع، ششم: سامرا و هفتم: مشهد مقدس.
- ۱۶۵ - صدوق، عیون اخبار الرضا، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۲۰۴.
- ۱۶۶ - مجلسی، بحار الانوار، ۱۳۶۳ش، ج ۹۹، ص ۵۵.
- ۱۶۷ - امینی، الغدير، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۱۰۰.
- ۱۶۸ - قرشی، حیاة الامام الرضا(ع)، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۶۴.

«ابری سیاه...»

ابری سیاه، چشم ترش را گرفته بود
زهری توان مختصرش را گرفته بود

معلوم بود از وَجَنَاتش که رفتنی است
یعنی که رُخصت سفرش را گرفته بود

از بس شبیه مادرش افتاد بر زمین
در انتهای کوچه سرش را گرفته بود

تا رو به روی حجره خمیده خمیده رفت
از درد بی امان، کمرش را گرفته بود

چشم انتظار دیدن روی جواد بود
خیلی بهانه ی پسرش را گرفته بود

بر روی خاک بود که پیچید بر خودش
آثار تشنگی، جگرش را گرفته بود

افتاد یاد جدّ غریبی که خواهرش ...
... در بین قتل‌گه خبرش را گرفته بود

دیگر توان دیدن اهل حرم نداشت
از بس که نیزه دور و برش را گرفته بود

وقتی که شمر آمد و کارش تمام شد
خلخال دختری نظرش را گرفته بود

(محمد فردوسی)

۱۳- هَيَاكِلُهُمْ أَمَانُ الْمَخْلُوقِينَ

و کالبدهای مبارک ایشان، مایه ایمنی آفریدگان است

یعنی وجود و هیئت بشری ایشان باعث امنیت مخلوقات است. پس هرگاه زمین خالی باشد از امام و حجت خدا، هرآینه زمین با اهلش فرو می‌رود؛ چنان‌چه به سندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است که اگر امام یک ساعت در زمین نباشد، قطعاً زمین با اهلش به موج آید.^{۱۶۹}

و این بابویه به سند معتبر از حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است که اگر نبودند حجت‌های خدا روی زمین، حتماً می‌تکانید زمین آن‌چه در میانش و رویش بود. به‌درستی که زمین یک لحظه از حجت خالی نباشد.^{۱۷۰}

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) روایت شده است که اگر زمین یک روز بی امام باشد، هرآینه با اهلش فرو رود و خدا عذاب کند ایشان را به بدترین عذاب‌های خود. به‌درستی که حق تعالی امام را حجت خود گردانیده است در زمین و امان در زمین از برای اهل زمین از آن که عذاب بر ایشان نازل شود. پیوسته در امان هستند از آن که زمین ایشان را فرو برد؛ مادامی که ما در میان ایشان باشیم. پس هرگاه خدا خواهد که ایشان را هلاک کند و مهلت ندهد، ما را از میان ایشان می‌برد؛ پس آن‌چه خواهد نسبت به ایشان از عذاب و عقاب به عمل می‌آورد.^{۱۷۱}

پس این حدیث، صراحت دارد بر این که وجود هر یک از ائمه (علیهم السلام) در زمان خود، باعث امن و امان مخلوقات است از عذاب نازل شدن و در روایت دیگر فرمود که حجت خدا پیش از خلق بوده و با خلق هست و بعد از خلق خواهد بود.^{۱۷۲}

و مؤید این روایت، حدیثی است که شیخ صدوق (رضوان الله علیه) در خصال روایت می‌کند از جابر بن یزید که قال: سألت أبا جعفر (عليهما السلام) عن قول الله عزوجل: أَفَعَيَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ^{۱۷۳} فَقَالَ يَا جَابِرُ! تَأْوِيلُ ذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ إِذَا أَفْنَى هَذَا الْخَلْقَ وَ هَذَا الْعَالَمَ وَ سَكَنَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ وَ أَهْلُ النَّارِ النَّارَ جَدَّدَ اللَّهُ عَالَمًا غَيْرَ هَذَا الْعَالَمِ وَ جَدَّدَ خَلْقًا مِنْ غَيْرِ فُحُولِهِ وَ لَا إِنَاثٍ يَعْبُدُونَهُ وَ يُوْحِدُونَهُ وَ خَلَقَ لَهُمْ أَرْضًا غَيْرَ

^{۱۶۹} - کافی ج ۱ ص ۱۷۹ ج ۱۲، کمال الدین: ص ۲۰۲ ج ۳.

^{۱۷۰} - کمال الدین ص ۲۰۲ ج ۴، بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۳۴ ج ۵۷.

^{۱۷۱} - کمال الدین: ص ۲۰۴ ج ۱۴، الإمامة والتبصرة لابن بابويه قمی ص ۳۴ دلائل الإمامة: ص ۳۳۶ ج ۱۱ (با اندکی تفاوت).

^{۱۷۲} - بصائر الدرجات: ص ۵۰۷ ج ۱، کافی: ج ۱ ص ۱۷۷ ج ۴، الإمامة والتبصرة (ابن بابویه) ص ۱۳۵، ح ۱۴۹.

^{۱۷۳} - ق - ۱۵.

«زیر سر مهمانی اجباری‌اش بود»

آهسته می آمد، ولی بی بال و پر بود
یک دست بر پهلو و دستی بر جگر بود

زیر سر مهمانی اجباری‌اش بود
وقتی که می آمد عبایش روی سر بود

از بس میان کوچه‌ها افتاد بر خاک
روی لباسش رد پای هر گذر بود

با آه می افتاد و بر می خواست اما
آهش زمان راه رفتن بیش تر بود

وقتی عصای پیری آدم نباشد
باید به زیر منت دیوار و در بود

آری شبیه قصه آن کوچه تنگ
فرسنگ‌ها انگار خانه دورتر بود

بال پرش زخمی شد از بس دست و پا زد
هر جای حجره رد پاهای جگر بود

سختی کشید؛ اما چه قدر آرام جان داد!
آخر سرش بر رو پاهای پسر بود

باید که اهل کشف باشی بین روضه
باید میان روضه‌ها اهل نظر بود

وای از حسین؛ از آن دمی که چشم وا کرد
پا روی زخم سینه‌اش پر دردسر بود

وای از دمی که رفت بالا خنجری کند
وای از کسی که شاهدش با چشم تر بود

(موسی علی‌مرادی)

هَذِهِ الْأَرْضِ تَحْمِلُهُمْ وَ سَمَاءٌ غَيْرَ هَذِهِ السَّمَاءِ تُظَلُّهُمْ لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا خَلَقَ هَذَا الْعَالَمَ الْوَاحِدَ وَ تَرَى أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ بَشَرًا غَيْرَكُمْ بَلَى وَ اللَّهُ لَقَدْ خَلَقَ اللَّهُ أَلْفَ أَلْفِ عَالَمٍ وَ أَلْفَ أَلْفِ آدَمٍ أَنْتَ فِي آخِرِ تِلْكَ الْعَوَالِمِ وَ أَوْلَيْكَ الْأَدَمِيِّينَ. ١٧٤؛

«أَفَعَيِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ» یعنی: آیا پس ما به تنگ آمدیم و مانده شدیم به آفرینش اول، بلکه ایشان در اشتباه و آشفتگی از آفریدن تازه‌اند و حضرت فرمود که ای جابر! تأویل این آیه آن است که خدای عزوجل چون این خلق و این عالم را نیست و نابود گرداند و اهل بهشت را در بهشت و اهل دوزخ را در دوزخ ساکن کند، عالمی را غیر از این عالم تازه، خلق کند و خلقی را تازه بیافریند، بدون نرها و ماده‌ها که او را بپرستند و توحید او کنند و زمین را غیر از این زمین از برای ایشان بیافریند که ایشان را بردارد و آسمانی را غیر از این آسمان خلق کند که بر ایشان سایه افکند و شاید که تو چنان می‌بینی که خدا عالمی مگر این یک عالم را نیافریده و چنان می‌بینی که خدا آدمیانی را غیر از شما نیافریده! بلی به خدا سوگند که خدا هزار هزار عالم و هزار هزار آدم را آفریده است و تو در آخر این عالم‌ها و این آدم‌ها هستی.

لَوْ لَا الْحِجَةُ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا

وَ قِيلَ لِلْحَبِيبِ (صلى الله عليه و آله و سلم) لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلَاكَ. ١٧٥

در حدیث قدسی به پیامبر عظیم الشان (صلى الله عليه و آله و سلم) گفته شد: اگر به گل روی تو نبود، کائنات را نمی‌آفریدم.

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری!

شرح این موضوع در توضیحات فقره «السَّلَامُ عَلَى مَنْ يُعَلَّلُ وَجُودُ كُلِّ مَخْلُوقٍ [بِوَلَائِهِمْ] [بِلَوْلَائِهِمْ] [بِتَوْلَاهُمْ]» زیارت جوادیه (علیه السلام) به تفصیل بیان شده است. ١٧٦

١٧٤ - توحید صدوق - ص ٢٧٧، ح ٢ و خصال شیخ صدوق: ص ٦٥٢، ح ٥٤.

١٧٥ - بحار الأنوار: ج ١٦ - ص ٤٠٦.

١٧٦ - صفحه ٤٠٠ همین کتاب.

«یا ابالحسن!»

در ظلّ روزگارِ شما یا ابالحسن!
هستیم ریزه‌خوارِ شما یا ابالحسن!

در جمع جان‌نثارِ شما یا ابالحسن!
ماییم هم‌جوارِ شما یا ابالحسن!

از خیلِ دوست‌دارِ شما یا ابالحسن!

مشهد زمین نیست؛ ولی آسمان که هست!
مشهد بهشت نیست؛ ولی بیش از آن که هست!

مشهد گرانه نیست؛ ولی بی‌کران که هست!
شکرِ خدا برای سَرَمِ آستان که هست!

شد قبله‌ام دبارِ شما یا ابالحسن!

باید گرفت زیرِ پرِ جبرئیل را
باید که پابره‌نه بینی خلیل را

در صحنِ انقلاب، می‌سَلَسَبیل را
لطفِ کثیرِ حضرت و ظرفِ قلیل را

چشمِ من و غبارِ شما یا ابالحسن!

عالم علی و در همه جا سر به سر علی
آینه شد خدا و علی ضرب در علی

دل گفت علی، دیده علی و جگر علی
هشت است روبه‌روی من و جلوه‌گر علی

جانم فدایِ چارِ شما ابالحسن!

خوش گفته است تا به قیامت بایستد
هر کس که روبه‌روی ضریح بایستد

۱۴- ... وَ حَجَّجَهُمْ إِبْطَالَ شُبَّهِ الْمُلْحِدِينَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ كُسِرَتْ لَهُ وَسَادَةٌ وَالِدِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى خَصِمَ أَهْلَ الْكُتُبِ وَ ثَبَّتَ قَوَاعِدَ الدِّينِ

و استدلالات متین و براهین خلل‌ناپذیر آن حضرات، سبب نامعتبر شدن شبهات بدکیشان اس. درود بر کسی که جای گاه و مقام پدرش امیرمؤمنان [علی علیه السلام] به او داده شد؛ تا با ارباب مذاهب وارد مجادله و ستیز علمی گردید و پایه‌های دین را محکم و پابرجا ساخت.

مناظره امام رضا (علیه السلام) با ارباب ادیان و مذاهب

ویژگی دانش‌ورانه بارز امام رضا (علیه السلام) سبب شد آن حضرت، به «عالم آل محمد» (صلی الله علیه و آله و سلم) ملقب گردند.

قَالَ أَبُو الصَّلْتِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَ كَانَ يَقُولُ لِبَنِيهِ هَذَا أَخُوكُمْ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَالِمُ آلِ مُحَمَّدٍ فَسَلُّوهُ عَنْ أَدْيَانِكُمْ وَ احْفَظُوا مَا يَقُولُ لَكُمْ فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ غَيْرَ مَرَّةٍ يَقُولُ لِي إِنَّ عَالِمَ آلِ مُحَمَّدٍ لَفِي صَلْبِكَ وَ لَيْتَنِي أُدْرِكْتُهُ فَإِنَّهُ سَمِيَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا (ع).^{۱۷۷}

از اسحاق، پسر امام موسی کاظم (علیه السلام) نقل است که پدرم موسی بن جعفر (علیهما السلام) به فرزندانشان می‌فرمود: این برادر شما، علی بن موسی (علیهما السلام)، «عالم آل محمد» (صلی الله علیه و آله و سلم) است. امور دینی خود را از ایشان بپرسید و این سخن مرا خوب به یاد بسپارید.

من از پدرم حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم که مکررا به من می‌فرمودند: «عالم آل محمد» (صلی الله علیه و آله و سلم) در صلب تو است. ای کاش من او را ادراک می‌کردم! ایشان هم‌نام حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است.

توسل به حضرت رضا (علیه السلام) برای بهره‌مندی از علم و دانش بی‌کران ایشان می‌تواند راه میان‌بری باشد تا انسان، مقدمات عالم شدن و فائده‌رسانی به جامعه را پیدا نماید.

نگاهی تحلیلی به شیوه مناظرات امام رضا (علیه السلام) با بزرگان ادیان

برای آشنایی با گوشه‌ای از مقام علمی حضرت رضا (علیه السلام) کافی است کتاب قطور تاریخ اسلام را ورق بزنیم و حوادث سال‌های زندگی ایشان در ایران را بازخوانی نماییم.

فرازی از تاریخ بااهمیت سرزمین طوس پیش از سال ۳۰۰ هجری قمری^{۱۷۸}

در تاریخ طبری آمده است که روز سه‌شنبه، دوم ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱، مأمون بیعت گرفت برای امام رضا (علیه السلام) به ولایت‌عهدی و آن حضرت را بعد از خود، خلیفه مسلمین قرار داد.

^{۱۷۷} - بحارالانوار: ج ۱۰۰ - ص ۴۹.

^{۱۷۸} - مصادف با ۱۹۶/۱/۸.

کوه هم مقابلت به زحمت بایستد
خورشید قد کشیده به حیرت بایستد

دنیا شده است بارِ شما یا ابالحسن!

وقتی که چشم‌هام سحرخیز می‌شود
شب‌ها حرم عجیب دل‌انگیز می‌شود

از بس عنایت است سرازیر می‌شود
حج مشهد است، قسمتِ ما نیز می‌شود

حاجی شدم کنارِ شما یا ابالحسن!

بعد از حرم، تو هستی و حالِ خُماری‌اش
دل تنگِ لحظه لحظه شادی و زاری‌اش

میهوتِ شمس‌هایِ طلا نقره‌کاری‌اش
حسِ وداع با همه بی‌قراری‌اش

ماییم بی‌قرارِ شما یا ابالحسن!

یک ذره کم نمی‌شود این اشتیاق‌ها
شکرِ خدا دوباره من و این رواق‌ها

امشب نشسته ام بنوسیم به طاق‌ها
این جا پر از شفا است از این اتفاق‌ها

کارِ خدا است کارِ شما یا ابالحسن!

پیری رسید و پنجره فولاد را گرفت
یک گریه باز صحنِ گوهرشاد را گرفت

یک اشکِ چشمِ جامعُ الأضداد را گرفت
عطری وزید و یک دلِ آباد را گرفت

از سَمَتِ کَفَشِ دَارِ شما یا ابالحسن!

و سماه الرضا من آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و برادرش قاسم مؤتمن را از جانشینی خود خلع نمود.

بعد که مأمون، ولایت‌عهدی خود را به امام رضا (علیه السلام) تفویض نمود، دانش‌مندان و اصحاب مقالات را جمع نمود که با حضرت مباحثه کنند.

در واقع آن علومی که در سینه نازنین جدشان امیرالمؤمنین علیؑ (علیه السلام) مانده بود، از این عالم نبیه، بروز و ظهور نمود. همان معارف سرشاری که مولی المتقین و یعسوب الدین می‌فرمود: «إِنَّ هَاهُنَا لَعِلْمًا جَمًّا وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ»^{۱۷۹}. در این سینه، ژرف‌نای اقیانوس دانش خفته و انباشتگی علوم فراوان و معارف گوناگون، آن را موج و متلاطم ساخته است.

در کتاب «کفایة الموحدين» از «قاضی ابوالفرج بغدادی» روایت شده که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند که ظاهر می‌شود از صلب موسی بن جعفر (علیهما السلام) علی که نامیده می‌شود به رضا و او موضع علم و معدن حلم است.

بعد فرمود: ابی المقتول فی ارض الغربة. یعنی: پدرم در کشوری بیگانه کشته شد.

مأمون در مرو، مجلس مفصلی تشکیل داد و علمای مذاهب و ملل را در آن محفل حاضر نمود. من جمله جاثلیق نصاری و رأس الجالوت یهودی و رؤسای صائبین و هیربذ اکبر و اصحاب زردشت و فسطاط رومی.

امام رضا (علیه السلام) با آن‌ها مباحثه فرمودند به طوری که تمام اصحاب ملل، به مراتب علم و فضل و چیرگی آن حضرت اعتراف و اقرار نمودند.

روایتش در کتاب‌هاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام) اثر شیخ صدوق و احتجاج طبرسی، مفصلاً ذکر شده است.

در سال ۲۰۲، مأمون دختر خود، ام حبیب را به حضرت رضا (علیه السلام) تزویج نمود و امر کرد که مردم لباس سبز بپوشند و بقیه البسه به الوان دیگر را از بدن خویش خلع کنند.

ایضاً در این سنه، مأمون از مرو بیرون شد به قصد عراق و بغداد و حضرت رضا (علیه السلام) و فضل بن سهل ذوالریاستین را نیز همراه خود حرکت داد؛ تا به سرخس رسیدند. در سرخس، میان حمام بحیله، فضل بن سهل را به قتل رسانید.

... الحاصل بعد از فضل بن سهل، مأمون حرکت نمود و به سناباد وارد شد. مدتی سر قبر پدرش، هارون اقامت کرد.

در آن وقت، حضرت رضا (علیه السلام) مریض بودند و در آخر صفر سال ۲۰۳، مأمون ایشان را به زهر جفا شهید نمود.

^{۱۷۹} - نهج البلاغه - حکمت ۱۴۷.

امشب حرم قُرُق شده، دِل تا خدا رَوَد
مادر رسیده است به ایوان طلا رَوَد

بالای سر نشیند و پایین پا رَوَد
تا که زیارتی کُند و کربلا رَوَد

مُردیم در جوارِ شما یا ابالحسن!

امشب به دیدنت چو یکی مادر آمده
عباس آمده است و علی اکبر آمده

عمه دوباره با دو سه تا دختر آمده
حتی رباب مام علی اصغر آمده

جَمع اند در مَدارِ شما یا ابالحسن!

دارُالکرامه است اگر با حبیبها
دارُالاجابه است برای غریبها

دارُالهدایه در شبِ ابن الشیبها
مانند کربلا است حرم، بوی سیبها

می آید از مزارِ شما یا ابالحسن!

نون و القلم نبی است و ما یسْطَرون حسین
طاقِ فلک علی است به عالم ستون حسین

خلقت تمام حضرت زهرا است خون حسین
هستی تمام ظاهر و ما فی البُطون حسین

ذکر حسین کارِ شما یا ابالحسن!

(حسن لطفی)

مأمون امر کرد که آن حضرت را نزد قبر پدرش هارون دفن نمایند و به حسن بن سهل، برادر فضل بن سهل نامه‌ای نوشت و او را از شهادت حضرت علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) آگاه کرد.

همچنین به اهل بغداد و بنی العباس نوشت: «سبب انزجار و کدورت شما از من، این بود که امام رضا (علیه السلام) را ولی عهد خود نمودم. اکنون آن حضرت از دنیا رحلت فرمودند.»

سپس مردم را دوبرتبه به بیعت با خود فرا خواند. اما اهل بغداد و بنی العباس، جواب بسیار غلیظ و درشتی به او دادند ...

مناظرات و گفت‌وگوهای امام رضا (علیه السلام) با بزرگان ادیان و مذاهب، یکی از مهم‌ترین منابع برای درک بهتر عقاید شیعه بوده و از ابعاد مختلف محتوایی و خصوصاً روش‌شناسی، اهمیت دارد؛ چرا که هم‌زمان با تفکر و تأمل در محتوای مناظره با ادیان و مذاهب گوناگون، باید در روش و سبک این مباحثات نیز اندیشید.

مجادله علمی، یکی از سنت‌های حسنه‌ای است که جای‌گاه ویژه‌ای در فرهنگ اسلام دارد. در اهمیت آن، همین مقدار بس که آیات چندی از قرآن کریم، اختصاص به توضیح و تبیین آداب آن در میان مسلمانان داشته و آنان را از کشمکش و بحث‌های بی‌ثمر باز داشته است.

« وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... » (عنکبوت آیه ۴۶)

« ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ... » (نحل آیه ۱۲۵)

صفحات تاریخ اسلام، نمونه‌های بسیاری از تلاش‌های علمی بزرگان دینی را در خود ثبت کرده است که هر یک در زمینه تبیین اندیشه خود و زدودن سوء تفاهات، هم‌چنین تعامل علمی بیش‌تر و نمایان شدن نقاط مشترک دریافت‌های مختلف از وحی، به مناظره نشستند.

مناظره در حقیقت، فشرده‌ترین کلاسی است که ارباب تعقل، در آن زورآزمایی کرده و باطن پندار خویش را بر دیگر مدعیان اثبات می‌کنند.

در کتب تاریخی، اسامی دقیق مناظره‌کنندگان ذکر نشده و تنها به لقب آن‌ها اشاره‌ای شده است. نام‌های جاثلیق و رأس الجالوت و هرید و مانند آن‌ها، در حقیقت مقاماتی است که آن افراد، در دین خود داشته‌اند. مثلاً جاثلیق، مقام سر اسقفی مسیحیان در ایران بود. یا رأس الجالوت (بزرگ مهاجران)، ریاست یهودیان را بر عهده داشت و وظیفه‌ش تعیین قضاات و روحانیون یهودی بود.

«تو سفره‌دار عشقی و ما ریزه‌خوار تو»

دل را مقیم درگه جانان نوشته‌اند
ما را غلام حضرت سلطان نوشته‌اند

آتش ز سوز سینه ما آفریده شد
چون عشق تو، به سینه سوزان نوشته‌اند

تو سفره‌دار عشقی و ما ریزه‌خوار تو
ما را کنار چشم تو، مهمان نوشته‌اند

دل ذره ذره می‌شود از یک نگاه تو
گویا ز روی چشم تو، قرآن نوشته‌اند

روز ازل - که قرعه به نام تو می زدند -
ما را برای عشق تو، قربان نوشته‌اند

دل می‌تپد به سینه ز فکر جمال تو
اصلاً مرا ز عشق تو، حیران نوشته‌اند

از آن شبی که دل ز دل ما ربوده‌ای
ما را انیس دیده گریان نوشته‌اند

ما از محرم و صفر و فاطمیه‌ایم
ما را یتیم سوره انسان نوشته‌اند

(مجتبی روشن‌روان)

اما در یک نگاه اجمالی، ۳ هدف کلی را برای این مناظره از دیدگاه دستگاه خلافت و حاکمیت می‌توان تعریف نمود که عبارت‌اند از:

۱. خراب کردن وجهه امام رضا (علیه السلام)

چهره موجه امام، در میان مردم و هیمنه علمی او و ادعای منصوص بودن جای‌گاه امامت می‌توانست دسیسه‌های مأمون را از آوردن امام رضا (علیه السلام) به مرو نقش بر آب کند. بنابراین لازم بود تا در این خصوص، ایشان را نیز مانند دیگر انسان‌های زمینی، خطاپذیر و محدود از بعد علمی معرفی نمایند. به همین دلیل می‌بینیم که برپایی جلسات مناظره، از نخستین اقدامات مأمون در بدو ورود امام به مرو بود.

این مسئله در مناظره آن حضرت با سلیمان مروزی، به شکل آشکارتری نمایان است. آن‌جا که مأمون به سلیمان می‌گوید که من تو را آورده‌ام تا او را حتی شده فقط در یک مورد، مجاب و مغلوب نمایی.^{۱۸۰}

خبرهای متعدد از وجود درگیری‌های پر شمار می‌توانست افراد بسیاری را به این فکر بیندازد که آن‌ها نیز می‌توانند با تشکیل گروه‌های مسلح، دست به قیام زده و حق خود را با قدرت قهریه مطالبه نمایند. برپایی چنین جلسات مناظره‌ای، قادر بود ذهن مردم را از این کشمکش‌ها، به سمت مباحث دیگر معطوف کرده، اوضاع اجتماعی-سیاسی را تا حدودی آرام نماید.

۲. شناخت بهتر امام، از طرف خود مأمون

این مطلب از کلام نوفلی، راوی حدیث کاملاً قابل استنباط است؛ آن‌گاه که امام رضا (علیه السلام) از او سؤال می‌کنند که «به نظر تو، هدف مأمون چیست؟» و وی پاسخ می‌دهد که «او قصد آزمایش شما را دارد».

در انتهای این جلسه، محمد بن جعفر، عموی حضرت، به نوفلی می‌گوید: «او قصد داشت امام رضا (علیه السلام) را بیازماید؛ تا دریابد که آیا چیزی از علم امامت نزد ایشان هست، یا نه؟» این گفتار و کردار، نشان‌گر جنبه یادشده از مناظره است.

لذا مأمون برای درک بهتر این مسئله که آیا آن حضرت، به‌راستی امام شیعیان است؛ یا مانند برخی مدعیان دروغین، تنها از فرصت بدست آمده، قصد استفاده بهینه را دارد، این مناظرات را برپا نمود.

امام رضا (علیه السلام) علاوه بر پاسخ‌هایی که از علم آن حضرت سرچشمه می‌گرفت، شیوه‌های خاصی را در بحث به اجرا گذاشتند که از حیث روش‌شناختی قابل توجه است. مثل مناظره به‌صورت تک به تک، یا خودداری از نقد شخصیت افراد به جای نقد استدلال، یا استفاده از مسلمات خصم و ...

در انگاره زیر، به چند نمونه از این شیوه‌ها اشاره می‌گردد.

^{۱۸۰} - عیون اخبار الرضا: باب ۱۳ - ص ۳۶۲.

«دل برده از بهشت، زوایای مرقدت»

سائل به سفره‌خانه ارباب تا رسید
نقاره‌ای زدند که یاران، گدا رسید

من آمدم که باز گدایی کنم تو را
این بار هم به دادِ گدا، آشنا رسید

یک بار آمدیم طواف حریمتان
صدها هزار مرتبه خیرش به ما رسید

دل برده از بهشت، زوایای مرقدت
از بس که در حریم تو بوی خدا رسید

رحمت در ازدحام حرم موج می‌زند
وقتی نگاه حضرت موسی الرضا رسید

باب الجواد، باب ورود بهشت ما است
باب هدایتی است که از هل اتی رسید

(مجتبی قاسمی)

۱. مناظره انفرادی با نمایندگان ادیان

یکی از مهم‌ترین روش‌هایی که امام رضا (علیه السلام) در اجرای مناظرات در پیش گرفتند، گفت‌وگو به صورت تک به تک است. بدین شکل که هر یک از افراد، به نوبت مطالب خود را مطرح می‌کرد و حضرت به پرسش‌های او پاسخ می‌دادند. بعد از آن که آن شخص، قبول شکست می‌کرد، به سراغ نفر بعدی می‌رفتند.

در این شگرد، علاوه بر آن که شخص جواب‌گو می‌تواند تمرکز بیش‌تری روی مطالب مطرح‌شده داشته باشد، مانع از این می‌گردد که مسائل حاشیه‌ای به وسیله دیگران به میان آید و موضوع اصلی مورد بحث، مغفول بماند.

گاهی دیده می‌شود که در مباحثات چند نفری، یک نفر، مطلبی را بیان می‌کند که بحث‌برانگیز است. در همین زمان، شخص دیگری، مطلب جدیدی به ذهنش خطور می‌کند که از نظری مرتبط با مطلب مطرح‌شده، یا جواب فرد پاسخ‌گو است که بحث را به سمت و سوی دیگری می‌برد.

این معضل موجب می‌شود که بعد از اندک زمانی، آن قدر مسائل مختلف بی‌پاسخ، به میان آید که هر ۲ طرف، در ادامه جدال علمی، حیران شوند و ندانند که به کدام اشکالات باید پردازند. شاهدان ماجرا نیز بی‌نخواهند برد که بالاخره چه کسی پیروز میدان شده است. اما طرح مسئله مناظره به‌طور انفرادی و به نوبت، این امکان را از فرد مقابل می‌گیرد که جوسازی کاذب نماید با کمک دیگران، از جواب‌دهی به اشکالات طرفه رود و فرار کند.

۲. خودداری از نقد شخصیت افراد، به جای نقد استدلال

از نکات جالب توجه در این مناظره آن است که امام رضا (علیه السلام) در هیچ جای مناظره، مخاطبان خود را متهم به دروغ‌گویی و مغلطه‌گری نمی‌کنند؛ بلکه در تمام موارد، نقاط اشتباه و انحراف آنان را تذکر می‌دهند.

در حقیقت، آن حضرت، از نقد شخصیت افراد، خودداری می‌ورزند و به نقد خالص خود مطالب می‌پردازند. با وجود آن که گاهی احساس می‌شود که مخاطبان امام رضا (علیه السلام) راه اعتدال را رها کرده، کلمات خود را آمیخته با افتراء، تحریف، یا سفسطه می‌کنند، اما حضرت در همه این حالات، با صبر و حوصله، از کنار شخصیت افراد گذشته، تنها استدلالات آنان را آماج حملات خود قرار می‌دهد.

در مقابل می‌بینیم که جاثلیق، بزرگ نصرانیان از تنها فرصتی که برای نقد شخصیت امام رضا (علیه السلام) پیدا می‌کند، سریعاً سوء استفاده کرده، ایشان را به جهل و ناتوانی علمی متهم می‌نماید.

توجه به این نکته، در مناظراتی که ناظران انبوه دارد، باید بسیار مورد توجه قرار گیرد. زیرا شاید عنایت مخاطبان را به سمت حق‌مداری مناظره‌کننده جلب نماید و مانع از خارج شدن شکل مباحثه از قالب و ساختار یک گفت‌وگو علمی، به دعوا و ستیزه‌جویی شخصی شود.

«السلطان ابوالحسن»

زمانش رسیده بیا و دعا کن
بیا درد را با دعایت دوا کن

زمانش رسیده سبک بال باشی
دلت را ز بند تعلق رها کن

اگر خواستی پاک گردی، خودت را
مقیم حرم‌خانه اِتما کن

اگر خواستی محرم راز گردی
بیا و مس قلب تیره، طلا کن

اگر کارت از هر لحاظی گره خورد
علی بن موسی الرضا را صدا کن

امامی که در مهربانی، به‌نام است
بیا در حریم رضا، بار عام است

تویی هشتمین گل ز باغ ولایت
خدا و تو دارید از هم رضایت

شنیدم که پا بر زمین می‌گذاری
چراغان نمودم دلم را برایت

به لب‌ها، «نعم» داری و «لا» نداری
نرفته کسی از درت بی عنایت

هر آن‌چه که خواهد، عطا می‌نمایی
ندارد کرم در نگاهت نهایت

هر آن کس که خواهد سه جا پیشش آیی
کند یک زیارت برایش کفایت

زیارت در این بارگاه مطهر
بود با هزار عمره و حج برابر

به غیر از پناحت؛ پناهی نداریم
به جز روی تو، قبله‌گاهی نداریم

برای رسیدن به راه سعادت
به غیر از مسیر تو، راهی نداریم

همیشه هر آن‌چه که خواهیم داری
ولی آن‌چه را تو بخواهی نداریم

۳. استفاده از مفاهیم مسلم نزد طرف مقابل

بارها در این مناظره، امام رضا (علیه السلام) ابتدا از فرد مقابل، نسبت به موضوعی که قرار است پایه استدلال باشد، اعتراف می‌گیرند. مانند این فراز از مناظره:

«امام رضا (علیه السلام) تو را سوگند می‌دهم؛ آیا در انجیل این گزاره هست که یوحنا گفت: مسیح مرا از آیین محمد عربی خبر و به من مژده داد که پس از وی، محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] می‌آید. من هم این بشارت را به حواریون دادم و آنان به محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] ایمان آوردند؟

جائلیق: یوحنا به نبوت یک مرد و نیز خاندان و وصی او نوید داد؛ ولی روشن نکرد که او، چه موقعی ظهور می‌نماید و هم‌چنین نام ایشان را معین نکرد.

امام رضا (علیه السلام) اگر کسی را بیاوریم که نام محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] و خاندان و پیروان ایشان را از انجیل بخواند، به او ایمان می‌آوری؟

جائلیق: آری؛ ایمان محکم!

... سپس امام رضا (علیه السلام) نام محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] و خاندان و پیروان ایشان را از انجیل قرائت کردند.

... جائلیق: آن‌چه را وجودش در انجیل برایم ثابت و روشن شد، انکار نمی‌کنم و به آن معترفم.»^{۱۸۱}

۴. حصر عقلی

از دیگر موارد مورد استفاده در مناظرات، قرار دادن مسیر مناظره در حالتی است که شخص مخاطب در یک حصر عقلی گرفتار شود. حصر عقلی در حقیقت یک دوراهی است که هر دوی آنها به شکست منتهی می‌شود و راه فراری برای مناظره کننده باقی نمی‌ماند. اشخاص متبحر در مناظره، معمولاً در پاسخ دادن سعی می‌کنند، تا جایی که ممکن است خود را از گردنه خطر حصر عقلی دور نگه دارند.

در مناظره امام رضا (علیه السلام) با بزرگان ادیان آسمانی، می‌بینیم که این تکنیک بارها به‌وسیله امام رضا (علیه السلام) استفاده می‌شود. مثل زمانی که آن حضرت، نام پیام‌بر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) و خاندانشان (علیهم السلام) را از انجیل قرائت و سپس به جائلیق می‌فرمایند:

^{۱۸۱} - عیون اخبار الرضا (علیه السلام): ج ۱ - باب ۱۲ - ص ۳۲۰.

«تو مهمان نه، آقای ایران زمینی!»

مگر غیر از این است که تو ثوابی
و ما پیش تو جز گناهی نداریم

قبول است؛ اما ولایت که داریم
نگو؛ عزت و شأن و جاهی نداریم

تویی عزت و شأن و جاهم، رضا جان!
منم یک رعیت، تو شاهم، رضا جان!

الا ای مرادم! به عشقت مریدم
تو هستی امید دل نامیدم

بلای محبت بلا نیست هرگز
بلای تو را من به جانم خریدم

کمک کرد جبریل تا عرش رفتم
رسیدم به جایی که جز تو ندیدم

ندا آمد از غیب، روی خدا چیست؟
منم روی ماهت به صفحه کشیدم

بهشت خدا را تصور نمودم
همین که به باب الجودت رسیدم

تو رضوان، تو جنت، تو خلد برینی
تو مهمان نه، آقای ایران زمینی!

برای خزانی قلبم، بهاری
تو زیباترین جلوه روزگاری

برای تو کاری ندارد که من هم
برایت شوم خادم افتخاری

اگر خادم افتخاری نشد پس
بده لافل منصب کفش داری

سه جا وعده کردی بیایی سراغم
مبادا که من را تو تنها گذاری!

شنیدم که پلک دو چشمت شده زخم
چقدر اشکریز شه نی سواری؟!

به هر بزم و هر انجمن گریه کردی
تو بر غارت پیرهن گریه کردی

(علی اصغر انصاریان)

«چه پاسخی داری؟ یا باید بگویی که آن چه خواندم انجیل نیست؛ یا باید بگویی که انجیل دروغ است. اما احتمال اول که بطلانش ثابت شد. بنابراین یا باید به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) طبق اخبار انجیل اعتراف کنی، یا کشتنت واجب می‌شود؛ چون خدا و پیام‌بر و کتاب خود را منکر شده‌ای!»^{۱۸۲}

در این جا است که جاثلیق راهی جز تأیید کلام امام ندارد و بر صحت مطالب یادشده از انجیل اذعان می‌کند.

۵. تبدیل مستشکل، به پرسش‌گر فعال

تسلط روحی و علمی امام رضا (علیه السلام) در طول مناظره بر علمای ادیان، سبب گردید تا آن‌ها از جای‌گاه یک اشکال‌کننده، به موضع سؤال‌کننده تغییر وضعیت دهند.

این مسئله، تنها زمانی اتفاق می‌افتد که مخاطبان بر چیره‌دستی علمی فرد مقابل خود، پی برده، به‌نوعی خود را در برابر او ضعیف بیابند. از این رو، با تغییر لحن خود از حالت اشکال کردن به سؤال نمودن، میزان ضربات را بر خود کاهش داده، شکل کار را از مبارزه‌جویی، به مباحثه علمی تغییر می‌دهند؛ تا اگر اشکالی هم در این میان مطرح شد و این چالش رد گردید، به حساب پرسش علمی گذاشته شود؛ نه خرده‌گیری.

این حالت در برخورد رأس الجالوت - که پس از جاثلیق وارد بحث شد - کاملاً مشهود است. او بارها به جهل خود نسبت به سؤال امام رضا (علیه السلام) اذعان نموده، از ایشان پاسخ آن پرسش را درخواست می‌کند.

۶. وارد کردن اتهام، بر اساس باورهای غلط مقابل

از مطالب جالبی که در این مناظره اتفاق افتاد، استفاده امام رضا (علیه السلام) از تکنیک اتهام وارد کردن است.

در این شیوه، شخص مناظره‌کننده، به ظاهر با وارد کردن اتهام، شخص مخاطب را بر می‌انگیزاند تا نسبت به تهمت ایرادشده عکس‌العمل نشان دهد. او نیز که احساس می‌کند حربه خوبی را یافته، دلایل محکمی در رد خصم خود دارد، با قدرت وارد میدان می‌شود و سعی می‌کند با رد این تهمت، مخاطب خود را محکوم کند. اما بعد از مدتی، با تغییر یافتن ناگهانی شکل بحث و طرح آن روی سکه، او تازه متوجه می‌گردد که این اتهام، تنها دامی برای گرفتن اعتراف از او در مسیر رد عقیده دیگری بوده است.

«امام رضا (علیه السلام) ... تنها عیبی که عیسای شما داشت، این بود که او مردی ضعیف و ناتوان بود و روزه کم می‌گرفت و نماز کم می‌خواند.

جاثلیق: علمت را تباه کردی و ناتوانی خود را از نظر علمی آشکار نمودی. من پیش از این سخن، فکر می‌کردم که شما داناترین مسلمانان هستی! ... او هیچ روزی را افطار نکرد و هیچ ششی را نخوابید. او همه روزها روزه و همه شب‌ها را مشغول عبادت بود.

^{۱۸۲} - عیون اخبار الرضا (علیه السلام)؛ شیخ صدوق: ج ۱ - باب ۱۲، ص ۳۲۰.

«شوری اشک»

دل سودازده، سامان نپذیرد هرگز
کافر چشم تو، برهان نپذیرد هرگز

آن که بیمار نگاهی شده هنگام سحر
منت مرهم و درمان نپذیرد هرگز

با نگاه تو، اگر عاشقی آغاز شود
جز به دیدار که پایان نپذیرد هرگز؟

دل اگر خانه هر بی سر و پایی گردد
اثر از گفته خوبان نپذیرد هرگز

عمر بی معرفت، آبی است که از جو رفته
این زیانی است که جبران نپذیرد هرگز

ما در خانه سلطان، سر و سامان داریم
هر چه داریم، ز آقای خراسان داریم

با دم قدسی معشوق، نفس تازه کنم
تا که قدری سخن از بار خوش‌آوازه کنم

صحن‌گردی حرم، وقت سحر می‌خواهم
تا صفای دل شیدازده اندازه کنم

بین هشتی حرم، گر بکشیدم بر دار
سر سودایی خود، زینت دروازه کنم

سرگذشت من و تو، گشته کرم‌نامه عشق
هر سحر پای مناجات، دلی تازه کنم

تار گیسو طلبم تا که ورق‌های دلم
هم‌چو یک مصحف پردرد به شیرازه کنم

نام این مصحف دل را بگذارم ز قضا
قصه یک سگ ول‌گرد و کرامات رضا

تا که بر گنبد تو، دیده‌ام از دور افتاد
ناگهان در دل آلوده من، شور افتاد

اولین بار که دیدم حرمت را گفتم:
«ای سلیمان! به سرایت گذر مور افتاد»

امام رضا (علیه السلام) بنابراین او که به عقیده شما خدا است؛ برای چه کسی آن همه روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟!

در این جا، جاثلیق از پاسخ امام فرو ماند.^{۱۸۳}

نکته جالب در این جمله، آن است که امام رضا (علیه السلام) نمی‌گویند؛ حضرت عیسی این گونه بود؛ بلکه می‌فرمایند: عیسی شما این گونه بود.

مناظره امام رضا (علیه السلام) با فرقه‌های انحرافی در بصره

جریان مناظره امام رضا (علیه السلام) با فرقه‌های انحرافی در بصره چه بود و چرا آن حضرت، مبادرت به این کار فرمودند؟

در دوران ولایت‌عهدی علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) نه تنها کاخ مأمون به برکت وجود آن حضرت، کانون بحث و مناظرات علمی شد و به وسیله ایشان، نور آفتاب اسلام از آن جا به نقاط دور دست تابید؛ بلکه در بصره نیز یک بار چنین ماجرابی اتفاق افتاد.

بصره دروازه عراق و در آن زمان، یکی از ورودی‌های مهم گرایش به دین اسلام بود. پس از گسترش اسلام، راه‌یابی بسیاری از مکاتب و مذاهب مختلف به کانون این کیش، از بصره بود. اصولاً بندرگاه‌های مهم در طول تاریخ، همیشه محل انتقال فرهنگ‌های زشت و زیبا بوده‌اند، همانند: بندرگاه اسکندریه در مصر و آتن در یونان و استانبول در ترکیه.

بی‌سبب نیست؛ امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نامه‌ای که به «عبدالله بن عباس» نوشتند، فرمودند: «وَاعْلَمُ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ إبْلِيسَ وَ مَغْرَسُ الْفِتَنِ فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ وَ أَحْلَى عَقْدَةَ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ»^{۱۸۴}؛

بدان که بصره محل نزول شیطان و کشت‌زار فتنه‌ها است! با مردمش به احسان رفتار کن و عقده‌های ترس را از قلوبشان بگشا [و آغوش اسلام را برای پذیرش آن‌ها باز کن؛ تا به سراغ راه دیگری نروند].

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ قَالَ: لَمَّا تُوَفِّيَ الْإِمَامَ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَ اتَيْتُ الْمَدِينَةَ فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا (علیه السلام) فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ بِالْأَمْرِ وَ أَوْصَلْتُ إِلَيْهِ مَا كَانَ مَعِيَ وَ قُلْتُ إِنِّي صَائِرٌ إِلَى الْبَصْرَةِ وَ عَرَفْتُ كَثْرَةَ خِلَافِ النَّاسِ وَ قَدْ نَعِيَ إِلَيْهِمْ مُوسَى (علیه السلام) وَ مَا أَشْكُ أَنَّهُمْ سَيَسْأَلُونِي عَنْ بَرَاهِينِ الْإِمَامِ فَلَوْ أَرَيْتَنِي شَيْئاً مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ الرَّضَا (علیه السلام) لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ هَذَا فَأَبْلِغْ أَوْلِيَاءَنَا بِالْبَصْرَةِ وَ غَيْرِهَا أَنِّي قَادِمٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ أَخْرَجَ إِلَيَّ جَمِيعَ مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ صَ عِنْدَ الْأَنْثَمَةِ مِنْ بَرْدَتِهِ وَ قَضِيْبِهِ وَ سِلَاحِهِ وَ غَيْرِ ذَلِكَ فَقُلْتُ وَ مَتَى تَقْدَمُ عَلَيْهِمْ قَالَ بَعْدَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ وُضُوكَ وَ دُخُولِكَ الْبَصْرَةَ. فَلَمَّا قَدِمْتُهَا سَأَلُونِي عَنِ الْحَالِ فَقُلْتُ لَهُمْ إِنِّي أَتَيْتُ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ عَ قَبْلَ وَفَاتِهِ بِيَوْمٍ وَاحِدٍ فَقَالَ إِنِّي مَيِّتٌ لَا مَحَالَةَ فَإِذَا وَارَيْتَنِي فِي لِحْدِي فَلَا تُقِيمَنَّ وَ تَوَجَّهْ إِلَى الْمَدِينَةِ بِوَدَائِعِي هَذِهِ وَ أَوْصِلْهَا إِلَى ابْنِي عَلِيِّ بْنِ مُوسَى فَهُوَ وَصِيِّي وَ صَاحِبُ الْأَمْرِ بَعْدِي فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ وَ أَوْصَلْتُ الْوَدَائِعَ إِلَيْهِ وَ هُوَ يُوَافِيكُمْ إِلَى ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ يَوْمِي هَذَا فَاسْأَلُوهُ عَمَّا سَأَلْتُمْ فَابْتَدَرَ لِلْكَلامِ عَمَرُو بْنُ هَذَابٍ [هَذَابٌ] مِنَ الْقَوْمِ وَ كَانَ نَاصِبِيًّا يَنْحُو نَحْوَ التَّرِيدِ وَ

^{۱۸۳} - عيون اخبار الرضا (عليه السلام): شيخ صدوق: باب ۱۲ - ص ۳۲۲.

^{۱۸۴} - نهج البلاغة، شريف الرضى، محمد بن حسين، محقق / مصحح: صبحي صالح، هجرت، قم، ۱۴۱۴ قمری، چاپ اول، ص ۳۷۵، (نامه ۱۸).

«من گدازاده و تو، نسل به نسل سلطان»

بی پناه آمدم و خوب پناهم دادی
راهم از حادثه در دولت منصور افتاد

تا به خود آمده، دیدم که دل از دستم رفت
وسط آینه‌ام چشمه‌ای از نور افتاد

نه بگویم که کلیمم حرمت عرش خدا است
اتفاقی ره موسای دل از طور افتاد

یک قدم سوی تو با عمره برابر گردد
کعبه هم دور سر گنبد تو می‌گردد

ای که ناگفته ز اسرار دلم آگاهی!
دست‌گیر دل هر خسته‌دل و گم‌راهی

ز عنایات رؤفانه تو فهمیدم
که نه من، بلکه همیشه تو مرا می‌خواهی

در بهشت تو نهم پای چو با کوهی درد
تو طبیبانه دوا می‌کنی‌اش با آهی

من گدازاده و تو نسل به نسل سلطان
خوش برازنده تو، صحن و سرای شاهی

حاجت از دل نگذشته، تو روا می‌سازی
ای که ناگفته ز اسرار دلم آگاهی!

من مسلمان شده نیمه نگاهت هستم
لحظه مرگ بیا، دیده به راهت هستم

دل بیمار مرا فرصت درمانی ده
با دم قدسی‌ات ای دوست! مرا جانی ده

قبل از آنی که گناهم نفسم را گیرد
آدمم توبه کنم، مهلت جبرانی ده

هم‌چنان زلف پریشان تو، آواره شدم
به دل خانه‌خرابم، سر و سامانی ده

شوری اشک چشیدم که نمک‌گیر شدم
سر این سفره به من رزق فراوانی ده

الاعترزال فقال يا محمد إن الحسن بن محمد رجل من أفاضل أهل هذا البيت في ورعه وزهده وعلمه وسنه وليس هو كساب مثل علي بن موسى ولعله لو سئل عن شيء من معضلات الأحكام لحرار في ذلك فقال الحسن بن محمد وكان حاضراً في المجلس لا تقل يا عمرو ذلك فإن علياً على ما وصف من الفضل وهذا محمد بن الفضل يقول إنه يقدم إلى ثلثه أيام فكفاك به دليلاً وتفرقوا فلما كان في اليوم الثالث من دخولي البصرة إذا الرضا (عليه السلام) قد وافى فقصد منزل الحسن بن محمد وأخلى له داره وقام بين يديه يتصرف بين أمره ونهيه فقال يا حسن بن محمد أحضر جميع القوم الذين حضروا عند محمد بن الفضل وغيرهم من شيعتنا وأحضر جائبك النصارى ورأس الجالوت ومر القوم أن يسألوا عما بدأ لهم فجمعهم كلهم والزيدية والمعتزلة وهم لا يعلمون لما يدعوهم الحسن بن محمد فلما تكاملوا ثنى للرضا (عليه السلام) وسادة فجلس عليها ثم قال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته هل تدرؤن لهم بدأتكم بالسلام فقالوا لا قال لتطمئن أنفسكم قالوا ومن أنت يرحمك الله قال أنا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب وأبى رسول الله ص صليت اليوم الفجر في مسجد رسول الله ص مع وإلى المدينة وأقراني بعد أن صليت كتاب صاحبه إليه واستشارني في كثير من أموره فأشرت عليه بما فيه الخط له ووعدته أن يصير إلي بالعشي بعد العصر من هذا اليوم ليكتب عندي جواب كتاب صاحبه وأنا واف له بما وعدته به ولا حول ولا قوة إلا بالله فقال الجماعة يا ابن رسول الله ما نريد مع هذا الدليل برهاناً أكبر منه وإنك عندنا الصادق القول وقاموا لينصرفوا فقال لهم الرضا (عليه السلام) لا تفرقوا فإني إنما جمعتم لتسألوني عما شئتم من آثار النبوة وعلامات الإمامة التي لا تجدونها إلا عندنا أهل البيت فهلتموا مسائلكم فابتدر عمرو بن هذاب [هداب] فقال إن محمد بن الفضل الهاشمي ذكر عنك أشياء لا تقبلها القلوب فقال الرضا (عليه السلام) وما تلك قال أخبرنا عنك أنك تعرف كل ما أنزله الله وإنك تعرف كل لسان ولغة فقال الرضا (عليه السلام) صدق محمد بن الفضل فأنا أخبرته بذلك فهلتموا فاسألوا قال فإننا نختبرك قبل كل شيء باللسان واللغات وهذا رومي وهذا هندي وهذا فارسي وهذا تركي فأحضرناهم فقال فليتكلموا بما أحبوا أجب كل واحد منهم بلسانه إن شاء الله فسأل كل واحد منهم مسألة بلسانه ولغته فأجابهم عما سألوا بالسننهم ولغاتهم فتحير الناس وتعجبوا وأقروا جميعاً بأنه أفصح منهم بلغاتهم ثم نظر الرضا (عليه السلام) إلى ابن هذاب فقال إن أنا أخبرتك أنك ستبتلي في هذه الأيام بدم ذي رحيم لك أ كنت مصدقاً لي قال لا فإن الغيب لا يعلمه إلا الله تعالى قال ع أ وليس الله يقول عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً إلا من ارتضى من رسول فرسول الله عند الله مرتضى ونحن ورثة ذلك الرسول الذي أطلع الله على ما شاء من غيبه فعلمنا ما كان وما يكون إلى يوم القيامة وإن الذي أخبرتك به يا ابن هذاب لكائن إلى خمسة أيام فإن لم يصح ما قلت لك في هذه المدة فإني كذاب مفتر وإن صح فتعلم أنك الراد على الله وعلى رسوله ولك دالة أخرى أما إنك ستصاب ببصرك وتصير مكفوفاً فلأتبصر سهلاً ولا جبلاً وهذا كائن بعد أيام ولك عندي دالة أخرى أنك ستحلف يميناً كاذبة فتضرب بالبرص قال محمد بن الفضل فوالله لقد نزل ذلك كله بابن هذاب [هداب] فقيل له أ صدق الرضا أم كذب قال لقد علمت في الوقت الذي أخبرني به أنه كائن ولكني كنت أتجلد ثم إن الرضا ع التفت إلى الجائليق فقال هل دل الإنجيل على نبوة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) قال لو دل الإنجيل على ذلك ما جحدناه فقال أخبرني عن السكتة التي لكم في السفر الثالث فقال الجائليق اسم من أسماء الله تعالى لا يجوز لنا أن نظهره قال الرضا ع فإن قررتك أنه اسم محمد وذكره وأقر عيسى به وأنه بشر بنى إسرائيل بمحمد أ تفر به ولا تنكره قال الجائليق إن فعلت أقررت فإني لا أزد إلا الإنجيل ولا أجدده قال الرضا (عليه السلام) فخذ على السفر الثالث الذي فيه ذكر محمد وبشارة عيسى بمحمد قال الجائليق هات فأقبل الرضا (عليه السلام) يتلو ذلك السفر الثالث من الإنجيل حتى بلغ ذكر محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) فقال يا جائليق من هذا النبي الموصوف قال الجائليق صفه قال لا أصفه إلا بما وصفه الله هو صاحب الناقة والعصا والكساء النبي الأمي الذي يجدونه مكتوباً عندهم في التوراه والإنجيل يأمرهم بالمعروف وينهاهم عن المنكر ويحل لهم الطيبات ويحرم عليهم الخبائث ويضع عنهم إصرهم والأغلال التي كانت عليهم يهدي إلى الطريق الأفصد والمنهاج الأعدل والصراط الأقوم سألتك يا جائليق بحق عيسى روح الله وكلمته هل تجد هذه الصفة في الإنجيل لهذا النبي فأطرق الجائليق ملياً وعلم أنه إن جحد الإنجيل كفر فقال نعم هذه الصفة في الإنجيل وقد ذكر

«پلک زخمی تو از خاطره گودال است»

حمدلله که سر کوی تو زنجیر شدم
استخوانی به سگ خانهات ارزانی ده

لحظه مرگ قدم رنجه کن و بر ما هم
فیض دیدار چون آن عاشق سلمانی ده

از تو من روزی شب‌های محرم خواهم
چشم پرگریه‌ای و سینه سوزانی ده

سفره عاشقی‌ام را تو بیا کامل کن
عصر روز عرفه، فرصت قربانی ده

در حریمت خبر از عرش خدا می‌آید
بوی سیب حرم کرب و بلا می‌آید

آمدی تا که به نامت دل ما زنده شود
یادی از فاطمه و شیر خدا زنده شود

آمدی تا سند شیعی ما باشی
با نفس‌های تو تسبیح و دعا زنده شود

آمدی تا زیبات خواهدت آواره شود
یاد آوارگی شام بلا زنده شود

پلک زخمی تو از خاطره گودال است
آمدی روضه آن رأس جدا زنده شود

امر کردی به همه گریه کنند بهر حسین
تا غم بی‌کفن کرب و بلا زنده شود

جد مظلوم تو را با لب عطشان کشتند
خواهرش دید و به گیسوی پریشان کشتند

(قاسم نعمتی)

عِيسَى هَذَا النَّبِيُّ وَ لَمْ يَصِحَّ عِنْدَ النَّصَارَى أَنَّهُ صَاحِبُكُمْ فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام) أَمَا إِذَا لَمْ تَكْفُرْ بِجُحُودِ الْإِنْجِيلِ وَ أَفْرَرْتَ بِمَا فِيهِ مِنْ صِفَةِ مُحَمَّدٍ ص فَخُذْ عَلَيَّ فِي السَّفَرِ الثَّانِي فَإِنِّي أُوْجِدُكَ ذَكَرَهُ وَ ذَكَرَ وَصِيَّهِ وَ ذَكَرَ ابْنَتَهُ فَاطِمَةَ وَ ذَكَرَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنَ فَلَمَّا سَمِعَ الْجَائِلِيْقُ وَ رَأْسُ الْجَالُوتِ ذَلِكَ عَلِمَا أَنَّ الرَّضَا عِ الْعَالَمِ بِالتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ فَقَالَا وَ اللَّهُ قَدْ أَتَى بِمَا لَا يُمْكِنُنَا رَدُّهُ وَ لَا دَفْعُهُ إِلَّا بِجُحُودِ التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ وَ قَدْ بَشَّرَ بِهِ مُوسَى وَ عِيسَى جَمِيعًا وَ لَكِنْ لَمْ يَتَقَرَّرْ عِنْدَنَا بِالصَّحَّةِ أَنَّهُ مُحَمَّدٌ هَذَا فَأَمَّا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ فَلَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقْرَ لَكُمْ بِنُبُوَّتِهِ وَ نَحْنُ شَاكِرُونَ أَنَّهُ مُحَمَّدُكُمْ أَوْ غَيْرُهُ فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام) احْتَجَزْتُمْ بِالشَّكِّ فَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ قَبْلَ أَوْ بَعْدَ مِنْ وُلْدِ آدَمَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا نَبِيًّا اسْمُهُ مُحَمَّدٌ (صلى الله عليه و آله و سلم) أَوْ تَجِدُونَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْكُتُبِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ غَيْرِ مُحَمَّدِنَا فَأَحْجَمُوا عَنْ جَوَابِهِ وَ قَالُوا لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقْرَ لَكُمْ بِأَنَّ مُحَمَّدًا هُوَ مُحَمَّدُكُمْ لِنَا إِنْ أَفْرَرْنَا لَكَ بِمُحَمَّدٍ وَ وَصِيَّهِ وَ ابْنَتِهِ وَ ابْنَتِهِ عَلَى مَا ذَكَرْتَ ادْخَلْتُمُونَا فِي الْإِسْلَامِ كَرَاهًا فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام) أَنْتَ يَا جَائِلِيْقُ آمِنٌ فِي ذِمَّةِ اللَّهِ وَ ذِمَّةِ رَسُولِهِ إِنَّهُ لَا يَبْدُوكَ مِنَّا شَيْءٌ تَكْرَهُ مِمَّا تَخَافُهُ وَ تَحْذَرُهُ قَالَ أَمَا إِذَا قَدْ آمَنْتَنِي فَإِنَّ هَذَا النَّبِيَّ الَّذِي اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَ هَذَا الْوَصِيُّ الَّذِي اسْمُهُ عَلِيٌّ وَ هَذِهِ ابْنَتُ الَّتِي اسْمُهَا فَاطِمَةُ وَ هَذَانِ السَّبْطَانِ اللَّذَانِ اسْمُهُمَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) فَهَذَا الَّذِي ذَكَرْتَهُ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ مِنْ اسْمِ هَذَا النَّبِيِّ وَ هَذَا الْوَصِيِّ وَ هَذِهِ ابْنَتُ وَ هَذَيْنِ السَّبْطَيْنِ صِدْقٌ وَ عَدْلٌ أَمْ كَذِبٌ وَ زُورٌ قَالَ بَلْ صِدْقٌ وَ عَدْلٌ وَ مَا قَالَ اللَّهُ إِلَّا الْحَقَّ فَلَمَّا أَخَذَ الرَّضَا عِ إِفْرَارَ الْجَائِلِيْقِ بِذَلِكَ قَالَ لِرَأْسِ الْجَالُوتِ فَاسْتَمِعِ الْآنَ يَا رَأْسُ الْجَالُوتِ السَّفَرُ الْفُلَانِي مِنْ زُبُورِ دَاوُدَ قَالَ هَاتِ بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ مِنْ وَلَدِكَ فَتَلَا الرَّضَا (عليه السلام) السَّفَرُ الْأَوَّلَ مِنَ الزُّبُورِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى ذِكْرِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ سَأَلْتُكَ يَا رَأْسُ الْجَالُوتِ بِحَقِّ اللَّهِ أ هَذَا فِي زُبُورِ دَاوُدَ وَ لَكَ مِنَ الْأَمَانِ وَ الذِّمَّةِ وَ الْعَهْدِ مَا قَدْ أُعْطِيْتَهُ الْجَائِلِيْقُ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ نَعَمْ هَذَا بَعِيْنِهِ فِي الزُّبُورِ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ الرَّضَا عِ فَبِحَقِّ الْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِي أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ (عليه السلام) فِي التَّوْرَةِ هَلْ تَجِدُ صِفَةَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسْنَ وَ الْحُسَيْنِ فِي التَّوْرَةِ مَنْسُوبِينَ إِلَى الْعَدْلِ وَ الْفَضْلِ قَالَ نَعَمْ وَ مِنْ جَدِّ هَذَا فَهُوَ كَافِرٌ بِرَبِّهِ وَ أَنْبِيَائِهِ قَالَ لَهُ الرَّضَا (عليه السلام) فَخُذْ الْآنَ عَلَيَّ سَفَرٌ كَذَا مِنَ التَّوْرَةِ فَأَقْبَلَ الرَّضَا (عليه السلام) يَتْلُو التَّوْرَةَ وَ أَقْبَلَ رَأْسُ الْجَالُوتِ يَتَعَجَّبُ مِنْ تَلَاوْتِهِ وَ بَيَانِهِ وَ فَصَاحَتِهِ وَ لِسَانِهِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ نَعَمْ هَذَا أَحْمَادُ وَ بِنْتُ أَحْمَادُ وَ إِلْيَا وَ شَبْرٌ وَ شَبِيرٌ وَ تَفْسِيرُهُ بِالْعَرَبِيَّةِ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ فَتَلَا الرَّضَا (عليه السلام) السَّفَرُ إِلَى تَمَامِهِ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لِمَا فَرَعُ مِنْ تَلَاوْتِهِ وَ اللَّهُ يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ لَوْ لَا الرَّئِيسَةُ الَّتِي قَدْ حَصَلَتْ لِي عَلَى جَمِيعِ الْيَهُودِ لَأَمَنْتُ بِأَحْمَادٍ وَ اتَّبَعْتُ أَمْرَكَ فَوَ اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ التَّوْرَةَ عَلَى مُوسَى وَ الزُّبُورَ عَلَى دَاوُدَ وَ الْإِنْجِيلَ عَلَى عِيسَى مَا رَأَيْتُ أَقْرَأَ لِلتَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزُّبُورِ مِنْكَ وَ لَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَحْسَنَ بَيَانًا وَ تَفْسِيرًا وَ فَصَاحَةً لِهَذِهِ الْكُتُبِ مِنْكَ فَلَمْ يَزَلِ الرَّضَا عِ مَعَهُمْ فِي ذَلِكَ إِلَى وَفْتِ الزُّوَالِ فَقَالَ لَهُمْ حِينَ حَضَرَ وَفْتِ الزُّوَالِ أَنَا أَصْلَى وَ أَصِيرُ إِلَى الْمَدِينَةِ لِلْوَعْدِ الَّذِي وَعَدْتُ بِهِ وَالِي الْمَدِينَةِ لِيَكْتُبَ جَوَابَ كِتَابِهِ وَ أَعُوذُ إِلَيْكُمْ بِكُرَّةٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَاذْنِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ وَ أَقَامَ وَ تَقَدَّمَ الرَّضَا (عليه السلام) فَصَلَّى بِالنَّاسِ وَ حَفَفَ الْقِرَاءَةَ وَ رَكَعَ تَمَامَ السَّنَةِ وَ انْصَرَفَ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدَاةِ إِلَى مَجْلِسِهِ ذَلِكَ فَأَتَوْهُ بِجَارِيَةٍ رُومِيَّةٍ فَكَلَّمَهَا بِالرُّومِيَّةِ وَ الْجَائِلِيْقُ يَسْمَعُ وَ كَانَ فِيهَا بِالرُّومِيَّةِ فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام) بِالرُّومِيَّةِ لَهَا أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ مُحَمَّدٌ أَمْ عِيسَى فَقَالَتْ كَانَ فِيمَا مَضَى عِيسَى أَحَبُّ إِلَيَّ حِينَ لَمْ أَكُنْ عَرَفْتُ مُحَمَّدًا فَأَمَّا بَعْدَ أَنْ عَرَفْتُ مُحَمَّدًا فَمُحَمَّدٌ الْآنَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِيسَى وَ مِنْ كُلِّ نَبِيٍّ فَقَالَ لَهَا الْجَائِلِيْقُ فَإِذَا كُنْتُ دَخَلْتُ فِي دِينِ مُحَمَّدٍ فَتُبْغِضِينَ عِيسَى قَالَتْ مَعَاذَ اللَّهِ بَلْ أَحَبُّ عِيسَى وَ أَوْ مِنْ بِهِ وَ لَكِنْ مُحَمَّدًا أَحَبُّ إِلَيَّ فَقَالَ الرَّضَا عِ لِلجَائِلِيْقِ فَسَّرَ لِلجَمَاعَةِ مَا تَكَلَّمْتَ بِهِ الْجَارِيَّةُ وَ مَا قُلْتَ أَنْتَ لَهَا وَ مَا أَجَابْتِكَ بِهِ فَفَسَّرَ لَهُمُ الْجَائِلِيْقُ ذَلِكَ كُلَّهُ ثُمَّ قَالَ الْجَائِلِيْقُ يَا ابْنَ مُحَمَّدٍ هَاهُنَا رَجُلٌ سِنْدِيٌّ وَ هُوَ نَصْرَانِيٌّ صَاحِبٌ احْتِجَاجٍ وَ كَلَامٌ بِالسَّنْدِيَّةِ فَقَالَ لَهُ أَحْضَرْنِيهِ فَأَحْضَرَهُ فَتَكَلَّمَ مَعَهُ بِالسَّنْدِيَّةِ ثُمَّ أَقْبَلَ يُحَاجُّهُ وَ يَنْقُلُهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ بِالسَّنْدِيَّةِ فِي النَّصْرَانِيَّةِ فَسَمِعْنَا السَّنْدِيَّ يَقُولُ بِالسَّنْدِيَّةِ بَطْطَى بَطْطَى بِثَطْلَةَ فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام) قَدْ وَحَدَ اللَّهُ بِالسَّنْدِيَّةِ ثُمَّ كَلَّمَهُ فِي عِيسَى وَ مَرِيَمَ فَلَمْ يَزَلِ يَدْرِجُهُ مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ إِلَى أَنْ قَالَ بِالسَّنْدِيَّةِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ثُمَّ رَفَعَ مِنْطَقَةً كَانَتْ عَلَيْهِ فَظَهَرَ مِنْ تَحْتِهَا زَنَارٌ فِي وَسْطِهِ فَقَالَ أَقْطَعُهُ أَنْتَ بِيَدِكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَدَعَا الرَّضَا عِ بِسِكِّينٍ فَقَطَعَهُ ثُمَّ قَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ خَدِ السَّنْدِيَّ إِلَى الْحَمَامِ فَظَهَرَهُ وَ أَكْسَهُ وَ عِيَالَهُ

«وقتی به پای بوسی دریا رسیده‌ام»

از عالمی بریدم و این‌جا رسیده‌ام
یک عمر بال و پر زدم؛ اما رسیده‌ام

این قطعه با تمام زمین فرق می‌کند
انگار من به عرش معلی رسیده‌ام

با قلب من تمام حرم حرف می‌زند
شاید دگر به عالم معنا رسیده‌ام

از این به بعد، صحبت لب‌تشنگی خطا است
وقتی به پای بوسی دریا رسیده‌ام

کی بی شفای این دل در مانده می‌روم
حالا که من به صحن مسیحا رسیده‌ام!؟

من از خدا به غیر تو چیزی نخواستم
با یک نگاه خود بگو؛ آیا رسیده‌ام؟

توفیق خاک‌بوسی تو لطف خواهری است
این‌جا به فضل دختر موسی رسیده‌ام

قلبم کبوتر حرم زینب قم است
در هر سلام، منتظر یک علیکم است

مهر تو را زلالی باران نوشت و بعد
فردوس را ز خاک خراسان نوشت و بعد

با هر ترنم «وَأَنَا مِنَ شُرُوطِهَا»
حب تو را قبولی ایمان نوشت و بعد

از تربت قدوم تو خاک مرا سرشت
عشق تو را برای دلم، جان نوشت و بعد

ای مهربان! تبسم هر روزه تو را
صبح سپید مردم ایران نوشت و بعد

در سایه تجلی شمس الشموسیات
خورشید را چراغ شبستان نوشت و بعد

وَاحْمِلْهُمْ جَمِيعاً إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ مَخَاطَبَةِ الْقَوْمِ قَالَ قَدْ صَحَّ عِنْدَكُمْ صِدْقٌ مَا كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ يُلْقِي عَلَيْكُمْ عَنِّي فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ نَعَمْ وَاللَّهِ قَدْ بَانَ لَنَا مِنْكَ فَوْقَ ذَلِكَ أَضْعَافاً مُضَاعَفَةً وَقَدْ ذَكَرْنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ أَنَّكَ تَحْمَلُ إِلَيَّ خُرَاسَانَ فَقَالَ صَدَقَ مُحَمَّدٌ إِلَّا أَنِّي أُحْمَلُ مُكْرَمًا مُعْظَمًا مُبِجَّلاً قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ فَشَهِدَ لَهُ الْجَمَاعَةُ بِالْإِمَامَةِ وَبَاتَ عِنْدَنَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَلَمَّا أَصْبَحَ وَدَّعَ الْجَمَاعَةَ وَأَوْصَانِي بِمَا أَرَادَ وَمَضَى وَتَبِعْتُهُ أَشْبَعُهُ حَتَّى إِذَا صِرْنَا فِي وَسَطِ الْقَرْيَةِ عَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ فَصَلَّى أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ انصرف في حفظ الله غمض طرفك فغمضته ثم قال افتح عينيك ففتحتهما فإذا أنا على باب منزلي بالبصرة ولم أر الرضا (عليه السلام) قال وحملت السندي و عياله إلى المدينة في وقت المومس.

احتجاج امام رضا (عليه السلام) با علمای یهود و نصاری

محمد بن فضل هاشمی می گوید: زمانی که امام موسی بن جعفر - علیه السلام - وفات کرد، به مدینه آمدم و به خدمت امام رضا - علیه السلام - رسیده، به عنوان امام و ولی امر، به او سلام کردم. و وداعی که نزد من بود، به ایشان رساندم و عرض کردم که من به بصره برمی گردم. و شما می دانید که خبر فوت امام کاظم - علیه السلام - به اهل آنجا رسیده و اختلاف زیادی بین مردم رخ داده (در باره امامت بعد از آن حضرت) و شک ندارم که از من از براهین امام سؤال خواهند کرد.

اگر چیزی از آن براهین به من نشان بدهید، بی مناسبت نیست.

آن حضرت فرمود: این موضوع برای من مخفی نیست. به دوستداران من بگو که من به بصره می آیم. و لا قوه الا بالله. و آنچه که امامان از عبا، چوب دستی و اسلحه با خود باید داشته باشند را بیرون آورد (و به من نشان داد).

راوی می گوید: عرض کردم چه وقت منتظر مقدم شما باشیم؟

فرمود: سه روز بعد از رسیدن تو به بصره.

راوی می گوید: پس، من از خدمت حضرت مرخص شدم و به بصره رفتم. و در آنجا از جانشین امام موسی بن جعفر - علیه السلام - از من سؤال کردند.

گفتم: یک روز قبل از وفات حضرت موسی بن جعفر - علیه السلام - ایشان را ملاقات نمودم، به من فرمود: من از دنیا می روم. وقتی مرا دفن نمودید، به مدینه برو و این امانتها را به فرزندم رضا برسان. او وصی من و صاحب امر بعد از من است و من به دستور آن حضرت عمل کردم و امانتها را در مدینه به علی بن موسی رساندم. و ایشان وعده کردند که بعد از سه روز از رسیدن من به بصره، به بصره بیایند، و هر سؤالی که دارید از ایشان بپرسید.

عمرو بن هذآب که تمایل به زیدیه و معتزله داشت، شروع به سخن کرد و گفت: ای محمد! حسن بن محمد از فضایل اهل بیت است. و در ورع، زهد، علم و سن و سال، در حد بالایی است. و مثل علی بن موسی جوانی نیست که اگر از مشکلات احکام از او سؤال کنند، نتواند پاسخ آن را بدهد.

وقت طواف قبله هفتم رسیده بود
ما را ز خیل گوشه‌نشینان نوشت و بعد

بسته به چشم‌های تو شد سرنوشت ما
یک خنده رضایت آقا! بهشت ما

هر کس به یک نگاه تو دل داد یا رضا!
از بند غصه‌ها شده آزاد یا رضا!

بار نخست از سوی آزادی آمدم
اما دلم به دام تو افتاد یا رضا!

از مرقد کریمه رسیدم که شد دلم
یک یاکریم صحن گهرشاد یا رضا!

با هر فراز جامعه شد هم‌صدای من
در صحن جامع رضوی، باد یا رضا!

من را بس است مرحمت گوشه چشمت
در بین حجره‌های پری‌زاد یا رضا!

در صحن انقلاب تو شد منقلب دلم
از بس کنار پنجره فولاد یا رضا!

حرف از زیارت و حرم و کربلا زدم
گفتم ز عیدی و شب میلاد یا رضا!

من دست خالی آمده‌ام توشه دست تو است
اذن طواف مرقد شش گوشه دست تو است

بند آمده زبان ز شکوه زبان‌زدت
بسته دخیل گنبد مینا به گنبدت

باب الاجابت همه اهل عالم است
حلقه به حلقه پنجره فولاد مرقدت

بر تار و پود فرش حرم خورده دل گره
از بس گره‌گشا شده هر رفت و آمدت

«باب الجواد راه ورودی به قلب تو است»
امشب شفیع ما شده جود محمدمت

حسن بن محمد - که همان جا حاضر بود گفت: ای عمرو! چنین مگو. با آن فضیلت‌هایی که از او گفته شد. و این محمد بن فضل است که می‌گوید: سه روز دیگر امام رضا - علیه السلام - به اینجا می‌آید، همین کفایت می‌کند که دلیلی بر بزرگی او باشد. و آن جمع متفرق شدند.

هنگامی که روز سوم شد، ناگاه متوجه شدیم که آن حضرت به بصره آمده و در منزل حسن بن محمد می‌باشد. و او از امام پذیرایی می‌کند. پس حضرت دستور داد و فرمود: ای حسن جماعت شیعه و اشخاصی که با من کاری دارند حاضر ساز و جاتلیق نصرانی و رأس الجالوت را نیز دعوت کن. و به همه بگو از آنچه می‌خواهند سؤال کنند. همه اعم از زیدیه و معتزله جمع شدند ولی نمی‌دانستند حسن آنها را برای چه جمع می‌کند.

وقتی که همه حاضر شدند، منبری برای آن حضرت گذاشته شد و حضرت بر فراز آن قرار گرفت و رو به حصار مجلس نموده و فرمود: السلام علیکم و رحمه الله و برکاته. آیا می‌دانید چرا من سخنم را با سلام آغاز نمودم؟
گفتند: خیر.

فرمود: برای اینکه به شما آرامش بدهم.

گفتند: خداوند تو را رحمت کند، تو کیستی؟

فرمود: من علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و فرزند رسول خدا - صلی الله علیه و آله - هستم. امروز نماز صبح را با والی مدینه در مسجد رسول خدا - صلی الله علیه و آله - خوانده‌ام بعد از اینکه نماز را خواندیم، نامه‌ای را که از سوی صاحبش به او رسیده بود، نشانم داد و با من مشورت کرد. و من هم او را راهنمایی کردم و وعده دادم که بعد از نماز عصر، به مدینه بر می‌گردم تا جواب نامه را نزد من بنویسد و من به وعده‌ام عمل خواهم کرد. و لا حول و لا قوه الا بالله.

آنگاه مردم گفتند: یا ابن رسول الله! ما را همین قدر کفایت می‌کند و شما نزد ما راستگو هستید. و برای ثبوت امامت شما دلیلی دیگر لازم نیست. سپس برخاستند تا بروند که حضرت فرمود: بمانید و متفرق نشوید. من شما را در اینجا جمع نموده‌ام تا از من سؤال کنید از هر آنچه می‌خواهید؛ از آثار نبوت و علامتهای امامتی تا از من سؤال کنید از هر آنچه می‌خواهید، از آثار نبوت و علامتهای امامتی که نمی‌یابید آنها را مگر نزد ما اهل بیت. پس سؤالهایتان را بیاورید.

پس عمرو بن هذآب شروع کرد و گفت: محمد بن فضل هاشمی، کلماتی درباره شما می‌گوید و مقاماتی برای شما قائل است که قلبها آن را قبول نمی‌کنند.

حضرت فرمود: آنها چیست؟ گفت: محمد بن فضل هاشمی می‌گوید: شما هر آنچه را خداوند نازل فرموده، می‌دانید و می‌توانید به هر زبان و لغتی صحبت کنید.

امام فرمود: محمد بن فضل راست می‌گوید. من آنها را به او خبر داده‌ام. پس بشتابید و سؤال کنید.

تا هست روضه تو، به جنت چه حاجتی است؟!
دارد بهشت، حسرت دیدار مشهدت

بیت الحرام در نظرم جلوه می کند
وقت طواف ارض و سما گرد گنبدت

دارد زیارت تو ثواب هزار حج
جانم فدای نام تو یا ثامن الحجج!

ای آفتاب جود و سخا ایها الرئوف!
آیینه امید و رجا ایها الرئوف!

تو ملجأ توسل هر دل شکسته‌ای
امشب بگیر دست مرا ایها الرئوف!

دیدم به محضر تو رسیده است شاعری
حتی گرفت از تو عبا ایها الرئوف!

خود را به حلقه‌های ضریح تو بسته است
درمانده‌ای برای شفا ایها الرئوف!

در این حرم، ملائکه هم از نگاه تو
دارند التماس دعا ایها الرئوف!

می گفت عارفی که خدا را قسم دهیم
امشب همه به حق تو یا ایها الرئوف!

حالا کنار پنجره فولاد آمدیم
با اشک و آه و شور و نوا ایها الرئوف!

اذن عروج تا ملکوتیم به دست تو است
جا مانده‌ایم از شهدا ایها الرئوف!

ما را به روز حشر و جزا روسپید کن
این کشتگان عشق خودت را شهید کن

(یوسف رحیمی)

عمرو بن هذآب گفت: ما قبل از هر چیز شما را با زبان امتحان می‌کنیم. ما در این شهر افراد مختلف اعم از رومی، هندی، فارسی و ترکی زبان داریم. همه آنها را حاضر می‌کنیم.

حضرت فرمود: پس تکلم کنید به هر آنچه دوست دارید. ان شاء الله به هر یک از شما با زبان خودتان پاسخ خواهیم گفت. پس هر کدام از آنها با زبان و لغت خودشان مسأله‌ای را پرسیدند و امام هم با لغت خودشان، به آنان پاسخ گفت. مردم بسیار تعجب کرده و حیران ماندند. و تصدیق کردند که امام از خود آنها به زبانشان واردتر و فصیح‌تر است.

سپس حضرت، به عمرو بن هذآب توجه نموده و فرمود: اگر به تو خبر دهم که در همین ایام به خون یکی از اقوامت، مبتلا می‌شوی (یعنی او را می‌کشی) مرا تصدیق می‌کنی؟

او جواب داد: خیر! چون غیب را فقط خدا می‌داند.

حضرت فرمود: آری، اما آیا خداوند نمی‌فرماید: «عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَن ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ» یعنی: «خداوند، عالم به غیب است و کسی را از غیب خویش، آگاه نمی‌سازد مگر آن کس که از رسولان خود برگزیده است» (سوره جن، آیه ۷) پس رسول خدا نزد خداوند مرتضی می‌باشد و ما ورثه همان رسولی هستیم که خداوند او را مطلع و آگاه ساخته است از غیب خود از هر آنچه خواسته است. پس ما به آنچه در گذشته رخ داده است و آنچه در آینده تا روز قیامت رخ خواهد داد، آگاه هستیم.

ای پسر هذآب! آنچه به تو خبر دادم در ظرف پنج روز واقع خواهد شد. پس اگر آنچه را که به تو گفتم در این مدت صورت نگرفت، پس من دروغگو و افترا زننده هستم. ولی اگر صحیح شد پس بدان که تو ردکننده خدا و رسول او هستی.

سپس امام فرمود: چیز دیگری نیز هست و آن اینکه: آگاه باش که بزودی نابینا خواهی شد و چیزی را نمی‌بینی نه زمین و نه کوهی را. بعد از چند روز همان طور شد که امام فرموده بود.

مطلب دیگر این که: تو بزودی به دروغ قسم خواهی خورد، لذا به مرض پیسی مبتلا می‌شوی.

محمد بن فضل می‌گوید: به خدا قسم! هر چه حضرت رضا- علیه السلام- فرموده بود، به سر عمرو بن هذآب آمد.

سپس امام رضا- علیه السلام- رو به جاثلیق کرده فرمود: آیا در انجیل، دلیلی بر پیامبری حضرت محمد- صلی الله علیه و آله- هست؟

جاثلیق گفت: اگر چنین چیزی باشد، ما آن را انکار نمی‌کنیم.

حضرت فرمود: از «سکینه»- که در سفر سوم از کتاب انجیل است- به من بگو.

گفت: نامی از نامهای خدای متعال است که برای ما اظهار آن جایز نیست.

امام فرمود: اگر برای تو ثابت کنم که آن اسم محمد- صلی الله علیه و آله- و یاد اوست و عیسی پیامبر، به آن اقرار کرده و آن را برای بنی اسرائیل بشارت داده است، اقرار می‌کنی، و در صدد انکار آن بر نمی‌آیی؟

«حلقه‌های ضریح»

باز دارم به سر هوای ضریح
دل من تنگ شد برای ضریح

دوست دارم رها شوم از خود
در میان سر و صدای ضریح

چه قدر دل شکستگی خوب است
در حریم پر از دعای ضریح!

دست‌های پر از تمنّایی
می‌خورد روی حلقه‌های ضریح

می‌شود خوب‌تر خدا را دید
در همان یا رضا رضای ضریح

واجب واجب است بر عاشق
سجده شکر عشق پای ضریح

حرم ثامن الحجج رفتم
من هزاران هزار حج رفتم

ای که چون من هزارها داری!
آسمانی پر از دعا داری

دست‌هایم دخیلتان هستند
بس که دستِ گره‌گشا داری!

از گدا هم کریم می‌سازی
بس که اعجاز کیمیا داری!

من هوای تو را به سر دارم
تو هوای دل مرا داری؟

هر چه بیمار هم بیاید باز
تو برای همه دوا داری

گفت: اگر چنین کنی اقرار می‌کنم؛ چون من انجیل را رد نمی‌کنم و منکر آن نیز نمی‌شوم.

حضرت فرمود: پس بگیر برای من سفر سوم را که در آنجا نام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ذکر شده و عیسی به پیامبر اکرم حضرت محمد - صلی الله علیه و آله - بشارت داده است.

جائلیق گفت: این هم سفر سوم. حضرت، سفر «۱» سوم از انجیل را گرفته و خواند، تا رسید به نام پیامبر، سپس رو به جائلیق نموده، فرمود: این پیامبری که در اینجا توصیف شده است، کیست؟ (۱) جائلیق گفت: او را توصیف کن.

حضرت فرمود: چیزی از خود نمی‌گویم بلکه توصیف خدا را ذکر می‌کنم؛ او صاحب ناقة و عصا و کسا می‌باشد، پیامبر آمی است که نام مبارک او در تورات و انجیل نوشته شده، امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و حلال و حرام خدا را بیان می‌نماید. طیبات و پاکیزگیها را حلال و خبائث و ناپاکیزگیها را حرام می‌نماید. تکالیف و گناهان سخت را بر می‌دارد. و زنجیرهایی که مانع از پیمودن راه رستگاری و طریق عدل و مستقیم می‌شوند، از بین می‌برد. ای جائلیق! تو را به حق عیسی - که روح خدا و کلمه او بود - آیا در انجیل این توصیفات را برای این پیامبر ندیده‌ای؟

جائلیق سرش را پایین انداخت و دانست که اگر انکار کند، کافر خواهد شد.

بعد گفت: آری، این صفات در انجیل هست و عیسی - علیه السلام - نام این پیامبر را آورده است.

امام فرمود: اکنون که انکار نکردی و به این مطالب اقرار نمودی، سفر دوم انجیل را نیز بیاور که در آنجا نام آن پیامبر و جانشینش (علی - علیه السلام -) و نام دخترش فاطمه و فرزندان حسن و حسین - علیهم السلام - ذکر شده است.

وقتی جائلیق و رأس الجالوت، مشاهده کردند که حضرت از آنها به کتابهایشان عالمتر است عرضه داشتند: قسم به خدا! چیزی فرمودید که رد و دفع آن برای ما امکان ندارد، مگر اینکه منکر تورات و انجیل و زبور بشویم. و مطالب شما را موسی و عیسی بشارت داده‌اند. ولی ما نمی‌دانستیم او محمد - صلی الله علیه و آله - است. ولی اکنون چون شک داریم که آیا این محمد، محمد شماسست و یا محمد دیگر. لذا نمی‌توانیم به نبوت او اقرار کنیم! امام فرمود: چرا به شک چنگ می‌زنید، مگر از ابتدای خلقت تا به حال، خداوند کسی را مبعوث کرده است که نامش محمد - صلی الله علیه و آله - باشد؟ و آیا غیر از محمد ما، در کتابهای آسمانی «محمد» دیگری دیده‌اید؟

آنها از جواب باز ماندند و گفتند: ما نمی‌توانیم قبول کنیم که این محمد، محمد شماسست؛ چون اگر به پیامبری او و جانشینی علی - علیه السلام - و فرزندان فاطمه اقرار کنیم، به اجبار مسلمان شده‌ایم.

امام فرمود: تو ای جائلیق! در پناه خدا و پیامبرش ایمان بیاور و از ناحیه ما، بدی به تو نمی‌رسد و از چیزی خوف نداشته باش.

جائلیق گفت: اکنون که مرا پناه دادی، نامهایی که ذکر نمودی، در تورات، انجیل و زبور آمده است.

حضرت فرمود: آیا سخنان تورات و انجیل و زبور راست است یا دروغ؟

گفت: بلکه راست است. و خدا جز حق نمی‌گوید.

دل شکسته کسی به من می‌گفت:
«خوش به حالت، امام رضا داری!»

در این خانه را زدم عشق است
کفتر جلدِ مشهدم عشق است

آمدی مستجابمان کردی
یک پیاله شرابمان کردی

چه قدر خوب شد برای سفر
یا رضا! انتخابمان کردی!

شب به دنبلمان فرستادی
از خجالت که آیمان کردی

سنگ کم‌قیمت و کمی بودم
واقعاً درّ نابمان کردی!

این همه خوب دورتان بود و
باز ما را حسابمان کردی

ذره بودیم و هیچ بودیم و
آمدی آفتابمان کردی

نور شمس الشّمس نور شما است
یا رضا! ارضِ طوس، طور شما است

زلف آشفته پریشان را
حال این بلبل غزل‌خوان را

تو ببین و برام خالی کن
حجره روبه‌روی ایوان را

پایتخت رفیع سلطنت
بنده کرده دو صد سلیمان را

تا نقاب از رُخت کنار زدی
شیعه کردی تمام ایران را

بعد از اینکه امام از جاثلیق اقرار گرفت، رو به رأس الجالوت کرده، فرمود:

گوش کن ای رأس الجالوت! سفر فلان از زبور داود را.

رأس الجالوت گفت: بخوان، خدا تو را و پدر و مادرت را مبارک گرداند. امام شروع کرد و سفر اول از زبور را خواند. تا اینکه به نام محمد، علی، فاطمه و حسنین - علیهم السلام - رسید. فرمود: ای رأس الجالوت! تو را به خدا! آیا اینها در زبور داود نیست؟ و به تو نیز مثل جاثلیق پناه می‌دهم.

رأس الجالوت گفت: آری، عین مطالب و نامها در زبور آمده است.

حضرت فرمود: تو را به حق ده معجزه‌ای که خداوند بر موسی بن عمران اعطا نمود، قسم می‌دهم آیا این پنج تن، در تورات به عدل و فضل توصیف نشده‌اند؟

گفت: آری، و کسی که منکر آن شود به خدا و پیامبرانش کافر گردیده است.

امام رو به او کرد و فرمود: فلان سفر از تورات را بیاور و شروع کرد به خواندن.

رأس الجالوت از خواندن و فصاحت و بلاغت حضرت، تعجب کرد. وقتی امام به نام مقدس محمد - صلی الله علیه و آله - رسید، رأس الجالوت گفت: آری، اینها احمد و دختر او، والیا و شبر و شبیر هستند که معنای آن به عربی می‌شود: محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین.

امام آن جزء از تورات را تا به آخر خواند. سپس رأس الجالوت گفت: به خدا قسم! ای پسر محمد! اگر خوف از دست دادن ریاستی که بر تمام یهود پیدا کرده‌ام، نبود به احمد (محمد - صلی الله علیه و آله -) ایمان می‌آوردم و دستورات شما را اطاعت می‌کردم. و قسم به خدایی که تورات را بر موسی و زبور را بر داود و انجیل را بر عیسی نازل کرد، تا به حال کسی را ندیدم بهتر از شما تورات و انجیل و زبور را بخواند. و به بهترین بیان و فصاحت و بلاغت، آن را تفسیر کند.

(۱) امام رضا - علیه السلام - تا ظهر با آنان بود. وقتی ظهر شد فرمود: من نمازم را می‌خوانم و به مدینه بر می‌گردم تا به وعده‌ای که به والی مدینه داده‌ام و آن نوشتن جواب نامه صاحبش می‌باشد، وفا کنم. و فردا صبح نزد شما بر می‌گردم، ان شاء الله.

راوی می‌گوید: بعد از اینکه امام نمازش را خواند، روانه مدینه شد. صبح روز بعد، حضرت برگشت و دوباره همان مجلس، برپا شد. پس کنیز رومی آوردند و امام با او به زبان رومی سخن گفت. و در این حال جاثلیق که با زبان رومی آشنا بود، گوش فرا می‌داد.

حضرت به زبان رومی خطاب به آن کنیز فرمود: محمد - صلی الله علیه و آله - را بیشتر دوست می‌داری یا عیسی - علیه السلام - را؟

گفت: تا زمانی که محمد - صلی الله علیه و آله - را نمی‌شناختم، عیسی را بیشتر دوست داشتم. اما بعد از اینکه محمد - صلی الله علیه و آله - را شناختم، او را بیشتر از حضرت عیسی و سایر پیامبران، دوست می‌دارم.

ناقعات تا رسید نیشابور
سجده کردند جام سلطان را

مرد سلمانیِ شما دارد
همه رتبه‌های سلمان را

نجف و کربلای ما کردند
جنت مشهد خراسان را

به حرم پر زدم خدا را شکر!
زائر مشهدم خدا را شکر!

ما ندیدیم بام از این بهتر
هیچ جا احترام از این بهتر؟!

آهوی دامِ آهویت هستم
نیست صیاد و دام از این بهتر؟!

از ته دل سلام هم‌سایه
ای سلام! السلام از این بهتر؟!

با جذامی، غلام، هم‌سفره
من ندیدم مرام از این بهتر

برتر از حاکمی، سلیمانی است
تو بگو که کدام از این بهتر

نوکر خانه تو باشم من
که نباشد مقام از این بهتر

غیر نوکر شدن چه می‌خواهم؟
جز کبوتر شدن چه می‌خواهم؟

اشک با من سرود غم با تو
نوحه گریه‌دار و دم با تو

گفتن شعرِ روضه‌ها با من
جلوه دادن به محتشم با تو

جائلیق به کنیز گفت: اگر مسلمان بشوی، دشمن عیسی می‌شوی؟! کنیز گفت: به خدا پناه می‌برم! عیسی را دوست داشته و به او ایمان دارم ولی محمد نزد من محبوبتر است.

آنگاه امام به جائلیق گفت: آنچه را که این جاریه گفت، برای مردم تفسیر کن و همچنین تفسیر کن آنچه را که تو به او گفتی و او برای تو جواب گفت: پس جائلیق نیز همه اینها را برای مردم تفسیر نمود. سپس جائلیق به امام عرضه داشت:

ای فرزند محمد- صلی الله علیه و آله- در اینجا مردی سندی می‌باشد که مذهبش نصرانی است و می‌خواهد با شما به زبان سندی احتجاج نماید.

حضرت فرمود: او را حاضر کنید. وقتی که حاضر شد، امام- علیه السلام- با او به زبان خودش صحبت کرد و بعد سؤال و جوابهایی بین آن دو در مورد نصرانیت رد و بدل شد.

راوی می‌گوید: شنیدیم که مرد سندی می‌گوید: بٹھی بٹھی بٹھلے. حضرت فرمود: او به زبان سندی، به یگانگی خداوند گواهی می‌دهد.

سپس امام- علیه السلام- در مورد حضرت عیسی و مریم با او صحبت کرد و او را قانع کرد تا اینکه به زبان سندی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله».

بعد کمر بندش را بالا برد و علامتی که به رسم نصرانیت، می‌بستند، آن را به امام داد و عرض کرد، یا بن رسول الله! با دست خود، این را پاره کنید. و حضرت چاقویی طلب کردند و به وسیله آن، علامت را پاره کردند.

سپس حضرت به محمد بن فضل، دستور داد تا مرد سندی را به حمام ببرد و او را غسل دهد و لباس بپوشاند و با خانواده‌اش به مدینه بیاورد.

وقتی که بحث و گفتگوها تمام شد، حضرت فرمود: آیا متوجه شدید آنچه را که محمد بن فضل در مورد من با شما مطرح کرده بود، درست بود؟

همه گفتند: آری، بلکه چندین برابر، بیشتر از آن را در شما دیدیم. و دیگر اینکه محمد بن فضل می‌گوید: شما را به خراسان می‌برند؟

حضرت فرمود: محمد راست می‌گوید؛ آلا اینکه مرا با شکوه، عزت و جلال به آنجا می‌برند.

محمد بن فضل می‌گوید: در همان جا همگی به امامت حضرت گواهی دادند.

و حضرت، شب را نزد ما سپری کرد و صبح هنگام با مردم خداحافظی کرد و به من سفارشات فرمود و قصد عزیمت نمود. و من او را بدرقه کردم تا اینکه میان دهی رسیدیم. حضرت به کناری رفته و چهار رکعت نماز بجا آورد و بعد به من فرمود: ای محمد! برگرد و در پناه خدا باش و چشمانت را ببند. من نیز چشمانم را بستم.

نالہ از دل زدن فقط با من
کربلا کردن دلم با تو

گذری کن شبی به روضه ما
چشم با این گدا، قدم با تو

دست با من، به سر زدن با من
زدنِ خیمه و علم با تو

روضه خواندن برای تو با من
گریه‌های مُحَرَّم با تو

روضه خواندی تو ای امام غریب
جَدِّ ما تشنه بود یا ابنِ شَبِیب

جَدِّ ما را سوارها کشتند
بین گودال بارها کشتند

جَدِّ ما یک نفر؛ ولی او را
لشگری از هزارها کشتند

اعتبار تمام عالم را
جمع بی اعتبارها کشتند

نعل‌ها گرد و خاک می کردند
جَدِّ ما را غبارها کشتند

خواهرش را پس از بریدن سر
خنده نیزه‌دارها کشتند

وای از داغِ عصرِ روزِ دهم!
وای از ضربه دوازدهم!

(محمد جواد پرچی)

سپس فرمود: چشمانت را باز کن. وقتی چشمانم را باز کردم، دیدم در بصره نزد

درب خانه‌ام ایستاده‌ام! و اثری از امام نیست. ۱۸۵

طبق روایت مشروح فوق - که قطب راوندی در کتاب الخرائج آورده - نقل شده:

هنگامی که آتش فتنه در بصره بالا گرفت و فرقی مختلف و مکتب‌های گوناگون آن‌جا را پای‌گاه فعالیت خود قرار دادند، امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) برای خاموش کردن آتش فتنه، با استفاده از یک فرصت کوتاه به بصره آمد و با اقوام و گروه‌های مختلف به بحث و گفت‌وگو نشست و از همه آن‌ها دعوت فرمود که در مجلسی حضور یابند. از علمای بزرگ مسیحی گرفته، تا زعمای یهودی و کسان دیگر. سپس فصول مختلف انجیل و بشاراتی را که درباره پیام‌بر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) در آن آمده، تا بشارت اسفار مختلف تورات و زبور، همه را برشمرد.

آن‌گاه به توده مردم مسلمان حاضر در آن مجلس، رو کرد و در بخشی از سخنانش چنین فرمود: ای مردم! آیا کسی که با مخالفانش به آیین و کتاب شریعت خود آن‌ها احتجاج و استدلال کند، از همه با انصاف‌تر نیست؟

عرض کردند: چرا.

بعد فرمود: بدانید امام بعد از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فقط کسی است که برنامه‌های او را تداوم بخشد و مقام امامت، تنها برای کسی زینده است که با تمام امت‌ها و پیروان مذاهب مختلف، با کتاب خود آن‌ها گفت‌وگو کند. مسیحیان را با انجیل، یهودیان را با تورات و مسلمانان را با قرآن قانع سازد و عالم به جمیع لغت باشد و با هر قومی، با زبان خودشان سخن گوید و علاوه بر همه این‌ها، باتقوا و از هر عیب و نقصی پاک باشد. هم‌چنین عدالت‌پیشه، باانصاف، حکیم، مهربان، باگذشت، پرمحبت، راست‌گو، مشفق، نیکوکار، امین، درست‌کار و مدبر باشد. ۱۸۶

به این ترتیب، امام رضا (علیه السلام) حجت را بر اهل بصره تمام کرد و رسالت خود را در پاس‌داری از حریم اسلام انجام داد. ۱۸۷

هفت مناظره معروف امام رضا (علیه السلام) با علمای ادیان

امام رضا (علیه السلام) را شیخ صدوق، در کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام) آورده و مرحوم علامه مجلسی نیز در جلد ۴۹ بحارالانوار از کتاب عیون نقل کرده و در جلد دوم کتاب مسند الامام الرضا هم آمده است.

۱۸۵ - جلوه‌های اعجاز معصومین (علیهم السلام) - ص ۲۷۰.

۱۸۶ - الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، محقق / مصحح: مؤسسة الإمام المهدي (علیه السلام)، مؤسسه امام مهدی (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، قم، ۱۴۰۹ ق، چاپ اول، ج ۱، ص ۳۴۲، الباب التاسع (فی معجزات الإمام المظلوم المسموم علی بن موسی الرضا علیه السلام).

۱۸۷ - گردآوری از کتاب: مناظرات تاریخی امام رضا (علیه السلام)، مکارم، ناصر، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۸۸ شمسی، چاپ دوم، ص ۹۳.

«ماه در کاسه شراب افتاد!»

تا که از صورتش نقاب افتاد
ماه در کاسه شراب افتاد!

شعله در جان آفتاب افتاد
لحظه‌ای از لیش حجاب افتاد

دهن حوض کوثر آب افتاد

مادری کودکی بغل کرده
گریه را بین خنده حل کرده

یک بغل نور را غزل کرده
خانه را شیشه عسل کرده

خانه در شوق بی حساب افتاد

نفسم را شرار آه گرفت
آه من دامن گناه گرفت

عقل‌ها را به یک نگاه گرفت
با نگاهی دوباره ماه گرفت

سایه‌اش روی ماه تاب افتاد

آه را گفته‌ام که طوفان شو
به دلم گفته‌ام پریشان شو

مثل آینه شو نمایان شو
با شراب لبش مسلمان شو

که در ایمان ما عذاب افتاد

از دعای تو باغ سجاده
هم‌تراز قنوت گل داده

اختیار از سر من افتاده
چون که سوغاتی تو شد باده

هر کسی گوشه‌ای خراب افتاد

باب ذكر مجلس الرضا (عليه السلام) مع أهل الأديان و أصحاب المقالات في التوحيد عند المأمون

حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَحْمَدَ الْفَقِيهِ الْقُمِّيُّ ثُمَّ الْإِبِلَاقِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ صَدَقَةَ الْقُمِّيِّ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَمْرٍو مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْأَنْصَارِيُّ الْكَجِّيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ الْحَسَنَ بْنَ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيَّ ثُمَّ الْهَاشِمِيَّ يَقُولُ لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ بِنُ مُوسَى الرَّضَاعِ عَلَى الْمَأْمُونِ أَمْرَ الْفَضْلِ بْنِ سَهْلٍ أَنْ يَجْمَعَ لَهُ أَصْحَابَ الْمَقَالَاتِ مِثْلَ الْجَائِلِيْقِ وَرَأْسِ الْجَالُوتِ وَرُؤَسَاءِ الصَّابِيِّينَ وَالْهَرَبِذِ الْأَكْبَرَ وَأَصْحَابَ زَرْدَهَشْتِ وَنِسْطَاسِ الرَّومِيَّ وَالْمُتَكَلِّمِينَ لِيَسْمَعَ كَلَامَهُ وَكَلَامَهُمْ فَجَمَعَهُمُ الْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ ثُمَّ أَعْلَمَ الْمَأْمُونُ بِاجْتِمَاعِهِمْ فَقَالَ أَدْخِلْهُمْ عَلَيَّ فَفَعَلَ فَرَحَبَ بِهِمُ الْمَأْمُونُ ثُمَّ قَالَ لَهُمْ إِنِّي إِنَّمَا جَمَعْتُكُمْ لِخَيْرٍ وَأُحِبُّتُ أَنْ تَنَاطَرُوا ابْنَ عَمِّي هَذَا الْمَدَنِيَّ الْقَادِمَ عَلَيَّ فَإِذَا كَانَ بُكْرَةً فَأَعْدُوا عَلَيَّ وَلَا يَتَخَلَّفَ مِنْكُمْ أَحَدٌ فَقَالُوا السَّمْعَ وَالطَّاعَةَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَحْنُ مُبَكَّرُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ فَبَيْنَا نَحْنُ فِي حَدِيثٍ لَنَا عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (عليه السلام) إِذْ دَخَلَ عَلَيْنَا يَاسِرُ الْخَادِمِ وَكَانَ يَتَوَكَّى أَمْرَ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) فَقَالَ لَهُ يَا سَيِّدِي إِنْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ فِدَاكَ أَخُوكَ إِنَّهُ أَجْمَعَ [اجْتَمَعَ] إِلَى أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ وَأَهْلِ الْأَدْيَانِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ جَمِيعِ الْمَلِكِ فَرَأَيْكَ فِي الْبُكُورِ إِلَيْنَا إِنْ أُحْبِبْتَ كَلَامَهُمْ وَإِنْ كَرِهْتَ ذَلِكَ فَلَا تَتَجَشَّمْ وَإِنْ أُحْبِبْتَ أَنْ نَصِيرَ إِلَيْكَ خَفَّ ذَلِكَ عَلَيْنَا فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ أُبَلِّغُهُ السَّلَامَ وَقُلْ لَهُ قَدْ عَلِمْتُ مَا أَرَدْتُ وَأَنَا صَائِرٌ إِلَيْكَ بُكْرَةً إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ فَلَمَّا مَضَى يَاسِرُ التَّفَتَّ إِلَيْنَا ثُمَّ قَالَ لِي يَا نَوْفَلِيُّ أَنْتَ عِرَاقِيٌّ وَرَفْقَةُ الْعِرَاقِيِّ غَيْرُ غَلِيظَةٍ فَمَا عِنْدَكَ فِي جَمْعِ ابْنِ عَمِّكَ عَلَيْنَا أَهْلَ الشَّرْكِ وَأَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَرِيدُ الْإِمْتِحَانَ وَيُحِبُّ أَنْ يَعْرِفَ مَا عِنْدَكَ وَلَقَدْ بَنَى عَلَيَّ أُسَاسٍ غَيْرَ وَثِيقِ الْبُنْيَانِ وَيَسُّ وَاللَّهِ مَا بَنَى لِي وَمَا بَنَاؤُهُ فِي هَذَا الْبَابِ قُلْتُ إِنْ أَصْحَابُ الْكَلَامِ وَالْبِدْعَةِ خِلَافَ الْعُلَمَاءِ وَذَلِكَ أَنَّ الْعَالِمَ لَا يُنْكَرُ غَيْرَ الْمُنْكَرِ وَأَصْحَابُ الْمَقَالَاتِ وَالْمُتَكَلِّمُونَ وَأَهْلُ الشَّرْكِ أَصْحَابُ إِنْكَارٍ وَمُبَاهَاةٍ إِنْ احْتَجَجْتَ عَلَيْهِمْ بِأَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالُوا صَح [صَحَّح] وَحَدَائِثُهُ وَإِنْ قُلْتُ إِنْ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ص قَالُوا أُثْبِتْ رِسَالَتَهُ ثُمَّ يَبَاهَتُونَ الرَّجُلَ وَهُوَ يَبْطِلُ عَلَيْهِمْ بِحُجَّتِهِ وَيَعَالِطُونَهُ حَتَّى يَتْرُكَ قَوْلَهُ فَاحْذَرْتُهُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَتَبَسَّمْتُ ثُمَّ قَالَ لِي يَا نَوْفَلِيُّ أَوْ فَتَخَافُ أَنْ يَقْطَعُوا عَلَيَّ حُجَّتِي فَقُلْتُ لَا وَاللَّهِ مَا خِفْتُ عَلَيْكَ قَطُّ وَإِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُظْفِرَكَ اللَّهُ بِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى فَقَالَ لِي يَا نَوْفَلِيُّ أَوْ تُحِبُّ أَنْ تَعْلَمَ مَتَى يَنْدُمُ الْمَأْمُونُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِذَا سَمِعَ احْتِجَاجِي عَلَى أَهْلِ التَّوْرَةِ بِتَوْرَاتِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِإِنْجِيلِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ وَعَلَى الصَّابِيِّينَ بِعِبْرَانِيَّتِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الْهَرَابِذَةِ بِفَارَسِيَّتِهِمْ وَعَلَى أَهْلِ الرَّومِ بِرُومِيَّتِهِمْ وَعَلَى أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ بِلُغَاتِهِمْ فَإِذَا قَطَعْتُ كُلَّ صِنْفٍ وَدَحَضْتُ حُجَّتَهُ وَتَرَكَ مَقَالَتَهُ وَرَجَعْتُ إِلَى قَوْلِي عِلْمُ الْمَأْمُونِ الْمَوْضِعَ الَّذِي هُوَ سَبِيلُهُ لَيْسَ بِمُسْتَحَقٍّ لَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ التَّدَامَةُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ فَلَمَّا أَصْبَحْنَا أَنَا وَالْفَضْلُ بْنُ سَهْلٍ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنْ ابْنِ عَمِّكَ يَنْظُرُكَ [يَنْتَظِرُكَ] وَقَدْ اجْتَمَعَ الْقَوْمُ فَمَا رَأَيْكَ فِي إِيْتَانِهِ فَقَالَ لَهُ الرَّضَاعُ تَقَدَّمَنِي فَإِنِّي صَائِرٌ إِلَى نَاحِيَّتِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ تَوَضَّأَ وَضُوءًا لِلصَّلَاةِ وَشَرِبَ شَرْبَةً سَوِيْقٍ وَسَقَانًا مِنْهُ ثُمَّ خَرَجَ وَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى دَخَلْنَا عَلَى الْمَأْمُونِ وَإِذَا الْمَجْلِسُ غَاصَّ بِأَهْلِهِ وَمُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَمَاعَةٌ مِنَ الطَّالِبِيِّينَ وَالْهَاشِمِيِّينَ وَالْقَوَادِ حُضُورًا فَلَمَّا دَخَلَ الرَّضَاعُ قَامَ الْمَأْمُونُ وَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَجَمِيعُ بَنِي هَاشِمٍ فَمَا زَالُوا وَقُوفًا وَالرَّضَاعُ جَالِسٌ مَعَ الْمَأْمُونِ حَتَّى أَمَرَهُمْ بِالْجُلُوسِ فَجَلَسُوا فَلَمَّ يَزُلُ الْمَأْمُونُ مُقْبِلًا عَلَيْهِ يُحَدِّثُهُ سَاعَةً ثُمَّ التَّفَتَّ إِلَى الْجَائِلِيْقِ فَقَالَ يَا جَائِلِيْقُ هَذَا ابْنُ عَمِّي عَلِيُّ بْنُ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَهُوَ مِنْ وَدِّ فَاطِمَةَ بِنْتِ نَبِيْنَا وَابْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ص فَاحِبٌ أَنْ تَكَلِّمَهُ أَوْ تَحَاجَّهُ وَتُنْصِفَهُ فَقَالَ الْجَائِلِيْقُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَيْفَ أَحَاجُّ رَجُلًا يَحْتَجُّ عَلَيَّ بِكِتَابِ أَنَا مُنْكَرُهُ وَنَبِيٌّ لَا أُوْمِنُ بِهِ فَقَالَ لَهُ الرَّضَاعُ يَا نَصْرَانِي فَإِنْ احْتَجَجْتَ عَلَيْكَ بِإِنْجِيلِكَ أَوْ تَقْرُبُهُ قَالَ الْجَائِلِيْقُ وَهَلْ أَقْدِرُ عَلَى رَفْعِ مَا نَطَقَ بِهِ الْإِنْجِيلُ نَعَمْ وَاللَّهِ أَقْرُبُهُ بِهِ عَلَيَّ رَغِمَ أَنْفِي فَقَالَ لَهُ الرَّضَاعُ سَلْ عَمَّا بَدَأَ لَكَ وَاسْمِعْ «٦» الْجَوَابَ فَقَالَ الْجَائِلِيْقُ مَا تَقُولُ فِي نُبُوَّةِ عِيسَى وَكِتَابِهِ هَلْ تَنْكَرُ مِنْهُمَا شَيْئًا قَالَ الرَّضَا أَنَا مُقَرَّبٌ بِنُبُوَّةِ عِيسَى وَكِتَابِهِ وَمَا بَشَّرَ بِهِ أُمَّتَهُ وَأَقْرَبْتُ بِهِ الْحَوَارِيُونَ وَكَافِرٍ بِنُبُوَّةِ كُلِّ عِيسَى لَمْ يُقَرِّ بِنُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ ص وَبِكِتَابِهِ وَلَمْ يُبَشِّرْ بِهِ أُمَّتَهُ قَالَ الْجَائِلِيْقُ أَلَيْسَ إِنَّمَا نَقَطَعَ الْأَحْكَامَ بِشَاهِدِيَّ عَدْلٍ قَالَ بَلَى قَالَ فَأَقِمْ شَاهِدِيْنَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِكَ عَلَيَّ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) مِمَّنْ لَا تُنْكَرُهُ النَّصْرَانِيَّةُ وَسَلْنَا مِثْلَ ذَلِكَ مِنْ غَيْرِ أَهْلِ مِلَّتِنَا قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) أَلَا نَ جِئْتُ بِالنَّصِفَةِ يَا نَصْرَانِي أَلَا تَقْبَلُ مِنِّي الْعَدْلَ الْمَقْدَمَ عِنْدَ الْمَسِيحِ

طاق عرش است قوس ابرویت
جلوه‌ای از خدا شده رویت

دام دل‌ها است پیچش مویت
غبطه خوردم به حال آهویت

که به لطف از التهاب افتاد

شوق دیدار می‌برد راهم
لب دریا که می‌رسم گاهم

هر زمانی که زائر شاهم
اولش زائر قدم گاهم

راه در کاسه گلاب افتاد

راه، بین من و تو فاصله نیست
عشق، پابند صبر و حوصله نیست

بین ما عَش در معامله نیست
غیر بوسه برای من صله نیست

در دلم شوق یک جواب افتاد

بین باد و مباد خشکم زد
دَمِ باب الجواد خشکم زد

کنج صحنش زیاد خشکم زد
حاجتم را که داد خشکم زد

گریه این بار مستجاب افتاد

چشم بی گریه چشمه تلف است
چشم تر هم پیااله صدف است

دُرّ گریه نتیجه نجف است
گفت: آغوش ما از این طرف است

دل به دست ابوتراب افتاد

(محمد بختیاری)

عيسى ابن مريم ع قال الجائليق و من هذا العدل سمه لى قال ما تقول فى يوحنا الديلمي قال بخ بخ ذكرت احب الناس الى المسيح قال فاقسمت عليك هل نطق الانجيل ان يوحنا قال انما المسيح اخبرنى بدين محمد العربى و بشرنى به انه يكون من بعده فبشرت به الحواريين فامنوا به قال الجائليق قد ذكر ذلك يوحنا عن المسيح و بشر بنبوه رجل و باهل بيته و وصيه و لم يلخص متى يكون ذلك و لم تسم [يسم] لنا القوم فنعرهم قال الرضا ع فان جئناك بمن يقرأ الانجيل فتلا عليك ذكر محمد و اهل بيته و امته ا تؤمن به قال سديدا قال الرضا (عليه السلام) لنسطاس الرومى كيف حفظك للسفر الثالث من الانجيل قال ما احفظنى له ثم التفت الى راس الجالوت فقال ا لست تقرأ الانجيل قال بلى لعمري قال فخذ على السفر فان كان فيه ذكر محمد و اهل بيته و امته فاشهدوا لى و ان لم يكن فيه ذكره فلا تشهدوا لى ثم قرأ ع السفر الثالث حتى بلغ ذكر النبى ص وقف ثم قال يا نصرانى ائنى اسالك بحق المسيح و امه ا تعلم ائى عالم بالانجيل قال نعم ثم تلا علينا ذكر محمد و اهل بيته و امته ثم قال ما تقول يا نصرانى هذا قول عيسى ابن مريم (عليهما السلام) فان كذبت بما ينطق به الانجيل فقد كذبت موسى و عيسى ع و متى انكرت هذا الذكر و جب عليك القتل لانك تكون قد كفرت بربك و نبىك و بكتابك قال الجائليق لا انكر ما قد بان لى فى الانجيل و ائنى لمقر به قال الرضا (عليه السلام) اشهدوا على اقراره ثم قال يا جائليق سل عما بدا لك قال الجائليق اخبرنى عن حواري عيسى ابن مريم (عليهما السلام) كم كان عددهم و عن علماء الانجيل كم كانوا قال الرضا ع على الخبر سقطت اما الحواريون فكانوا اثني عشر رجلا و كان اعلمهم و افضلهم الوقا و اما علماء النصارى فكانوا ثلثائة رجال يوحنا الاكبر باج و يوحنا بقرقيسيا و يوحنا الديلمي برجاز و عنده كان ذكر النبى ص و ذكر اهل بيته و امته و هو الذى بشر امه عيسى و بنى اسرائيل به ثم قال له يا نصرانى و الله انا لنؤمن بعيسى الذى امن بمحمد (صلى الله عليه و اله و سلم) و ما ننقم على عيساكم شيئا الا ضعفه و قلته صيامه و صلاته قال الجائليق افسدت و الله علمك و ضعفت امرك و ما كنت ظننت الا انك اعلم اهل الاسلام قال الرضا ع و كيف ذاك قال الجائليق من قولك ان عيسى كان ضعيفا قليل الصيام قليل الصلاه و ما افطر عيسى يوما قط و لا نام بليل قط و ما زال صائم الدهر و قائم الليل قال الرضا ع فلمن كان يصوم و يصلى قال فخرس الجائليق و انقطع قال الرضا ع يا نصرانى اسالك عن مساله قال سل فان كان عندي علمها اجبتك قال الرضا ع ما انكرت ان عيسى ع كان يحيى الموتى باذن الله عز و جل قال الجائليق انكرت ذلك من اجل ان من احيا الموتى و ابرا الاكمه و اابرس فهو رب مستحق لان يعبد قال الرضا (عليه السلام) فان اليسع قد صنع مثل ما صنع عيسى (عليه السلام) مشى على الماء و احيا الموتى و ابرا الاكمه و اابرس فلم تتخذ امته ربا و لم يعبده احد من دون الله عز و جل و لقد صنع حزقيل النبى (عليه السلام) مثل ما صنع عيسى ابن مريم فاحيا خمسة و ثلاثين الف رجل من بعد موتهم بستين سنة ثم التفت الى راس الجالوت فقال له يا راس الجالوت ا تجد هؤلاء فى شباب بنى اسرائيل فى التوراه اختارهم بخت نصر من سبي بنى اسرائيل حين غزا بيت المقدس ثم انصرف بهم الى بابل فارسه الله عز و جل اليهم فاحياهم هذا فى التوراه لا يدفعه الا كافر منكم قال راس الجالوت قد سمعنا به و عرفناه قال صدقت ثم قال يا يهودى خذ على هذا السفر من التوراه فتلا ع علينا من التوراه آيات فاقبل اليهودى يترجج لقرائه و يتعجب ثم اقبل على النصرانى فقال يا نصرانى ا فهؤلاء كانوا قبل عيسى ام عيسى كان قبلهم قال بل كانوا قبله فقال الرضا (عليه السلام) لقد اجتمعت فريش على رسول الله ص فسأله ان يحيى لهم موتاهم فوجه معهم على بن ابي طالب (عليه السلام) فقال له اذهب الى الجبانة فناد باسماء هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم باعلى صوتك يا فلان و يا فلان و يا فلان يقول لكم محمد رسول الله ص قوموا باذن الله عز و جل فقاموا ينفضون التراب عن رءوسهم فاقبلت فريش يسألهم عن امورهم ثم اخبروهم ان محمدا قد بعث نبيا فقالوا وددنا انا ادركناه فنؤمن به و لقد ابرا الاكمه و اابرس و المجانين و كلمه البهائم و الطير و الجن و الشياطين و لم نتخذ ربا من دون الله عز و جل و لم ننكر لاحد من هؤلاء فضلهم فمتى اتخذتم عيسى ربا جاز لكم ان تتخذوا اليسع و حزقيل ربا لانهما قد صنعوا مثل ما صنع عيسى ابن مريم ع من احياء الموتى و غيره و ان قوما من بنى اسرائيل خرجوا من بلادهم من الطاعون و هم الوف حذر الموت فامانهم الله فى ساعه واحده فعمد اهل تلك القرية فحظروا عليهم حظيرة فلم يزالوا فيها حتى نخرت عظامهم و صاروا رميما فمر بهم نبي من انبياء بنى اسرائيل فتعجب منهم و من كثرة العظام

«یا امان الخائفین!»

سیر من سیر الی الله است تا مقصد تویی
کیستم؟ دست نیازم، لطف بیش از حد تویی

کیستم؟ عرض سلامم، بال در بال نسیم
می کشد آن که مرا هر صبح تا مشهد تویی

صبح مشهد زندگی تازه‌ای در من دمید
حس شیرینی که در خود زندگی دارد تویی

ای نگاه لطف تو بی ابتدا بی انتها!
من چه می فهمم؟ گمانم معنی سرمد تویی

یا امان الخائفین! آیا امانم می دهی؟
آن که نگذارد تفاوت بین خوب و بد تویی

آدمم از خویش تا تو، ای نگاه بی کران!
سیر من سیر الی الله است تا مقصد تویی

(علی گلی حسین آبادی)

الْبَالِيَةَ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أ تَحِبُّ أَنْ أُحْيِيَهُمْ لَكَ فَتُنْدِرَهُمْ قَالَ نَعَمْ يَا رَبِّ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أَنْ نَادِهِمْ فَقَالَ آيْتَهَا
الْعِظَامَ الْبَالِيَةَ قَوْمِي بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَامُوا أَحْيَاءَ أَجْمَعُونَ يَنْفُضُونَ التُّرَابَ عَنْ رُءُوسِهِمْ ثُمَّ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ ع حِينَ أَخَذَ
الطَّيْرَ فَقَطَعَهُنَّ قِطْعًا ثُمَّ وَضَعَ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ نَادَاهُنَّ فَاقْبَلْنَ سَعِيًّا إِلَيْهِ ثُمَّ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ ع وَ أَصْحَابَهُ السَّبْعُونَ
الَّذِينَ اخْتَارَهُمْ صَارُوا مَعَهُ إِلَى الْجَبَلِ فَقَالُوا لَهُ إِنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَأَرِنَاهُ كَمَا رَأَيْتَهُ فَقَالَ لَهُمْ إِنِّي لَمْ أَرَهُ فَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ
حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً ... فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ فَأَحْتَرَقُوا عَنْ آخِرِهِمْ وَ بَقِيَ مُوسَى وَحِيدًا فَقَالَ يَا رَبِّ اخْتَرْتُ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ بَنِي
إِسْرَائِيلَ فَجِئْتُ بِهِمْ وَ أَرْجِعُ وَحْدِي فَكَيْفَ يُصَدِّقُنِي قَوْمِي بِمَا أَخْبَرَهُمْ بِهِ فَ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلِ وَ إِيَّايَ أَ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ
السُّفَهَاءُ مِنَّا فَأَحْيَاهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهِمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ ذَكَرْتَهُ لَكَ مِنْ هَذَا لَا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ لَأَنَّ التُّورَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ الزَّبُورَ
وَ الْفُرْقَانَ قَدْ نَطَقَتْ بِهِ فَإِنْ كَانَ كُلُّ مَنْ أَحْيَا الْمَوْتَى وَ أBRَأَ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ الْمَجَانِينَ يَتَّخِذُ رَبًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاتَّخِذْ هَؤُلَاءِ كَلَّهُمْ
أَرْبَابًا مَا تَقُولُ يَا يَهُودِي فَقَالَ الْجَائِلِيُّ الْقَوْلُ قَوْلِكَ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ثُمَّ التَفَّتْ إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ يَا يَهُودِي أَقِيلَ عَلَى أَسْأَلِكَ
بِالْعَشْرِ الْآيَاتِ الَّتِي أَنْزَلْتَ عَلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع هَلْ تَجِدُ فِي التُّورَةِ مَكْتُوبًا بِنَبِيٍّ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه و آله و سلم) وَ أُمَّتِهِ إِذَا جَاءَتِ الْأُمَّةُ
الْآخِرَةَ أَتْبَاعَ رَاكِبِ الْبَعِيرِ يُسَبِّحُونَ الرَّبَّ جِدًّا جِدًّا تَسْبِيحًا جَدِيدًا فِي الْكِنَانِيسِ الْجُدُدِ فليفرغ [فليفرغ] بَنُو إِسْرَائِيلَ إِلَيْهِمْ وَ إِلَى
مَلِكِهِمْ لَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُهُمْ فَإِنْ بَأَيْدِيهِمْ سَيُوفًا يَنْتَقِمُونَ بِهَا مِنَ الْأُمَمِ الْكَافِرَةِ فِي أَقْطَارِ الْأَرْضِ أ هَكَذَا هُوَ فِي التُّورَةِ مَكْتُوبٌ قَالَ رَأْسُ
الْجَالُوتِ نَعَمْ إِنَّا لَنَجِدُهُ كَذَلِكَ ثُمَّ قَالَ لِلْجَائِلِيِّ يَا نَصْرَانِي كَيْفَ عَلِمْتَ بِكِتَابِ شَعْيَا (عليه السلام) قَالَ أَعْرِفُهُ حَرْفًا حَرْفًا قَالَ لَهُمَا أ
تَعْرِفَانِ هَذَا مِنْ كَلَامِهِ يَا قَوْمِ إِنِّي رَأَيْتُ صُورَةَ رَاكِبِ الْحِمَارِ لِبِاسِ جَلَابِيبِ النَّورِ وَ رَأَيْتُ رَاكِبَ الْبَعِيرِ ضَوْءٌ مِثْلُ ضَوْءِ الْقَمَرِ فَقَالَ قَدْ
قَالَ ذَلِكَ شَعْيَا ع قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) يَا نَصْرَانِي هَلْ تَعْرِفُ فِي الْإِنْجِيلِ قَوْلَ عِيسَى ع إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي وَ رَبِّي وَ الْبَارِئُ قَلِيظًا جَاءَ
هُوَ الَّذِي يَشْهَدُ لِي بِالْحَقِّ كَمَا شَهِدْتَ لَهُ وَ هُوَ الَّذِي يُفَسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ الَّذِي يُبَدِّئُ فَضَائِحَ الْأُمَمِ وَ هُوَ الَّذِي يَكْسِرُ عَمُودَ
الْكُفْرِ فَقَالَ الْجَائِلِيُّ مَا ذَكَرْتَ شَيْئًا مِنَ الْإِنْجِيلِ إِلَّا وَ نَحْنُ مُفْرِقُونَ بِهِ فَقَالَ أ تَجِدُ هَذَا فِي الْإِنْجِيلِ ثَابِتًا يَا جَائِلِيُّ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرَّضَا
(عليه السلام) يَا جَائِلِيُّ أ لَّا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِنْجِيلِ الْأَوَّلِ حِينَ افْتَقَدْتُمُوهُ عِنْدَ مَنْ وَجَدْتُمُوهُ وَ مَنْ وَضَعَ لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ فَقَالَ لَهُ مَا
افْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ إِلَّا يَوْمًا وَاحِدًا حَتَّى وَجَدْنَاهُ غَضًّا طَرِيًّا فَأَخْرَجَهُ إِلَيْنَا يَوْحَنَّا وَ مَتَّى فَقَالَ لَهُ الرَّضَا ع مَا أَقَلَّ مَعْرِفَتِكَ بِسُنَنِ الْإِنْجِيلِ
وَ عِلْمَانِهِ فَإِنْ كَانَ هَذَا كَمَا تَزْعُمُ فَلِمَ اخْتَلَفْتُمْ فِي الْإِنْجِيلِ وَ إِنَّمَا وَقَعَ الْاِخْتِلَافُ فِي هَذَا الْإِنْجِيلِ الَّذِي فِي أَيَادِيكُمْ الْيَوْمَ فَلَوْ كَانَ
عَلَى الْعَهْدِ الْأَوَّلِ لَمْ تَخْتَلِفُوا فِيهِ وَ لَكِنِّي مُفِيدُكُمْ عِلْمَ ذَلِكَ أَعْلَمُ أَنَّهُ لَمَّا افْتَقَدَ الْإِنْجِيلَ الْأَوَّلَ اجْتَمَعَتِ النَّصَارَى إِلَى عُلَمَائِهِمْ فَقَالُوا
لَهُمْ قُتِلَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (عليهما السلام) وَ افْتَقَدْنَا الْإِنْجِيلَ وَ أَنْتُمْ الْعُلَمَاءُ فَمَا عِنْدَكُمْ فَقَالَ لَهُمُ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسُ ابْنُ الْإِنْجِيلِ فِي صُدُورِنَا
وَ نَحْنُ نَخْرِجُهُ إِلَيْكُمْ سِفْرًا سِفْرًا فِي كُلِّ أَحَدٍ فَلَا تَحْزَنُوا عَلَيْهِ وَ لَا تَخْلُوا الْكِنَانِيسَ فَإِنَّا سَنَنْتَلُوهُ عَلَيْكُمْ فِي كُلِّ أَحَدٍ سِفْرًا سِفْرًا حَتَّى
نَجْمَعَهُ كُلَّهُ فَقَعَدَ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسُ وَ يَوْحَنَّا وَ مَتَّى فَوَضَعُوا لَكُمْ هَذَا الْإِنْجِيلَ بَعْدَ مَا افْتَقَدْتُمْ الْإِنْجِيلَ الْأَوَّلَ وَ إِنَّمَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةُ
تَلَامِيذُ تَلَامِيذِ الْأَوَّلِينَ أ عَلِمْتَ ذَلِكَ فَقَالَ الْجَائِلِيُّ أَمَا هَذَا فَلِمَ أَعْلَمُهُ وَ قَدْ عَلِمْتُهُ الْآنَ وَ قَدْ بَانَ لِي مِنْ فَضْلِ عِلْمِكَ بِالْإِنْجِيلِ وَ
سَمِعْتَ أَشْيَاءَ مِمَّا عَلِمْتَهُ شَهِدَ قَلْبِي أَنَّهَا حَقٌّ فَاسْتَزَدْتُ كَثِيرًا مِنَ الْفَهْمِ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا (عليه السلام) فَكَيْفَ شَهَادَةُ هَؤُلَاءِ عِنْدَكَ قَالَ
جَائِزَةٌ هَؤُلَاءِ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ وَ كَلَّمَا شَهِدُوا بِهِ فَهُوَ حَقٌّ قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) لِلْمَأْمُونِ وَ مَنْ حَضَرَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ مِنْ غَيْرِهِمْ أَشْهَدُوا
عَلَيْهِ قَالُوا قَدْ شَهِدْنَا ثُمَّ قَالَ ع لِلْجَائِلِيِّ بِحَقِّ الْبَابِ وَ أُمِّهِ هَلْ تَعْلَمُ أَنْ مَتَّى قَالَ إِنَّ الْمَسِيحَ هُوَ ابْنُ دَاوُدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ
يَعْقُوبَ بْنِ يَهُوذَا بْنِ خُزْرُونَ فَقَالَ مَرْقَابُوسُ فِي نَسَبِهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (عليهما السلام) إِنَّهُ كَلِمَةُ اللَّهِ أَحَلَّهَا فِي جَسَدِ الْآدَمِيِّ فَصَارَتْ
إِنْسَانًا وَ قَالَ الْوَقَا ابْنُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ (عليهما السلام) وَ أُمُّهُ كَانَا إِنْسَانَيْنِ مِنْ لَحْمٍ وَ دَمٍ فَدَخَلَ فِيهَا الرُّوحُ الْقُدُسُ ثُمَّ إِنَّكَ تَقُولُ مِنْ
شَهَادَةِ عِيسَى عَلَى نَفْسِهِ حَقًّا أَقُولُ لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الْحَوَارِيِّينَ إِنَّهُ لَا يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ إِلَّا مَنْ نَزَلَ مِنْهَا إِلَّا رَاكِبَ الْبَعِيرِ خَاتِمَ الْأَنْبِيَاءِ
فَإِنَّهُ يَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ وَ يَنْزِلُ فَمَا تَقُولُ فِي هَذَا الْقَوْلِ قَالَ الْجَائِلِيُّ هَذَا قَوْلُ عِيسَى لَّا نُنْكِرُهُ قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) فَمَا تَقُولُ فِي
شَهَادَةِ الْوَقَا وَ مَرْقَابُوسِ وَ مَتَّى عَلَى عِيسَى وَ مَا نَسَبُوهُ إِلَيْهِ قَالَ الْجَائِلِيُّ كَذَبُوا عَلَى عِيسَى فَقَالَ الرَّضَا ع يَا قَوْمِ أ لَيْسَ قَدْ زَكَاهُمْ

«دیدار»

اوقات شریف ما به تکرار گذشت
مانند همیشه کار از کار گذشت

سرگرم رواق و صحن و بازار شدیم
تا چشم به هم زدیم، دیدار گذشت

(سید محمد سادات اخوی)

وَشَهِدَ أَنَّهُمْ عُلَمَاءُ الْإِنْجِيلِ وَ قَوْلُهُمْ حَقٌّ فَقَالَ الْجَائِلِيُّ يَا عَالِمَ الْمُسْلِمِينَ أَحِبُّ أَنْ تُعْفِيَنِي مِنْ أَمْرِ هُوَ لَاءِ قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) فَإِنَّا قَدْ فَعَلْنَا سَلِّ يَا نَصْرَانِي عَمَّا بَدَأَ لَكَ قَالَ الْجَائِلِيُّ لَيْسَ لَكَ غَيْرِي فَلَا وَ حَقُّ الْمَسِيحِ مَا ظَنَنْتَ أَنْ فِي عُلَمَاءِ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَكَ فَالْتَفَتَ الرَّضَا ع إِلَى رَأْسِ الْجَالُوتِ فَقَالَ لَهُ تَسْأَلُنِي أَوْ أَسْأَلُكَ فَقَالَ بَلْ أَسْأَلُكَ وَ لَسْتُ أَقْبَلُ مِنْكَ حُجَّةً إِلَّا مِنَ التَّوْرَةِ أَوْ مِنَ الْإِنْجِيلِ أَوْ مِنْ زَبُورِ دَاوُدَ أَوْ بِمَا فِي صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى قَالَ الرَّضَا ع لَا نَقْبَلُ مِنِّْي حُجَّةً إِلَّا بِمَا تَنْطِقُ بِهِ التَّوْرَةُ عَلَى لِسَانِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ وَ الْإِنْجِيلَ عَلَى لِسَانِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ الزَّبُورَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ مِنْ أَيْنَ تُثْبِتُ نُبُوَّةَ مُحَمَّدٍ ص قَالَ الرَّضَا ع شَهِدَ بِنُبُوَّتِهِ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ دَاوُدَ خَلِيفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي الْأَرْضِ فَقَالَ لَهُ ثَبِتْ قَوْلَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا ع هَلْ تَعْلَمُ يَا يَهُودِيٌّ أَنْ مُوسَى أَوْصَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَقَالَ لَهُمْ إِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ نَبِيٌّ مِنْ إِخْوَانِكُمْ فِيهِ فَصَدَّقُوا وَ مِنْهُ فَاسْمَعُوا فَهَلْ تَعْلَمُ أَنْ لِبَنِي إِسْرَائِيلَ إِخْوَةٌ غَيْرُ وَ لِدِ إِسْمَاعِيلَ إِنْ كُنْتَ تَعْرِفُ قَرَابَةَ إِسْرَائِيلَ مِنْ إِسْمَاعِيلَ وَ السَّبَبَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مِنْ قِبَلِ إِبْرَاهِيمَ ع فَقَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ مُوسَى لَا نَدْفَعُهُ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا (عليه السلام) هَلْ جَاءَكُمْ مِنْ إِخْوَةٍ بَنَى إِسْرَائِيلَ نَبِيٌّ غَيْرُ مُحَمَّدٍ ص قَالَ لَا قَالَ الرَّضَا ع أَوْ لَيْسَ قَدْ صَحَّ هَذَا عِنْدَكُمْ قَالَ نَعَمْ وَ لَكِنِّي أَحِبُّ أَنْ تُصَحِّحَهُ إِلَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا ع هَلْ تُتَكَبَّرُ أَنْ التَّوْرَةَ تَقُولُ لَكُمْ جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ أَعْرِفْ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ وَ مَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا قَالَ الرَّضَا ع أَنَا أَخْبِرُكَ بِهِ أَمَا قَوْلُهُ جَاءَ النُّورُ مِنْ قِبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ فَذَلِكَ وَحْيُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَى مُوسَى ع عَلَى جَبَلِ طُورِ سَيْنَاءَ وَ أَمَا قَوْلُهُ وَ أَضَاءَ لَنَا مِنْ جَبَلِ سَاعِيرَ فَهُوَ الْجَبَلُ الَّذِي أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ع وَ هُوَ عَلَيْهِ وَ أَمَا قَوْلُهُ وَ اسْتَعْلَنَ عَلَيْنَا مِنْ جَبَلِ فَارَانَ فَذَلِكَ جَبَلٌ مِنْ جِبَالِ مَكَّةَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَهَا يَوْمَ وَ قَالَ شُعَيْبُ النَّبِيُّ (عليه السلام) فِيمَا تَقُولُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ فِي التَّوْرَةِ رَأَيْتُ رَاكِبِينَ أَضَاءَ لَهُمَا الْأَرْضُ أَحَدُهُمَا عَلَى حِمَارٍ وَ الْآخَرُ عَلَى جَمَلٍ فَمَنْ رَاكِبُ الْحِمَارِ وَ مَنْ رَاكِبُ الْجَمَلِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ لَا أَعْرِفُهُمَا فَخَبَّرَنِي بِهِمَا قَالَ أَمَا رَاكِبُ الْحِمَارِ فَعِيسَى ع وَ أَمَا رَاكِبُ الْجَمَلِ فَمُحَمَّدٌ ص أ تُتَكَبَّرُ هَذَا مِنَ التَّوْرَةِ قَالَ لَا مَا أَنْكَرُهُ ثُمَّ قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) هَلْ تَعْرِفُ حَيْقُوقَ النَّبِيِّ (عليه السلام) قَالَ نَعَمْ إِنِّي بِهِ لَعَارِفٌ قَالَ فَإِنَّهُ قَالَ وَ كِتَابِكُمْ يَنْطِقُ بِهِ جَاءَ اللَّهُ تَعَالَى بِالْبَيَانِ مِنْ جَبَلِ فَارَانَ وَ امْتَلَأَتِ السَّمَاوَاتُ مِنْ تَسْبِيحِ أَحْمَدَ وَ أُمَّتُهُ يَحْمِلُ خَيْلَهُ فِي الْبَحْرِ كَمَا يَحْمِلُ فِي الْبَرِّ يَا تِينَا بِكِتَابٍ جَدِيدٍ بَعْدَ خَرَابِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَعْنِي بِالْكِتَابِ الْفُرْقَانَ «ع» أ تَعْرِفُ هَذَا وَ تُوْمِنُ بِهِ قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ قَدْ قَالَ ذَلِكَ حَيْقُوقُ النَّبِيِّ (عليه السلام) وَ لَا نُنْكِرُ قَوْلَهُ قَالَ الرَّضَا ع فَقَدْ قَالَ دَاوُدُ فِي زَبُورِهِ وَ أَنْتَ تَقْرُؤُهُ اللَّهُمَّ أبعثْ مُقِيمَ السَّنَةِ بَعْدَ الْفِتْرَةِ فَهَلْ تَعْرِفُ نَبِيًّا أَقَامَ السَّنَةَ بَعْدَ الْفِتْرَةِ غَيْرُ مُحَمَّدٍ ص قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ هَذَا قَوْلُ دَاوُدَ نَعْرِفُهُ وَ لَا نُنْكِرُ وَ لَكِنِ عَنِي بِذَلِكَ عِيسَى وَ أَيَّامُهُ هِيَ الْفِتْرَةُ قَالَ لَهُ الرَّضَا ع جَهَلْتُ إِنْ عِيسَى ع لَمْ يَخَالِفِ السَّنَةَ وَ كَانَ مُوَافِقًا لِسُنَّةِ التَّوْرَةِ حَتَّى رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ فِي الْإِنْجِيلِ مَكْتُوبٌ أَنْ ابْنَ الْبَرَّةِ ذَاهِبٌ وَ الْبَارِ فُلَيْطَا جَاءَ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الَّذِي يَحْفَظُ الْأَصَارَ وَ يَفْسِّرُ لَكُمْ كُلَّ شَيْءٍ وَ يَشْهَدُ لِي كَمَا شَهِدْتَ لَهُ أَنَا جِئْتُمْ بِالْأَمْثَالِ وَ هُوَ يَا تَيْكُمْ بِالتَّوْبِيلِ أ تُوْمِنُ بِهِذَا فِي الْإِنْجِيلِ قَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ الرَّضَا ع يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ أَسْأَلُكَ عَنْ نَبِيِّكَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ ع فَقَالَ سَلِّ قَالَ مَا الْحُجَّةُ عَلَى أَنْ مُوسَى ثَبَّتَ نُبُوَّتَهُ قَالَ الْيَهُودِيُّ إِنَّهُ جَاءَ بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ أَحَدٌ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ قَالَ لَهُ مِثْلُ مَا ذَا قَالَ مِثْلُ فُلُقِ الْبَحْرِ وَ قَلْبِهِ الْعَصَا حَيَّةٌ تَسْعَى وَ ضَرْبِهِ الْحَجَرُ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ الْعُيُونُ وَ إِخْرَاجِهِ يَدَهُ بِيضَاءَ لِلنَّاطِرِينَ وَ عَلَامَاتِهِ لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهَا قَالَ لَهُ الرَّضَا ع صَدَقْتَ فِي أَنَّهُ كَانَتْ حُجَّتَهُ عَلَى نُبُوَّتِهِ أَنَّهُ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ أ فُلَيْسَ كُلُّ مَنْ ادَّعَى أَنَّهُ نَبِيٌّ ثُمَّ جَاءَ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ وَجَبَ عَلَيْكُمْ تَصَدِيقُهُ قَالَ لَا لِأَنَّ مُوسَى (عليه السلام) لَمْ يَكُنْ لَهُ نَظِيرٌ لِمَكَانِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ قُرْبِهِ مِنْهُ وَ لَا يَجِبُ عَلَيْنَا الْإِفْرَارُ بِنُبُوَّةٍ مِنْ ادَّعَاها حَتَّى يَأْتِيَ مِنَ الْأَعْلَامِ بِمِثْلِ مَا جَاءَ بِهِ فَقَالَ الرَّضَا ع فَكَيْفَ أَقْرَرْتُمْ بِالْأَنْبِيَاءِ الَّذِينَ كَانُوا قَبْلَ مُوسَى (عليه السلام) وَ لَمْ يَفْلِقُوا الْبَحْرَ وَ لَمْ يَفْجُرُوا مِنَ الْحَجَرِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ عَيْنًا وَ لَمْ يُخْرِجُوا أَيْدِيَهُمْ مِثْلَ إِخْرَاجِ مُوسَى يَدَهُ بِيضَاءً وَ لَمْ يَقْلِبُوا الْعَصَا حَيَّةً تَسْعَى قَالَ الْيَهُودِيُّ قَدْ خَبَّرْتُكَ أَنَّهُ مَتَى مَا جَاءُوا عَلَى نُبُوَّتِهِمْ مِنَ الْآيَاتِ بِمَا لَا يَقْدِرُ الْخَلْقُ عَلَى مِثْلِهِ وَ لَوْ جَاءُوا بِمَا لَمْ يَجِئْ بِهِ مُوسَى أَوْ كَانَ عَلَى غَيْرِ مَا جَاءَ بِهِ مُوسَى وَجَبَ تَصَدِيقُهُمْ قَالَ لَهُ الرَّضَا (عليه السلام) يَا رَأْسَ الْجَالُوتِ فَمَا يَمْنَعُكَ مِنَ الْإِفْرَارِ بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَ قَدْ كَانَ يُحْيِي الْمَوْتَى وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ يَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ ثُمَّ يَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ رَأْسُ الْجَالُوتِ يُقَالُ إِنَّهُ فَعَلَ ذَلِكَ وَ لَمْ نَشْهَدْهُ قَالَ الرَّضَا ع

«هزار چشم امید»

سلام بر تو که سلطانِ مُلکِ عشق، رضایی
سلام بر تو که مقبولِ آستانِ خدایی

سلام بر تو که ما را تو دست‌گیر و تو یاری
سلام بر تو که گنجیِ نهان ز عاطفه داری

تویی که عاطفه جاری است از تمام وجودت
خیال و خاطره مکشوف از کتاب شهودت

تو ای وسیلهٔ نزدیک در اجابت خواهش!
مقام فُرب، هویدا است از رکوع و سجودت

حضور دَعْوِی لبیک در نماز و دعایت
ظهور آیهٔ توحید در فراز و فرودت

صحیفه‌های بلیغ است در کلام بلندت
روایح گل یاس است در قیام و قعودت

هزار دست دعا، قفل می‌شود به ضریحت
هزار چشم امید از چهار سو است به جودت

به دادِ مردم در مانده می‌رسد به شفاعت
مروتی که کنم کرده کردگار و دودت

از آن گروه که هستند دوست‌دارِ ضریحت
چه ازدحامِ غریبی است در کنارِ ضریحت!

چو پلکانی از امواجِ شانه بر سر شانه
دعا زبانه‌کشان، جویبارِ اشک روانه

محبت تو کشانده چه قدر ساده و آسان!
دل محمدیان را به سمت و سوی خراسان

شب است و ذوقِ مناجات و حالِ گریه فراهم
برای با تو نشستنِ مجالِ گریه فراهم

به خوابِ گفته‌ام امشب، به دیده راه نداری
مجالِ یرسه در این عرصه تا پگاه نداری

بگیر بهره‌ای از شام قدر، ای دل غافل!
که با کلیدِ دعا می‌شود مرادِ تو حاصل

أرأيت ما جاء به موسى من الآيات شاهدته أليس إنما جاءت الأخبار من نجات أصحاب موسى أنه فعل ذلك قال بلى قال فكذلك أيضاً أتتكم الأخبار المتواترة بما فعل عيسى ابن مريم (عليهما السلام) فكيف صدقتم بموسى ولم تصدقوا بعيسى فلم يجر جواباً قال الرضا (عليه السلام) وكذلك أمر محمد ص وما جاء به وأمر كل نبي بعنه الله ومن آياته أنه كان يتيماً فقيراً راعياً أجيماً لم يتعلم كتاباً ولم يختلف إلى معلم ثم جاء بالقرآن الذي فيه قصص الأنبياء (عليهم السلام) وأخبارهم حرفاً وحرفاً وأخبار من مضى ومن بقي إلى يوم القيامة ثم كان يخبرهم بأسرارهم وما يعملون في بيوتهم وجاء بآيات كثيرة لا تحصى قال رأس الجالوت لم يصح عندنا خبر عيسى ولا خبر محمد ص ولا يجوز لنا أن نقر لهما بما لا يصح قال الرضا (عليه السلام) فالشاهد الذي شهد لعيسى ولمحمد ص شاهد زور فلم يجر جواباً ثم دعا بالهريد الأكبر فقال له الرضا ع أخبرني عن زرد هشت الذي تزعم أنه نبي ما حججتك على نبوته قال إنه أتى بما لم يأتنا أحد قبله ولم نشهده ولكن الأخبار من أسلافنا وردت علينا بأنه أحل لنا ما لم يحله غيره فاتبعناه قال أ فليس إنما أتتكم الأخبار فاتبعتموه قال بلى قال فكذلك سائر الأمم السالفة أتتهم الأخبار بما أتى به النبيون وأتى به موسى وعيسى ومحمد ص فما عذركم في ترك الإقرار لهم إذ كنتم إنما أقررتهم بزدهشت من قبل الأخبار المتواترة بأنه جاء بما لم يجر به غيره فانقطع الهريد مكانه فقال الرضا ع يا قوم إن كان فيكم أحد يخالف الإسلام وأراد أن يسأل فليسأل غير محتشم فقام إليه عمران الصابي وكان واحداً من المتكلمين فقال يا عالم الناس لو لا أنك دعوت إلى مسألتك لم أقدم عليك بالمسائل فلقد دخلت بالكوفة والبصرة والشام والجزيرة ولقيت المتكلمين فلم أقع على أحد ثبت لي واحداً ليس غيره فانما بوحدانيتي أفتأذن لي أن أسألك قال الرضا ع إن كان في الجماعة عمران الصابي فانت هو قال أنا هو قال سل يا عمران وعليك بالنصفه وإياك والخطل والجور فقال والله يا سيدي ما أريد إلا أن تثبت لي شيئاً أتعلق به فلا أجوزه قال سل عما بدا لك فازدحم الناس وانضم بعضهم إلى بعضي فقال عمران الصابي أخبرني عن الكائن الأول وعما خلق فقال له سألت فافهم أما الواحد فلم يزل واحداً كائناً لا شيء معه بلا حدود ولا أعراض ولا يزال كذلك ثم خلق خلقاً مبتدعاً مختلفاً بأعراض وحدود مختلفة لا في شيء أقالمه ولا في شيء حده ولا على شيء حذاه ومثله له فجعل الخلق من بعد ذلك صفوة وغير صفوة واختلافاً واختلفاً وألواناً وذوقاً وطعماً لا حاجة كانت منه إلى ذلك ولا لفضل منزله لم يبلغها إلا به ولا أرى [أرى] لنفسه فيما خلق زيادته ولا نقصاناً تعقل هذا يا عمران قال نعم والله يا سيدي قال واعلم يا عمران أنه لو كان خلق ما خلق حاجة لم يخلق إلا من يستعين به على حاجته وكان ينبغي أن يخلق أضعاف ما خلق لأن الأعوان كلما كثروا كان صاحبهم أقوى والحاجة يا عمران لا يسعها لأنه كان لم يحدث من الخلق شيئاً إلا حدثت فيه حاجة أخرى ولذلك أقول لم يخلق الخلق لحاجة ولكن نقل بالخلق الحوائج بعضهم إلى بعض وفضل بعضهم على بعض بلا حاجة منه إلى من فضل ولا نعمة منه على من أذل فلهمذا خلق قال عمران يا سيدي هل كان الكائن معلوماً في نفسه عند نفسه قال الرضا (عليه السلام) إنما يكون المعلمة بالشيء لنفي خلافه وليكون الشيء نفسه بما نفي عنه موجوداً ولم يكن هناك شيء يخالفه فتدعوه الحاجة إلى نفي ذلك الشيء عن نفسه بتحديد ما علم منها أفهمت يا عمران قال نعم والله يا سيدي فأخبرني بأي شيء علم ما علم أ بضمير أم بغير ذلك قال الرضا (عليه السلام) أ رأيت إذا علم بضمير هل يجد بدأ من أن يجعل لذلك الضمير حداً تنتهي إليه المعرفة قال عمران لا بد من ذلك قال الرضا ع فما ذلك الضمير فانقطع ولم يجر جواباً قال الرضا ع لا بأس إن سألتك عن الضمير نفسه تعرفه بضمير آخر فإن قلت نعم أفسدت عليك قولك ودعواك يا عمران أليس ينبغي أن تعلم أن الواحد ليس يوصف بضمير وليس يقال له أكثر من فعل وعمل وصنع وليس يتوهم منه مذاهب وتجزية كمذاهب المخلوقين وتجزيتهم فاعقل ذلك وابن عليه ما علمت صواباً قال عمران يا سيدي أ لا تخبرني عن حدود خلقه كيف هي وما معانيها وعلى كم نوع يكون قال قد سألت فاعلم أن حدود خلقه على ستة أنواع ملموس وموزون ومنظور إليه وما لا ذوق له وهو الروح ومنها منظور إليه وليس له وزن ولا لمس ولا حس ولا لون ولا ذوق والتقدير والأعراض والصور والطول والعرض ومنها العمل والحركات التي تصنع الأشياء وتعملها وتغيرها من حال إلى حال وتزيدها وتنقصها فأما الأعمال والحركات فإنها تنطلق لأنه لا وقت لها أكثر من قدر ما يحتاج إليه فإذا فرغ من الشيء انطلق بالحركة وبقي الأثر ويجري مجرى الكلام الذي يذهب ويبقى

دعا به روی تو وا می کند دری ز کرامت
دعا تو را برساند به سایه سار سلامت

دعا کلید بهشت است اگر تو اهل بهشتی
به خاطر دلت امشب، دو قطره اشک نوشتی

اگر امید قبولی، همین دو قطره کفایت
تو و امام همام و رواق های عنایت

دلی به بند ملال، آهوانه سوی تو آمد
زبان اشک گشود و به گفت و گوی تو آمد

کدام درد ندید از دوی مهر تو درمان؟!
کدام رنج نیابد به دست مهر تو پایان؟!

کدام خاطر آشفته ای نشد ز تو آرام؟!
کدام مشکلی از بذل لطف تو نشد آسان؟!

به نام نامی تو، ای بزرگوار گرامی!
گشوده اند در این آستانه سفره احسان

تو را به لطف عظیمی که کرده اند عنایت
تو را به آن که عطا کرده بر تو نور ولایت

تو را به حق خدایی که آفرید ز نورت
تو را به جان عزیزی که داشت از تو حکایت

تو را به جد گرامی، تو را به جدّه پاکت
تو را به آیت ایمان، تو را به فضل هدایت

که لطف باز نگیری به پیش گاه شفاعت
که رحمت آوری آن را که خواست از تو رعایت

(محمدجواد محبت)

أثره قال عمرانُ يا سيدي أ لا تُخبرني عن الخلقِ إذا كانَ واحداً لا شيءَ غيرهَ ولا شيءَ معه أ ليسَ قد تَغَيَّرَ بِخَلْقِهِ الخَلْقَ قالَ له الرضا ع قديمٌ لم يَتَغَيَّرْ عَزَّ وَ جَلَّ بِخَلْقِهِ الخَلْقَ وَ لَكِنَّ الخَلْقَ يَتَغَيَّرُ بِتَغْيِيرِهِ قالَ عمرانُ يا سيدي فبأى شيءٍ عرفناه قالَ بغيره قالَ فأى شيءٍ غيرهَ قالَ الرضا ع مَشِيَّتَهُ وَ اسْمُهُ وَ صِفَتُهُ وَ ما أشبه ذلكَ وَ كلُّ ذلكَ مُحَدَّثٌ مُخْلَقٌ مُدَبَّرٌ قالَ عمرانُ يا سيدي فأى شيءٍ هو قالَ هو نُورٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ هَادٍ خَلَقَهُ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ وَ أَهْلِ الأَرْضِ وَ لَيْسَ لَكَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْ تَوْحِيدِي إِيَّاهُ قالَ عمرانُ يا سيدي أ ليسَ قد كانَ ساكتاً قَبْلَ الخَلْقِ لا يَنْطِقُ ثُمَّ نَطَقَ قالَ الرضا ع لا يَكُونُ السُّكُوتُ إِلاَّ عَنِ نَطْقٍ قَبْلَهُ وَ المَثَلُ فِي ذَلِكَ أَنَّهُ لا يُقالُ لِلسَّرَّاجِ هُوَ ساكتٌ لا يَنْطِقُ وَ لا يُقالُ إِنَّ السَّرَّاجَ لِيُضِيءُ فِيمَا يُرِيدُ أَنْ يَفْعَلَ بِنا لِأَنَّ الضَّوءَ مِنَ السَّرَّاجِ لَيْسَ يَفْعَلُ مِنْهُ وَ لا كَوْنٌ وَ إِنَّمَا هُوَ لَيْسَ شَيْءٌ غَيْرُهُ فَلَمَّا اسْتَضَاءَ لَنَا قَلْنَا قد أضاءَ لنا حتَّى اسْتَضَاءَ بِهِ فَبِهَذَا تَسْتَبْصِرُ أَمْرَكَ قالَ عمرانُ يا سيدي فَإِنَّ الَّذِي كانَ عِنْدِي أَنْ الكائِنَ قد تَغَيَّرَ فِي فِعْلِهِ عَنِ حَالِهِ بِخَلْقِهِ الخَلْقَ قالَ الرضا ع أَحَلَّتْ يا عمرانُ فِي قَوْلِكَ إِنَّ الكائِنَ يَتَغَيَّرُ فِي وَجْهِهِ مِنَ الوُجُوهِ حتَّى يَصِيبَ الذَّاتَ مِنْهُ ما يَغْيِرُهُ يا عمرانُ هَلْ تَجِدُ النَّارَ تَغْيِرُهَا تَغْيِيرَ نَفْسِهَا وَ هَلْ تَجِدُ الحَرَّارةَ تُحَرِّقُ نَفْسَها أَوْ هَلْ رَأَيْتَ بَصِيراً فَطُرَّ رَأى بَصَرَهُ قالَ عمرانُ لِمَ أَرَّ هَذَا إِلاَّ أَنْ تُخْبِرَنِي يا سيدي أ هُوَ فِي الخَلْقِ أَمْ الخَلْقِ فِيهِ قالَ الرضا ع أَجَلٌ يا عمرانُ عَنِ ذَلِكَ لَيْسَ هُوَ فِي الخَلْقِ وَ لا الخَلْقُ فِيهِ تَعَالَى عَنِ ذَلِكَ وَ ساءَ عِلْمُكَ ما تَعْرِفُهُ وَ لا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ أَخْبِرَنِي عَنِ المِراةِ أَنتَ فِيها أَمْ هِيَ فِيكَ فَإِنَّ كانَ لَيْسَ واحداً مِنْكُمَا فِي صاحِبِهِ فبأى شيءٍ اسْتَدَلَّتْ بِها عَلَى نَفْسِكَ يا عمرانُ قالَ بضوءِ بَيْنِي وَ بَيْنَها قالَ الرضا ع هَلْ تَرى مِنْ ذَلِكَ الضَّوءِ فِي المِراةِ أَكْثَرَ مِمَّا تَرَاهُ فِي عَيْنِكَ قالَ نَعَمْ قالَ الرضا ع فَأَرِنَاهُ فَلَمَّ يَجُرُ جَواباً قالَ فلما أَرى النُّورَ إِلاَّ وَ قد دَلَّكَ وَ دَلَّ المِراةَ عَلَى أَنفُسِكُمَا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ فِي واحداً مِنْكُمَا وَ لِهَذَا أمثالٌ كَثيرةٌ غَيْرُ هَذَا لا يَجِدُ الجاهِلُ فِيها مَقالاً وَ لِلَّهِ المَثَلُ الأَعْلَى ثُمَّ التَّفَتَ إِلى المَأْمُونِ فَقالَ الصَّلَواةُ قد حَضَرَتْ فَقالَ عمرانُ يا سيدي لا تَقْطَعُ عَلَيَّ مَسالِتي فَقَدْ رَقَّ قَلْبِي قالَ الرضا ع نَصَلِّي وَ نَعُوذُ فَتَهْضُ وَ نَهْضُ المَأْمُونُ فَصَلَّى الرضا ع داخِلاً وَ صَلَّى النَّاسُ خارجاً خَلْفَ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ ثُمَّ خَرَجَ فَعادَ الرضا ع إِلى مَجْلِسِهِ وَ دَعَا بِعِمْرانَ فَقالَ سَلِّ يا عمرانُ قالَ يا سيدي أ لا تُخْبِرُنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يُوَحِّدُ بِحَقِّيْقَتِهِ أَوْ يُوَحِّدُ بِوَصْفِ قالَ الرضا ع (عليه السلام) إِنَّ اللَّهَ المُبْدِيُّ الوَاحِدُ الكائِنُ الأوَّلُ لِمَ يَزَلُ واحداً لا شيءَ معه فرداً لا ثانياً معه لا معلوماً وَ لا مَجْهُولاً وَ لا مُحْكَمًا وَ لا مُتَشابِهاً وَ لا مَذْكَوراً وَ لا مَنْسِياً وَ لا شَيْئاً يَقَعُ عَلَيْهِ اسْمٌ شَيْءٍ مِنَ الأَشْياءِ غَيْرِهِ وَ لا مِنْ وَقْتٍ كانَ وَ لا إِلى وَقْتٍ يَكُونُ وَ لا بِشَيْءٍ قامَ وَ لا إِلى شَيْءٍ يَقُومُ وَ لا إِلى شَيْءٍ اسْتَدَّ وَ لا فِي شَيْءٍ اسْتَكَنَّ وَ ذَلِكَ كُلُّهُ قَبْلَ الخَلْقِ إِذْ لا شيءَ غَيْرُهُ وَ ما أَوْقَعَتْ عَلَيْهِ مِنَ الكُلِّ فَهِيَ صِفاتٌ مُحَدَّثَةٌ وَ تَرْجَمَةٌ يَفْهَمُ بِها مِنْ فِهْمٍ وَ اعْلَمُ أَنَّ الإِبْداعَ وَ المَشِيَّةَ وَ الإِرادَةَ مَعْنَاهَا واحداً وَ أَسْماؤها ثَلَاثَةٌ وَ كانَ أوَّلُ إِبْداعِهِ وَ إِرادَتِهِ وَ مَشِيَّتِهِ الحُرُوفُ الَّتِي جَعَلْها أَصْلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَ دَلِيلاً عَلَى كُلِّ مَدْرَكٍ وَ فَاصِلاً لِكُلِّ مُشْكِلٍ وَ بَيْتَ لِكَ الحُرُوفِ تَفْرِيقُ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ اسْمٍ حَقٍّ وَ باطِلٍ أَوْ فِعْلٍ أَوْ مَفْعُولٍ أَوْ مَعْنَى أَوْ غَيْرِ مَعْنَى وَ عَلَيْها اجْتَمَعَتِ الأُمُورُ كُلُّها وَ لِمَ يَجْعَلُ لِلحُرُوفِ فِي إِبْداعِهِ لَها مَعْنَى غَيْرَ أَنفُسِها تَتَناهى وَ لا وَجُودَ لَها لِأَنَّها مَبْدَعَةٌ بِالإِبْداعِ وَ النُّورِ فِي هَذَا المَوْضِعِ أوَّلُ فِعْلِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ نُورُ السَّماواتِ وَ الأَرْضِ وَ الحُرُوفُ هِيَ المَفْعُولُ بِذَلِكَ الفِعْلِ وَ هِيَ الحُرُوفُ الَّتِي عَلَيْها مَدارُ الكَلِماتِ وَ العِباداتِ كُلُّها مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَيْها [اعْلَمْها] خَلْقُهُ وَ هِيَ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثُونَ حَرْفاً فَمِنْها ثَمانيَّةٌ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً تَدُلُّ عَلَى لُغاتِ العَرَبِيَّةِ وَ مِنَ الثَّمانيَّةِ وَ العِشْرِينَ اثْنانَ وَ عِشْرُونَ حَرْفاً تَدُلُّ عَلَى لُغاتِ السَّرْيانيَّةِ وَ العِبرانيَّةِ وَ مِنْها خَمْسَةٌ أَحرفٍ مَتَحَرِّفَةٌ فِي سائِرِ اللُّغاتِ مِنَ العَجَمِ وَ الأَقالِيمِ وَ اللُّغاتِ كُلُّها وَ هِيَ خَمْسَةٌ أَحرفٍ تَحَرَّفَتْ مِنَ الثَّمانيَّةِ وَ العِشْرِينَ حَرْفاً مِنَ اللُّغاتِ فَصارتِ الحُرُوفُ ثَلَاثَةٌ وَ ثَلَاثِينَ حَرْفاً فأَمَّا الخَمْسَةُ المُخْتَلِفةُ فَيَتَجَحَّحُ [فَبِحَجَجٍ] لا يَجُوزُ ذِكْرُها أَكْثَرَ مِمَّا ذَكَرْناهُ ثُمَّ جَعَلَ الحُرُوفَ بَعْدَ إِحْصانِها وَ إِحْكامِ عِدَّتِها فِعْلاً مِنْهُ كَقَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ كُنْ فَيَكُونُ وَ كُنْ مِنْهُ صُنْعٌ وَ ما يَكُونُ بِهِ المَصنُوعُ فَالْخَلْقُ الأوَّلُ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الإِبْداعُ لا وَزْنَ لَهُ وَ لا حَرَكَةً وَ لا سَمْعَ وَ لا لَوْنَ وَ لا حِسَّ وَ الخَلْقُ الثَّانِي الحُرُوفُ لا وَزْنَ لَها وَ لا لَوْنَ وَ هِيَ مَسْمُوعَةٌ مَوْضُوفَةٌ غَيْرُ مَنْظُورٍ إِلَيْها وَ الخَلْقُ الثَّالِثُ ما كانَ مِنَ الأنواعِ كُلِّها مُحسُوساً مَلْمُوساً ذا ذَوْقٍ مَنْظُوراً إِلَيْهِ وَ اللَّهُ تَبارَكَ وَ تَعَالَى سابِقٌ لِلإِبْداعِ لِأَنَّهُ لَيْسَ قَبْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ شَيْءٌ وَ لا كانَ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الإِبْداعُ سابِقٌ لِلحُرُوفِ وَ الحُرُوفُ لا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ نَفْسِها قالَ المَأْمُونُ وَ كَيْفَ لا تَدُلُّ عَلَى غَيْرِ أَنفُسِها قالَ الرضا ع لِأَنَّ اللَّهَ تَبارَكَ وَ تَعَالَى لا يَجْمَعُ مِنْها شَيْئاً لَغَيْرِ مَعْنَى أبداً فَإِذا أَلَّفَ مِنْها أَحرفاً أَرْبَعَةً أَوْ خَمْسَةً أَوْ سِتَّةً أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ لِمَ يُوَلِّفُها بَغْيِرِ مَعْنَى وَ لِمَ يَكُنْ إِلاَّ لِمَعْنَى

«آه آینه‌ها»

ای دلِ سوختگان، شمع عزای حرمت!
اشک ما وقف تو و کرب و بلا ی حرمت

در هوای محن آلودهٔ غربت، آید
عطر گل‌های بهشتی ز فضای حرمت

شمع‌دان‌ها همه در سوز و گداز از داغ
تیره از آه مَلک، آینه‌های حرمت

می‌شود خاطرهٔ غربت زهرا ترسیم
خلق را در نظر از حال و هوای حرمت

برسد بوی خدایی، بوزد عطر بهشت
هر طرف باز شود پنجره‌های حرمت

یادِ روزی که شهادت به رخت در وا کرد
شور و غوغا است به پا در همه جای حرمت

مهدی‌ات زائر و ای کاش که می‌دانستم
که گذارد قدم آن ماه، کجای حرمت

مُحَدَّثٍ لَمْ يَكُنْ قَبْلَ ذَلِكَ شَيْءٌ قَالَ عِمْرَانُ فَكَيْفَ لَنَا بِمَعْرِفَةِ ذَلِكَ قَالَ الرَّضَاعُ أَمَّا الْمَعْرِفَةُ فَوَجْهُ ذَلِكَ وَ بَيَانُهُ أَنَّكَ تَذَكَّرُ الْحُرُوفَ إِذَا لَمْ تَرِدْ بِهَا غَيْرَ نَفْسِهَا ذَكَرْتَهَا فَرْدًا فَقُلْتَ ا ب ت ث ج ح خ ح تَى حَتَّى تَأْتِي عَلَى آخِرِهَا فَلَمْ تَجِدْ لَهَا مَعْنَى غَيْرَ أَنْفُسِهَا وَإِذَا أَلْفَتْهَا وَ جَمَعْتَ مِنْهَا أَحْرَفًا وَ جَعَلْتَهَا اسْمًا وَ صِفَةً لِمَعْنَى مَا طَلَبْتَ وَ وَجْهٌ مَا عَنَيْتَ كَانَتْ دَلِيلَةً عَلَى مَعَانِيهَا دَاعِيَةً إِلَى الْمَوْصُوفِ بِهَا أ فَهَمَّتُهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَكُونُ صِفَةً لِغَيْرِ مَوْصُوفٍ وَ لَا اسْمًا لِغَيْرِ مَعْنَى وَ لَا حَدًّا لِغَيْرِ مَحْدُودٍ وَ الصِّفَاتُ وَ الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا تَدُلُّ عَلَى الْكَمَالِ وَ الْوُجُودِ وَ لَا تَدُلُّ عَلَى الْإِحَاطَةِ كَمَا تَدُلُّ الْحُدُودُ الَّتِي هِيَ التَّرْبِيعُ وَ التَّثْلِيثُ وَ التَّسْدِيسُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ تَدْرِكُ مَعْرِفَتَهُ بِالصِّفَاتِ وَ الْأَسْمَاءِ وَ لَا تَدْرِكُ بِالتَّحْدِيدِ بِالطُّولِ وَ الْعَرْضِ وَ الْقَلْبَةِ وَ الْكَثْرَةِ وَ اللَّوْنِ وَ الْوِزْنَ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَ لَيْسَ يَحِلُّ بِاللَّهِ [جَلًّا] وَ تَقَدَّسَ شَيْءٌ مِنْ ذَلِكَ حَتَّى يَعْرِفَهُ خَلْقُهُ بِمَعْرِفَتِهِمْ أَنْفُسَهُمْ بِالضَّرُورَةِ الَّتِي ذَكَرْنَا وَ لَكِنْ يُدَلُّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ يُدْرِكُ بِأَسْمَائِهِ وَ يُسْتَدَلُّ عَلَيْهِ بِخَلْقِهِ حَقَّ [حَتَّى] لَا يَحْتَاجُ فِي ذَلِكَ الطَّلَبِ الْمُتْرَادُ إِلَى رُؤْيِهِ عَيْنٍ وَ لَا اسْتِمَاعِ أذْنٍ وَ لَا لَمَسٍ كَفِّ وَ لَا إِحَاطَةَ بِقَلْبٍ وَ لَوْ كَانَتْ صِفَاتُهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَا تَدُلُّ عَلَيْهِ وَ أَسْمَاؤُهُ لَا تَدْعُو إِلَيْهِ وَ الْمَعْلَمَةُ مِنَ الْخَلْقِ لَا تَدْرِكُهُ لِمَعْنَاهُ كَانَتْ الْعِبَادَةُ مِنَ الْخَلْقِ لِأَسْمَائِهِ وَ صِفَاتِهِ دُونَ مَعْنَاهُ فَلَوْ لَا أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ لَكَانَ الْمَعْبُودُ الْمُوَحَّدُ غَيْرَ اللَّهِ لِأَنَّ صِفَاتِهِ وَ أَسْمَاءَهُ غَيْرُهُ أ فَهَمَّتْ قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي زِدْنِي قَالَ الرَّضَاعُ إِيَّاكَ وَ قَوْلَ الْجُهَالِ مِنْ أَهْلِ الْعَمَى وَ الضَّلَالِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ مَوْجُودٌ فِي الْآخِرَةِ لِلْحِسَابِ فِي الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ وَ لَيْسَ بِمَوْجُودٍ فِي الدُّنْيَا لِلطَّاعَةِ وَ الرَّجَاءِ وَ لَوْ كَانَ فِي الْوُجُودِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَفْسٌ وَ اهْتِضَامٌ لَمْ يُوَجَدْ فِي الْآخِرَةِ أَبَدًا وَ لَكِنَّ الْقَوْمَ تَاهُوا وَ عَمُوا وَ صَمُّوا عَنِ الْحَقِّ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَ أَضَلُّ سَبِيلًا يَعْنِي أَعْمَى عَنِ الْحَقَائِقِ الْمَوْجُودَةِ وَ قَدْ عَلِمَ ذَوُو الْأَلْبَابِ أَنَّ الْاسْتِدْلَالَ عَلَى مَا هُنَاكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بِمَا هَاهُنَا وَ مَنْ أَخَذَ عِلْمَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ وَ طَلَبَ وَجُودَهُ وَ إِدْرَاكَهُ عَنِ نَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهَا لَمْ يَزِدْ مِنْ عِلْمِ ذَلِكَ إِلَّا بُعْدًا لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ جَعَلَ عِلْمَ ذَلِكَ خَاصَّةً عِنْدَ قَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَ يَعْلَمُونَ وَ يَفْهَمُونَ قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي أ لَا تُخْبِرُنِي عَنِ الْإِبْدَاعِ أ خَلَقَ هُوَ أَمْ غَيْرُ خَلْقِي قَالَ الرَّضَاعُ بَلْ خَلَقَ سَاكِنًا لَا يَدْرِكُ بِالسُّكُونِ وَ إِنَّمَا صَارَ خَلْقًا لِأَنَّهُ شَيْءٌ مُحَدَّثٌ وَ اللَّهُ تَعَالَى الَّذِي أَحَدْتَهُ فَصَارَ خَلْقًا لَهُ وَ إِنَّمَا هُوَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ خَلَقَهُ لَا ثَالِثَ بَيْنَهُمَا وَ لَا ثَالِثَ غَيْرُهُمَا فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَعُدْ أَنْ يَكُونَ خَلْقَهُ وَ قَدْ يَكُونُ الْخَلْقُ سَاكِنًا وَ مُتَحَرِّكًا وَ مُخْتَلِفًا وَ مُؤْتَلِفًا وَ مَعْلُومًا وَ مُتَشَابِهًا وَ كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ حَدٌّ فَهُوَ خَلْقُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ مَا أَوْجَدْتِكَ الْحَوَاسِ فَهُوَ مَعْنَى مُدْرِكٍ لِلْحَوَاسِ وَ كُلُّ حَاسَةٍ تَدُلُّ عَلَى مَا جَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا فِي إِدْرَاكِهَا وَ الْفَهْمِ مِنَ الْقَلْبِ بِجَمِيعِ ذَلِكَ كُلِّهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ الْوَاحِدَ الَّذِي هُوَ قَائِمٌ بِغَيْرِ تَقْدِيرٍ وَ لَا تَحْدِيدٍ خَلَقَ خَلْقًا مُقَدَّرًا بِتَحْدِيدٍ وَ تَقْدِيرٍ وَ كَانَ الَّذِي خَلَقَ خَلْقَيْنِ اثْنَيْنِ التَّقْدِيرِ وَ الْمَقْدَرِ وَ لَيْسَ فِي كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لَوْنٌ وَ لَا وَزْنَ وَ لَا ذَوْقٌ فَجَعَلَ أَحَدَهُمَا يَدْرِكُ بِالْآخِرِ وَ جَعَلَهُمَا مُدْرِكَيْنِ بِنَفْسِهَا وَ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا فَرْدًا قَائِمًا بِنَفْسِهِ دُونَ غَيْرِهِ لِذَلِكَ الَّذِي أَرَادَ مِنَ الدَّلَالَةِ عَلَى نَفْسِهِ وَ إِثْبَاتِ وَجُودِهِ فَاللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَرْدٌ وَاحِدٌ لَا ثَانِي مَعَهُ يَقِيمُهُ وَ لَا يَعْضُدُهُ وَ لَا يَكُنُّهُ وَ الْخَلْقُ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضًا بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَشِيئَتِهِ وَ إِنَّمَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي هَذَا الْبَابِ حَتَّى تَاهُوا وَ تَحَيَّرُوا وَ طَلَبُوا الْخَلَاصَ مِنَ الظُّلْمَةِ بِالظُّلْمَةِ فِي وَصْفِهِمُ اللَّهُ تَعَالَى بِصِفَةِ أَنْفُسِهِمْ فَازْدَادُوا مِنَ الْحَقِّ بُعْدًا وَ لَوْ وَصَفُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ بِصِفَاتِهِ وَ وَصَفُوا اللَّهَ الْمَخْلُوقِينَ بِصِفَاتِهِمْ لَقَالُوا بِالْفَهْمِ وَ الْيَقِينِ وَ لَمَا اخْتَلَفُوا فَلَمَّا طَلَبُوا مِنَ ذَلِكَ مَا تَحَيَّرُوا فِيهِ ارْتَكَبُوا وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٦﴾ قَالَ عِمْرَانُ يَا سَيِّدِي أَشْهَدُ أَنَّهُ كَمَا وَصَفْتَ وَ لَكِنْ بَقِيَتْ لِي مَسْأَلَةٌ قَالَ سَلْ عَمَّا أَرَدْتَ قَالَ أَسْأَلُكَ عَنِ الْحَكِيمِ فِي أَيِّ شَيْءٍ هُوَ وَ هَلْ يَحِيطُ بِهِ شَيْءٌ وَ هَلْ يَتَحَوَّلُ مِنْ شَيْءٍ إِلَى شَيْءٍ أَوْ بِهِ حَاجَةٌ إِلَى شَيْءٍ قَالَ الرَّضَاعُ يَا عِمْرَانُ فَاعْقِلْ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْمَضِ مَا يَرِدُ عَلَى الْخَلْقِ فِي مَسْأَلَتِهِمْ وَ لَيْسَ يَفْهَمُ الْمُتَفَاوِتُ عَقْلَهُ الْعَازِبَ حِلْمُهُ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ فِهْمِهِ أَوْلُو الْعَقْلِ الْمُتَّصِفُونَ أَمَّا أَوَّلُ ذَلِكَ فَلَوْ كَانَ خَلْقٌ مَا خَلَقَ لِحَاجَةٍ مِنْهُ لِحَاجَةٍ لِقَائِلٍ أَنْ يَقُولَ يَتَحَوَّلُ إِلَى مَا خَلَقَ لِحَاجَتِهِ إِلَى ذَلِكَ وَ لَكِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَخْلُقْ شَيْئًا لِحَاجَةٍ وَ لَمْ يَزَلْ ثَابِتًا لَا فِي شَيْءٍ وَ لَا عَلَى شَيْءٍ إِلَّا أَنْ الْخَلْقُ يُمْسِكُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَ يَدْخُلُ بَعْضُهُ فِي بَعْضٍ وَ يَخْرُجُ مِنْهُ وَ اللَّهُ جَلَّ وَ تَقَدَّسَ بِقُدْرَتِهِ يُمْسِكُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَ لَيْسَ يَدْخُلُ فِي شَيْءٍ وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ وَ لَا يَتَوَدَّهُ حِفْظُهُ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِمْسَاكِهِ وَ لَا يَعْرِفُ أَحَدٌ مِنَ الْخَلْقِ كَيْفَ ذَلِكَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَطْلَعَهُ عَلَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَ أَهْلِ سِرِّهِ وَ الْمُسْتَحْفِظِينَ لِمَرِّهِ وَ خَزَائِنِهِ الْقَائِمِينَ بِشَرِيعَتِهِ وَ إِنَّمَا أَمْرُهُ كَلِمَحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِذَا شَاءَ

یادِ آن روز که شد روضهٔ تو کرب و بلا
شاهد کرب و بلایت، شهدای حرمت

دولت آل علی تا به ابد پاینده است
این بود در همه ادوار صدای حرمت

پایهٔ هستی دشمن ز پی افتاد این جا
ای برافراشته تا عرش بنای حرمت!

هر چه کردند نشد کم ز شکوهت مولا
باز هر روز شد افزوده صفای حرمت

«یا رضا!» از سر این مُلک نگردد کوتاه
سایهٔ مرحمت آمیزِ لوای حرمت

هدیه کرده است «مؤید» به غزالان حرم
غزلی را که سروده است برای حرمت

(سید رضا مؤید)

شَيْئًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ بِمَشِيئَتِهِ وَإِرَادَتِهِ وَ لَيْسَ شَيْءٌ مِنْ خَلْقِهِ أَقْرَبَ إِلَيْهِ مِنْ شَيْءٍ وَلَا شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْهُ مِنْ شَيْءٍ أَوْ فَهَمَّتْ يَأْ عِمْرَانَ قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي قَدْ فَهَمْتُ وَأَشْهَدُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَى مَا وَصَفْتَ وَ وَحَدَّثَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا (صلى الله عليه و آله و سلم) عَبْدُهُ الْمَبْعُوثُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ ثُمَّ خَرَّ سَاجِدًا نَحْوَ الْقِبْلَةِ وَ أَسْلَمَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ النَّوْفَلِيُّ فَلَمَّا نَظَرَ الْمُتَكَلِّمُونَ إِلَى كَلَامِ عِمْرَانَ الصَّابِي وَ كَانَ جَدًّا لَهُمْ يَقْطَعُهُ عَنْ حُجَّتِهِ أَحَدٌ مِنْهُمْ قَطُّ لَمْ يَدْنُ مِنَ الرَّضَا (عليه السلام) أَحَدٌ مِنْهُمْ وَ لَمْ يَسْأَلُوهُ عَنْ شَيْءٍ وَ أَمْسَيْنَا فَتَهَضَّ الْمَأْمُونُ وَ الرَّضَاعُ فَدَخَلَا وَ انْصَرَفَ النَّاسُ وَ كُنْتُ مَعَ جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا إِذْ بَعَثَ إِلَيَّ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ لِي يَا نَوْفَلِيُّ أَمَا رَأَيْتَ مَا جَاءَ بِهِ صَدِيقُكَ لَا وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا (عليه السلام) خَاضَ فِي شَيْءٍ مِنْ هَذَا قَطُّ وَ لَا عَرَفَنَاهُ بِهِ أَنَّهُ كَانَ يَتَكَلَّمُ بِالْمَدِينَةِ أَوْ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْكَلَامِ قُلْتُ قَدْ كَانَ الْحَاجُّ يَأْتُونَهُ فَيَسْأَلُونَهُ عَنْ أَشْيَاءٍ مِنْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ فَيَجِيبُهُمْ وَ رَبَّمَا كَلَّمَ مَنْ يَأْتِيهِ يُحَاجُّهُ فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْهِ أَنْ يَحْسُدَهُ عَلَيْهِ هَذَا الرَّجُلُ فَيَسْمَهُ أَوْ يَفْعَلَ بِهِ بَلِيَّةً فَأُشِيرَ عَلَيْهِ بِالْإِمْسَاكِ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ قُلْتُ إِذَا لَا يَقْبَلُ مِنِّي وَ مَا أَرَادَ الرَّجُلُ إِلَّا امْتِحَانَهُ لِيَعْلَمَ هَلْ عِنْدَهُ شَيْءٌ مِنْ عُلُومِ آبَائِهِ فَقَالَ لِي قُلْ لَهُ إِنْ عَمَكَ قَدْ كَرِهَ هَذَا الْبَابَ وَ أَحَبَّ أَنْ تُمْسِكَ عَنْ هَذِهِ الْأَشْيَاءِ لِخِصَالِ شَيْءٍ فَلَمَّا انْقَلَبْتُ إِلَى مَنْزِلِ الرَّضَا (عليه السلام) أَخْبَرْتُهُ بِمَا كَانَ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ فَتَبَسَّمَ ثُمَّ قَالَ حَفِظَ اللَّهُ عَمِّي مَا أَعْرَفَنِي بِهِ لِمَ كَرِهَ ذَلِكَ يَا غُلَامُ صِرْ إِلَى عِمْرَانَ الصَّابِي فَأَتِنِي بِهِ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا أَعْرِفُ مَوْضِعَهُ وَ هُوَ عِنْدَ بَعْضِ إِخْوَانِنَا مِنَ الشَّيْعَةِ قَالَ فَلَا بَأْسَ قَرَّبُوا إِلَيْهِ دَابَّةً فَصَرْتُ إِلَى عِمْرَانَ فَأَتَيْتُهُ بِهِ فَرَحَّبَ بِهِ وَ دَعَا بِكِسْوَةٍ فَخَلَعَهَا عَلَيْهِ وَ حَمَلَهُ وَ دَعَا بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ فَوَصَلَهُ بِهَا قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ حَكِيئَةً فَعَلَّ جَدُّكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) قَالَ هَكَذَا نُحِبُّ ثُمَّ دَعَا بِالْعِشَاءِ فَأَجْلَسَنِي عَنْ يَمِينِهِ وَ أَجْلَسَ عِمْرَانَ عَنْ يَسَارِهِ حَتَّى إِذَا فَرَغْنَا قَالَ لِعِمْرَانَ انْصَرِفْ مَصَاحِبًا وَ بَكِّرْ عَلَيْنَا نَطْعِمَكَ طَعَامَ الْمَدِينَةِ فَكَانَ عِمْرَانُ بَعْدَ ذَلِكَ يَجْتَمِعُ إِلَيْهِ الْمُتَكَلِّمُونَ مِنْ أَصْحَابِ الْمَقَالَاتِ فَيُبْطِلُ أَمْرَهُمْ حَتَّى اجْتَنَبُوهُ وَ وَصَلَهُ الْمَأْمُونُ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ وَ أَعْطَاهُ الْفُضْلَ مَالًا وَ حَمَلَهُ وَ وَلَاهُ الرَّضَا (عليه السلام) صَدَقَاتٍ بَلِيغٍ فَأَصَابَ الرَّغَائِبَ.^{١٨٨}

باب دوازدهم در ذکر مجلس آن جناب با اهل ادیان و کسانی که گفتگوی در توحید نموده‌اند نزد مأمون ملعون از حسن بن محمد نوفلی مروی است که گفت چون حضرت علی بن موسی الرضا (عليه السلام) وارد شد در بلد مأمون آن ملعون امر کرد فضل بن سهل را که جمع کند اصحاب مقالات در توحید را مثل جاثلیق که رئیس نصاری است و رئیس بنی الجالوت که بزرگ یهود است و رؤساء صائبین که کسانی هستند که بهیچکلی فلکیه و بحلول و تناسخ و بخدایان علیحده در آسمانها قائلند و کواکب را مدبر عالم دانند و رئیس آتش پرستان و اصحاب زردشت و نسطاس رومی و متکلمین تا بشنود آن ملعون کلام آن جناب و گفتگوی اینها را و فضل بن سهل جمع نمود اینها را پس از آن مأمون را اعلام نمود با اجتماع ایشان مأمون گفت اینها را حاضر کن نزد من پس از حضور آنها مأمون نوازش نمود آنها را و به آنها مرحبا گفت پس از آن به آنها گفت که من مثل شما را بجهت عمل خیری جمع کرده‌ام و دوست دارم که مباحثه و مناظره و مجادله کنید با پسر عمم این شخص که مدتی بر من وارد شده است و احدی از شما تخلف نکند گفتند سمعا و طاعة یا امیر المؤمنین ما فردا صبح را ان شاء الله می‌آئیم.

حسن بن محمد النوفلی گوید که: حضرت ابی الحسن الرضا (عليه السلام) حدیثی از برای ما میفرمود که ناگاه یاسر که متولی امر حضرت بود داخل شد و بحضرت رضا (عليه السلام) عرض کرد ای سید و آقای من امیر المؤمنین بشما سلام رسانیده گفته که برادرت فدای تو جمع شده‌اند اصحاب مقالات و اهل ادیان و متکلمون از جمیع ملت‌ها در نزد من اگر میل داشته باشی گفتگوی با آنها را فردا صبح را نزد ما بیا و اگر کراهت داری مشقت بر خودت قرار مده و اگر میل داری که ما بیائیم نزد تو آسانست بر ما حضرت ابی الحسن (عليه السلام) فرمودند باو که بمأمون بگو که من میدانم تو چه اراده کرده و من فردا ان شاء الله در مجلس تو می‌آیم

^{١٨٨} - عیون أخبار الرضا (عليه السلام): ج ١ - ص ١٥٤.

السلام ای وارث نوح و خلیل!
ای جلال و جلوه رب جلیل!

ای درون سینهات قلب سلیم!
وارث عیسی و موسای کلیم

ای شمیم بوستان فاطمه!
ای ولایت شرط توحید همه!

ای دلیل روشن صبح آست!
با طلوع تو طلسم شب شکست

ای ولی الله اولی بر نفوس!
ای مسافر از مدینه سوی طوس!

لحظه‌ای کردی در آن وادی درنگ
خاک نیشابور شد فیروزه‌رنگ!

ای تولایت سعادت آفرین!
ای رواق منظر عرش برین!

بس که در عشق الهی گم شدی
کعبه جان، قبله هفتم شدی

ای صفای روح، آب و خاک تو
عرش، یعنی آستان پاک تو

آستانت بوسه‌گاه فرشیان
فرش ایوانت، نگاه عرشیان

حسن بن محمد النوفلی گوید که چون یاسر رفت حضرت رو کرد بما پس از آن فرمود ای نوفلی تو عراقی هستی و رقت و مهربانی عراقی سخت نیست یعنی مهربانی دارد و در دل او رحم پیدا می‌شود پس چه بنظر تو میرسد در جمع نمودن پسر عم ما اهل شرک و اصحاب مقالات را یعنی کسانی که گفتگوی علمی کنند در مجالس و محافل من عرض کردم فدای وجودت می‌خواهد امتحان کند و میل دارد بفهمد علم تو را و عملی کرده است در بنای غیر محکمی و سوگند بخداوند که بنای زشتی است آن جناب بمن فرمود که چیست بناء او در این باب عرض کردم که اصحاب بدعت و گفتگو بخلاف علما هستند زیرا که عالم انکار نمی‌کند قول صواب را و اصحاب گفتگو از غیر اهل اسلام و متکلمین و اهل شرک اصحاب انکار و دروغند و اگر از برای ایشان دلیل بیاوری که خدا یکیست می‌گویند ثابت کن یگانگی خدا را و اگر بگوئی محمد رسول خدا است می‌گویند اثبات کن پس حیران میکنند شخص را و چون شخص بدلیل گفته آنها را باطل میکند آنها مغالطه میکنند تا اینکه شخص گفته خود را واگذارد و از قول خود دست بردارد پس از آنها حذر کن فدای وجودت.

حضرت تبسم کرد پس از آن فرمود ای نوفلی آیا می‌ترسی که قطع کنند بر من دلیل مرا عرض کردم نه بخدا قسم من هرگز چنین گمانی در حق شما نمی‌برم و امیدوارم که حق تعالی شما را ظفر بدهد بر آنها ان شاء الله حضرت بمن فرمود ای نوفلی آیا دوست میداری بدانی مأمون چه وقت از عمل خود پشیمان می‌شود عرض کردم بلی فرمود در وقتی که بشنود دلیل آوردن مرا بر رد اهل توریه بتوریه ایشان و بر اهل انجیل بانجیل ایشان و بر اهل زبور بزبور ایشان و بر کسانی که بر دین نوح هستند بزبان عبرانی ایشان و بر آتش پرستان بزبان فارسی ایشان و بر اهل روم بزبان رومی ایشان و بر کسانی که گفتگو میکنند هر یک را بزبان ایشان.

پس چون که بند آوردم زبان هر صنفی را و باطل کردم دلیل آنها را و هر یک گذاشتند قول خود را و قول مرا گرفتند مأمون می‌فهمد که این عمل بد عملی بود مرتکب شد در آن وقت پشیمان می‌شود و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس چون که صبح شد فضل بن سهل آمد و عرض کرد بآن جناب قربانت شوم پسر عم تو منتظرتست و قوم جمعیت کرده‌اند پس چیست رأی تو در آمدن.

حضرت فرمود تو پیش می‌روی من هم بعد می‌آیم ان شاء الله پس از آن وضوئی گرفت از برای نماز و یک شربت از سویق آشامید و بما از آن سویق آشامید پس از آن بیرون رفت و ما با او بیرون رفتیم تا اینکه بر مأمون داخل شدیم دیدیم مجلس مملو است از مردم و محمد بن جعفر در میان جماعت بنی طالب و بنی هاشم نشسته و سر عسگران در حضور ایستاده پس چون حضرت رضا (علیه السلام) وارد شد مأمون برخاست و محمد بن جعفر نیز برخاست و جمیع بنی هاشم برخاستند و حضرت رضا (علیه السلام) با مأمون نشستند و همه ایستاده بودند تا آن جناب امر فرمودند همه نشستند و مأمون پیوسته رویش بآن جناب بود و با او گفتگو میکرد تا یک ساعت پس از آن رو کرد بجائلیق عالم نصاری و گفت ای جائلیق این پسر عم من علی بن موسی بن جعفر (علیه السلام) است و از اولاد فاطمه (سلام الله علیها) دختر پیغمبر ما است و فرزند علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و من دوست میدارم که با او تکلم کنی و محاجه کنی و با انصاف گفتگو کنی.

جائلیق گفت یا امیر المؤمنین چگونه من محاجه کنم با شخصی که دلیل می‌آورد بر من بکتابی که من منکر آن کتاب هستم و پیغمبری که من ایمان بآن پیغمبر نیآورده‌ام حضرت رضا فرمود ای نصرانی اگر صحبت و دلیل آوردم بر تو بانجیل تو آیا اقرار و اعتراف بآن دلیل میکنی جائلیق عرض کرد آیا قدرت دارم بر رد آنچه در انجیل ثبت شده است بلی سوگند بخدا که اقرار میکنم بآن اگر چه بآن سبب بینی من بخاک بمالد حضرت رضا (علیه السلام) فرمود بجائلیق که سؤال کن از آنچه بر تو ظاهر شده است و

عرش را این جا به زیر آورده‌اند
دل پسند و دل‌پذیر آورده‌اند

این سخن افکنده در این جا طنین
«أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمَنِينَ»

ای حریمت را ملائک در طواف!
جبرئیل این جا بُود در اعتکاف

با تو رونق بیش تر دارد بهشت
هشت باب و هشت در دارد بهشت

ای تجلای صریح آفتاب!
ای ضریح تو ضریح آفتاب!

آفتاب این جا به عزم خاک بوس
از تو رخصت خواهد ای شمس الشموس!

ای تمام اختران دل بسته‌ات!
چلچراغ آسمان گل دسته‌ات

ای پرستوها همه پروانه‌ات!
آب زمزم، آب سقاخانه‌ات

ای دل و جان از ازل در رهن تو!
آفتاب آینه‌دار صحن تو

صحنه بشکوه شور و عشق ناب
صحن «آزادی» و صحن «انقلاب»

دل که سرگردان در «یوان طلا» است
یک زیارت‌نامه‌اش «قالوا بلی» است

جواب آن را بدان جاثلیق عرض کرد چه میگوئی در نبوت و پیغمبری عیسی و کتاب او آیا چیزی از این دو را انکار میکنی. حضرت رضا (علیه السلام) فرمود که من اقرار میکنم به نبوت عیسی و کتاب او و آنچه را بشارت داد بآن امت خود را و حواریون بآن اقرار کردند و قبول ندارم پیغمبری و نبوت هر عیسی را که اقرار نکرد پیغمبری و نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و کتاب او و بشارت و مژده نداد بامت خود وجود آن بزرگوار را جاثلیق عرض کرد آیا چنین نیست که قطع میکنی کلام را بدو شاهد عادل یعنی چون دو شاهد عادل شهادت داد ادعاء طرف مقابل قطع می‌شود.

حضرت فرمود بلی چنین است عرض کرد پس دو شاهد اقامه کن از غیر اهل ملت خود به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و باید دو شاهد از کسانی باشند که در ملت نصرانی مقبول الشهادة باشند بعد از آن سؤال کن از ما دو شاهد را که از غیر ملت باشند حضرت رضا (علیه السلام) فرمود ای نصرانی الآن از راه انصاف آمدی آیا قبول نداری از پیشینیان شخصی را که نزد مسیح عیسی بن مریم عادل باشد جاثلیق عرض کرد کیست و نام او چیست.

حضرت فرمود چه میگوئی در حق یوحنا دیلمی عرض کرد بخ بخ ذکر کردی کسی را که دوست‌ترین مردم است نزد مسیح فرمود که قسم میدهم بتو که آیا در انجیل هست که یوحنا گفت مرا مسیح خبر داده است بدین محمد عربی و مرا مژده داده است باین که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بعد او است و من باین خبر حواریان را مژده داده‌ام و آن‌ها ایمان آوردند بمحمد و قبول کردند او را.

جاثلیق عرض کرد که یوحنا این مطلب را از مسیب نقل کرده است و مژده داده است به نبوت مردی و باهل بیت او و وصی او و لیکن تشخیص نکرده است که این در چه زمان است و نام آن‌ها را نگفته است تا من آن‌ها را بشناسم.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود اگر ما بیاوریم کسی را که قرائت کند انجیل را و بر تو تلاوت کند ذکر محمد و اهل بیت و امت او را آیا باو ایمان می‌آوری عرض کرد بلی این حرفی است محکم حضرت رضا (علیه السلام) رو کرد به نسطاس رومی و فرمود چگونه حفظ کرده سفر سیم انجیل را عرض کرد چه نوع من آن را حفظ می‌کردم یعنی حفظ نکرده‌ام آن را حضرت رو کرد برئیس بنی جالوت و فرمود آیا انجیل نمیخوانی عرض کرد چرا بجان خودم سوگند که میخوانم فرمود پس توجه کن تا من سفر را بخوانم اگر در آن ذکر شده است محمد و اهل بیت او و امت او پس گواهی دهید از برای من و اگر ذکر نشده است گواهی ندهید از برای من پس آن جناب سفر سیم را قرائت نمود تا اینکه رسید بجائی که ذکر شده بود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ایستاد پس از آن فرمود ای نصرانی بحق مسیح و مادر او از تو می‌پرسم آیا میدانی که من دانا هستم بانجیل عرض کرد بلی پس از آن تلاوت نمود بر او ذکر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت او و امت او را پس از آن فرمود ای نصرانی چه میگوئی این قول عیسی بن مریم است پس اگر تکذیب کنی آنچه را که در انجیل نوشته است موسی و عیسی (علیه السلام) را تکذیب نموده و اگر منکر شوی این ذکر محمد و اهل بیت و امت او را قتل تو واجب است زیرا که تکذیب کرده خدا و پیغمبر و کتاب خود را جاثلیق عرض کرد آنچه در انجیل بر من ظاهر شده است انکار نمیکنم و بآن اقرار میکنم حضرت رضا (علیه السلام) فرمود گواه باشید بر اقرار او پس از آن فرمود ای جاثلیق سؤال کن از آنچه میدانی جاثلیق عرض کرد خبر ده مرا از حوارین عیسی بن مریم چند تن بودند و علماء انجیل چند نفر بودند حضرت رضا (علیه السلام) فرمود بر شخص بینائی گرفتار شده اما حوارین دوازده مرد بوده‌اند و افضل و اعلم آنها الوقا بود اما علماء نصاری سه نفر بودند یوحنا الاکبر در انا ساکن بود و یوحنا در قرتیسا ساکن بود و یوحنا دیلمی در دجاز ساکن بود و نزد او بود ذکر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ذکر اهل بیت او و امت او و او کسی بود که بشارت داده شد بوجود او امت عیسی

ای حریم قدس تو «دار السّرور»
ذکر «دار الذکر» تو آیات نور

شب همه شب می شود با یک نگاه
شمع «دار الزهد» تو قندیل ماه

جام «دار الرّحمه» از رحمت پر است
چون صدف دامان او غرق در است

سبز پوشان فلک بستند صف
زیر طاق روشن «دار الشرف»

دیدۀ گردون به دست فیض تو است
چشم «دار الفیض» مست فیض تو است

چون حَجَر دارد ثواب استلام
بوسه بر خاکِ درِ «دار السلام»

ای رواق دیده و دل جای تو!
بوسه گاه عرش، پایین پای تو

پشت سر، فوج ملائک در نماز
پیش رویت مشرق راز و نیاز

یافت از خاک رَهتِ فَرّ و شکوه
این بهشت باصفا بین دو کوه

ای مقام امن جانان «بست» تو!
ای کلید قفلها در دست تو!

گر چه محو «لیسَ الْآهُ» شدی
گاه گاهی ضامن آهو شدی

و بنی اسرائیل پس از آن فرمود ای نصرانی سوگند بخدا که ما تصدیق میکنیم بآن عیسی که ایمان آورد و تصدیق نمود بوجود محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و قائل نیستم بر عیسای شما چیزی را مگر ضعف او و کم روزه گرفتن او و کم نماز خواندن او. جاثلیق عرض کرد بخدا قسم که علم خود را فاسد کردی و امر خود را ضعیف نمودی و من گمان ندارم که تو داناترین اهل اسلام باشی حضرت رضا (علیه السلام) فرمود از چه جهت جاثلیق عرض کرد از این گفتار تو که عیسی ضعیف بود و کم روزه و کم نماز بود حال آنکه عیسی هرگز افطار نکرد روزی را و پیوسته روزه بود و هرگز شبی را نخوابید و علی الدوام روزها روزه بود و شبها نماز میگذازد حضرت رضا (علیه السلام) فرمود پس از برای چه کس روزه میگرفت و نماز میخواند پس جاثلیق لال شد و کلام او منقطع شد حضرت رضا (علیه السلام) فرمود ای نصرانی من از تو مسأله میپرسم عرض کرد بپرس اگر بدانم جواب میگویم فرمود انکار نمیکنی که عیسی مرده زنده میکرد باذن خدا جاثلیق عرض کرد که این مطلب را انکار میکنم زیرا که کسی که مرده را زنده میکند و بسازد کور مادرزاد و پیس را او خدا است و مستحق ستایش و بندگی است.

حضرت فرمود که یسع پیغمبر مثل عیسی بود و آنچه از عیسی صادر شد از وی صادر شد چون روی آب راه رفتن و مرده زنده کردن و بساختن کور مادرزاد و پیس چرا امت او خدایش ندانستند و احدی بندگی او نکرد از امت او و بجز بندگی خداوند بندگی کسی را نکردند و از حزقیل پیغمبر صادر شد آن چه از عیسی معجزه صادر شد و سی و پنج هزار نفر مرده را زنده کرده بعد از این که شصت سال بود مرده بودند.

پس از آن رو کرد برأس الجالوت و فرمود ای رأس الجالوت آیا می‌بایی در توریه که این سی و پنج هزار نفر از جوانان بنی اسرائیل بودند و بخت النصر اینها را از میان اسیران بنی اسرائیل جدا کرد هنگامی که در بیت المقدس جنگ کرد و اینها را آورد در بابل و کشت آنها را پس از آن حقتعالی حزقیل را فرستاد آنها را زنده کرد این مطلب در توریه است و انکار نمیکنند این مطلب را مگر کافر از شما رأس الجالوت عرض کرد ما این مطلب را شنیده‌ایم و دانسته‌ایم حضرت فرمود راست گفתי ای یهودی توجه کن تا من این سفر از توریه را بخوانم.

پس آن جناب چند آیه از توریه را تلاوت نمود آن یهودی هوش از سرش رفت متحیرانه نظر میکرد بحضرت و تعجب مینمود که چگونه آن جناب اینها را تلاوت میفرماید پس از آن حضرت رو کرد بنصرانی و فرمود ای نصرانی آیا این سی و پنج هزار نفر پیش از زمان عیسی بودند یا عیسی پیش از زمان آن‌ها عرض کرد بلکه آن‌ها پیش از زمان عیسی بودند حضرت فرمود طائفه قریش جمعیت نموده رفتند خدمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) و از آن بزرگوار مسألت نمودند که از برای ایشان مردگان ایشان را زنده کند آن بزرگوار رو کرد بعلی بن ابی طالب (علیه السلام) و فرمود باو که برو در قبرستان و با علی صوت نامهای این طائفه و گروهی که اینها میخواهند بر زبان جاری کن که ای فلان و ای فلان.

محمد رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) میفرماید بشما برخیزید باذن خداوند عز و جل پس بیک مرتبه همه برخاستند در حالتی که خاک را از روی سر خود میافشانند پس طائفه قریش رو کردند بآنها و از آنها می‌پرسیدند امورات آنها را پس از آن بقریش خبر دادند که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بیپیغمبری مبعوث شده است و گفتند که ما دوست میداشتیم درک خدمت او نمایم و ایمان آوریم و پیغمبر ما (صلی الله علیه و آله و سلم) به میساخت کور مادرزاد و پیس و دیوانه‌ها را و با حیوانات و مرغان و جن و شیاطین تکلم نمود و ما او را پروردگار فرا نگرفتیم و خدایش ندانستیم و غیر از خداوند عز و جل کسی دیگر را ستایش نکردیم و ما انکار نمیکنیم فضیلت احدی از اینها را اما نه اینکه خدایش بدانیم و شما که عیسی را خدا میدانید چرا یسع و حزقیل را خدا نمیدانید

من چه گویم با تو ای خیر کنیر؟!
در کمند آرزوهایم اسیر

آهوی سرگشته این بیشه‌ام
صیدِ دامِ نفسِ کافرِ پیشه‌ام

نفسِ نافرمان عذابم می‌دهد
شعله‌آسا پیچ و تابم می‌دهد

ای تو را آهوی دل، سر در کمند
مستمندم، مستمندم، مستمند

اینک ای دست خدا! دستم بگیر
«تا نیفتادم ز پا، دستم بگیر»

ای دعا در پیشگاهت مستجاب!
شد گناهان، بین ما و تو حجاب

ای ولایت معرفت آموزِ دل!
این من و این اشکِ چشم و سوز دل

چون هُما این جا گشوده بال‌ها
جلوه «قبرِ بطوسی یا لها»

(محمدجواد غفورزاده)

و حال اینکه این دو نفر هم مثل عیسی بودند در عمل از مرده زنده کردن و غیر آن نشنیده‌ای که چندین هزار از قوم بنی اسرائیل از شهرهای خود فرار کردند بجهت خوف از طاعون و ترس از مردن.

پس حقتعالی همه آنها را در یک ساعت هلاک کرده و اهل قریه که اینها در آنجا مردند اندوهگین شدند و دیواری گرداگرد آنها ساختند و پیوسته چنین بود تا اینکه استخوانهای آنها ریزه شده و پوسید پس پیغمبری از پیغمبران بنی اسرائیل بآنها گذشت تعجب کرد از آنها و از بسیاری استخوانهای کهنه و پوسیده پس از جانب پروردگار وحی رسید بآن پیغمبر که میل داری زنده کنم اینها را تا بآنها نظر کنی.

عرض کرد بلی پروردگارا وحی رسید که آنها را بخواه و فریاد کن.

آن پیغمبر گفت ای استخوانهای پوسیده برخیزید باذن خدا پس بیک مرتبه جمیعا زنده شدند در حالتی که خاکها را از روی سر خود میافشاندند و نشنیده‌ای ابراهیم خلیل الرحمن هنگامی که مرغان را گرفت و آنها را ریزه کرد و هر جزئی را بر سر کوهی گذاشت پس از آن ندا کرد بآن مرغان یک مرتبه همه بسوی او آمدند و موسی بن عمران (علیه السلام) با هفتاد نفر از اصحاب خود که آنها را برگزیده و اختیار نموده بود از میان قوم رفتند بسوی کوه پس آن اصحاب بموسی عرض کردند که تو خداوند را دیده بنما او را بنما چنانچه تو دیده او را موسی بآنها فرمود که من او را ندیده‌ام عرض کردند که هرگز بتو ایمان نیاوریم تا اینکه آشکارا خدا را بنما بنمائی پس صاعقه آنها را فرو گرفت و مجموع سوختند موسی تنها ماند عرض کرد پروردگارا من هفتاد نفر از بنی اسرائیل را برگزیدیم و با آنها آدم الحال تنها مراجعت کنم و جواب آنها را چه بگویم و چگونه تصدیق خواهند کرد مرا اگر این خبر را بآنها دهم اگر میخواستی هلاک میکردی ایشان را پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم و مرا نیز هلاک میکنی ما را بسبب آنچه سفیهان و بی‌خردان ما کردند یعنی بجهت بعضی از هفتاد کس که این جرأت کردند و طلب رؤیت نمودند همه ما را هلاک میکنی.

پس حقتعالی همه ایشان را زنده نمود بعد از مردن ایشان، ای جاثلیق تمام اینها را که از برای تو ذکر کردم قدرت نداری بر رد هیچ یک از آنها زیرا که اینها در توریة و انجیل و زبور و قرآن مذکور است پس اگر هر کس زنده کند مرده را و به سازد کور مادر زاد و پیس و دیوانه‌گان را سزاوار عبودیت و بندگیست و باید او را ستایش نمود نه خداوند عز و جل را پس تمام اینها را خدایان خود بدان چه میگوئی ای نصرانی جاثلیق عرض کرد که قول قول تست لا اله الا الله پس از آن حضرت رو کرد برأس الجالوت و فرمود ای یهودی اقبال کن و توجه نما بر من از تو سؤال میکنم بحق ده معجزه که بر موسی بن عمران نازل شد آیا یافته در توریة که نوشته شده باشد خبر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و امت او که هر گاه بیایند امت اخیره که اتباع شتر سواری باشند و علی الاتصال تسبیح کنند پروردگار را بتسبیح تازه یعنی بغیر آن تسبیح که امت سابق بر آن تسبیح می نمودند و در مساجد تازه که تازه بسازند تسبیح کنند.

پس باید بنی اسرائیل آهنگ کنند بسوی آنها و در ملک آنها بروند تا این که مطمئن و مستحکم شود قلوب آنها چه در دست آنها شمشیر باشد که بآن شمشیرها از امتهای کافره در اطراف زمین انتقام کشند ای یهودی آیا چنین است آنچه در توریة نوشته شده است رأس الجالوت عرض کرد بلی ما چنین یافته‌ایم پس از آن بجاثلیق فرمود ای نصرانی چگونه است علم تو نسبت بکتاب شعیا میدانی آن را عرض کرد حرف بحرف آن را میدانم فرمود به جاثلیق و رأس الجالوت آیا میدانید این کلام او را ای قوم من

«امان نداد»

امان نداد مرا این غم و به جان افتاد
میان سینه‌ام این درد بی‌امان افتاد

به راه روی زمین می‌نشینم و خیزم
نمانده چاره که آتش به استخوان افتاد

چنان به سینه خود چنگ می‌زنم از آه
که شعله بر پر و بال کبوتران افتاد

کشیده‌ام به سر خود عبا و می‌گویم
بیا جواد که بابایت از توان افتاد

بیا جواد که از زخم زهر می‌پیچد
شبیه عمه‌اش از پا نفس زنان افتاد

شبیه دخترکی که پس از پدر کارش
به خارهای بیابان به خیزران افتاد

به روی ناقه عربان نشسته، خوابیده
و غرق خواب پدر بود، ناگهان افتاد

گرفت پهلوی خود را میان شب ناگاه
نگاه او به رُخ مادری کمان افتاد

دوید بر سر دامان نشست خوابش بُرد
که زجر آمد و چشمش به نیمه‌جان افتاد

رسید زجر دوباره، عزای کوچه شد و
به هر دو گونه زهراترین، نشان افتاد

رسید زجر و پی خود دوان دوانش بُرد
که کار پنجه زبری به گیسوان افتاد

به کاروان نرسیده نفس نفس می‌زد
به خارهای شکسته کشان کشان افتاد

دوباره ناله‌ای آمد، عمو به دادم رس
دوباره رأس اباالفضل، از سنان افتاد!

(حسن لطفی)

دیدم صورت سوارشونده بر حمار را در حالتی که لباس نور پوشیده بود و دیدم سوارشونده شتر را که روشنائی او گفتند بلی شعیا (علیه السلام) مثل روشنائی ماه بود چنین گفته است.

فرمود ای نصرانی آیا میدانی قول عیسی (علیه السلام) را در انجیل که من بسوی پروردگار شما و پروردگار خود خواهم رفت و فارقلیطا یعنی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می آید و اوست کسی که گواهی دهد بر من بحق چنانچه من از برای او گواهی دادم و او است کسی که تفسیر کند از برای شما هر چیزی را و او است که ظاهر کند فضیحتها و رسوائیهای امته را و او است کسی که می شکند ستون کفر را پس جاثلیق عرض کرد ذکر نفرمودی چیزی را در انجیل مگر آنکه ما اقرار و اعتراف میکنیم بآن آن جناب فرمود آیا میبایی این مذکورات را در انجیل عرض کرد بلی فرمود ای جاثلیق آیا خبر نمیدهی مرا از انجیل اول هنگامی که او را مفقود نمودید نزد چه کس یافتید آن را و کیست آن کسی که این انجیل را از برای شما ساخت.

عرض کرد ما مفقود نکردیم انجیل را مگر یک روز و بعد از یک روز یافتیم انجیل را و لیکن این انجیل تازه بود و نو درست شده بود و یوحنا و متی این انجیل را بیرون دادند از برای ما حضرت رضا (علیه السلام) فرمود چقدر کم است معرفت تو بسر انجیل و علمای انجیل پس اگر چنان باشد که تو گمان داری چرا اختلاف کردید در انجیل و اختلاف در این انجیل واقع شد که امروز در دست شما است پس اگر این بر عهد اول باقی بود و انجیل اول بود در آن اختلافی ظاهر نمیشد و لیکن من این سر را از برای تو میگویم بدان که چون انجیل اول مفقود شد نصاری اجتماع کردند بسوی علماء خود و گفتند که عیسی بن مریم (علیه السلام) کشته شد و ما انجیل را مفقود نمودیم و گم کردیم و شما علماء ما هستید پس چه کنیم و نزد شما چقدر است از این انجیل الوقا و مراقبوس گفتند که انجیل در سینه ما نقش است و میدانیم آن را بیرون می دهیم سفر سفر آن را در حق هر کس که نازل شده بود از برای شما تا این که تمام آن جمع شود.

پس الوقا و مراقبوس و یوحنا و متی نشستند و این انجیل را از برای شما ساختند بعد از این که انجیل اول از نظر شما مفقود شده بود و این چهار نفر شاگردهای عالمان پیشینیان بودند من این واقعه را بتو اعلام نمودم جاثلیق عرض کرد که من این قضیه را مطلع نبودم و الآن به آن دانا شدم و بر من ظاهر شد زیادتی علم تو بانجیل و چیزهای چند از آن چه میدانی شنیدم و قلب من گواهی میدهد بر حقیقت آن و طلب می کنم زیادتی و بسیاری فهم را حضرت فرمود شهادت اینها نزد تو چگونه است عرض کرد جائز و مسموح است اینها علماء انجیل هستند و هر چه شهادت دهند حق است پس حضرت رضا (علیه السلام) بمأمون و و حصار از اهل بیت خود و غیر ایشان فرمود گواه و شاهد باشید بر او عرض کردند گواه هستیم.

داستان از برای شما آوردم و او از برای شما معنی و تأویل می آورد یعنی من لفظ آوردم او حقیقت و معنی از برای شما می آورد آیا ایمان می آوری و تصدیق میکنی اینها را که در انجیل است.

عرض کرد بلی انکار نمیکنم اینها را پس از آن آن حضرت فرمود ای رأس الجالوت سؤال میکنم از تو از پیغمبر تو موسی بن عمران عرض کرد سؤال کن فرمود چه دلیل داری بر اثبات نبوت و پیغمبری موسی آن یهودی عرض کرد دلیل من آنست که موسی معجزه آورد از برای نبوت خود بچیزی که احدی از پیغمبران قبل از او نیاوردند فرمود چه معجزه آورد.

«یک بوری کفن به تن آسمان شده»

امشب کران درد دلم بی کران شده
باران ابرهای غمم بی امان شده

باز این دل از غریبیتان حرف می زند
از غربتی که همدم آن یک جوان شده

هم پای ناله های پر از سوز آخرت
در گران ز چشم جوانت روان شده

از بس که گریه کرده صدایش گرفته است
از پا نشسته، خسته شده، ناتوان شده

رنگ از رخت پریده، عرق کرده ای چرا؟!
آقا مگر که موقع پروازتان شده؟

این جا زمین کنار زمان گریه می کند
گویا دوباره مادرتان روضه خوان شده

از لابه لای مقتل در خون نشسته ات
یک بیت روضه، زمزمه عرشیان شده

یک کربلا و یک تن بی سر کنار قبر
یک بوری کفن به تن آسمان شده

(وحید محمدی)

عرض کرد مثل شکافتن دریا و عصا اژدها شدن و زدن بر سنگ و چشمه از آن جاری شدن و برون آوردن ید و بیضا از برای نظرکنندگان و علامتهای دیگر که خلق بر مثل آن قدرت ندارند حضرت فرمود راست گفتمی در اینکه حجت و دلیل او بر نبوتش این بود که آورد چیزهایی که خلق قدرت بر مثل آن نداشتند آیا چنین نیست که هر کس ادعای نبوت کرد پس از آن آورد چیزی را که خلق بر مثل آن قدرت نداشتند واجب است بر شما تصدیق او.

عرض کرد قبول ندارم زیرا که موسی نظیری از برای او نبود در مکان او و قرب او نزد پروردگار خود و بر ما واجب نیست اقرار و اعتراف بر نبوت هر کسی که ادعای پیغمبری کند مگر آنکه مثل موسی (علیه السلام) معجزه آورد.

حضرت فرمود پس چگونه اقرار نمودید به پیغمبران که قبل از موسی بودند و حال اینکه دریا را شکافتند و از سنگ دوازده چشمه جاری نساختند و دستهای ایشان مثل دست موسی بیضا بیرون نیاوردند و عصا را اژدهای و زنده نکردند آن یهودی عرض کرد که من میگویم از برای تو که هر وقت آوردند بر نبوت خود علامات و معجزه را که خلق قدرت نداشته باشند مثل آن بیاورند اگر چه معجزه بیاورند که موسی نیاورد و بغیر آنچه موسی مأمور شد که بر خلق برساند مأمور باشند واجبست تصدیق نمودن ایشان و ایمان آوردن، حضرت فرمود ای رأس الجالوت پس چیست باعث منع کردن ترا از اقرار و اعتراف کردن بنبوت عیسی بن مریم و حال اینکه زنده میکرد مردگان را و به می ساخت کور مادرزاد و پیس را و از گل شکل مرغ می ساخت و باد بر آن میدمید پس باذن خداوند پرواز مینمود، رأس الجالوت عرض کرد میگویند چنین میکرد و لیکن ما آن را مشاهده نمودیم.

حضرت فرمود آیا گمان میکنی که آن معجزه‌هایی که موسی آورد مشاهده کرده مگر نه اینست که اخباری از معتمدان اصحاب موسی بتو رسیده که موسی چنین میکرد عرض کرد بلی حضرت فرمود پس عیسی بن مریم هم چنین است اخبار متواتره آمده است که عیسی چنین و چنان آورد پس چگونه شما تصدیق میکنید موسی را و تصدیق نمیکنید عیسی را رأس الجالوت نتوانست جواب بگوید حضرت فرمود همچنین است حکایت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و معجزه‌هایی که آورده و حکایت هر پیغمبری را که خداوند عالم مبعوث نموده و از علامات محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) این بود که یتیم بود و فقیر بود و شبان بود و اجیر بود و کتابی نیاموخته بود و نزد معلمی نرفته بود که چیزی آموخته شود پس از آن قرآن آورد که در او بود قصه‌های پیغمبران و خبرهای آنها حرف بحرف و خبرهای گذشتگان و آیندگان تا روز قیامت پس از آن محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) خبر میداد مردم را باسرار پنهانی آنها و هر عملی که در خانه‌های خود میکردند و این قدر معجزه آورد که بشماره نمی‌آید رأس الجالوت عرض کرد که صحیح نیست نزد ما خبر عیسی و خبر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و از برای ما جایز نیست که اقرار کنیم از برای دو نفر بچیزی که نزد ما صحیح نیست حضرت فرمود پس شاهدهی که گواهی داده است از برای عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) شاهد دروغ است آن یهودی بازماند از جواب دادن (مترجم گوید) باعث اینکه از جواب ماند این بود که اگر میگفت شاهد کاذبست آن جناب میفرمود شاهد موسی نیز چنین است و اگر میگفت شاهد صادقست مدعای آن حضرت ثابت میشد پس از آن حضرت نزد خود خواند موبد اکبر را که بزرگ مجوسیان و آتش پرستان بود باو فرمود که خبر بده مرا از زردشت که گمان میکنی پیغمبر تو است چیست دلیل تو بر نبوت او عرض کرد که او معجزه آورد بچیزی که کسی پیش از او نیاورد و ما مشاهده نکردیم و لیکن اخبار از پیشینیان ما از برای ما وارد شده است باین که او حلال کرده است از برای ما چیزی را که کسی غیر از او حلال نکرده است پس ما او را متابعت کردیم. حضرت فرمود چنین است که چون اخباری از برای شما آمده است و بشما رسیده است متابعت کرده‌اید پیغمبر خود را عرض کرد بلی فرمود سایر امم گذشتگان هم اخباری به آن‌ها رسیده است که پیغمبران چنین و چنان کرده‌اند موسی و عیسی و محمد

« با لطف خودت، مرا ادب کن »

ای قبله قلب حق پرستان
ای کعبه نور در خراسان

مُحرم شده‌ام دوباره، لبیک
لبیک الا ولیّ سبحان

ای حج و منای من! سر و جان
آوردمت از برای قربان

از من بپذیر فدیهم را
چون هدیه مور، ای سلیمان

عمرم بگذشت در تباهی
شد صرف گناه و لهُو و عصیان

اینک به‌سوی تو رو نمودم
با روسیهی ولیّ پشیمان

خجالت‌زده، سربه‌زیر، خائف
باز آمده‌ام برای جبران

آمزش من، ز حق طلب کن
با لطف خودت، مرا ادب کن

(؟)

(صلی الله علیه و آله و سلم) فلان خبر آوردند پس چیست عذر تو در این که اقرار نمیکنی به آنها و اقرار کرده بر زردشت از جهت این که اخبار متواتره آمده است که آورد چیزی را که غیر او نیاورده پس موبد در مکانی که بود سخن او منقطع شد و یا این که خودش نیز بیرون شتافت از مجلس.

پس از آن حضرت رضا (علیه السلام) فرمود ای قوم اگر در شما کسی باشد که مخالف اسلام باشد و بخواهد سؤال کند مسألت کند و لیکن غضبناک نشود پس از آن برخاست عمران صابی و او یکی از متکلمین بود و عرض کرد ای عالم و دانای مردم اگر خودت دعوت و خواهش نکرده بودی مسألت نمودن از خود را من اقدام نمی نمودم که مسائل از تو سؤال کنم و من در کوفه و بصره و شام و جزیره رفته‌ام و متکلمین را ملاقات نموده‌ام و لیکن بر کسی واقف نشده‌ام که از برای من ثابت کند یکتا را که غیر او نباشد و قائم باشد بوحدانیت خود آیا اذن میفرمائی از تو سؤال کنم.

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود که اگر در این جمعیت عمران صابی باشد تو هستی عرض کرد بلی منم فرمود سؤال کن ای عمران و لیکن انصاف پیشه کن و از کلام فاسد و جور و جفا بگذر عرض کرد ای سید و مولای من سوگند بخدا که من اراده ندارم که از برای من چیزی ثابت شود که بتوانم دست آویز خود کنم و مرا قانع کند پس تجویز نکنم آن را حضرت فرمود سؤال کن آنچه از برای تو ظاهر شده و میدانی پس مردم ازدحام و جمعیت نموده و بعضی روی بعضی دیگر میرفتند عمران صابی عرض کرد خبر بده مرا از کائن و ثابت اول و از آنچه خلق نمود حضرت فرمود سؤال نمودی پس بفهم اما خداوند واحد و یگانه همیشه یکتا و یگانه بود پیوسته بود و چیزی با او نبود و نیست و چیزی نبود که او را تمیز دهد از غیر او و تشخیص نماید او را پس حدی از برای او نیست یعنی تعقل نمیشود که چیزی عارض او شود و همیشه چنین بوده پس از آن خلقی تازه آفرید که مختلف بودند بعوارض و حدود متفاوتی که هر کسی بشکلی متشکل و بلونی متلون و بقسم مخصوصی متصف بود و حقتعالی نه در چیزی اقامه کرده بوجود آورده خلق را و نه در چیزی تحدید و تشخیص و تعیین فرموده آنها را و نه در برابر چیزی خلق کرده که صورت و شکل خلق را از جایی برداشته باشد یعنی هر چه ساخته خود ساخته و هیچ چیز را در آن مدخلیت نبوده پس از خلق مخلوق اقسام مختلفی پدیدار شد بعضی خلق خوب و بعضی زشت بعضی مختلف و بعضی متفق بعضی بلونی و بعضی بلونی دیگر و همچنین در قوه ادراکیه و در طعم که هر آفریده را طعمی خاص و اینها نه از برای آن است که حقتعالی احتیاجی داشت باین گونه اختلافات و نه زیادت منزلت بود که حقتعالی بآن منزلت نمیرسید مگر بپدید آوردن این نوع اختلاف میان مخلوقات و نه این است که در خود از جهت این مخلوق زیاده یا نقصانی حاصل میشدی عمران آیا تعقل میکنی اینها را عرض کرد سید من بخدا سوگند که تعقل میکنم فرمود ای عمران بدان که اگر حقتعالی این خلق را که آفرید اگر بجهت احتیاج او باین خلق بود خلق نمیفرمود مگر کسی که یاری کند او را بر حاجت و احتیاج او و سزاوار بود که چند برابر این خلق بیافریند زیرا که اعوان و انصار هر قدر بیشتر شوند صاحب آنها قوتش زیادت می شود ای عمران خلق دفع حاجت نتوانند نمود زیرا که حقتعالی هر زمان خلق ایجاد میفرماید احتیاج در آنها پیدا می شود زیرا که مخلوق بی احتیاج محالست پس از این جهت است که من میگویم خلق را بجهت احتیاج داشتن به آنها نیافریده و لکن بعضی را محتاج بعضی دیگر قرار داده و بعضی را بر بعضی دیگر فضیلت و مزیت داده بدون احتیاج داشتن بکسی که او را فضیلت داده و نه انتقام کشیدن از کسی که او را ذلیلش کرده پس بتوسط این فضیلت دادن و ذلیل نمودن از برای امتحان آفریده خلق را عمران عرض کرد ای سید و مولای من آیا حقتعالی که وجود او ثابت بود، نزد خودش معلوم بود وجود او حضرت فرمود که علم پیدا کردن نزد خلق بجهت نفی خلاف او است که جهل باشد پس باید جهل باشد تا بنفی او علم موجود شود و نسبت بحقتعالی جهلی تصور نمیشود که مخالف با علم باشد تا حاجت داشته باشد بنفی این جهل بتشخیص معلومات خود «مترجم گوید» که علم بر دو قسم است یا حصولی است یا حضوری و حصولی آن بود که

«سایه پرمه‌رتان»

من دست خالی آمدم، دست من و دامان تو
سرتا به پا درد و غمم، درد من و درمان تو

تو هر چه خوبی، من بدم، بیهوده بر هر در زدم
آخر به این در آمدم، باشم کنار خوان تو

من از همه در رانده‌ام، من رانده و امانده‌ام
یا خوانده، یا ناخوانده‌ام، اکنون منم مهمان تو

پای من از ره خسته شد، بال و پرم، بشکسته شد
هر در به رویم بسته شد، جز درگه احسان تو

گفتم منم در می‌زنم، گفتمی به تو سر می‌زنم
من هم مکرر می‌زنم، کو عهد و کو پیمان تو؟

سوی تو رو آورده‌ام، ای خم، سبو آورده‌ام
من آبرو آورده‌ام، کو لطف بی‌پایان تو؟

حال من گوشه‌نشین، با گوشه‌چشمی بین
جز سایه پرمه‌رتان، جایی ندارم جان تو

من خدمتی ننموده‌ام، دانم بسی آلوده‌ام
اما به عمری، بوده‌ام چون خار، در بستان تو

(عباس شب‌خیز قراملکی)

وجود نداشته باشد و بعد او را تحصیل کنند مثل علم مخلوق و حضوری آن باشد که بالذات وجود داشته باشد پس محتاج بتحصیل نباشد مثل علم خدا پس مراد بعلم نسبت بذات پروردگار قسم ثانی است که حضوری باشد نه قسم اول پس از آن حضرت فرمود ای عمران آیا فهمیدی عرض کرد بلی بخدا قسم ای مولای من پس خبر بده مرا که بچه چیز دانست آنچه دانست آیا بضمیر و صورت ذهنیه دانست یا بغیر آن.

حضرت فرمود خبر بده مرا از اینکه هر گاه بضمیر دانست آیا چاره هست از اینکه از برای این ضمیر حدی و نهایتی باشد که این معرفت بآن منتهی شود عمران عرض کرد لا بد نهایتی میخواید حضرت فرمود این ضمیر چیست عمران جواب نداد حضرت فرمود چه ضرر دارد من از تو سؤال کنم از این ضمیر آیا باید شناخت این ضمیر و خاطر و صورت ذهنیه را بضمیر دیگر عرض کرد بلی فرمود فاسد کردی ادعای خودت را «مترجم گوید» حاصل جواب این باشد که بنا بر این دور لازم آید یا تسلسل زیرا که اگر چنین باشد که معلوم نیست بخدا محتاج باشد بذهنی که این معلوم در آن صورت پذیرد پس ذهن هم یکی از معلوماتست و آن نیز محتاج است بذهنی دیگران نیز چنین است و هکذا پس اگر نهایت نداشته باشد تسلسل است و اگر نهایت داشته باشد یا اینست که نهایت او ضمیر و صورت ذهنیه اول باشد این دو راست و دور و تسلسل بحکم عقل باطل است چنانچه در محل خود مبرهن شده است و یا اینکه نهایت او غیر از ضمیر اول است پس لازم آید که معرفت حق متناهی شود و بعد از تصور تناهی لازم آید که بعضی اشیاء نزد او مجهول باشد و همچنین لازم آید که معرفت و علم حق حادث باشد نه قدیم زیرا که از برای قدیم تناهی متصور نیست.

پس از آن حضرت فرمود ای عمران آیا سزاوار نیست که بدانی که واحد یگانه موصوف نخواهد شد بضمیر و صورت ذهنیه زیاده از کردن عمل و صنعت نمیتوان نسبت داد باو و حقیقت آن را نمیتوان فهمید و نسبت باو تو هم و تصور نشود طریقهها و صاحب جزء بودن مثل طریقههای مخلوقین جزء جزء شدن ایشان پس تعقل کن آن را و از هر چیز که میدانی حق و صواب آن اینها را مبنای آن قرار ده عمران عرض کرد ای مولای من آیا خبر نمیدهی مرا از حدود خلق او که چگونه است آن و چیست معنی آن و حدود خلق و تشخیص آن بر چند نوع است حضرت فرمود سؤال نمودی پس بدان جواب آن را که حدود خلق خدا بر شش نوع است: ملموس و موزون و منظور الیه و ما لا ذوق له و هو الروح و منها منظور الیه و لیس له وزن و لا لمس و لا حس و لا لون و لا ذوق و التقدير و لا اعراض و الصور و العرض و الطول و منها العمل و الحركات التي تصنع الاشياء و عملها و تغییرها من حال الی حال و تزیدها و تنقصها فاما الاعمال و الحركات فإنها تنطلق لانه لا وقت لها اکثر من قدر ما تحتاج الیه فاذا فرغ من الشیء انطلق بالحركة و بقی الاثر و یجری مجری الکلام الذی یذهب و یبقی اثره.

و قسم سیم آنست که بنظر نمودن بآثار آن معلوم شود و لیکن بوزن و بمالیدن دست و بدیدن چشم و برنگ و بچشیدن معلوم نشود چون هوا و آسمان و یا ملائکه و جن و اشباه آن و قسم چهارم مقدار است و در این قسم داخل شود صور که اشکال باشد و طول و عرض و قسم پنجم اعراض قاره مدر که بحواس است چون رنگ و روشنائی و قسم ششم اعراض غیر قاره است چون اعمال و حرکات که از موجودات صادر شود و آن را عمل آورند و تغییر دهند آنها را از حالتی دیگر و زیاد و کم نکنند آنها را چه اعمال و حرکات بگذرد زیرا که وقتی زیاده از قدر احتیاج از برای آن نباشد و بعد از فراغ از عملی آن عمل زایل شود و حرکتی در آن نباشد و لیکن اثر آن باقی باشد و این نظیر سخن گفتن است که زایل خواهد شد و اثر آن باقی است عمران عرض کرد ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا از خالق که اگر یگانه باشد و چیزی غیر از او نباشد و چیزی با او نباشد پس چرا تغییر کند بآفریدن خلق حضرت فرمود که خداوند قدیم است و بآفریدن خلق تغییر نکند و لیکن بسبب تغییر دادن او خلق تغییر کنند عمران عرض کرد پس بچه چیز ما او را بشناسیم حضرت فرمود بغیر او یعنی بمصنوعات او عرض کرد چیست غیر او فرمود اسم

«وصله ناجور»

من وصله ناجور به دامان تو ام
از بس که بدم، ننگ غلامان تو ام

اما تو ز بس که لطف داری با من
بیش از همه، شرمنده احسان تو ام

مولا به غلامی ام، رضا داشته باش
هم چون تو، کسی چو من، گدا داشته باش

من از دو جهان، فقط تو را دارم و بس
و اندر دو جهان، تو هم، مرا داشته باش!

چون خار، زمین بوستانت بوسم
چون خاک، قدوم دوستانت بوسم

با دست امید، آستینت گیرم
با روی نیاز، آستانت بوسم

با خاک درت، شفاعت آمیخته است
خورشید ز چلچراغت آویخته است

بیش از همه جا، در حرمت مسکین هست
زیرا که گرم روی گرم ریخته است

هر سر که به درگاه رضا خم نشود
اسباب سعادتش فراهم نشود

گر بنده خود را برساند به فلک
یک ذره ز آقایی او کم نشود

(سید حمیدرضا برقعی)

او و صفت او و مشیت او و اشباه اینها و تمام اینها حادث باشند و مخلوق باشند و از تدبیر او بوجود آمده باشند عمران عرض کرد ای سید من پس چیست خدا فرمود نور است باین معنی که راه نماینده است مخلوق را از اهل آسمان و زمین و از برای تو زیاده از این نیست بر من که او را یگانه ثابت کنم عمران عرض کرد ای سید من آیا چنین نیست که خدا ساکت بود پیش از آفریدن خلق و تنطق نمیکرد و پس از آفریدن خلق سخن گفت.

حضرت فرمود سکوت معنی ندارد مگر بعد از تنطق و مثل این مطلب آنست که نمیگویند چراغ ساکت است و سخنگو نیست و در صورتی که مقصود صدور فعلی باشد از چراغ نسبت بما نمیگویند چراغ روشنائی داد زیرا که روشنائی از برای چراغ فعل و عمل او نیست و ابراز وجودی نیست چه روشنائی از برای چراغ چیزی غیر او نیست تا اینکه وجود و یا عملی غیر از نفس او حاصل شود پس چون که روشنائی دهد گوئیم روشنائی داد از برای ما بسبب آن روشنائی حاصل شد آیا مطلب بتو واضح شد عمران عرض کرد ای سید من چیزی که من میدانم اینست که واجب الوجود چون آفرید خلق را در صدور این عمل از او حال او تغییر یافت حضرت فرمود ای عمران محال پیدا شد در گفته تو که واجب الوجود او بجهتی از جهات تغییر یافت و این عارض سریان کرد در ذات او پس ذات او بجهت عروض عارض تغییر نمود ای عمران آیا تغییر نمودن خود آتش تغییر میدهد آتش را و می‌یابی حرارت را که بسوزاند خودش را یا اینکه دیده هرگز که چشم به‌بیند خودش را عمران عرض کرد ندیده‌ام این را ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا که خداوند در خلق است یا خلق در خدا فرمود ای عمران خدا منزله و میراست از اینها نه او در خلق و نه خلق در او بلند است شأن و مرتبه او از این گونه سخنان و الان تعلیم کنم ترا چیزی که بواسطه آن خدا را بشناسی و لا قوة الا بالله خبر بده مرا از آینه که تو در آینه هستی یا آینه در تو اگر هیچ یک از شما در دیگری نیستید پس بچه چیز راه یافتی بوجود خودت در آینه ای عمران عرض کرد بروشنائی که میان من و میان آینه است یعنی روشنائی از چشم من بیرون آید و بآینه واقع شود و عکس روشنائی از آینه برمیگردد من خودم را می‌بینم حضرت فرمود آیا این روشنائی را در آینه بیشتر از روشنائی در چشم خود می‌بینی عرض کرد بلی حضرت فرمود پس بنما این روشنائی‌ها بما عمران جواب نداد و ظاهر اینست که سبب سکوتش این بود که جواب خود را فهمید که چنانچه این ضوء را نمیشود دید خدا نیز چنین است حضرت فرمود پس نمی‌بینم این روشنائی را مگر اینکه رهنما شده است ترا و آینه را بر دیگری و این روشنائی نه در تست و نه در آینه و از برای این مطلب مثلهای بسیار است غیر از این مثل که نمی‌یابد جاهل در گفتگو آن را و لله المثل الا علی پس از آن حضرت رو کرد بمأمون و فرمود وقت نماز شد عمران عرض کرد ای مولای من مسأله مرا قطع مکن قلب من رقیق و نازک شده است حضرت فرمود نماز میگذاریم و عود میکنیم پس آن جناب برخاست و مأمون نیز برخاست و آن جناب میان خانه نماز گذارد و مردم بیرون عقب محمد بن جعفر نماز گزارند پس از آن حضرت و محمد بن جعفر از محل نماز خارج شدند و حضرت برگشت در مجلس و عمران را طلبید و فرمود ای عمران سؤال کن عرض کرد ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا که خدای عز و جل بحقیقت و کنه شناخته می‌شود یا بوصف یعنی می‌شود بکنه او پی برد و یا آنکه بوصف محض او را استدراک توان نمود.

حضرت فرمود خداوند اولاً خلق را آفرید و ثانیاً خلق را از وجود بعدم برد و دوباره ایجاد کند او است یکتا و از اول بوده و همیشه یگانه بود چیزی با او نبود و فرد بود و دویمی از برای او نبود نه معلوم و نه مجهول و نه کسی که حقیقت او مشخص باشد و نه کسی که حقیقت او تشخیص نشده باشد و نه کسی که مذکور باشد در السنه خلق و نه کسی که فراموش شده باشد در افواه خلق و نه چیزی که واقع شود بر او اسم چیز غیر از ذات او یعنی اینها دویم خدا و با خدا نمیتوانند بود حق یگانه و یکتا است نه ابتدا وقتی بود و نه منتهی بوقت خواهد شد نه قیام و نصب او بچیزی بود و نه بچیزی قائم و نصب می‌شود نه بچیزی استناد و اعتماد نمود و نه بچیزی پنهان شد و انصاف او بتمام این صفات پیش از خلق نیز بود زیرا که چیزی غیر از ذات بی‌نیاز او نبود و هر چه من گفتم از این صفات حادث است و ترجمه است و لیکن باینها صفات خدا را میداند و میفهمد هر کس باید بداند و بدان

«عقدہ گشایی»

آمدهام عقدہ گشایی کنم
از درت ای شاه، گدایی کنم

بر حرم دست، پرستو شوم
ریزه خور ضامن آهو شوم

هیچ دری را زنم غیر دوست
دیده و دل، هر دو به دنبال دوست

روضه تو، بوی جنان می دهد
کوی رضا خط امان می دهد

جز قدح اشک، مرا ظرف نیست
من که سراپا بدم و حرف نیست

حرف در این است غبار درم
بر تو و جد و پدرت نوکرم

خانه تو خانه آل عبا است
فوج ملک زائر قبر رضا است

بقعه تو، قبله اهل دل است
نام رضا، چاره هر مشکل است

ای به دو صد موسی عمران، امیر
زنده شد از معجزهات نقش شیر

ای پسر سبزقبای علی
در تو بود جود و عطای علی

رو چو به ایوان طلا می کنم
گریه کنان رضا رضا می کنم

قهر مکن یا من درد آشنا
اذن دخولی که گدایم گدا

فیض تو فیضی است که بی خاتمه است
خوان تو، خوان کرم فاطمه است

کوچه تو، کوچه پیغمبری است
گر سگ این کوچه شوم، سروری است

ای خلف باادب بو تراب
جان جوادت، تو زمن رو متاب

ای علوی، ای رضوی، ای رضا
ای نمکین وارث شیر خدا

صحن و رواق و حرمت آرزو است
آب و غذا و گرمت آرزو است

دل ز حدیث لب تو شاد شد
نام تو، ذکر لب «خوش زاد» شد

(سید حسن خوش زاد)

که ایجاد و مشیت و اراده بیک معنی هستند و اسماء آنها سه است و اول ابداع یعنی ایجاد اراده و مشیت خداوند حروف است که حقتعالی حروف را اصل هر چیزی و دلیل و رهنما قرار داده از برای هر چیزی که درک گردیده شود و تمیز دهنده هر مشکلی قرار داده و بسبب این حروف است جدا کردن هر چیزی را از حق و باطل و ساختن و ساخته شده و معنی و غیر معنی و تمام امور بحروف فراهم آید.

و حقتعالی از برای حروف در وقت ایجاد نمودن معنی غیر از خود این حروف قرار نداد که نهایت این حروف بآن باشد و در خارج وجودی از برای حروف نباشد زیرا که حروف ایجاد شدند بایجاد کردن پس چیزی غیر از ایجاد و حروف نبود که محل ظهور و بروز حروف باشد و نور که مراد وجود و ایجاد است در این مقام اول فعل خداوند است که مزین و روشن نمود خداوند آسمان و زمین را بوجود و حروف ساخته شده و مفعول این فعل است و این حروف این گفتگوها و این عبارات است که حقتعالی بخلق تعلیم نموده و این حروف سی و سه حرف است بیست و هشت حرف از آنها دلالت کند بر لغت عربی و از این بیست و هشت حرف دوازده حرف دلالت کند بر لغتهای سریانی و عبرانی و از این دوازده حرف پنج حرف است که تغییر داده شده است و در سایر لغات از عجم و سایر اقالیم استعمال می‌شود پس آن بیست و هشت حرف با این پنج حرف که از آن بیست و هشت تغییر داده شده است مجموع اینها بسی و سه حرف می‌شود و اما آن پنج حرف بسبب حدوث علل و اسباب مثل انحراف لهجه‌های خلق و اختلاف منطق آنها شده است که ذکر آنها سزاوار نیست زیاده بر آنچه ذکر شد.

و مرحوم مجلسی میفرماید در بحار که اظهر اینست که این عبارت این نوع نبوده است و روایت بجهت اشتباه امر بر آنها تصحیف کرده‌اند و آن پنج حرف کاف فارسیه است مثل اینکه گویند بگو و جیم سه نقطه است مثل اینکه میگویند چه میگوئی و از سه نقطه است مثل اینکه میگویند:

ژاله و باء سه نقطه است مثل اینکه میگویند پیاله و پیاده و باء هندیه است و آن مرحوم باء هندیه را تفصیل نداده است پس از خلقت حروف قرار داده، حقتعالی حروف را بعد از شماره در آوردن و متقن نمودن شماره آن حروف را فعل خود مثل قول او عز و جل کن فیکون پس لفظ کن از حقتعالی صنع و فعلست و آنچه بلفظ کن بوجود آید موضوع و مفعولست.

پس خلق اول اصل ایجاد است که نه وزن دارد و نه حرکت و نه سمع و نه حس و خلق دویم حروف است که نه وزن دارد و نه رنگ و لیکن مسموعست و موصوف بصفات است و محسوس نیست.

و خلق سیم همه اقسام خلقت است یعنی آسمان و زمین و اطعمه و اشربه و غیر آنها که محسوس است و بقوه لامسه میتوان آن را درک نمود و همچنین بقوه باصره پس وجود حقتعالی مقدم است بر ایجاد زیرا که نه پیش از او چیزی بود و نه با او چیزی بود و ایجاد مقدمست بر حروف و حروف بر غیر خود دلالت نکنند.

مأمون عرض کرد چگونه بر غیر خود دلالت نکند حضرت فرمود زیرا که حقتعالی آنچه از این حروف مرکب نمود از برای معنی مرکب نمود یعنی مفردات اینها معنی ندارد پس بر معنی دلالت ندارد و بر غیر خود دلالت نکند پس چون از اینها چهار حرف یا پنج حرف یا شش حرف یا بیشتر یا کمتر مرکب نمود از برای غیر از معنی مرکب ننمود و نبود مگر از برای معنی که آن معنی حدوث پیدا کرد و قبل از آن چیزی نبود یعنی قبل از حدوث این معنی از ترکیب معنی متصور نبود از برای مفردات این حروف تا دلالت کند بر چیزی غیر از خود عمران عرض کرد چگونه ما باین مطلب معرفت پیدا کنیم حضرت فرمود باب این معرفت و

«لاله‌صفت»

من کیستم؟ گدای تو یا ثامن الحجج!
شرمنده عطای تو یا ثامن الحجج!

بالله نمی‌روم بر بیگانگان به عجز
تا هستم آشنای تو یا ثامن الحجج!

از کار من گره نگشاید کسی مگر
دست گره‌گشای تو یا ثامن الحجج!

تا آخرین نفس نکشم دست التجا
از دامن ولای تو یا ثامن الحجج!

خواهم ز بخت همت و از حق، سعادت
تا سر نهم به پای تو یا ثامن الحجج!

دارالشفای است کوی تو و خود تویی طبیب
درد من و دوی تو یا ثامن الحجج!

هستی چو پاره تن پیغمبر خدا
جان جهان فدای تو یا ثامن الحجج!

چون می‌شود که دیده من هم برد نصیب
از دیدن لقای تو یا ثامن الحجج!؟

سوزد همیشه لاله‌صفت قلب دوستان
از داغ ابتلای تو یا ثامن الحجج!

(۴)

راه این معرفت آنست که هر گاه نخواهی از این حروف غیر خود این حروف را بدانی ذکر میکنی این حروف را فرد فرد اب ت ث ج ح خ تا آخر پس نمی‌یابی از برای اینها معنی غیر از خود اینها پس چون مرکب کنی اینها را و چند حرف اینها را در یک جا جمع کنی و اسم قرار دهی یا صفت از برای آنچه خواسته و بآن وجهی که قصد کرده اینها دلیل شوند بر معانی خود و ترا بخوانند بآنچه اینها را وصف از برای آن قرار داده آیا فهمیدی.

عرض کرد بلی حضرت فرمود بدان که رهنمای موصوف صفت است و رهنما و دلیل معنی اسم است و رهنما محدود حد است یعنی شخص انسانی چون خواهد بحقیقت اشیاء پی برد باسم و وصف و تعریف پی برد و لیکن اسماء و صفات حقتعالی جمیعا دلالت کند بر کمال و وجود حق جل و علا و دلالت بر کنه ذات بی‌نیاز او نکنند چنانچه دلالت کنند بر حدود که آن چهار بودن و یا سه بودن و یا شش بودن است و یا امثال آن چه حقتعالی بلندتر و عزیزتر است از اینکه کنه و حقیقت او بصفات و اسماء درک شود یا اینکه تحدید شود بطول یا عرض و قلت و کثرت و رنگ و وزن و مانند آن و سزاوار جلالت شان و نبالت رتبه حقتعالی نیست که خود را بخلق خود بشناساند بطریقی که مخلوق خود را می‌شناسند چه این مطلب بدیهی است و محتاج برهان نیست چنانچه ذکر شد و لیکن صفات حقتعالی و اسماء او رهنمای وجود او باشند و از آنها شخص پی بوجود حق برد و بموضوع و مخلوق او معرفت باو حاصل شود.

پس چون بآثار و علامات صفت و قدرت او معرفت باو پیدا شود شخص طالب را که کنجکاوی کند احتیاج نباشد بدیدن از چشم و شنیدن از گوش و مالیدن از دست و احاطه نمودن بقلب و اگر صفات او دلالت نکند بر وجود او و اسماء او رهنما نباشند بیودن او و اشیائی که واسطه باشند در فهمیدن مطالب از قبیل حواص پنجگانه او را بمعنای او درک نکنند پس عبادت و طاعت بندگان از برای اسماء و صفات نه از برای معنای او باشد و اگر چنین نباشد معبود یگانه غیر از خداوند خواهد بود زیرا که بنا بر این مطلب صفات و اسماء او غیر از ذات او باشند آیا فهمیدی.

عرض کرد بلی ای سید من زیاد کن بیان خود را از برای من، حضرت فرمود بترس و بیرهیز از گفته نادان و کور باطن و اهل گمراهی و ضلالت که گمان میکنند حقتعالی در آخرت عیان باشد و مرئی شود از برای حساب و عقاب و ثواب و رسیدگی در امر بندگان و لیکن در دنیا دیده نشود از برای آنکه بندگان طاعت کنند و امیدوار باشند و اگر در وجود حقتعالی نقصی و یا شکستگی بود در آخرت پدیدار نمیشد و لیکن این قوم بمطلب نرسیدند و از راه نادانی کور و کر شدند از حق و اینست قول حقتعالی که میفرماید وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ يَعْنِي كَسِيَ كَسَاةً لَمْ يَتَذَكَّرْ لَهَا وَلَئِنَّ كَسَاةَ الْآخِرَةِ لَأَسْوَأُ مِنْ كَسَاةِ الْآخِرَةِ وَ مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَسْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَسْمَىٰ يَعْنِي كَسَىٰ كَسَاةً لَمْ يَتَذَكَّرْ لَهَا وَلَئِنَّ كَسَاةَ الْآخِرَةِ لَأَسْوَأُ مِنْ كَسَاةِ الْآخِرَةِ

موضوعهای گوناگون که هر یک برهان‌یست روشن و دلیلی است متقن بر وجود صانع پی نبرد بذات حق پس در آخرت کور است از معرفت و محروم است از آمرزش و مغفرت چه بر صاحبان عقل روشن است که درک نمودن ذات پروردگار و حصول معرفت حضرت کردگار در این دنیا راههای بسیار و واسطه‌های بی‌شمار دارد که در عالم بقا نیست یعنی آن زمان موقع این گونه وقایع نیست در این دنیا محل آنست و کسی که خواهد دانستن این قضیه را برای خود اخذ کند و وجود او درک نمودن ذات او را از خود بدون این طریق طلب کند از برای او از این قسم دانستن بغیر از دوری چیزی حاصل نشود چه حقتعالی علم این را مخصوص ساخته بکسانی که عقل دارند و میدانند و میفهمند.

«مترجم گوید» شاید این مطلب کنایه از مقربان خاص حضرت احدیت باشد چون ائمه چه آنها وسائط میان خالق و مخلوق باشند و این گونه مسائل باید از این طایفه علیه مسألت شود.

ما شیفتگان، زائر درگاه رضاییم
پروانه دل سوخته شمع ولاییم

رو کرده به اخلاص بر این کعبه مقصود
لبیک زنان در حرم قدس و صفاییم

هر چند در این خانه مقیمیم ولیکن
جویای تجلای رخ خانه خداییم

از لطف خدا ملک سعادت وطن ما است
تا ریزه خور خوان غریب الغرباییم

تا چهره نهادیم، بر این درگه والا
از عز و تفاخر به فلک فرق بساییم

از سلطنت کون و مکان، چهره بتابیم
تا بر در سلطان دو اقلیم، گداییم

شد راه‌نما جاذبه لطف و عطایش
کز بهر طواف حرم عشق بیاییم

ما را نبود عشق به جز عترت و قرآن
حاشا که گرفتار تمنا و هواییم

پرورده آیات خداوند مجیدیم
گل بوته گل‌زار دل‌آرای رضاییم

هستیم ز تبریز و در این درگه والا
سرمست ولا در هوس کرب‌بلاییم

(عابد)

عمران عرض کرد ای سید من آیا خبر نمیدهی مرا از ایجاد نمودن که آیا مخلوق است یا غیر مخلوق حضرت فرمود بلکه مخلوقی است ساکن یعنی ایجاد نسبت و ربط است میان علّه و معلول پس گویا ساکن است در علت و معلول یا اینکه عرض است قائم بمحل پس مفارقت آن ممکن نیست از محل و ساکن است در محل پس این امر اضافی اعتباری درک نشود در خارج و قابل اشاره حسیه در خارج واقع نشود بلکه عقل آن را انتزاع کند و این مخلوق باشد زیرا که چون غیر حق است پس محدث است. و حق او را احداث کرده پس مخلوق او است و چیزی را اطلاق وجود بر آن نتوان نمود مگر پروردگار و خلق او و ثالثی میان این دو نباشد و غیر از این دو نشاید هر چیزی را که حقتعالی آفریده است تجاوز از این نکند که مخلوق او باشد و مخلوقات خداوند مختلف باشند بعضی ساکن باشند و بعضی متحرک و بعضی مخالف و بعضی متفق و حقیقت بعضی معلوم و حقیقت بعضی مجهول و آنچه حد و نهایت بر آن روا باشد مخلوق خداوند باشد و بدان که آنچه حواس تو آن را دریابد آن معنی و مرادی باشد که حواس آن را یافته و هر یک از حواس دلالت کنند بر آنچه حقتعالی در ادراک آن از برای آن یک قوه قرار داده و قلب جمیع آنچه را که حواس درک کنند درک کند و بدان که خداوند یگانه قائم است بدون اندازه و نهایتی از برای او و آفرید خلق را که مقرون باندازه و نهایت باشند و آنچه را که در ابتداء امر آفرید یعنی حروف از خلقت آن دو چیز پدید آمد یکی نفس ایجاد و دیگری ایجاد شده و در یکی از این دو یعنی ایجاد رنگی و یا وزنی و یا قوه دراکه نباشد پس بسبب یکی از این دو که موجود باشد پس این دو چیز بغیر این دو چیز درک نشوند بلکه بنفوس این دو چیز درک شدند و نیافریده چیزی را که فرد و مجرد از تحدید باشد و قائم بخود باشد و در درک آن احتیاج بغیر خود نداشته باشد چه مراد او از این آفرینش دلالت و رهنمائی بوجود و اثبات آن بوده پس حقتعالی یکتا و یگانه است و دویمی با او نیست که او را نصب کند و یا اینکه او را یاری کند و یا اینکه او را مخفی کند از نظر و بمشیت حقتعالی و اذن او بعضی از خلق ببرخی متمسک شوند و حقتعالی را بصفات خود متصف نمودند و این سبب کثرت دوری ایشان شد از حق و اگر متصف نموده بودند حقتعالی را بصفات خودش و مخلوق را نیز بصفات مخلوق متصف کرده بودند هر آینه بفهم و یقین گفته بودند و اختلاف نمیکردند و لیکن چون از این راه ضلالت برآمدند در این ورطه گرفتار شدند و خداوند هدایت کند هر کس را که خواهد براه راست رود.

عمران عرض کرد ای سید من شهادت میدهم که خداوند اینست که تو وصف نمودی او را و لیکن یک مسأله دیگر از برای من باقی مانده است.

حضرت فرمود سؤال کن آنچه اراده کرده عرض کرد سؤال میکنم ترا از خدای حکیم که در چه چیز است آیا چیزی باو احاطه میکند از چیزی بچیز دیگر یعنی از حالی بحالی آیا احتیاج دارد بچیزی.

حضرت فرمود ای عمران خبر میدهم ترا و لیکن تعقل کن در این جوابی که بتو میدهم زیرا که این سؤال مشکلتر چیزی است که بر مخلوقین وارد می شود در مسائل آنها و نمیفهمد آن را کسی که عقل او متفاوت باشد یعنی حواس او جمع نباشد و کسی که او را نادانی فرو گرفته باشد و لیکن صاحبان عقل که انصاف داشته باشند از فهم آن عاجز نباشند اما اول سؤالهای تو پس اگر حقتعالی آفریده باشد آنچه را که آفریده است بجهت احتیاج آن هر آینه برسد گوینده را که بگوید از کتم عدم بوجود می آورد بجهت احتیاج بآن و همیشه وجود او ثابت و برقرار بوده نه در میان چیزی بوده و نه استناد بچیزی نموده اما مخلوق بعضی از آنها بعضی دیگر را نگاهداری کنند و بعضی از آنها داخل بعضی مخلوق شوند و بعضی از آنها از بعضی دیگر خارج شوند و لیکن خداوند مقدس و بزرگست و بقدری خود مخلوق را نگاهداری میکند و در چیزی داخل نشود و از چیزی بیرون نیاید و بر او گران

«گداوار»

ای شه طوس، من آن زائر دور از وطنم
که به قرب تو، خلاص از غم و رنج و محنم

بود یک عمر ز مشتاقی و مهجوری تو
دل شوریده من، هست چو بیت‌الجزنم

دیده پراشک و دل از نورعبادت خالی
غرقه در بحرگناه است سراسر بدنم

بامدادی که گدایان به در شاه روند
بردت آمده ای شاه، گداوار منم

تو از این نخل امید، آن ثمری بخش مرا
که دم از میوه طوبای بهشتی نزنم

داده در مهد ولای تو شهها، روز ازل
مادر دهر ز پستان محبت لب‌نم

سال‌ها شد که مرا چون سگ اصحاب رقیم
بود مقصود که خود را به جوارت فکنم

میهمان آمده‌ام بر درت ای بنده‌نواز
لطف فرما بپذیر عذر عطای سخنم

تحفهام نیست به دربار تو جز بار گناه
خجل از تحفه و از زاد ره خویشتم

خود بفرما به گدای درت ای باب جواد
به جوار تو فدا باد سر و جان و تنم

ناامیدم مکن از درگه عالیت که من
نوحه‌خوان تو و شاهنشه خونین کفنم

«سالک» راه وفای تو نمی‌بودم اگر
کی بدی نام به این زشتی سیرت حسنم

(سالک تبریزی)

نباشد حفظ آن و عجز ندارد از نگاهداری آن واحدی کیفیت آن را نداند مگر حقتعالی و کسی که حقتعالی او را مطلع ساخته باشد از پیغمبران او و اهل سر او و کسانی که حافظ امر او باشند و نگهبانان امر او که بشریعت او قائم باشند و امر حقتعالی مثل یک چشم بهم زدن یا نزدیکتر باشد پس چون چیزی خواهد خطاب مستطاب نماید بلفظ کن پس فی الفور بمشیء و اراده او بوجود آید و چیزی از خلق او نزدیکتر باو از چیزی نباشد و نه چیزی دورتر باو از چیزی باشد آیا فهمیدی ای عمران.

عرض کرد بلی ای سید من فهمیدم شهادت میدهم که خداوند من بر این نوع است که تو وصف نمودی و او را یگانه ثابت نمودی و شهادت میدهم که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) بنده خاص او است و مبعوث شده است بدین حق و براستی و درستی پس از آن بسجده افتاد روی بقبله و مسلمان شد.

حسن بن محمد النوفلی گوید که چون متکلمین نظر بکلام عمران صابی نمودند و حال اینکه مرد جدلی بود که هرگز کسی در سخنوری او سبقت ننموده بود نزدیک حضرت رضا (علیه السلام) نیامدند و چیزی از او سؤال نکردند و چون شام شد مأمون با حضرت رضا (علیه السلام) برخاستند و داخل خانه شدند و مردم متفرق شدند و من با جماعتی از اصحاب بودم که ناگاه محمد بن جعفر فرستاد و مرا احضار نمود من نزد او حاضر شدم گفت ای نوفلی دیدی گفتگوی رفیق خود را بخدا سوگند که من چنین گمانی در حق علی بن موسی الرضا نمیبردم که هرگز تفکر نموده باشد در هیچ یک از این مطالب که امروز بیان فرمود و عارف نبودیم که در مدینه تکلم کرده باشد و اصحاب کلام نزد او اجتماع یافته باشند من گفتم که حاجیان نزد او می آمدند و از مسائل حلال و حرام خود میپرسیدند و او جواب آنها را میداد و بسا بود که نزد او می آمدند و با او محاجه میکردند محمد بن جعفر گفت:

ای ابا محمد من بر او میترسم که این مرد یعنی مأمون بر او حسد برد و او را زهر دهد یا اینکه در بلیه او را گرفتار کند تو باو اشاره کن که خود را از امثال این سخنان نگاهدارد و این گونه مطالب نفرماید من گفتم از من قبول نمیکنند و مراد این مرد یعنی مأمون امتحان او بود که بداند نزد او چیزی از علوم پدران او هست یا نه گفت باو بگو که عم تو ناخوش دارد این حرکات ترا و بجهت چندین مصالح دوست میدارد که خود را از این گونه سخنان نگاهداری کند چون برگشتم بمنزل حضرت رضا (علیه السلام) آن چه عم او محمد بن جعفر گفته بود باو خبر دادم.

حضرت تبسم نمود و فرمود خداوند عم مرا محافظت کند چه خوب نمیشناسم او را که از چه سبب ناخوش دارد این طور سخنان مرا و فرمود ای غلام برو نزد عمران صابی و او را حاضر کن من عرض کردم فدای وجودت کردم من میدانم در کجا است او در نزد بعضی از برادران ماست از شیعیان فرمود باکی ندارد و مال سواری برده او را بیاورید من رفتم و او را حاضر نمودم.

حضرت باو فرمود مرحبا و او را مخلص نمود بلباس و اسب باو عطا کرد و ده هزار درهم باو داد من عرض کردم فدایت شوم عمل جد تو امیر المؤمنین حیدر چنان بمن رسیده «مترجم گوید» شاید مراد این باشد که جد تو این مقدار بمردم نمیداد بلکه تقسیم میکرد بفقرا هر چه داشت و با این که مراد این باشد که جد تو نیز در واقعه مخصوصه مثل تو کرد.

حضرت فرمود این نوع دوست میداریم ما یعنی عطای ما چنین است پس آن حضرت فرمود شام آوردند و مرا در طرف راست خود نشانید و عمران را در طرف چپ خود تا این که از شام خوردن فارغ شدیم حضرت بعمران فرمود بمصاحبت نوفلی برو در منزل خود و صبح نزد ما حاضر شو تا ترا اطعام کنیم بطعام مدینه و بعد از این عمران چنین بود که متکلمین از اصحاب مذاهب نزد او اجتماع مینمودند و امر آنها را باطل میکرد تا این که از او دور میشدند و اجتناب میکردند و مأمون ده هزار درهم باو داد

«روضه حبیب غریب»

وسط روضهٔ حبیب غریب
این چنین گفته‌ای به یابن شبیب:

همه جا با هوای کرب‌بلا

گریه تنها برای کرب‌بلا

هر زمان مصیبتی دیدی

گریه کن بر عزای کرب‌بلا

گریه کن بر لبی ترک‌خورده

پا به پای خدای کرب‌بلا

تشنه بین دو نهر افتاده

سرور تشنه‌های کرب‌بلا

جلوی چشم مادرش کشتند

شرم بر کوفه، وای کرب‌بلا

عرش حق، پای‌مال اعدا شد

پای مرکب، به پیکرش وا شد

(؟)

و فضل قدری مال و اسب سواری باو داد و حضرت او را متولی صدقات بلخ نمود که ضبط آن صدقات باوی بود تا اینکه بعطای بی‌شماری رسید.^{۱۸۹}

فهرست مناظرات

این مناظرات عبارت‌اند از:

- ۱- مناظره با جاثلیق^{۱۹۰} (عالم بزرگ مسیحی)
 - ۲- مناظره با رأس الجالوت^{۱۹۱} (پیشوای بزرگ یهودیان)
 - ۳- مناظره با هر بزرگ اکبر^{۱۹۲}.
 - ۴- مناظره با عمران صابی^{۱۹۳}.
- این ۴ مناظره، در یک مجلس و با حضور مأمون و جمعی از دانش‌مندان و رجال خراسان صورت گرفت.
- ۵- مناظره با سلیمان مروزی^{۱۹۴} که مستقلاً در یک مجلس، با حضور مأمون و اطرافیان انجام شد.
 - ۶- مناظره با علی بن محمد بن جهم^{۱۹۵}.
 - ۷- مناظره با ارباب مذاهب مختلف در بصره.

هر یک از این مناظرات، محتوای عمیق و جالبی دارد که امروزه هم با گذشت حدود ۱۲۰۰ سال از آن تاریخ، راه‌گشا و بسیار آموزنده و پربار است؛ هم از نظر محتوا و هم از نظر فن مناظره و طرز ورود و خروج در بحث‌ها. به عنوان نمونه، به سراغ مناظره با جاثلیق که در یکی از جلسات بزرگ مأمون واقع شده می‌رویم.

مناظره با چند عالم از ادیان گوناگون

هنگامی که علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) وارد بر مامون شد، وی به فضل بن سهل، وزیر مخصوصش، دستور داد که پیروان مکاتب مختلف را مانند جاثلیق، عالم بزرگ مسیحی و رأس الجالوت، پیشوای بزرگ یهودیان و نسطاس رومی، عالم بزرگ نصرانی و هم‌چنین علمای دیگر علم کلام را دعوت کند؛ تا سخنان آن حضرت را بشنوند.

فضل بن سهل آن‌ها را دعوت کرد. هنگامی که جمع شدند؛ نزد مامون آمد و گفت: همه حاضر هستند. مأمون گفت: همه آنان داخل شوند.

^{۱۸۹} - عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ترجمه آقا نجفی: ج ۱ - ص ۱۰۲.

^{۱۹۰} - جاثلیق (به کسر «ث» و «لام») لفظی یونانی است به معنای رئیس اسقف‌ها و پیشوای عیسوی. لقبی است که به علمای بزرگ نصاری داده می‌شد و نام شخص خاصی نیست (المنجد) و شاید معرب کاتولیک بوده باشد.

^{۱۹۱} - رأس الجالوت، لقب دانشمندان و بزرگان ملت یهود است (این نیز اسم خاص نیست).

^{۱۹۲} - هر بزرگ اکبر، یا هر بزرگ اکبر، لقبی است که مخصوص بزرگ زردشتیان بوده، به معنای پیشوای بزرگ مذهبی و قاضی زردشتی و خادم آتشکده.

^{۱۹۳} - عمران صابی چنانکه از نامش پیداست، از مذهب صابئین دفاع می‌کرد. صابئین گروهی هستند که خود را پیرو حضرت یحیی می‌دانند ولی به دو گروه موحد و مشرک تقسیم شده‌اند؛ گروهی از آنان رو به ستاره پرستی آورده‌اند، لذا آنها را گاه به عنوان ستاره پرستان می‌نامند. مرکز آنها سابقاً شهر حران در عراق بود، سپس به مناطق دیگری از عراق و خوزستان روی آوردند. آنها طبق عقاید خود بیشتر در کنار نهرهای بزرگ زندگی می‌کنند و هم اکنون گروهی از آنان در اهواز و بعضی مناطق دیگر به سر می‌برند.

^{۱۹۴} - سلیمان مروزی مشهورترین عالم علم کلام در خطه خراسان در عصر مامون بود برای او احترام زیادی قائل می‌شد.

^{۱۹۵} - علی بن محمد بن جهم، ناصبی و دشمن اهل بیت بوده است. مرحوم صدوق روایتی از علی بن محمد بن جهم نقل کرده که از آن استفاده می‌شود که وی نسبت به حضرت رضا (علیه السلام) محبت داشته است.

«دربه در مهربانی‌ات»

برای این دل بی تاب من که راهی نیست
به غیر سایه لطفش پناه‌گاهی نیست

جدا شدن که ز آغوش گرم اقیانوس
اگر چه ساده شود، کار هیچ ماهی نیست

یقین کن این که از این بحر مهربانی‌ها
جدا شدن به خداوند جز تباهی نیست

کجا رود دل بشکسته‌ای که بی بار است؟!
دلی که شام غمش را جز او پگاهی نیست

قدم زدم همه هفت شهر عشق، اما
چه دیدم، آن که برایم پناه‌گاهی نیست

همین که تا به خودم آدمم چنین دیدم
که تا ورودی باب الجواد، راهی نیست

رسیده بود دلم، مشهد رضایی که
در آن میان، سخنی از گدا و شاهی نیست

به سینه دست گذاشتم، درود ای شاهها
درود آن که مرا جز درت پناهی نیست

فقیر و دربه در مهربانی‌ات هستم
رسیده‌ام به درت، در بساطم آهی نیست

چنان شکار نگاهت شده است دل تا حشر
به فکر و در طلب هیچ گریزگاهی نیست

به جز همین دو سه پیمان‌ه می زدن در عشق
من شکسته‌سبو را دگر گناهی نیست

ردم مکن ز در خانه‌ات، به حق جواد
اگر چه روی گدایت، به جز سیاهی نیست

برای زائر دل خسته‌ات تو می دانی
به غیر پنجره فولادتان پناهی نیست

نشد که قسمت ما کربلای نار الله
به غیر شهر خراسان، امیدگاهی نیست

پس از ورود، به همه خوش آمد گفت، سپس افزود: من شما را برای کار خیری دعوت کرده‌ام و دوست دارم با پسر عمویم - که اهل مدینه است و تازه بر من وارد شده - مناظره کنید. فردا همگی نزد من آیید و احدی از شما غیبت نکند.

همه گفتند: چشم، همه سر بر فرمانیم و فردا صبح همگی نزد تو خواهیم آمد.

حسن بن سهل نوفلی می‌گوید: ما خدمت امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) مشغول صحبت بودیم. ناگاه یاسر، خادم حضرت، وارد شد و گفت: مأمون به شما سلام می‌رساند و می‌گوید: برادرت به قربانت باد! اصحاب مکاتب مختلف و ارباب ادیان و علمای علم کلام، از تمام فرق و مذاهب جمع هستند. اگر دوست دارید، قبول زحمت فرموده، فردا به مجلس ما در آید و سخنان آن‌ها را بشنوید. البته اگر دوست ندارید، اصرار نمی‌کنم. اگر مایل باشید نیز ما به خدمت شما می‌آییم و این کار، برای ما آسان است.

امام رضا (علیه السلام) در یک گفتار کوتاه و پرمعنا فرمودند: «سلام مرا به او برسان و بگو: می‌دانم چه می‌خواهی. من ان شاء الله صبح، نزد شما خواهم آمد.»^{۱۹۶}

نوفلی - که از یاران حضرت بود - می‌گوید: وقتی یاسر خادم، از مجلس امام رضا (علیه السلام) بیرون رفت، آن حضرت، نگاهی به من کردند و فرمودند: تو اهل عراق هستی و مردم عراق ظریف و باهوش‌اند. در این باره چه می‌اندیشی؟ مأمون چه نقشه‌ای در سر دارد که اهل شرک و علمای مذاهب را گرد آورده است؟

نوفلی می‌گوید: عرض کردم که او می‌خواهد شما را به محک امتحان بزند و بداند پایه علمی‌تان تا چه حد است. ولی کار خود را بر پایه سستی بنا نهاده؛ به خدا سوگند، طرح بدی ریخته و بنیاد بدی پایه گذارده است.

امام رضا (علیه السلام) فرمود: مأمون چه بنایی ساخته و چه نقشه‌ای طرح کرده است؟

نوفلی - که گویا هنوز نسبت به مقام شامخ امامت حضرت، معرفت کامل نداشت و از توطئه مأمون گرفتار وحشت شده بود - عرض کرد: علمای علم کلام، اهل بدعت هستند و مخالف دانش‌مندان اسلام. چرا که عالم، واقعیت‌ها را انکار نمی‌کند. اما این‌ها اهل حاشا و سفسطه‌اند. اگر دلیل بیآوری که خدا یکی است؛ می‌گویند: این دلیل را قبول نداریم و اگر بگویی محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) رسول الله است، می‌گویند: رسالتش را اثبات کن. خلاصه [آنان افرادی خطرناک هستند و ...] در برابر طرف مقابل، دست به مغالطه می‌زنند و آن قدر لفاظی می‌کنند؛ تا فرد، دست از حرف خود بردارد. فدایت شوم؛ از این‌ها برحذر باش!

امام رضا (علیه السلام) تبسمی فرمودند و گفتند: ای نوفلی! تو می‌ترسی دلائل مرا باطل کنند و راه را بر من ببندند؟

نوفلی - که از گفته خود پشیمان شده بود - اظهار داشت: نه به خدا سوگند. من هرگز بر تو نمی‌ترسم. امیدوارم که خداوند تو را بر همه آنان پیروز گرداند.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: ای نوفلی! دوست داری بدانی که مأمون، چه وقتی از کار خود پشیمان می‌شود؟

^{۱۹۶} - صدوق، همان کتاب: ج ۱ - ص ۱۵۵.

«کرامات نگاه کیمیا»

حس می‌کنم در مرقدت عطر دعا را
عطر توسل‌های در باران رها را

غرق اجابت می‌شود دست نیازش
هر کس که می‌خواند در این مرقد خدا را

ای مظهر رأفت، برای تو چه سخت است
خالی ببینی دست محتاج و گدا را!

آهم کبوتر می‌شود تا گنبد تو
می‌آورد فریادهای یا رضا را

آینه‌های لطف تو تکثیر کردند
در چشمه دل، اشک‌های بی صدا را

آقا کنار پنجره فولادت آخر
می‌گیرم از دستت برات کربلا را

ای زائران، این جا دخیل غم ببندید
بر آستانش ندبه «آقا بیا» را

پایین پای تو، غباری می‌سراید
شعر کرامات نگاه کیمیا را

(یوسف رحیمی)

نوفلی عرض کرد: آری.

حضرت فرمودند: هنگامی که استدالات مرا در برابر اهل تورات، به توراتشان بشنود و در برابر اهل انجیل، به انجیلشان و در مقابل اهل زبور، به زبورشان و در مقابل صابئین، به زبان عبری‌شان و در برابر موبدان، به زبان فارسی‌شان و در برابر اهل روم، به زبان رومی و در برابر پیروان مکتب‌های مختلف، به زبان خودشان. آری؛ هنگامی که دلیل هر گروهی را جداگانه ابطال کردم، به طوری که مذهب خود را رها کنند و قول مرا بپذیرند؛ آن‌گاه مامون می‌داند مقامی را که او در صدد آن است، مستحقش نیست! آن وقت، پشیمان خواهد شد و هیچ حرکت و قوه‌ای جز به خداوند متعال عظیم نیست. **وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ**.

نوفلی می‌گوید: هنگامی که صبح شد، فضل بن سهل خدمت امام رضا (علیه السلام) آمد و عرض کرد: فدایت شوم، پسر عمویت (مامون) در انتظار شما است و جمعیت نزد او حاضر شده‌اند. نظرتان در این باره چیست؟

امام فرمودند: تو جلوتر برو. من هم ان شاء الله خواهیم آمد. سپس وضو گرفت و شربت سویقی^{۱۹۷} نوشید و به ما هم داد نوشیدیم. سپس همراه حضرت بیرون آمدیم؛ تا وارد بر مأمون شدیم.

مجلس پر از افراد مشهور و سرشناس بود. محمد بن جعفر^{۱۹۸} با جماعتی از بنی هاشم و آل ابی طالب و جمعی از فرماندهان لشکر نیز حضور داشتند.

هنگامی که امام رضا (علیه السلام) وارد مجلس شد، مامون برخاست. محمد بن جعفر و تمام بنی هاشم نیز از جا بلند شدند.

امام رضا (علیه السلام) همراه مأمون نشست. اما آن‌ها به احترام حضرت، هم‌چنان ایستاده بودند؛ تا دستور جلوس به ایشان داده شد و همگی نشستند.

مدتی مأمون به گرمی سرگرم سخن گفتن با امام رضا (علیه السلام) بود. سپس رو به جاثلیق کرد و گفت: ای جاثلیق! این پسر عمومی من، علی بن موسی بن جعفر (علیهما السلام) است. من دوست دارم با او سخن بگویم و مناظره کنی. اما طریق عدالت را در بحث رها نکن.

جاثلیق گفت: ای امیرمؤمنان! من چه‌گونه بحث و گفت‌وگو کنم که [با او قدر مشترکی ندارم] او به کتابی استدلال می‌کند که من منکر آنم و به پیام‌بری عقیده دارد که من به او ایمان نیاورده‌ام؟!

مناظره با جاثلیق، عالم بزرگ مسیحی

در این‌جا امام رضا (علیه السلام) شروع به سخن نمودند و فرمودند: ای نصرانی! اگر به انجیل خودت، برای تو استدلال کنم، اقرار خواهی کرد؟

^{۱۹۷} - سویق شربت مخصوصی بوده که با آرد درست می‌کردند.

^{۱۹۸} - فرزند امام صادق (علیه السلام) و عمومی امام علی بن موسی الرضا (علیهما السلام).

«مشکوه کبریا»

فروغ روشن مشکوه کبریا است رضا
نشان زنده آیات هل اتی است رضا

دلیل خلقت کون و حقیقت قرآن
بحار رحمت و سرچشمه بقا است رضا

ضیاء کنگره عرش و روشنای زمن
امام هشتم و حاکم به ماسوا است رضا

اساس دانش و تقوی، اصول فضل و کرم
پناه امن اسیران مبتلا است رضا

همای دولت او را فضای گیتی تنگ
ز تخته بند تن و آرزو رها است رضا

شگفت نیست اگر شرط وحدت است؛ چرا ...
که محو عشق و به دریای حق، فنا است رضا

وجود هر دو جهان، از طفیل هستی او است
مدار قطب زمین، حجت خدا است رضا

عجب مدار اگر خاک کوی او بوییم
که جان خسته ما را شفا رضا است رضا

شکوه منزلتش را چه سان کنم تقریر؟!
که جانشین نبی، پور مرتضی است رضا ...

(علاءالدین حجازی)

جائلیق عرض کرد: آیا می‌توانم گفتار انجیل را انکار کنم؟! آری؛ به خدا سوگند، اعتراف خواهیم کرد، هر چند به ضرر من باشد! امام رضا (علیه السلام) فرمود: هر چه می‌خواهی بپرس و جوابش را بشنو.

جائلیق عرض کرد: درباره نبوت حضرت عیسی (علیه السلام) و کتابش چه می‌گویی؟ آیا چیزی از این دو را انکار می‌کنی؟

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: من به نبوت حضرت عیسی (علیه السلام) و کتابش و به آن چه به امت خود بشارت داده و حواریون به آن اقرار کرده‌اند، اذعان می‌کنم و به نبوت آن عیسی که اقرار به نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و کتابش نکرده و امت خود را به آن حضرت مژده نداده، کافر.

جائلیق عرض کرد: آیا به قضاوت از ۲ شاهد عادل استفاده نمی‌کنی؟

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: آری!

جائلیق عرض کرد: پس ۲ شاهد، از غیر اهل مذهب خود، از کسانی که نصاری شهادت آنان را مردود نمی‌شمارند، بر نبوت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) اقامه کن و از ما نیز بخواه که ۲ شاهد بر این معنا از غیر اهل مذهب خود بیاوریم.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: هم‌اکنون انصاف را رعایت کردی، ای نصرانی! آیا کسی را که عادل بود و نزد حضرت مسیح، عیسی بن مریم (علیهم السلام) مقدم بود، می‌پذیری؟

جائلیق عرض کرد: این مرد عادل کیست؟ نامش را ببر.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: درباره «یوحنا دیلمی» چه می‌گویی؟

جائلیق عرض کرد: به به! محبوب‌ترین فرد نزد مسیح را بیان کردی.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: تو را سوگند می‌دهم؛ آیا انجیل، این سخن را بیان می‌کند که «یوحنا گفت: حضرت مسیح (علیه السلام) مرا از دین محمد عربی (صلی الله علیه و آله و سلم) باخبر ساخت و به من بشارت داد که بعد از او، چنین پیام‌بری خواهد آمد. من نیز به حواریون نوید دادم و آن‌ها به او ایمان آوردند»؟

جائلیق عرض کرد: آری! این سخن را یوحنا از حضرت مسیح (علیه السلام) نقل کرد و مژده به نبوت مردی و نیز بشارت به اهل بیت و وصیش (علیهم السلام) داد. اما نگفت این اتفاق، در چه زمانی واقع می‌شود و این گروه را برای ما نام نبرد تا آن را بشناسیم.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: اگر ما کسی را بیاوریم که انجیل را بخواند و آیاتی از آن را که نام محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیتش (علیهم السلام) و امتش در آن‌ها است، تلاوت کند، آیا ایمان می‌آوری؟

جائلیق عرض کرد: بسیار خوب است!

«سیمای دل جو»

صبح دم داد مرا مژده‌ای از خاک حجاز
قاصد دوست که دارد خبری روح نواز

خاطر از مژده آن بیک دل انگیز شکفت
چون دل واله محمود ز بیغام ایاز

گفت بر گنبد فیروزه عروس فلکی
مه ذی قعدة بر آورد سر از حجله ناز

تا کند چشمه نورانی خورشید طلوع
سپه روز پی راندن شب در تک و تاز

مقدمش باد گرامی که مبارک ماهی است
زانکه خورشید درخشید در این مه ز حجاز

صبح دم داد نسیم از حرم نجمه نوید
هشتمین غنچه گل زار ولایت شد باز

غم مخور شاد نشین، دست فشان پای بگوب
که ز مرغان بهشتی رسدم این آواز

که گلی در چمن موسی کاظم بشکفت
که بود بارگهش قبله ارباب نیاز

به تماشای جمال ملکوتی اش ز عرش
طایران حرم قدس همه در پرواز

آفتابی ز سرا پرده تکتیم تابید
که رسد ذره ناچیز ز فیضش به فراز

نام نیکوش علی بود و گرامی لقبش
شد رضا زانکه به تسلیم و رضا شد ممتاز

بر تن مرده دمد روح نسیم حرمش
که نسیم حرم اوست مسیحا اعجاز

هر که با صدق کند خدمت سلطان رؤف
گره از کار فرو بسته او گردد باز

ای «رسا»! هر که در این خاک گزیند مأمن
ایمنی یافت ز کید فلک شعبده باز
(قاسم رسا)

امام رضا (علیه السلام) به نسطاس رومی فرمودند: آیا سِفْرِ سوم انجیل را از حفظ داری؟

نسطاس عرض کرد: بلی؛ از بر هستم.

سپس امام رضا (علیه السلام) به رأس الجالوت، بزرگ یهودیان رو کردند و فرمودند: آیا تو هم انجیل را می‌خوانی؟

رأس الجالوت عرض کرد: آری؛ به جان خودم سوگند.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: سِفْرِ سوم را بگیر. اگر در آن ذکری از محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیتش (علیهم السلام) بود، به نفع من شهادت ده و اگر نبود، گواهی نده.

سپس آن حضرت، سِفْرِ سوم انجیل را قرائت نمودند تا به نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) رسیدند. آن‌گاه متوقف شدند و رو به جاثلیق کردند و فرمودند: ای نصرانی! تو را به حق حضرت مسیح و مادرش (علیهما السلام)، آیا می‌پذیری که من از انجیل باخبرم؟

جاثلیق عرض کرد: آری!

سپس امام رضا (علیه السلام) نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) و امتش را برای او تلاوت کردند. سپس افزودند: ای نصرانی! چه می‌گویی؟ آیا این، سخن عیسی بن مریم (علیها السلام) است؟ اگر تکذیب کنی آن چه را که انجیل در این زمینه می‌گوید، حضرت موسی و عیسی (علیهما السلام) هر دو را تکذیب کرده‌ای و به هر دو، کافر شده‌ای.

جاثلیق عرض کرد: من آن چه را که وجودش در انجیل برای من روشن شده است، انکار نمی‌کنم و به آن اعتراف دارم.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: همگی شاهد باشید. او اقرار کرد. سپس خاطر نشان نمودند: ای جاثلیق! هر سؤال می‌خواهی بپرس.

جاثلیق عرض کرد: از حواریان عیسی بن مریم (علیها السلام) خبر ده که آن‌ها چند نفر بودند و نیز خبر ده که علمای انجیل، چند نفر بودند؟

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: از شخص آگاهی سوال کردی! حواریون ۱۲ نفر بودند و اعلم و افضل آن‌ها، لوقا بود. اما علمای بزرگ نصاری، ۳ نفر بودند: یوحنا اکبر در سرزمین باخ، یوحنا دیگری در قرقیسا و یوحنا دیلمی در رجاز و نام پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و اهل بیت (علیهم السلام) و امتش نزد او بود. وی بود که به امت حضرت عیسی (علیه السلام) و بنی اسرائیل بشارت داد.

سپس فرمودند: ای نصرانی! به خدا سوگند؛ ما ایمان به آن حضرت عیسی (علیه السلام) داریم که اعتقاد به محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) داشت؛ ولی تنها ایرادی که به پیامبر شما عیسی داریم؛ این است که او کم روزه می‌گرفت و کم نماز می‌خواند!

جاثلیق ناگهان متحیر شد و عرض کرد: به خدا سوگند؛ علم خود را باطل کردی و پایه کار خویش را ضعیف نمودی و من گمان می‌کردم تو اعلم مسلمانان هستی!

«یابن الشیبب!»

یابن الشیبب عمه ما، راه دور رفت
می خواست قتل‌گاه بماند، به زور رفت

آتش گرفت چادرش اما کسی ندید
پنجاه و پنج سال قدش را کسی ندید

پنجاه و پنج سال بدون غمی نبود
تا آن زمان مقابل نامحرمی نبود

پنجاه و پنج سال پرش را گرفته‌اند
مردان خانه دور و برش را گرفته‌اند

یابن الشیبب عمه ما احترام داشت
چندین امام‌زاده و چندین امام داشت

پیش بزرگ قافله فریاد می‌زدند
یابن الشیبب بر سر او داد می‌زدند!

داغی کمرشکن کمرش را شکسته بود
یک نیزه بلند، سرش را شکسته بود

یابن الشیبب بس که زمین خورد، جان نداشت
می خواست راه علقمه گیرد، توان نداشت

یابن الشیبب دختر دل‌گیر را زدند
پنجاه و پنج ساله زنی پیر را زدند

اما رُباب زخمِ پَرش را گرفته بود
از بس که درد داشت، سرش را گرفته بود

یابن الشیبب آتش خیمه امان نداد
فرصت به روی زخمی آن دختران نداد

از پیش نیزه‌های شکسته عبور کرد
او را به دست‌های خودش جمع و جور کرد

او را به ریگ‌های پریشان سپرد و رفت
او را به آفتاب بیابان سپرد و رفت

(حسن لطفی)

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: مگر چه شده است؟

جائلیق عرض کرد: به خاطر این که می گویی: عیسی ما ضعیف و کم روزه و کم نماز بود؛ در حالی که حضرت عیسی (علیه السلام) حتی یک روز از عمرش را افطار نکرد و هیچ شبی را (به طور کامل) نخوابید و صائم الدهر و قائم اللیل بود.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: ایشان برای چه کسی روزه می گرفت و نماز می خواند؟

جائلیق نتوانست پاسخ بگوید و ساکت شد. زیرا اگر اعتراف به عبودیت حضرت عیسی (علیه السلام) می کرد، با ادعای الوهیت درباره او، سازگار نبود!

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: ای نصرانی! سؤال دیگری از تو دارم.

جائلیق با تواضع، عرض کرد: اگر بدانم، پاسخ می گویم.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: تو انکار می کنی که عیسی مردگان را به اذن خداوند متعال زنده می کرد؟

جائلیق در بن بست قرار گرفت و به ناچار عرض کرد: انکار می کنم. زیرا آن کس که مردگان را زنده کند و کور مادرزاد و مبتلا به برص را شفا دهد؛ او پروردگار است و مستحق الوهیت!

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: حضرت الیسع (علی نبینا و آله و علیه السلام) نیز همین کار را می کرد. او بر آب راه رفت و مردگان را زنده کرد و نابینا و مبتلا به برص را شفا داد؛ اما امتش قائل به الوهیت او نشدند و کسی او را عبادت نکرد!

حزقیل پیامبر (علی نبینا و آله و علیه السلام) نیز همان کار حضرت مسیح (علیه السلام) را انجام داد و مردگان را زنده کرد.

امام رضا (علیه السلام) سپس رو به رأس الجالوت کرده، فرمودند: ای رأس الجالوت! آیا اینها را در تورات می یابی که بخت النصر، اسیران بنی اسرائیل را در آن زمان که با حکومت بیت المقدس مبارزه کرد، به بابل آورد، خداوند حزقیل را به سوی آنها فرستاد و او مردگان ایشان را زنده کرد؟ این واقعیت، در تورات مضبوط است. هیچ کس جز منکران حق، آن را انکار نمی کنند.

رأس الجالوت عرض کرد: ما این را شنیده ایم و می دانیم.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: راست می گویی. سپس افزودند: ای یهودی! این سفر از تورات را بگیر.

آن گاه خود شروع به خواندن آیاتی از تورات نمودند. مرد یهودی، تکانی خورد و در شگفت فرو رفت.

«ای شهید خراسان!»

ای پناه دل بی پناهان!

السلام ای شهید خراسان!

ای رضا جان! ای رضا جان! ای رضا جان!

پاره قلب موسی بن جعفر

ای گل پرپر باغ حیدر!

ای رضا جان! ای رضا جان! ای رضا جان!

تو علی بن موسی الرضائی

تو جگر گوشه مرتضائی

ای رضا جان! ای رضا جان! ای رضا جان!

وقت مردن کن از ما عیادت

جان زهرا و جان جوادت

ای رضا جان! ای رضا جان! ای رضا جان!

جان زهرای پهلوشکسته

یک نظر کن بر این قلب خسته

ای رضا جان! ای رضا جان! ای رضا جان!

(مهدی خرازی)

سپس امام رضا (علیه السلام) رو به نصرانی کردند و قسمتی از معجزات پیامبر (صلی اله علیه و آله و سلم) را درباره زنده شدن بعضی از مردگان به دست ایشان و شفای بعضی از بیماران غیر قابل علاج، به برکت آن حضرت برشمردند و فرمودند: با این همه، ما هرگز ایشان را پروردگار خود نمی‌دانیم. شما اگر به سبب این گونه معجزات، حضرت عیسی (علیه السلام) را خدای خود بدانید، باید «الیسع» و «حزقیل» (علی نبینا و آله و علیهما السلام) را نیز معبود خویش بشمارید. زیرا آن‌ها هم، مردگان را زنده کردند. هم‌چنین ابراهیم خلیل (علیه السلام) پرندگانی را گرفت و سر برید و آن‌ها را بر کوه‌های اطراف قرار داد. سپس ایشان را فرا خواند و همگی زنده شدند. موسی بن عمران نیز چنین کاری را در مورد ۷۰ نفر - که با ایشان، به کوه طور آمده بودند و بر اثر صاعقه مردند - انجام داد. تو هرگز نمی‌توانی این حقایق را انکار کنی؛ زیرا تورات و انجیل و زبور و قرآن، همگی از آن سخن گفته‌اند. پس باید همه این‌ها را خدای خویش بدانیم!

جائلیق پاسخی نداشت بدهد. تسلیم شد و عرض کرد: سخن، سخن تو است و معبودی جز خداوند یگانه نیست. سپس امام رضا (علیه السلام) درباره کتاب اشعیا از او و رأس الجالوت سؤال کردند.

او عرض کرد: من از آن، به خوبی آگاهم.

حضرت فرمودند: این جمله را به یاد دارید که اشعیا گفت: من کسی را دیدم که بر درازگوشی سوار است و لباس‌هایی از نور بر تن کرده (اشاره به حضرت مسیح علیه السلام) و کسی را دیدم که بر شتر سوار است و نورش مثل نور ماه (اشاره به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم)؟

همه عرض کردند: آری؛ اشعیا چنین سخنی را گفت.

امام رضا (علیه السلام) افزودند: ای نصرانی! این سخن حضرت مسیح (علیه السلام) را در انجیل به خاطر داری که فرمود: من به سوی پروردگار شما و پروردگار خودم می‌روم و «بارقلیطا» می‌آید و درباره من شهادت به حق می‌دهد [آن گونه که من درباره او شهادت دادم] و همه چیز را برای شما تفسیر می‌کند؟^{۱۹۹}

جائلیق عرض کرد: آن چه را از انجیل می‌گویی، ما به آن معترفیم.

سپس امام رضا (علیه السلام) سؤالات دیگری درباره انجیل و از میان رفتن نخستین انجیل و بعد نوشته شدن آن به وسیله ۴ نفر: مرقس، لوقا، یوحنا و متی - که هر کدام نشستند و انجیلی نوشتند (انجیل‌هایی که هم‌اکنون موجود و در دست مسیحیان است)، مطرح فرمودند و تناقضاتی از کلام جائلیق روشن نمودند.

جائلیق به کلی درمانده شد. به گونه‌ای که هیچ راه فراری نداشت. لذا هنگامی که امام رضا (علیه السلام) بار دیگر به او فرمودند: ای جائلیق! هر چه می‌خواهی سؤال کن، او از هرگونه استفهامی خودداری و عرض کرد: اکنون شخص دیگری غیر از من، استخبار نماید. قسم به حق حضرت مسیح (علیه السلام) که گمان نمی‌کردم در میان مسلمانان، کسی مثل تو باشد. ۲۰۰ و ۲۰۱

۱۹۹ - مقصود از «بارقلیطا» یا «فارقلیطا»، که حضرت مسیح از آمدن او خبر داده است، حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) می‌باشد و این پیشگویی در انجیل «یوحنا» در ابواب ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ وارد شده است، و قرآن مجید نیز در آیه ۶ از سوره صف، این معنا را از قول حضرت عیسی - علیه السلام - نقل کرده است (برای اطلاع بیشتر در این زمینه رجوع شود به کتاب «حمد موعود انجیل»، تألیف آیت الله جعفر سبحانی، انتشارات توحید، قم، ۱۳۶۱هـ. ش، ص ۹۷-۱۳۳).

۲۰۰ - مجموعه آثار دومین کنگره جهانی حضرت رضا - علیه السلام - ۱۳۶۶هـ. ش، ج ۱ ص ۴۲۲-۴۵۲ مقاله آیت الله ناصر مکارم شیرازی، با تلخیص

۲۰۱ - مهدی پیشوایی، سیره پیشوایان، انتشارات امام صادق علیه السلام.

«مظهر لطف خدا»

خیز که مرغ سحر زد به گلستان صغیر
خواب گران دور شد از سر برنا و پیر

جلوه نمودند باز خلوتیان خیال
چهره برافروختند پردگیان ضمیر

شب چو برفتن فشاند دامن مشکین طراز
از گذر باد صبح خاست غبار عبیر

مهر چو شیرین نمود جلوه ز قصر جمال
صبح چو فرهاد از آن ساخت روان جوی شیر

باد سحرگه نشانند شمع شب افروز ماه
پرتو قندیل صبح ساخت جهانرا منیر

گشت چو گلبرگ آن دامن صبح از شفق
لمعه مهر از سپهر تاخت چوزر در حریر

صبح سبک روح را غالیه بوشد نفس
از نفس مجمره پرده سرای امیر

آنکه ننگجد ز قدر خاصه در این بحر تنگ
گوهر نامش تمام از پی کلک دبیر

نور چراغ را مظهر لطف خدا
ماه ملک پارگاه، شاه سلیمان سریر

منتظران رخس باخبران خموش
معتکفان درش زنده دلان خبیر

مهر تو چون آفتاب شامل خرد و بزرگ
لطف تو همچون سحاب پیش صغیر و کبیر

صحبت او بی ریا با همه آئینه وار
روی نبیند که هست این غنی و آن فقیر

جان بلب آمده، بازرود در بدن
شخص نفس مانده را گر تو بگویی ممیر

رشحه کلک من از دفتر اوصاف او
بر کف احباب گل در دل اغیار تیر

یاولی الله دلم آینه مهر تست
ذره زار توام زاری من در پذیر

لایق این آستان نیست (فغانی) ولی
نزد سلیمان رواست حاجت مور حقیر

ای که زیبی مثلثیت از قلم لوح صنع
نقش نیندد شبیه رخ نماید نظیر

تابع امرت فلک بنده خلقت ملک
هندوی شامت غلام رومی روزت اسیر

شقه هفت آسمان بر علمت نارسا
اطلس نه کارگاه برقد قدرت قصیر

سایه اولاد تو بر سر ابنای دهر
تا به ابد مستدام باد به حی قدیر

(بابافغانی شیرازی)

فضایل زیارت مرقد مطهر امام رضا (علیه السلام)

چند فراز از این زیارت‌نامه زیبا را لازم است با هم مرور و بازخوانی نماییم که روایات امام رضا (علیه السلام) به‌نوعی همه آن پیام‌ها را پوشش می‌دهد.

۱۵- وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ كَسَرَ قُلُوبَ شِيعَتِهِ بِغُرْبَتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ

و [درود بر] کسی که دل‌های پیروانش برای غربت او تا روز رستاخیز شکسته است

السَّلَامُ عَلَيَّ مُفْتَخِرِ الْأَبْرَارِ وَ نَائِي الْمَزَارِ

درود بر امامی که مورد مباهات نیکان روزگار است و زیارت‌گاه مدفنش، دور از وطن

يَا لَيْتَنِي [كنت] مِنَ الطَّائِفِينَ بِعَرَصَتِهِ وَ حَضْرَتِهِ [بعرصه حضرت] مُسْتَشْهِدًا لِبَهْجَةِ مُؤَانَسَتِهِ

ای کاش من جزو کسانی بودم که در آستان وی طواف می‌کردم و شاهد خوش‌حالی انس و هم‌نشینی با او بودم!

بِاللَّهِ أَقْسِمُ وَ بِآبَائِكَ الْأَطْهَارِ وَ بِآبَائِكَ الْمُتَنَجِّبِينَ الْأَبْرَارِ لَوْ لَا بَعْدُ الشُّقَّةَ حَيْثُ شَطَطَتْ بِكُمْ الدَّارُ لَقَضَيْتُ بَعْضَ وَاجِبِكُمْ
بِتَكَرُّرِ الْمَزَارِ

به خدا و به پدران پاک و فرزندان برگزیده و نیکوکار تو سوگند می‌خورم که اگر نبود این همه دشواری و دروی سفر و مقصد، از نظر بُعد مسافت تا آرام‌گاهتان، با زیارت پی‌درپی مرقد شما و آستان‌بوسی عتبه مقدستان، برخی از وظایف واجبه خودم را به جا می‌آوردم

احادیثی در زمینه فضیلت زیارت مرقد مطهر و نورانی امام رضا (علیه السلام)

۱- وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ وَ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ فِي حَدِيثٍ دَعِبِلِ أَنَّ الرَّضَا (ع) قَالَ لَهُ لَا تَنْقُضِي الْأَيَّامَ وَ اللَّيَالِي حَتَّى تَصِيرَ طُوسٌ مُخْتَلَفَ شِيعَتِي وَ زُؤَارِي أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي بِطُوسٍ كَانَ مَعِيَ فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفُوراً لَهُ..^{۲۰۲}

دعبل از امام رضا (علیه السلام) نقل می‌کند که ضمن حدیثی ایشان فرمودند: «روزها و شب‌ها نمی‌گذرد تا این که طوس جای‌گاه آمد و رفت شیعیان و زائرانم می‌شود؛ آگاه باشید کسی که مرا در غربتم در طوس زیارت کند، روز قیامت با گناهان آمرزیده هم‌درجه من خواهد بود.»

^{۲۰۲} - وسائل الشیعة: ج ۱۴ - ص ۵۵۸.

«یار غریبان»

دی که فلک پرده شب باز کرد
مرغ دل، آهنگ غم آغاز کرد

جغد الم جست به دامان من
پنجه غم زد به گریبان من

کشور جان را سپه غم گرفت
باز دل غمزده ماتم گرفت

چهره شب تیره چو اقبال من
زنگی غم چیره بر احوال من

مرغ شباهنگ به صد سوز و ساز
کرد به کنجی سر افسانه باز

عالمی اندر دل شب داشتم
قصه ای از غصه به لب داشتم

محنت غربت به دلم چنگ زد
شیشه جان را غم دل سنگ زد

وای که غربت چه ستم می کند
کار دو صد پنجه غم می کند

همتی از ملک رضا خواستم
بزم خود از نام وی آراستم

یار غریبان، شه ملک رضا
لم یزلی آیت نور خدا

عقده گشای دل اندوهبار
روشنی دیده امیدوار

پردگی پرده اندیشه ها
معرفت آموز ادب پیشه ها

مهر فروزنده چرخ ادب
پور نبی، خسرو عالی نسب

۲- ابْنُ الْمُتَوَكِّلِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا (ع) يَقُولُ وَاللَّهِ مَا مِنَّا إِلَّا مُقْتُولٌ أَوْ شَهِيدٌ فَكَيْفَ لَهُ فَمَنْ يَقْتُلَكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ قَالَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ فِي زَمَانِي يَقْتُلُنِي بِالسَّمِّ ثُمَّ يَدْفِنُنِي فِي دَارٍ مَضِيعَةٍ وَبِلَادٍ غُرْبَةٍ أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ أَجْرَ مِائَةِ أَلْفِ شَهِيدٍ وَ مِائَةِ أَلْفِ صَدِيقٍ وَ مِائَةِ أَلْفِ حَاجٍّ وَ مُعْتَمِرٍ وَ مِائَةِ أَلْفِ مُجَاهِدٍ وَ حُشِرَ فِي زُمْرَتِنَا وَ جُعِلَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَّةِ رَفِيقَنَا. ۲۰۳

امام رضا (علیه السلام) فرمود: «به خدا سوگند کسی از ما (ائمه اطهار علیه السلام) نیست جز آن که کشته، یا شهید می شود.» گفته شد: چه کسی شما را ای فرزند رسول خدا می کشد؟ فرمود: «بدترین آفریدگان خدا در زمانم، مرا با زهر می کشد، سپس مرا در دیار غربت و سرایی دورافتاده دفن می کند. آگاه باشید کسی که مرا در غربتم زیارت کند، خدای عزوجل ثواب یکصد هزار شهید، یکصد هزار صدیق، یکصد هزار حج گزار و عمره گزار و یکصد هزار مجاهد را برای او می نویسد و در زمره ما محشور می شود و در درجات والای بهشت رفیق و همراه ما خواهد بود.»

۳- وَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هِشَامِ الْمُكْتَبِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ وَ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ وَ الْحُسَيْنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ تَائَانَةَ وَ عَلِيٍّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقِ كُلِّهِمْ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الصَّقْرِ بْنِ دَلْفٍ قَالَ سَمِعْتُ سَيِّدِي عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الرَّضَا ع يَقُولُ مَنْ كَانَتْ لَهُ إِلَى اللَّهِ حَاجَةٌ فَلْيَزِرْ قَبْرَ جَدِّي الرَّضَا (ع) بِطُوسٍ وَ هُوَ عَلَى غُسْلٍ وَ لِيُصَلِّ عِنْدَ رَأْسِهِ رَكَعَتَيْنِ وَ لِيَسْأَلَ اللَّهَ تَعَالَى حَاجَتَهُ فِي قُنُوتِهِ فَإِنَّهُ يَسْتَجِيبُ لَهُ مَا لَمْ يَسْأَلْ مَاثِمًا أَوْ قَطِيعَةً رَحِمٍ إِنَّ مَوْضِعَ قَبْرِهِ لِبُقْعَةٍ مِنْ بَقَاعِ الْجَنَّةِ - لَا يَزُورُهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا أَعْتَقَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ النَّارِ - وَ أَدْخَلَهُ دَارَ الْقَرَارِ. ۲۰۴

امام علی النقی (علیه السلام) فرمودند: «کسی که از خدا حاجتی می خواهد، قبر جدم حضرت رضا (علیه السلام) را در طوس زیارت کند، در حالی که غسل نموده باشد و سپس بالای سر آن حضرت، ۲ رکعت نماز گزارد و در قنوت آن از خدای تعالی حاجت خود را بخواهد. در این صورت است که دعایش مستجاب می شود، مادام که گناه یا بریدن از خویشاوندی را درخواست نکرده باشد. همانا جای گاه قبر او، قطعه ای از بهشت است که هیچ مؤمنی آن را زیارت نمی کند، مگر این که خدای تعالی او را از آتش دوزخ رهایی می بخشد و به سرای آرامش، بهشت وارد می سازد.»

۴- وَ عَنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ مَاجِيلَوِيهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ سَمِعْتُ الرَّضَا (ع) يَقُولُ إِنِّي سَأَقْتُلُ بِالسَّمِّ مَظْلُومًا وَ أَقْبِرُ إِلَى جَنبِ هَارُونَ الرَّشِيدِ وَ يَجْعَلُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ تَرْبَتِي مُخْتَلَفَ شِيعَتِي وَ أَهْلَ مَحَبَّتِي فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي وَ جَبَّتْ لَهُ زِيَارَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ الَّذِي أكرمَ مُحَمَّدًا بِالنَّبُوَّةِ وَ اصْطَفَاهُ عَلَى جَمِيعِ الْخَلِيقَةِ لَا يُصَلِّي أَحَدٌ مِنْكُمْ عِنْدَ قَبْرِي إِلَّا اسْتَحَقَّ الْمَغْفِرَةَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَ الَّذِي أكرمَنَا بَعْدَ مُحَمَّدٍ ص بِالْإِمَامَةِ وَ حَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ إِنَّ زَوَارَ قَبْرِي أكرمَ الْوَفُودِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَزُورُنِي فَتُصِيبَ وَجْهَهُ قَطْرَةٌ مِنَ الْمَاءِ إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ. ۲۰۵

۲۰۲- بحار الانوار: ج ۴۹ - ص ۲۸۳.

۲۰۴- وسائل الشیعة: ج ۱۴ - ص ۵۶۹.

۲۰۵- وسائل الشیعة: ج ۱۴ - ص ۵۵۹.

آنکه ز یمن قدمش خاک طوس
فخر کند بر فلک آبنوس

کاخ عدالت به زمین ساخته
پرچم دین بر فلک افراخته

ماه فلک، شمع شبستان او
پیر خرد، طفل دبستان او

حلقه بگوش حرمش، خاکبان
سایه نشین درش، افلاکیان

مرهم زخم دل بیمارها
ریشه بر انداز ستمکارها

بحر خروشنده جود و سخا
مهر فروزنده چرخ صفا

چرخ فلک، هندوی درگاه او
بال فلک، پرچم خرگاه او

آیت فخر از قلم کردگار
غایت حسن از رقم روزگار

ای به زمین ما به فخر بشر
ای به وجود تو زمان، مفتخر

ای تو بهین یاور و غمخوار ما
ای تو مهین محرم اسرار ما

طاعت تو، طاعت یزدان بود
خدمت تو، آیت ایمان بود

تا که ز لطفت به جهان زنده ام
نام بزرگ تو ستاینده ام

(سید منصور دیبا)

امام رضا (علیه السلام) فرمود: «من به زودی مظلومانه با زهر کشته می‌شوم و کنار قبر هارون دفن می‌گردم و خداوند خاک (قبر) مرا جای‌گاه رفت و آمد (و زیارت‌گاه) شیعیان و دوستارانم می‌گرداند. پس کسی که در غربتم مرا زیارت کند، روز قیامت دیدار او بر من واجب می‌شود. قسم به آن که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را به پیامبر گرامی داشت و او را بر تمامی مردم برگزید، کسی که از شما نزد قبرم نماز نمی‌گذارد، جز آن که روزی که خدای صاحب عزت و جلال را ملاقات می‌کند، شایسته‌ی آمرزش می‌شود، و قسم به آن که بعد از محمد صلی الله علیه و سلم ما را به امامت گرامی داشت و به وصایت (و جانشینی آن حضرت) اختصاص گرامی‌ترین گروهها خواهند بود که روز قیامت بر خدای صاحب عزت و جلال وارد می‌شوند؛ و هیچ مؤمنی نیست که مرا زیارت نماید و قطره‌ای آب (باران) به صورت او بخورد، جز آن که خداوند پیکرش را بر آتش (دوزخ) حرام می‌کند.»

۵- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يَاسِرِ الْخَادِمِ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرَّضَا (ع) لَا تُشَدُّ الرَّحَالُ إِلَّا إِلَى شَيْءٍ مِنَ الْقُبُورِ إِلَّا إِلَى قُبُورِنَا أَلَا وَإِنِّي لَمَقْتُولٌ بِالسَّمِّ ظُلْمًا وَ مَدْفُونٌ فِي مَوْضِعٍ غُرْبَةٍ فَمَنْ شَدَّ رَحْلَهُ إِلَّا زِيَارَتِي اسْتَجِيبَ دَعَاؤُهُ وَ عُفِرَ لَهُ ذَنْبُهُ. ٢٠٦

امام رضا علیه السلام فرمود: «بار به سوی هیچ قبر (و زیارت‌گاهی) بر نبندید؛ مگر این که به زیارت قبور ما بیایید. آگاه باشید که مرا مظلومانه مسموم ساخته، می‌کشند و در جایی دورافتاده به خاک می‌سپارند پس هر کس که بار سفر برای زیارت من بربندد، دعایش مستجاب می‌شود و گنااهش مورد آمرزش واقع می‌گردد.»

۶- عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَهْزِيَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (عليهما السلام) جَعَلْتُ فِدَاكَ زِيَارَةَ الرَّضَا (ع) أَفْضَلَ أَمْ زِيَارَةَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ (ع) فَقَالَ زِيَارَةُ أَبِي أَفْضَلُ وَ ذَلِكَ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَزُورُهُ كُلُّ النَّاسِ وَ أَبِي لَا يَزُورُهُ إِلَّا الْخَوَاصُّ مِنَ الشَّيْعَةِ. ٢٠٧

علی بن مهزیار گوید: به امام جواد علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم، زیارت حضرت رضا علیه السلام فضیلت بیشتری دارد یا زیارت ابا عبد الله الحسین علیه السلام؟ فرمود: «زیارت پدرم فضیلت بیشتری دارد، زیرا ابا عبد الله علیه السلام را همه‌ی مردم زیارت می‌کنند، ولی پدرم را جز شیعیان برگزیده زیارت نمی‌کنند.»

۷- مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْمَرْزَبَانَ عَنْ ابْنِ سِنَانٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْدَمَ الْعِرَاقَ بِسَنَةِ وَ عَلِيٌّ ابْنُهُ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ أَمَا إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي هَذِهِ السَّنَةِ حَرَكَةٌ فَلَا تَجْزَعُ لِذَلِكَ قَالَ قُلْتُ وَ مَا يَكُونُ جَعَلْتُ فِدَاكَ فَقَدْ أَفْلَقَنِي مَا ذَكَرْتَ فَقَالَ أَصِيرُ إِلَى الطَّاعِيَةِ أَمَا إِنَّهُ لَا يَبْدَأُنِي مِنْهُ سُوءٌ وَ مِنَ الَّذِي يَكُونُ بَعْدَهُ قَالَ قُلْتُ وَ مَا يَكُونُ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ يَضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ قَالَ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ جَعَلْتُ فِدَاكَ قَالَ مَنْ ظَلَمَ ابْنِي هَذَا حَقَّهُ وَ جَحَدَ إِمَامَتَهُ مِنْ بَعْدِي كَانَ كَمَنْ ظَلَمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ حَقَّهُ وَ جَحَدَهُ إِمَامَتَهُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ص قَالَ قُلْتُ وَ اللَّهُ لئن مَدَّ اللَّهُ لِي فِي الْعُمُرِ لَأَسْلَمَنَّ لَهُ حَقَّهُ وَ لَأَقْرِنَنَّ لَهُ بِإِمَامَتِهِ قَالَ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ يَمُدُّ اللَّهُ فِي عُمُرِكَ وَ تَسَلَّمَ لَهُ حَقَّهُ وَ تَقَرَّرَ لَهُ بِإِمَامَتِهِ وَ إِمَامَةٌ مَنْ يَكُونُ مِنْ بَعْدِهِ قَالَ قُلْتُ وَ مَنْ ذَاكَ قَالَ مُحَمَّدُ ابْنُهُ قَالَ قُلْتُ لَهُ الرَّضَا وَ التَّسْلِيمُ. ٢٠٨

٢٠٦ - الخصال؛ شيخ صدوق؛ ج ١ - ص ١٤٤.

٢٠٧ - الكافي؛ ج ٤ - ص ٥٨٤.

٢٠٨ - الكافي؛ ج ١ - ص ٣١٩.

«شوق حرم»

دل در ره شوق حرمت، کفتر خسته است
ای آن که درت محشر دل‌های شکسته است

بر کفش غلامان غمت، ای شه خوبان
گرد دو جهان، ناله عشاق نشسته است

تسلیم رضا گرنه‌ای، ای صید وفادار
این دل، به کمند سر زلفین که بسته است؟!

بر حالت پروانه خود، گریه کن ای شمع
دکان دل سوخته، تا صبح نبسته است

ای شاه کمان‌دار، دل زار «عزیزی»
در چله ابروی شما چله نشسته است

(احمد عزیزی)

امام موسی کاظم (علیه السلام) در ضمن حدیثی، در حالی که فرزندشان امام رضا علیه السلام در برابر شان نشستہ بود، فرمود: «کسی که در حق این پسر ستم ورزد و امامتش را بعد از من انکار نماید، مانند کسی است که در حق علی بن ابی طالب علیه السلام ستم ورزیده و امامتش را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و سلم انکار نموده باشد.»

۸- حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ نَاتَانَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ عَنْ حَمَزَةَ بْنِ حُمْرَانَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يُقْتَلُ حَفَدَتِي بِأَرْضِ خُرَّاسَانَ فِي مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا طُوسٌ مِنْ زَارِهِ إِلَيْهَا عَارِفًا بِحَقِّهِ أَحَدْتَهُ بِبِدَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَدْخَلْتَهُ الْجَنَّةَ وَ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْكِبَائِرِ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا عَرَفَانُ حَقَّهُ قَالَ يَعْلَمُ أَنَّهُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ غَرِيبٌ شَهِيدٌ مِنْ زَارِهِ عَارِفًا بِحَقِّهِ أُعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَ سَبْعِينَ شَهِيداً مِمَّنْ اسْتَشْهَدَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ ص عَلَى حَقِيقَتِهِ.^{۲۰۹}

امام صادق علیه السلام فرمود: «نوه ی مرا در سرزمین خراسان در شهری به نام طوس می کشند؛ کسی که او را با شناخت حق وی زیارت کند، من روز قیامت از او دستگیری می کنم و وارد بهشتش می سازم، هر چند که مرتکب گناهان کبیره شده باشد.» راوی گفت: فدایت شوم، شناخت حق او را به چیست؟ فرمود: «این که بدانی او (امامی است که) پیروانش واجب است. او غریب است و شهید؛ کسی که با شناخت حقش، او را زیارت کند، خدای صاحب عزت و جلال پاداش هفتاد شهید از شهدای راستین در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و سلم را به او عطا می فرماید.»

۹- حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو جَعْفَرٍ بْنُ نَعِيمٍ بْنُ شاذَانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرَّضَاعَ جَفَا أَحَدًا بِكَلِمَةٍ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ قَطَعَ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَفْرَغَ مِنْهُ وَ مَا رَدَّ أَحَدًا عَنْ حَاجَةٍ يَقْدِرُ عَلَيْهَا وَ لَا مَدَّ رِجْلَهُ بَيْنَ يَدَيِ جَلِيسٍ لَهُ قَطُّ وَ لَا اتَّكَأَ بَيْنَ يَدَيِ جَلِيسٍ لَهُ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ شَتَمَ أَحَدًا مِنْ مَوَالِيهِ وَ مَمَالِيكِهِ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ تَفَلَّ وَ لَا رَأَيْتُهُ يُقَهِّقُهُ فِي ضَحِكِهِ قَطُّ بَلْ كَانَ ضَحِكُهُ التَّبَسُّمُ وَ كَانَ إِذَا خَلَا وَ نَصَبَ مَائِدَتَهُ أَجْلَسَ مَعَهُ عَلَى مَائِدَتِهِ مَمَالِيكَهُ وَ مَوَالِيَهُ حَتَّى الْبُؤَابِ السَّائِسِ وَ كَانَ عَ قَلِيلِ التَّوَمِ بِاللَّيْلِ كَثِيرَ السَّهْرِ يُحِبُّ أَكْثَرَ لِيَالِيهِ مِنْ أَوْلَاهَا إِلَى الصُّبْحِ وَ كَانَ كَثِيرَ الصِّيَامِ فَلَا يَفُوتُهُ صِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فِي الشَّهْرِ وَ يَقُولُ ذَلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ وَ كَانَ عَ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ وَ الصَّدَقَةِ فِي السَّرِّ وَ أَكْثَرَ ذَلِكَ يَكُونُ مِنْهُ فِي اللَّيَالِي الْمُظْلِمَةِ فَمَنْ زَعَمَ أَنَّهُ رَأَى مِثْلَهُ فِي فَضْلِهِ فَلَا تَصَدَّقْ [تُصَدِّقَهُ].^{۲۱۰}

ابراهیم بن عباس گوید: «ندیدم که هرگز ابوالحسن الرضا علیه السلام با سخنی به کسی ستمی روا دارد، و ندیدم که سخن کسی را قطع کند تا اینکه کلامش را به پایان برد و نه آن که از برآوردن حاجت نیازمندی سرباز زند. او هرگز در برابر همنشینی نه پایش را دراز می کرد و نه به چیزی تکیه می داد. همچنان که ندیدم یکی از زیردستان و زیر خریدانش را هرگز دشنام دهد، و ندیدم که آب دهان (بر زمین) اندازد و صدا به خنده بلند سازد، بلکه خنده اش به صورت تبسم بود. چون در خلوت خانه سفره ی غذا می گستراندند، زیردستان و غلامانش - و حتی مأمور اصطبل - را همراه خود بر سر سفره می نشاند. آن حضرت کم خواب و بسیار شب زنده دار بود، اکثر شبها را از ابتدا تا صبح به عبادت می گذراند، بسیار روزه می داشت و روزه ی سه روزه . [۲] را از دست نمی داد و می فرمود: این (روزه ی این سه روز معادل) روزه ی یک عمر است؛ کار نیکو بسیار می کرد و صدقه ی نهانی بسیار می داد، که البته اکثر اینها در شبهای تار بود؛ پس اگر کسی پندارد که کسی را در فضیلت همتای او دیده است، تو باور مکن.»

^{۲۰۹} - الأمال؛ للمدوق - ص ۱۲۱.

^{۲۱۰} - عیون اخبار الرضا (علیه السلام)؛ ج ۲ - ۱۸۴.

«بارگاه قدس»

هر صبحدم که می‌دمد از خاور آفتاب
اول بر آستان تو ساید سر آفتاب

در بارگاه قدس تو یا نامن الحجج
مه شد مدیحه‌خوان و مدیحت‌گر آفتاب

چون از رخ منیر تو گردید مستنیر
شد زین جهت ز انجم و مه انور آفتاب

دل را زعقده پاک نماید ولای تو
اشیا را چنان که کند اطهر آفتاب

عمری گذشت و باز ندانست خورپرست
بر گنبد تو سجده برد یا بر آفتاب

از بهر یاس گنبد تو با هزار چشم
چون ازدها به چرخ زده چنبر آفتاب

گرد و غبار صحن ترا ای خدیو طوس
غلمان بدیده روید و با افسر آفتاب

از قدر خصم و جاه و جلال محب تو
ذره بسی فزون و بسی کمتر آفتاب

بر توسن وقار ترا ماه نو رکاب
در بارگاه قدر ترا کهتر آفتاب

تا زانران کوی تو گردند بهره ور
شد کشتی سخای ترا لنگر آفتاب

گفتم به عقل بهر چه در رفت و آمد است
شام و سحر به باختر از خاور آفتاب

گفتا که شب سلام رضا بر نبی برد
صبح آورد جواب زبیبمیر آفتاب

از بهر دفع چشم حسود ای کمال حسن
باشد سپند حسن تو در مجمر آفتاب

گفتم به دل که چاره دردم که می کند
گفت آن کند که عشووه فروشد بر آفتاب

پرسیدم از خرد که خوراین از که می خرد؟
گفتا ببین کراست ستایشگر آفتاب

گفتم رضا بگفت که او چاره می کند
هر درد را که می نکند باور آفتاب

در انتظار حجت حق نور دیده ات
هر شام تا سحر شمرد اختر آفتاب

روزی که پور تو بکشد تیغ انتقام
آن روز می دمد همه روشتر آفتاب

زیرا که دیده دیده خورشید تیره روز
جسم حسین سه روز برهنه در آفتاب

دارد بیاد خویش که پیکان حرمه
چون گل دریده حنجره اصغر آفتاب

گر می دمید شب ز گریبان آسمان
می دید جام باده و طشت زر آفتاب

این پاسخ صبوری و شعر مؤید است
شد آن دورا ردیف سخن یکسر آفتاب

شیدا تو هم به پیروی آن دو نغز گوی
بردی مقام شعر و ادب تا بر آفتاب

(حسین شیدا بیان «شیدا»)

۱۰- أَبِي عَنْ سَعْدِ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرِو قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ (عليهما السلام) وَعَلَى ابْنِهِ (عليهما السلام) فِي حَجْرِهِ وَهُوَ يَقْبَلُهُ وَيَمْسُ لِسَانَهُ وَيَضَعُهُ عَلَى عَاتِقِهِ وَيَضُمُّهُ إِلَيْهِ وَيَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ مَا أَطْيَبَ رِيحَكَ وَأَطْهَرَ خَلْقَكَ وَأَبْيَنَ فَضْلَكَ قُلْتُ جَعَلْتُ فِدَاكَ لَقَدْ وَقَعَ فِي قَلْبِي لِهَذَا الْعُلَامِ مِنَ الْمَوَدَّةِ مَا لَمْ يَقَعْ لِأَحَدٍ إِلَّا لَكَ فَقَالَ لِي يَا مُفَضَّلُ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَتِي مِنْ أَبِي (ع) ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ قَالَ قُلْتُ هُوَ صَاحِبُ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِكَ قَالَ نَعَمْ مَنْ أَطَاعَهُ رَشِدَ وَمَنْ عَصَاهُ كَفَرَ. ۲۱۱

مفضل بن عمر گوید: «خدمت ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام رسیدم، (مشاهده نمودم که) پسرش علی (بن موسی الرضا) علیه السلام در آغوشش می باشد و او را می بوسد و زبانش را می مکد و بر شانه اش می گذارد و او را در آغوش می فشد و می فرماید: پدرم فدایت! چه رایحه ی دل انگیز و خوی پاک و برتری آشکاری داری! گفتم: فدایت شوم، مهر این کودک آن چنان در دلم جای گرفت که جز مهر شما محبت کسی بدان حد به دلم راه نیافته است. فرمود: ای مفضل، منزلت او نسبت به من مانند منزلت من نسبت به پدر ماست، خاندانی که برخی از ایشان از برخی دیگرند و البته خدا بسیار شنوای داناست. گفتم: آیا او بعد از شما (امام و) صاحب این امر خواهد بود؟ فرمود: آری، کسی که او را پیروی نماید هدایت یابد و کسی که نافرمانیش کند کافر می شود.»

۱۱- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيُّ عَنِ ابْنِ ذَكْوَانَ قَالَ سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْعَبَّاسِ يَقُولُ مَا رَأَيْتُ الرِّضَاعَ سَأَلَ عَنْ شَيْءٍ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ يَشْتِمُ أَحَدًا مِنْ مَوَالِيهِ وَ مَمَالِيكِهِ وَ مَا رَأَيْتُهُ نَقَلَ إِلَّا عِلْمَهُ وَ لَا رَأَيْتُ أَعْلَمَ مِنْهُ بِمَا كَانَ فِي الزَّمَانِ إِلَى وَقْتِهِ وَ عَصْرِهِ وَ كَانَ الْمَأْمُونُ يَمْتَحِنُهُ بِالسُّؤَالِ عَنْ كُلِّ شَيْءٍ فَيَجِيبُ عَنْهُ وَ كَانَ كَلَامُهُ كُلَّهُ وَ جَوَابُهُ وَ تَمَثُّلُهُ انْتِزَاعَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ وَ كَانَ يَخْتِمُهُ فِي كُلِّ ثَلَاثٍ وَ يَقُولُ لَوْ أَنِّي أَرَدْتُ أَخْتِمُهُ فِي أَقْرَبَ مِنْ ثَلَاثٍ لَخْتَمْتُ وَ لَكِنِّي مَا مَرَرْتُ بِأَيِّهِ قَطُّ إِلَّا فَكَّرْتُ فِيهَا وَ فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَلْتُ وَ فِي أَيِّ وَقْتٍ فَلِذَلِكَ صِرْتُ أَخْتِمُهُ فِي كُلِّ ثَلَاثٍ. ۲۱۲

ابراهیم بن عباس گوید: «هیچ گاه ندیدم که از (امام) رضا علیه السلام چیزی پرسیده شود، جز این که آن سؤال را پاسخ می داد. در میان عالمان پیشین و دانشمندان معاصر او را کسی را آگاهتر از وی نیافتم. مأمون با پرسشهای گوناگون او را می آموزد و او از عهده ی پاسخ تمامی آنها بر می آمد. تمامی سخن و جواب و شواهد مثال او از قرآن بود. در هر سه روز یک مرتبه قرائت قرآن را به پایان می برد و می فرمود: «اگر بخواهم می توانم آن را در کمتر از سه روز هم ختم نمایم، اما هرگز از آیه ای نمی گذرم جز این که در آن می اندیشم که درباره ی چه و چه هنگام نازل گشته است، و از این لحاظ است که هر سه روز یک مرتبه قرآن را ختم می نمایم.»

۱۲- وَ رَوَى الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليهما السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ وَدِّ مُوسَى اسْمُهُ اسْمُ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَيُدْفَنُ فِي أَرْضِ طُوسَ وَ هِيَ مِنْ خُرَّاسَانَ يُقْتَلُ فِيهَا بِالسَّمِّ فَيُدْفَنُ فِيهَا غَرِيبًا فَمَنْ زَارَهُ عَارِفًا بِحَقِّهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَجْرَ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَ قَاتَلَ. ۲۱۳

۲۱۱ - بحارالانوار: ج ۴۹ - ص ۲۰.

۲۱۲ - اعلام الوری باعلام الهدی - ص ۳۲۷.

۲۱۳ - من لایحضره الفقیه: ج ۲ - ص ۵۸۳.

«واسطه فیض و معدن احسان»

در آستان رضا آن که قرب و جاه ندارد
به بارگاه الهی یقین که راه ندارد

عبادت ثقلین گر کسی به جا آرد
بدون مهر و ولایش اثر چو گاه ندارد

علی الصباح قیامت که خلق در خطرند
محبّ او به دلش ترس و بیم و آه ندارد

به وقت پخش صحایف، صراط وهم میزان
برای زائر قبرش ضرر گناه ندارد

به هر که او غضب آرد به دادگاه الهی
مسلم است که دیگر کسی پناه ندارد

حریم و بارگهش راهران که دید همی گفت
که هیچ شاه چنین عزّ و بارگاه ندارد

چه اوست قبله هفتم امام هشتم ما
به غیر شیعه کس این گونه تکیه گاه ندارد

نگر که او است واسطه فیض و معدن احسان
به نزد او که تفاوت گدا و شاه ندارد

اگر چه «زاهد» مسکین بیان شعر نمود
ولیک خواجه چه او بنده سیاه ندارد

(قاضی زاهدی)

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «فرزندی از پسر موی که همنام امیرالمؤمنین علیه الصلاة والسلام است، به جانب سرزمین طوس در خراسان می رود و در آن جا با زهر کشته شده و غریبانه دفن می شود، کسی که او را با شناخت حق وی (به اینکه آن حضرت اما واجب الاطاعة است) زیارت کند، خدای تعالی پاداش کسی را که قبل از پیروزی، انفاق نموده و جنگیده است به وی عطا می نماید.»

۱۳- الطَّالِقَانِيُّ عَنْ أَحْمَدَ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الرَّضَا (ع) أَنَّهُ قَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ يَقُولُ لِي كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا دُفِنَ فِي أَرْضِكُمْ بَعْضِي فَاسْتَحْفِظْتُمْ وَدِيَعَتِي وَغَيْبِي فِي ثَرَاكُمُ نَجَمِي فَقَالَ لَهُ الرَّضَا ع أَنَا الْمُدْفُونُ فِي أَرْضِكُمْ وَأَنَا بَضْعَةٌ مِنْ نَبِيِّكُمْ وَأَنَا الْوَدِيعَةُ وَالنَّجْمُ أَلَا فَمَنْ زَارَنِي وَهُوَ يَعْرِفُ مَا أُوجِبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِنْ حَقِّي وَطَاعَتِي فَأَنَا وَآبَائِي شَفَعَاؤُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ كُنَّا شَفَعَاءَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَجَا وَ لَوْ كَانَ عَلَيْهِ مِثْلُ وَزْرِ الثَّقَلَيْنِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ أَبِيهِ عَنِ آبَائِهِ ع أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص قَالَ مَنْ رَأَى فِي مَنَامِهِ فَقَدْ رَأَى لِأَنَّ الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ فِي صُورَتِي وَلَا فِي صُورَةِ أَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِي وَلَا فِي صُورَةِ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِهِمْ وَإِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوَّةِ. ٢١٤

مردی خراسانی به امام رضا علیه السلام عرض نمود: ای فرزند رسول خدا، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که به من فرمود: «چگونه است حال شما آن هنگام که فردی از (خاندان) من در سرزمین شما دفن گردد و شما به حفظ این امانت من اهتمام نمایید و ستاره ی من در خاک شما پنهان گردد؟» امام رضا علیه السلام فرمود: «من هستم که در سرزمین شما دفن می گردم؛ من پاره ی تن پیامبر شما هستم؛ و منم آن امانت و ستاره، آگاه باشید کسی که مرا زیارت کند، در حالی که بداند که خدای تبارک و تعالی (ادای) حق و پیروی مرا واجب ساخته است، من و پدرانم روز قیامت شفیعان او خواهیم بود، و کسی که ما روز قیامت شفیع او باشیم (از آتش دوزخ) رهایی می یابد، هر چند بار گناهان جن و انس بر او باشد ...

۱۴- مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ النَّيْسَابُورِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سَعِيدِ الْمَكِّيِّ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَلِيمَانَ الْمَازِنِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى ع فِي حَدِيثٍ قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ وَكْدِي عَلِيٍّ وَ بَاتَ عِنْدَهُ لَيْلَةً كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ قُلْتُ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ فَقَالَ نَعَمْ إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَانَ عَلَى عَرْشِ الرَّحْمَنِ أَرْبَعَةً مِنَ الْأُولَى وَ أَرْبَعَةً مِنَ الْآخِرِينَ فَأَمَّا الْأَرْبَعَةُ الَّذِينَ هُمْ مِنَ الْأُولَى فَنُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى (عليهم السلام) وَ أَمَّا الْأَرْبَعَةُ مِنَ الْآخِرِينَ مُحَمَّدٌ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (عليهما السلام) ثُمَّ يَمْدُ الطَّعَامُ فَيَقْعُدُ مَعَنَا زَوَارُ قُبُورِ الْأُمَّةِ إِلَّا أَنْ أَعْلَاهُمْ دَرَجَةٌ وَ أَقْرَبَهُمْ حَبُوهُ زَوَارُ قَبْرِ وَكْدِي عَلِيٍّ (ع). ٢١٥

امام موسی کاظم علیه السلام در ضمن حدیثی فرمود: «کسی که قبر فرزندان علی علیه السلام را زیارت کند و شبی را نزد او به سر برد، مانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کرده است.» راوی (از روی تعجب) گفت: مانند کسی که خدا را در عرش زیارت کرده است؟ حضرت فرمود:

٢١٤ - بحار الانوار: ج ٩٩ - ص ٣٢.
٢١٥ - وسائل الشیعة: ج ١٤ - ص ٥٦٥.

«خاتم سلیمانی»

اگر که غنچه بخواهد زند دم از دهنش
مسلم است که بیرون کنند از چمنش

هزار تلخ اگر گویدم، بود شیرین
که بوی شیر بیاید هنوز از دهنش

چگونه جامه جان، مه به تن قبا نکند؟
که آفتاب برآید ز چاک پیرهنش!

دگر نه ذوق وطن دارد و نه شوق دیار
هر آن غریب که در ملک عشق شد وطنش

زبس که هست لطیف آن بدن همی ترسم
گه نظاره خلد عکس مژه در بدنش!

ببین که لعل لبش خاتم سلیمانی است
خدا نگاه بدارد ز دست اهرمنش

شکر ز لعل فشاند، گه سخن گفتن
هر آن که ورد زبانت نام بوالحسنش

(فصیح الزمان شیرازی «رضوانی»)

«آری، چون روز قیامت شود، چهار نفر از پیشینیان و چهار نفر از پسینیان بر عرش خدای رحمان قرار می گیرند. چهار نفر پیشینیان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی (علیهم السلام) هستند و چهار نفر پسینیان محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام؛ بعد از آن خوان طعام گسترده می شود و زائران قبور ائمه علیهم السلام به (گرد) آن می نشینند؛ بدانید که (در میان زائران قبور ائمه علیهم السلام) مقام زائران قبر فرزندان از همه بلندتر و پر ارج تر است.»

۱۵- حَدَّثَنَا الشَّيْخُ الْجَلِيلُ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى بْنِ بَابُوَيْهِ الْقُمِّيُّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى الدَّقَاقِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سَعِيدٍ الْحَسَنُ بْنُ أَبِي زِيَادٍ الْأَدَمِيُّ الرَّازِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَظِيمِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيُّ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا ع يَقُولُ مَا زَارَ أَبِي عَ أَحَدًا فَأَصَابَهُ أَدَى مِنْ مَطَرٍ أَوْ بَرْدٍ أَوْ حَرًّا إِلَّا حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ. ٢١٦

(حضرت) عبدالعظیم حسنی از امام محمد تقی علیه السلام نقل می کند که فرمود: «کسی که به زیارت پدرم نائل شود، و (در راه زیارت) به او آزاری مانند باران یا سرمای یا گرمایی برسد، جز این نیست که خداوند پیکرش را بر آتش (دوزخ) حرام می نماید.»

۱۶- ذُكِرَ فِي كِتَابِ فَصْلِ الْخُطَابِ عَنِ الرِّضَا (ع) أَنَّهُ قَالَ: مَنْ شَدَّ رَحْلَهُ إِلَى زِيَارَتِي اسْتُجِيبَ دَعَاؤُهُ وَغُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ فَمَنْ زَارَنِي فِي تِلْكَ الْبُقْعَةِ كَانَ كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِ ص وَكَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ مَقْبُولَةٍ وَ كُنْتُ أَنَا وَ آبَائِي شُفَعَاءَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هَذِهِ الْبُقْعَةُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ لَا يَزَالُ فَوْجٌ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ إِلَى أَنْ يُنْفَخَ فِي الصُّورِ. ٢١٧

دعایش مستجاب و گناهانش آمرزیده می شود، پس کسی که مرا در آن مکان زیارت کند، مانند کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد، خداوند برای او پاداش هزار حج و عمره ی پذیرفته شده می نویسد و من و پدرانم شفیعان او روز قیامت خواهیم بود؛ این بقعه بوستانی از بوستانهای بهشت و محل رفت و آمد فرشتگان است؛ آن گونه که گروهی از آسمان فرو می آیند و گروهی بالا می روند، تا این که در صور دمیده شود.»

۱۷- قُلْتُ وَ اللَّهُ مَا كُنْتُ لِأَفْعَلِ هَذَا أَبَدًا قَالَ ثُمَّ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ (ع) ثُمَّ وَصَفَهُ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص فَقَالَ عَلِيُّ ابْنُكَ الَّذِي يَنْظُرُ بِنُورِ اللَّهِ وَ يَسْمَعُ بِتَفْهِيمِهِ وَ يَنْطِقُ بِحُكْمَتِهِ يُصِيبُ وَ لَا يُخْطِئُ وَ يَعْلَمُ وَ لَا يَجْهَلُ قَدْ مَلِيَ حُكْمًا وَ عِلْمًا. ٢١٨

امام موسی بن جعفر علیهما السلام ضمن حدیثی فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام را به همراه آن حضرت در خواب دیدم... سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله وی (امام رضا علیه السلام) را برای من توصیف نمود و فرمود: «علی پسر توست که نور خدا می بیند و به تفهیم الهی می شنود و بر پایه ی حکمت او سخن می گوید، او راه راست می پوید و به خطا نمی رود، دانشمندی است که (علمش) به جهل نمی گراید و لبریز از بردباری و دانش گردیده است.»

٢١٦ - الامالی للصدوق - ٤٥٤.

٢١٧ - بحار الانوار: ج ٩٩ - ص ٤٤.

٢١٨ - بحار النوار: ج ٤٨ - ص ١٣.

«کعبه آمال»

ای حرمت قبله‌گه اهل دل
سوی تو باشد نگه اهل دل

صحن و سرای تو بود باصفا
مرقد پاک تو بود دلگشا

قلزم موج عبودیتی
بارش جود و کرم و رحمتی

کعبه آمال بود کوی تو
قبله عشاق بود روی تو

زاده آزاده موسی تو
بادم جانپروور عیسی تو

گر به خراسان شده ماوای تو
در دل عشاق بود جای تو

نام تو شد ورد زبان همه
مهر تو شد مونس جان همه

ای که تو مرجع و ملجای من
گر که پناهم ندهی وای من

جان جوادت که بود جان تو
جان تو و نور دو چشمان تو

سینه پرسوز و گدازم بده
حال مناجات و نمازم بده

هست امیدم که دم احتضار
لطف نما به من دل فکار

پایگذاری به سر دیده ام
تا که به مقصود رسد ایده

ای که شدی کشته ز زهر ستم
بهر تو عالم شده غرق الم

از غم جانسوز تو ما سوختیم
در دل خود شعله برافروختیم

«حافظی» ات را همه دم سوز ده
اشگ شب و ناله جانسوز ده

(حافظی)

۱۸- بِالْإِسْنَادِ يَرْفَعُهُ إِلَى الرَّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيٍّ (ع) قَالَ: قَالَ لِي أَخِي رَسُولُ اللَّهِ (ص) مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ مُقْبِلٌ عَلَيْهِ غَيْرَ مُعْرِضٍ عَنْهُ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا وَ مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَهُوَ عَنْهُ رَاضٍ فَلْيَتَوَلَّ ابْنَكَ الْحَسَنَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِ فَلْيَتَوَلَّ ابْنَكَ الْحُسَيْنَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ قَدْ مُحِّصَ عَنْهُ ذُنُوبَهُ فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ السَّجَّادَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى قَرِيرَ الْعَيْنِ فَلْيَتَوَلَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ الْبَاقِرَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى وَ كِتَابُهُ بِيَمِينِهِ فَلْيَتَوَلَّ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ تَعَالَى طَاهِرًا مُطَهَّرًا فَلْيَتَوَلَّ مُوسَى الْكَاطِمَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ ضَاحِكًا مُسْتَبْشِرًا فَلْيَتَوَلَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ قَدْ رُفِعَتْ دَرَجَاتُهُ وَ بُدِّلَتْ سَيِّئَاتُهُ حَسَنَاتٍ فَلْيَتَوَلَّ مُحَمَّدَ [مُحَمَّدًا] الْجَوَادَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ يُحَاسِبَهُ حِسَابًا يَسِيرًا فَلْيَتَوَلَّ عَلِيًّا الْهَادِيَ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَهُوَ مِنَ الْفَائِزِينَ فَلْيَتَوَلَّ الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ وَ مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَلْقَى اللَّهَ وَ قَدْ كَمَلَ إِيمَانُهُ وَ حَسُنَ إِسْلَامُهُ فَلْيَتَوَلَّ الْحُجَّةَ صَاحِبَ الزَّمَانِ الْمُنْتَظَرَ فَهَؤُلَاءِ مَصَابِيحُ الدُّجَى وَ أُثْمَةُ الْهُدَى وَ أَعْلَامُ التَّقَى مِنْ أَحِبِّهِمْ وَ تَوْلَاهُمْ كُنْتُ ضَامِنًا لَهُ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْجَنَّةِ. ۲۱۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله در ضمن حدیثی در بیان فضائل یکایک ائمه معصومین علیهم السلام فرمود: «کسی که دوست بدارد خندان، خداوند را ملاقات کند، باید محبت و ولایت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را داشته باشد... اینان (ائمه اطهار علیهم السلام) چراغهای تاریکی و امامان هدایتگر و نشانه های تقوا هستند، کسی که ایشان را دوست بدارد و بهره مند از ولایت آنان گردد، من نزد خدای تعالی بهشت را برای او ضمانت می کنم.»

«یا ابوالجواد!»

من بارها فتاده، تو دستم گرفته‌ای

لطفت زیاد دیدم و کم می‌برم ز یاد

پایم اگر به کویی و دستم به سوی کس

پایم بریده ماند و دستم شکسته باد

گفتم به دل که بهر گدایی کجا روم؟

گفتا برو به طوس بگو یا ابوالجواد!

(علی انسانی)

۱۶- السَّلَامُ عَلَى السَّرَاجِ الْوَهَّاجِ وَ الْبَحْرِ الْعَجَّاجِ

دروید بر چراغ بسیار درخشنده و فروزان و دریای متلاطم و خروشان ولایت

طارق از قول مبارک امیرالمؤمنین، مولا علی (علیه السلام) هنگامی که ویژگی‌های پرشمار امام را شرح می‌دهد، به این فراز نورانی می‌رسد که «فَالْإِمَامُ هُوَ السَّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَ السَّبِيلُ وَ الْمِنْهَاجُ وَ الْمَاءُ الشَّجَّاجُ وَ الْبَحْرُ الْعَجَّاجُ: امام چراغ فروزان و راه و روش و آب سرشار و دریای زخار، مواج و لبریز است.

به‌منظور بهره‌مندی هر چه بیش‌تر از خوان معرفت علوی و تیمن و تبرک کلام نورانی خاندان وحی، اصل و ترجمه حدیث طارق را تقدیم می‌نماییم.

الْبُرْسِيُّ فِي مَشَارِقِ الْأَنْوَارِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ: يَا طَارِقُ الْإِمَامُ كَلِمَةُ اللَّهِ وَ حُجَّةُ اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ وَ نُورُ اللَّهِ وَ حِجَابُ اللَّهِ وَ آيَةُ اللَّهِ يَخْتَارُهُ اللَّهُ وَ يَجْعَلُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَ يُوجِبُ لَهُ بِذَلِكَ الطَّاعَةَ وَ الْوَلَايَةَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِهِ فَهُوَ وَلِيُّهِ فِي سَمَاوَاتِهِ وَ أَرْضِهِ أَخَذَ لَهُ بِذَلِكَ الْعَهْدَ عَلَى جَمِيعِ عِبَادِهِ فَمَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ فَهُوَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ وَ إِذَا شَاءَ اللَّهُ شَاءَ وَ يَكْتَبُ عَلَى عَضُدِهِ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا فَهُوَ الصِّدْقُ وَ الْعَدْلُ وَ يُنْسَبُ لَهُ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ مِنَ الْأَرْضِ إِلَى السَّمَاءِ يَرَى فِيهِ أَعْمَالَ الْعِبَادِ وَ يَلْبَسُ الْهَيْبَةَ وَ عِلْمَ الصَّمِيرِ وَ يَطَّلِعُ عَلَى الْغَيْبِ وَ يَرَى مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ فَلَا يَخْفَى عَلَيْهِ شَيْءٌ مِنْ عَالَمِ الْمَلِكِ وَ الْمَلَكُوتِ وَ يُعْطَى مَنْطِقَ الطَّيْرِ عِنْدَ وِلَايَتِهِ فَهَذَا الَّذِي يَخْتَارُهُ اللَّهُ لِوَحْيِهِ وَ يَرْتَضِيهِ لِغَيْبِهِ وَ يُؤَيِّدُهُ بِكَلِمَتِهِ وَ يُلْقِنُهُ حِكْمَتَهُ وَ يَجْعَلُ قَلْبَهُ مَكَانَ مَشِيَّتِهِ وَ يَنَادِي لَهُ بِالسَّلْطَنَةِ وَ يُدْعِنُ لَهُ بِالْإِمْرَةِ وَ يَحْكُمُ لَهُ بِالطَّاعَةِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْإِمَامَةَ مِيرَاثُ الْأَنْبِيَاءِ وَ مَنْزِلَةُ الْأَصْفِيَاءِ وَ خِلَافَةُ اللَّهِ وَ خِلَافَةُ رَسُولِ اللَّهِ فِيهِ عِصْمَةٌ وَ وِلَايَةٌ وَ سُلْطَنَةٌ وَ هِدَايَةٌ وَ إِنَّهُ تَمَامُ الدِّينِ وَ رُجْحُ الْمَوَازِينِ الْإِمَامُ دَلِيلٌ لِلْقَاصِدِينَ وَ مَنَارٌ لِلْمُهْتَدِينَ وَ سَبِيلٌ السَّالِكِينَ وَ شَمْسٌ مُشْرِقَةٌ فِي قُلُوبِ الْعَارِفِينَ وَ وِلَايَتُهُ سَبَبٌ لِلنَّجَاةِ وَ طَاعَتُهُ مُفْتَرَضَةٌ فِي الْحَيَاةِ وَ عِدَّةٌ بَعْدَ الْمَمَاتِ وَ عِزٌّ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَفَاعَةٌ الْمُذْنِبِينَ وَ نَجَاةُ الْمُحِبِّينَ وَ فَوْزُ التَّابِعِينَ لِأَنَّهَا رَأْسُ الْإِسْلَامِ وَ كَمَالُ الْإِيمَانِ وَ مَعْرِفَةُ الْحُدُودِ وَ الْأَحْكَامِ وَ تَبْيِينُ الْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ فِيهِ مَرْتَبَةٌ لَا يَنَالُهَا إِلَّا مَنْ اخْتَارَهُ اللَّهُ وَ قَدَمَهُ وَ وِلَاةً وَ حَكْمَةً فَالْوَلَايَةُ هِيَ حِفْظُ الثُّغُورِ وَ تَدْبِيرُ الْأُمُورِ وَ تَعْدِيدُ الْأَيَّامِ وَ الشُّهُورِ الْإِمَامُ الْمَاءُ الْعَذْبُ عَلَى الظَّمِّ وَ الدَّالُّ عَلَى الْهُدَى الْإِمَامُ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُطَّلِعُ عَلَى الْغُيُوبِ الْإِمَامُ هُوَ الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ عَلَى الْعِبَادِ بِالْأَنْوَارِ فَلَا تَنَالُهُ الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارُ وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ بِقَوْلِهِ تَعَالَى وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لِلْمُؤْمِنَاتِ عَلَى وَ عِتْرَتُهُ فَالْعِزَّةُ لِلنَّبِيِّ وَ لِلْعِزَّةُ وَ التَّنْبِيُّ وَ الْعِزَّةُ لِيَفْتَرِقَانِ فِي الْعِزَّةِ إِلَى آخِرِ الدَّهْرِ فَهُمْ رَأْسُ دَائِرَةِ الْإِيمَانِ وَ قُطْبُ الْوُجُودِ وَ سَمَاءُ الْجُودِ وَ شَرَفُ الْمَوْجُودِ وَ ضَوْءُ شَمْسِ الشَّرَفِ وَ نُورُ قَمَرِهِ وَ أَصْلُ الْعِزِّ وَ الْمَجْدِ وَ مَبْدُؤُهُ وَ مَعْنَاهُ وَ مَبْنَاهُ فَالْإِمَامُ هُوَ السَّرَاجُ الْوَهَّاجُ وَ السَّبِيلُ وَ الْمِنْهَاجُ وَ الْمَاءُ الشَّجَّاجُ وَ الْبَحْرُ الْعَجَّاجُ وَ الْبَدْرُ الْمُشْرِقُ وَ الْعَدِيرُ الْمُعْدِقُ وَ الْمَنْهَجُ الْوَاضِحُ الْمَسَالِكِ وَ الدَّلِيلُ إِذَا عَمَّتِ الْمَهَالِكُ وَ السَّحَابُ الْهَاطِلُ وَ الْعَيْثُ الْهَامِلُ وَ الْبَدْرُ الْكَامِلُ وَ الدَّلِيلُ الْفَاضِلُ وَ السَّمَاءُ الظَّلِيلَةُ وَ النُّعْمَةُ الْجَلِيلَةُ وَ الْبَحْرُ الَّذِي لَا يَنْزِفُ وَ الشَّرَفُ الَّذِي لَا يُوصَفُ وَ الْعَيْنُ الْغَزِيرَةُ وَ الرَّوْضَةُ الْمُطِيرَةُ وَ الزَّهْرُ الْأَرِيحُ وَ الْبَدْرُ الْبَهِيحُ وَ النَّيِّرُ اللَّائِحُ وَ الطَّيِّبُ الْفَائِحُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ وَ الْمُنْتَجِرُ الرَّابِحُ وَ

«مشهد اگر نبود که جایی نداشتم»

بالم شکسته بود و هوایی نداشتم
از دست روزگار، رهایی نداشتم

بیهوده نیست عاشق گنبد طلا شدم
مشهد اگر نبود که جایی نداشتم

دردم زیاد بود و طبیبی مرا ندید
دردم زیاد بود و دوايي نداشتم

گفتم مگر امام رضا چاره‌ای کند
ای وای اگر امام رضایی نداشتم

گفتند در حرم همه را راه می‌دهند
اصلاً بنای بی‌سروپایی نداشتم

میل تو بر دل آمد و میل گناه رفت
ورنه من از گناه ابایی نداشتم

چندین شب است گریه شده کار من ولی
باز هم برات کرب و بلايي نداشتم

(علی اکبر لطیفیان)

الْمَنْهَجُ الْوَاضِحُ وَالطَّيِّبُ الرَّفِيقُ وَالْأَبُّ الشَّفِيقُ مَفْرَعُ الْعِبَادِ فِي الدَّوَاهِي وَالْحَاكِمُ وَالْأَمِيرُ وَالنَّاهِي مُهَيِّمٌ اللَّهُ عَلَى الْخَلَائِقِ
وَأَمِينُهُ عَلَى الْحَقَائِقِ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ وَمَحَجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ وَبِلَادِهِ مُطَهَّرٌ مِنَ الذُّنُوبِ مُبْرَأٌ مِنَ الْعُيُوبِ مُطَّلِعٌ عَلَى
الْغُيُوبِ ظَاهِرُهُ أَمْرٌ لَا يَمْلِكُ وَبَاطِنُهُ غَيْبٌ لَا يَدْرِكُ وَاحِدٌ دَهْرِهِ وَخَلِيفَةُ اللَّهِ فِي نَهْيِهِ وَأَمْرِهِ لَا يُوْجَدُ لَهُ مِثِيلٌ وَلَا يَقُومُ لَهُ
بَدِيلٌ فَمَنْ ذَا يَنَالُ مَعْرِفَتَنَا أَوْ يَعْرِفُ دَرَجَتَنَا أَوْ يَشْهَدُ كَرَامَتَنَا أَوْ يَدْرِكُ مَنَزَلَتَنَا حَارَتِ الْأَلْبَابِ وَالْعُقُولِ وَتَاهَتِ الْأَفْهَامُ
فِيمَا أَقُولُ تَصَاغَرَتِ الْعُظَمَاءُ وَتَقَاصَرَتِ الْعُلَمَاءُ وَكَلَّتِ الشُّعْرَاءُ وَخَرَسَتِ الْبَلْعَاءُ وَكَانَتِ الْخُطَبَاءُ وَعَجَزَتِ الْفُصَحَاءُ وَ
تَوَاضَعَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَنْ وَصْفِ شَأْنِ الْأَوْلِيَاءِ وَهَلْ يَعْرِفُ أَوْ يُوْصَفُ أَوْ يَعْلَمُ أَوْ يَفْهَمُ أَوْ يَدْرِكُ أَوْ يَمْلِكُ مَنْ هُوَ شِعَاعُ
جَلَالِ الْكِبْرِيَاءِ وَشَرَفِ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ جَلَّ مَقَامُ آلِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم) عَنْ وَصْفِ الْوَاصِفِينَ وَنَعْتِ النَّاعَتِينَ وَ أَنْ
يُقَاسَ بِهِمْ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ كَيْفَ وَهُمْ الْكَلِمَةُ الْعَلِيَاءُ وَالتَّسْمِيَةُ الْبَيْضَاءُ وَالْوَحْدَانِيَّةُ الْكُبْرَى الَّتِي أَعْرَضَ عَنْهَا مَنْ أُدْبِرَ
وَتَوَلَّى وَحِجَابُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ الْأَعْلَى فَأَيْنَ الْإِخْتِيَارُ مِنْ هَذَا وَ أَيْنَ الْعُقُولُ مِنْ هَذَا وَمَنْ ذَا عَرَفَ أَوْ وَصَفَ مَنْ وَصَفَتْ ظَنُونًا
أَنْ ذَلِكَ فِي غَيْرِ آلِ مُحَمَّدٍ كَذَبُوا وَزَلَّتْ أَقْدَامُهُمْ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ رَبًّا وَالشَّيَاطِينَ حِزْبًا كُلُّ ذَلِكَ بَغْضَةً لِبَيْتِ الصَّفْوَةِ وَ دَارِ
الْعِصْمَةِ وَ حَسَدًا لِمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَ الْحِكْمَةِ وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَتَبَّ لَهُمْ وَ سَحَقًا كَيْفَ اخْتَارُوا إِمَامًا جَاهِلًا عَابِدًا
لِلْأَصْنَامِ جَبَانًا يَوْمَ الرَّحَامِ وَ الْإِمَامِ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا لَا يَجْهَلُ وَ شَجَاعًا لَا يَنْكُلُ لَا يَعْطُو عَلَيْهِ حَسَبٌ وَ لَا يُدَانِيهِ نَسَبٌ فَهُوَ
فِي الدَّرُورَةِ مِنْ قُرَيْشٍ وَ الشَّرَفِ مِنْ هَاشِمٍ وَ الْبَقِيَّةِ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ النَّهْجِ مِنَ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَ النَّفْسِ مِنَ الرَّسُولِ وَ الرِّضَى
مِنَ اللَّهِ وَ الْقَوْلِ عَنِ اللَّهِ فَهُوَ شَرَفُ الْأَشْرَافِ وَ الْفِرْعُ مِنْ عَبْدِ مَنَافٍ عَالِمٌ بِالسِّيَاسَةِ قَائِمٌ بِالرِّئَاسَةِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ إِلَى يَوْمِ
السَّاعَةِ أَوْدَعَ اللَّهُ قَلْبَهُ سِرَّهُ وَ أَطْلَقَ بِهِ لِسَانَهُ فَهُوَ مَعْصُومٌ مَوْقُوقٌ لَيْسَ بِجَبَانٍ وَ لَا جَاهِلٍ فَتَرَكُوهُ يَا طَارِقُ وَ اتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ
وَ مَنْ أَضَلَّ مِمَّنْ اتَّبَعَ هَوَاهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ وَ الْإِمَامِ يَا طَارِقُ بَشَرٌ مَلَكِيٌّ وَ جَسَدٌ سَمَاوِيٌّ وَ أَمْرٌ إِلَهِيٌّ وَ رُوحٌ قُدْسِيٌّ وَ
مَقَامٌ عَلِيٌّ وَ نُورٌ جَلِيٌّ وَ سِرٌّ خَفِيٌّ فَهُوَ مَلِكُ الذَّاتِ إِلَهِيٌّ الصِّفَاتِ زَائِدٌ الْحَسَنَاتِ عَالِمٌ بِالْمُغَيَّبَاتِ خَصًّا مِنَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ
نَصًّا مِنَ الصَّادِقِ الْأَمِينِ وَ هَذَا كُلُّهُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ لَا يَشَارِكُهُمْ فِيهِ مُشَارِكٌ لَأَنَّهُمْ مَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَ مَعْنَى التَّوِيلِ وَ خَاصَّةُ الرَّبِّ
الْجَلِيلِ وَ مَهْبِطُ الْأَمِينِ جِبْرِئِيلُ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ سِرُّهُ وَ كَلِمَتُهُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الصَّفْوَةِ عَيْنُ الْمَقَالَةِ وَ مَنْتَهَى الدَّلَالَةِ وَ
مُحْكَمُ الرَّسَالَةِ وَ نُورُ الْجَلَالَةِ جَنبُ اللَّهِ وَ وَدِيعَتُهُ وَ مَوْضِعُ كَلِمَةِ اللَّهِ وَ مِفْتَاحُ حِكْمَتِهِ وَ مَصَابِيحُ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ يَنَابِيعُ نِعْمَتِهِ
السَّبِيلُ إِلَى اللَّهِ وَ السَّلْسَبِيلُ وَ الْقِسْطَاسُ الْمُسْتَقِيمُ وَ الْمِنْهَاجُ الْقَوِيمُ وَ الذِّكْرُ الْحَكِيمُ وَ الْوَجْهُ الْكَرِيمُ وَ النُّورُ الْقَدِيمُ أَهْلُ
التَّشْرِيفِ وَ التَّقْوِيمِ وَ التَّقْدِيمِ وَ التَّعْظِيمِ وَ التَّفْضِيلِ خُلَفَاءُ النَّبِيِّ الْكَرِيمِ وَ أَبْنَاءُ الرَّؤُوفِ الرَّحِيمِ وَ أَمَنَاءُ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ
دُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ وَ الطَّرِيقُ الْقَائِمُ مِنَ عَرَفِهِمْ وَ أَحَدٌ عَنْهُمْ فَهُوَ مِنْهُمْ وَ إِلَيْهِ الْإِشَارَةُ
بِقَوْلِهِ فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي خَلَقَهُمُ اللَّهُ مِنْ نُورِ عَظَمَتِهِ وَ وُلَّاهُمْ أَمْرَ مَمْلَكَتِهِ فَهُمْ سِرُّ اللَّهِ الْمَخْزُونِ وَ أَوْلِيَآؤُهُ الْمُقْرَبُونَ وَ
أَمْرُهُ بَيْنَ الْكَافِ وَ التَّوْنِ إِلَى اللَّهِ يَدْعُونَ وَ عَنْهُ يَقُولُونَ وَ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ عِلْمُ الْأَنْبِيَاءِ فِي عِلْمِهِمْ وَ سِرُّ الْأَوْصِيَاءِ فِي سِرِّهِمْ
وَ عِزُّ الْأَوْلِيَاءِ فِي عِزِّهِمْ كَالْقَطْرَةِ فِي الْبَحْرِ وَ الدَّرَّةُ فِي الْفَقْرِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ عِنْدَ الْإِمَامِ كَيْدِهِ مِنْ رَاحَتِهِ يَعْرِفُ ظَاهِرَهَا
مِنْ بَاطِنِهَا وَ يَعْلَمُ بَرَّهَا مِنْ فَاجِرِهَا وَ رَطْبَهَا وَ يَابِسَهَا لِأَنَّ اللَّهَ عَلَّمَ نَبِيَّهُ عِلْمَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ وَ وَرِثَ ذَلِكَ السِّرَّ الْمَصُونَ
الْأَوْصِيَاءِ الْمُتَتَجِبُونَ وَ مَنْ أَنْكَرَتْ ذَلِكَ فَهُوَ شَقِيٌّ مَلْعُونٌ يَلْعَنُهُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُ اللَّاعِنُونَ وَ كَيْفَ يَفْرِضُ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ طَاعَةَ
مَنْ يُحْجَبُ عَنْهُ مَلَكُوتُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ تَنْصَرِفُ إِلَى سَبْعِينَ وَجْهًا وَ كُلُّ مَا فِي الذِّكْرِ
الْحَكِيمِ وَ الْكِتَابِ الْكَرِيمِ وَ الْكَلَامِ الْقَدِيمِ مِنْ آيَةٍ تَذَكَّرُ فِيهَا الْعَيْنُ وَ الْوَجْهُ وَ الْيَدُ وَ الْجَنَبُ فَالْمُرَادُ مِنْهَا الْوَلِيُّ لِأَنَّهُ جَنَبُ
اللَّهِ وَ وَجْهُ اللَّهِ يَعْنِي حَقَّ اللَّهِ وَ عِلْمُ اللَّهِ وَ عَيْنُ اللَّهِ وَ يَدُ اللَّهِ فَهُمْ الْجَنَبُ الْعَلِيُّ وَ الْوَجْهُ الرِّضِيُّ وَ الْمَنْهَلُ الرَّوِيُّ وَ الصِّرَاطُ

«از قدیم»

کرب بلا، مدینه، نجف، جای خود ولی

در مشهدالرضا وطنی دارم از قدیم

از خرج خویش، رزق مُحَرَّم به من بده

من التهابِ سینه‌زنی دارم از قدیم

یا بن الشبیبِ خود مرا کن امام رضا!

داغ شهید بی کفنی دارم از قدیم

(؟)

السَّوِيُّ وَالْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ وَالْوَصْلَةُ إِلَى عَفْوِهِ وَرِضَاهُ سِرُّ الْوَالِدِ وَالْأَحَدِ فَلْيُقَاسُ بِهِمْ مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ فَهَمْ خَاصَّةُ اللَّهِ وَخَالِصَتُهُ وَسِرُّ الدِّيَانِ وَكَلِمَتُهُ وَبَابُ الْإِيمَانِ وَكَعْبَتُهُ وَحُجَّةُ اللَّهِ وَمَحَجَّتُهُ وَأَعْلَامُ الْهُدَى وَرَأْيَتُهُ وَفَضْلُ اللَّهِ وَرَحْمَتُهُ وَعَيْنُ الْيَقِينِ وَحَقِيقَتُهُ وَصِرَاطُ الْحَقِّ وَعِصْمَتُهُ وَمَبْدَأُ الْوُجُودِ وَغَايَتُهُ وَقُدْرَةُ الرَّبِّ وَمَشِيَّتُهُ وَأُمُّ الْكِتَابِ وَخَاتِمَتُهُ وَفَضْلُ الْخُطَابِ وَدَلَالَتُهُ وَخَزَنَةُ الْوَحْيِ وَحَفِظَتُهُ وَآيَةُ الدِّكْرِ وَتَرَاجُمَتُهُ وَمَعْدِنُ التَّنْزِيلِ وَنِهَائَتُهُ فَهَمْ الْكَوَاكِبُ الْعُلُويَّةُ وَالْأَنْوَارُ الْعُلُويَّةُ الْمَشْرِقَةُ مِنْ شَمْسِ الْعِصْمَةِ الْفَاطِمِيَّةِ فِي سَمَاءِ الْعِظَمَةِ الْمُحَمَّدِيَّةِ وَالْأَعْصَانُ النَّبَوِيَّةُ النَّبَاتِيَّةُ فِي دَوْحَةِ الْأَحْمَدِيَّةِ وَالْأَسْرَارُ الْإِلَهِيَّةُ الْمُوَدَّعَةُ فِي الْهَيْكَلِ الْبَشَرِيَّةِ وَالذَّرِيَّةُ الزَّكِيَّةُ وَالْعِتْرَةُ الْهَاشِمِيَّةُ الْهَادِيَّةُ الْمُهَدِيَّةُ أَوْلَيْكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ فَهَمْ الْأَيْمَةُ الطَّاهِرُونَ وَالْعِتْرَةُ الْمَعْصُومُونَ وَالذَّرِيَّةُ الْأَكْرَمُونَ وَالْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ وَالْكَبْرَاءُ الصِّدِّيقُونَ وَالْأَوْصِيَاءُ الْمُنْتَجِبُونَ وَالْأَسْبَاطُ الْمَرْضِيُّونَ وَالْهُدَاةُ الْمُهَدِّيُونَ وَالْعُرُّ الْمِيَامِينُ مِنْ آلِ طه وَيَاسِينَ وَحُجَّجُ اللَّهِ عَلَى الْأَوْلِيَيْنَ وَالْآخِرِينَ أَسْمُهُمْ مَكْتُوبٌ عَلَى الْأَحْجَارِ وَعَلَى أَوْرَاقِ الْأَشْجَارِ وَعَلَى أَجْنِحَةِ الْأَطْيَارِ وَعَلَى أَبْوَابِ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَعَلَى الْعَرْشِ وَالْأَفْلاكِ وَعَلَى أَجْنِحَةِ الْأَمْلاَكِ وَعَلَى حُجُبِ الْجَلَالِ وَسُرَادِقَاتِ الْعِزِّ وَالْجَمَالِ وَبِأَسْمِهِمْ تُسَبَّحُ الْأَطْيَارُ وَتَسْتَغْفِرُ لِشَيْعَتِهِمُ الْحَيَاتَانُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَخْلُقْ أَحَدًا إِلَّا وَأَخَذَ عَلَيْهِ الْإِقْرَارَ بِالْوَحْدَانِيَّةِ وَالْوَلَايَةِ لِلذَّرِيَّةِ الزَّكِيَّةِ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَإِنَّ الْعَرْشَ لَمْ يَسْتَقِرَّ حَتَّى كُتِبَ عَلَيْهِ بِالنُّورِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ وَلِيِّ اللَّهِ. ٢٢٠

برسی در مشارق الانوار از طارق بن شهاب از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند که فرمود طارق! امام کلمه الله و حجت الله و وجه الله و نور الله و حجاب الله و آیه است خدا انتخابش میکند و هر چه خواست در او قرار میدهد بواسطه همین مقام اطاعتش و ولایتش بر تمام جهان واجب است او ولی خدا در آسمانها و زمین است این پیمان از جمیع جهانیان گرفته شده است هر که خود را بر او مقدم بدارد کافر بخدا است هر کار که مایل است بکند هر چه خدا بخواهد انجام میدهد. بر دست راستش نوشته می شود وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَ عَدْلًا او راستی و عدالت است برایش استوانه ای از نور قرار میدهد از زمین تا آسمان اعمال بندگان را بوسیله آن می بیند و بر قامتش لباس عظمت می پوشد و او از دل ها آگاه و بر اسرار مطلع است بین مشرق و مغرب را می بیند چیزی بر او از ملک و ملکوت پوشیده نیست و زبان پرندگان را هنگام ولایت میداند. او را برای وحی انتخاب نموده و بر اسرار مطلع کرده و بلطف خود تأیید کرده و باو حکمت تلقین نموده دلش مرکز اراده خدا است بنامش سلطنت زده شده و باو فرمانروائی عطا گردیده و باید از او اطاعت کنند زیرا امامت میراث انبیاء و مقام اصفیاء و خلافت خدا و جانشینی پیامبران است امامت عصمت ولایت و سلطنت و هدایت است او سبب کامل شدن دین و موجب سنگین شدن ترازوی عمل است. امام هدف جویندگان و راهنمای هدایت جویان و راه رهسپاران و خورشید درخشان دلهای عارفین است ولایت او سبب رستگاری و اطاعتش واجب است در زندگی و ذخیره آخرت بعد از مرگ و عزت مؤمنین و شفیع گنه کاران و نجات دوستان و رستگاری پیروان است چون او رأس اسلام و کمال ایمان و عارف بحدود احکام و مبین حلال از حرام است این مقامی است که بآن نمیرسد مگر کسی که خدا انتخابش کرده و مقدمش داشته و باو ولایت و حکومت داده. ولایت عبارت از حفظ مرزها و تدبیر امور و مراقبت بر روزها و ماهها است امام آب خوشگوار در تشنگی و راهنمای هدایت است امام پاک از گناه و مطلع بر عیوب است امام خورشید درخشان بر بندگان است بمقام او کسی را یارای چشم بستن یا دست رساندن

«امانت‌داری حرم»

دعوت به امام مهربانت داری

یک عالمه دل در چمدانت داری

آلوده دلان ورودشان ممنوع است

بسپار مرا دست امانت‌داری

(؟)

نیست این آیه بهمان معنی اشاره دارد وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ عبارتند از علی و خاندانش پس عزت اختصاص به پیامبر دارد و عترتش، پیامبر و عترتش از یک دیگر تا ابد جدا نمی‌شوند. آنها مرکز دایره ایمانند و قطب وجود و آسمان جود و شرف و نور خورشید عظمت و روشنی ماه و پایه و مبدأ و معنا و مبنای عزت و مجد. امام چراغ فروزان و راه و روش و آب سرشار و دریای زخار و ماه تابان و آب‌گیری گوارا و راه آشکار و راهنمایی دلسوز در گرفتاریها و ابری باران زا و بارانی ژاله‌سان و بدر کامل و دلیل فاضل و آسمان سایه افکن و نعمت بزرگ و دریای خشک نشدنی و شخصیتی که قابل توصیف نیست و سرچشمه‌ای پر آب و باغستانی شاداب و گلی خوشبو و ماهی خوشرو و ستاره‌ای درخشان و کانونی عطر زا و عمل صالح و منبع سود و راه واضح و طبیب دلسوز و پدر مهربان است. پناه بندگان در گرفتاریها و حاکم آمر و ناهی و مراقب از جانب خدا بر خلائق و امین پروردگار بر خلائق و حجت او بر مردم و راه هموار در زمین و بلاد پاک از گناه و دور از عیوب و آگاه بر اسرار ظاهرش را نمیتوان مالک شده و باطنش را نمیتوان درک کرد یگانه روزگار و خلیفه خدا در امر و نهی. مثل و مانند ندارد و کسی را یارای برابری با او نیست چه کسی می‌تواند عارف بمقام شود یا بدرجات ما واقف گردد و شاهد عظمت ما باشد و منزلت ما را دریابد. عقل و خردها حیران است و اندیشه سرگردان در باره آنچه می‌گویم بزرگان کوچکند و دانشمندان ناتوان و شعراء گنگ و بلیغان لال و سخنوران الکن و فصیحان عاجز، آسمان و زمین در مقام ستایش اولیاء اظهار کوچکی می‌نمایند. آیا میتوان شناخت یا ستایش نمود و یا فهمید و یا درک کرد یا احاطه کسی را که پرتو جلال کبریا است و افتخار زمین و آسمان بزرگتر است مقام آل محمد از وصف ستایشگران و توصیف وصف‌کنندگان و اینکه احدی را با آنها مقایسه نمود چگونه می‌توان مقایسه کرد با اینکه آنها کلمه عالی و نام درخشان و وحدانیت کبرائی هستند که فاصله گرفته است از توحید هر کس از آنها پشت کند یا کناره گیرد و حجاب اعظم خداوند. چگونه می‌توان چنین شخصیت‌ها را با انتخاب تعیین نمود و کجا عقل‌ها می‌توانند آنها را درک کنند که می‌تواند بشناسد یا وصف کند آنها را که من توصیف نمودم و خیال کردند چنین موقعیت و مقامی می‌تواند در غیر آل محمد باشد دروغ گفتند و گمراه شدند و گوساله بخدائی پذیرفتند و در گروه شیاطین وارد شدند تمام این انحرافات بواسطه عقده و کینه‌ای بود که با آل محمد و خاندان عصمت داشتند و حسادتی که بآنها میورزیدند. شیطان آنها را تشویق کرد مرگ بر آنها باد چگونه امامی را انتخاب نمودند که نادان و بت پرست بود و ترسو در میان انبوه هم‌آورد. با اینکه امام باید عالمی باشد که جهل بر او راه نیابد و شجاعی که ترسی او را فرا نگیرد و در نژاد و نسب بی‌مانند در بالاترین خانواده قریش و عظیم‌ترین فرزندان هاشم و بازماندگان ابراهیم است و منبع سخاوت و چون جان پیامبر و شخصیت مورد رضای خدا و گوینده از جانب او. او بالاترین شخصیت‌ها و از دودمان عبد مناف، سیاستمدار و شایسته مقام ریاست اطاعتش بر مردم فرض و لازم است تا روز قیامت دلش گنجینه اسرار خدا که زبانش گویای آن معصوم و موفق است نه ترسو و نادان اما طارق چنین امامی را رها کردند و پیرو هوای خویش گردیدند چه کسی گمراه‌تر است از آن کسی که پیرو هوای نفس خویش گردد. طارق! امام انسانی ملکوتی و پیکر آسمانی و امر الهی و روحی قدسی مقامی والا و نور اعلی و سرّ مخفی است او ذاتش فرشته‌ای و صفاتش خدائی و حسانتش فراوان و باسرار آگاه و برگزیده پروردگار مخصوص از جانب صادق امین. تمام این مقامات اختصاص به آل محمد دارد و کسی با آنها شریک نیست زیرا آنها معدن وحی و معنی تأویل و مورد عنایت پروردگار جلیل و مهبط جبرئیل و برگزیده خدا و سرّ الله و کلمه او و شجره نبوت و معدن صفوت سرچشمه گفتار و عالی‌ترین راهنمای مردم

«ای کاش!»

یک خادم افتخاری اش باشم کاش!

در شادی و سوگواری اش باشم کاش!

یک عمر میان خاک پای زوار

در گوشه کفش‌داری اش باشم کاش!

(سید اکبر سلیمانی)

وارث رسالت و نور خداست، حبیب الله و ودیعه او و کلمه الله و کلید حکمت او و چراغ رحمت خدا و سرچشمه‌های نعمتش راهنما بسوی خدا و چشمه سلسبیل و قسطاس مستقیم و منهاج قویم و ذکر حکیمند و وجه کریم و نور قدیم و شخصیتی شایسته تشریف و تقویم و تقدیم و تعظیم و تفضیلند و جانشینان پیامبر کریم و فرزندان رؤف و حمید و امنای علی عظیم خانواده‌ای هستند بهم پیوسته و خدا شنوا و کریم است. مقامی والا و راهی استوارند هر که آنها را بشناسد و از ایشان اقتباس کند از آنها است بهمین معنی اشاره دارد این آیه فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي خدا آنها را از نور عظمت خویش آفریده و اختیار جهان بآنها داده سر الله و اولیاء مقرب اویند و امر خدا بین کاف و نونند دعوت بسوی او می‌کنند و از جانب او سخن می‌کنند و بامرش عمل میکنند. علم انبیاء در مقابل علم آنها و سر اوصیاء بمقایس سر ایشان و عزت اولیاء در مقام عزت آنها مانند قطره در مقابل دریا و ذره‌ای در مقابل بیابان آسمانها و زمین در نزد امام چون مانند دست اوست نسبت به کف دستش ظاهرش را از باطن و خویش را از بد و خشکی را از تر تمیز میدهد. زیرا خداوند پیامبرش را از علم گذشته و آینده مطلع کرده و او در اختیار اوصیاء گرام نهاده هر که منکر این مقام باشد شقی و ملعون است که مورد لعنت لعنت‌کنندگان قرار دارد چگونه خداوند اطاعت کسی را بر مردم واجب میکند که راه به ملکوت آسمانها و زمین نداشته باشد کلماتی که نمودار شخصیت آل محمد است هفتاد نوع است و هر آیه در قرآن مجید و کلام خدا سخن از عین و وجه و ید و جنب دارد منظور امام است زیرا او جنب الله و وجه الله است یعنی حق الله، علم الله، عین الله، ید الله، آنها جنب علی و وجه رضی و سرچشمه گوارا و راه راست و وسیله بسوی خدا و واسطه عفو و رضای اویند. آنها سر واحد یکتایند کسی را نمیتوان با آنها انباز گرفت مورد لطف خاص و خالص خدا و سر دیان و کلمه او و باب ایمان و کعبه او. حجت الله و راه روشن او راهنمای هدایت و پرچم توحید و فضل خدا و رحمت او و عین الیقین و حقیقت آن و راه حق و عصمت او و مبدأ وجود و منتهایش و قدرت پروردگار و مشیت او و ام الكتاب و خاتمه آن و فصل الخطاب و دلالتش و گنجینه وحی و نگهبان آن و آیه ذکر و ترجمه آن و معدن تنزیل و نهایت آن. آنها ستارگان آسمانی و انوار علوی هستند که از خورشید عصمت فاطمه علیها السلام میدرخشند در آسمان عظمت محمد و شاخسار نبوی و درخت احمدی و اسرار الهی که در پیکر بشری بودیعت قرار گرفته‌اند و ذریه پاک و عترت هاشمی که هادی و مهدی هستند آنها بهترین افراد بشرند. آنها ائمه پاک و عترت معصوم و ذریه گرامی و خلفای راهنما و بزرگان صدیقین و اوصیاء برگزیده و اسباط پسندیده و هداه مه‌دیین و چهره‌های درخشان از آل طه و یاسین و حجت‌های خدا بر اولین و آخرین هستند. نام آنها بر سنگها و برگهای درختان و بال پرندگان و ابواب بهشت و جهنم و بر عرش و افلاک و بال و پر ملائکه و بر حجب جلال و سرادق عز و جلال نوشته شده بنام آنها پرندگان تسبیح میکنند و برای شیعیان آنها استغفار میکنند ماهیان دریا خداوند احدی را خلق نکرده مگر اینکه از او اقرار بوحدانیت و ولایت ذریه پاک و بیزاری از دشمنان آنها گرفته عرش استقرار نیافت تا بر آن با نور نوشته شد: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلَىٰ وَلى اللَّهِ. ۲۲۱

۲۲۱ - ترجمه از: بخش امامت؛ برگردان جلد ۲۳ تا ۲۷ بحار الأنوار: ج ۳ - ص ۱۱۵ به فارسی.

«تا مشهد»

دل را به تو داده آمده تا مشهد

یعنی که چه ساده آمده تا مشهد

آن کس که فلج بود و تو پایش دادی

با پای پیاده آمده تا مشهد

(سید مجتبی شجاع)

۱۷- ... الذی صارت تربته مهبط الاملاک و المعراج

... که آرام‌گاهش محل فرود و صعود فرشتگان و زمینیان گردید

شفای کوری زنی از اهل کرمان

آمده است^{۲۲۲} که خبر داد به من، حاج شیخ محمود کرمانی که شنیدم زنی کور از اهل کرمان ما، به زیارت مشهد آمده و حضرت رضا (علیه السلام) او را شفا داده و بینا شده است. من او را به مهمانی خانه خود دعوت کردم و از شرح قضیه‌اش پرسیدم.

وی گفت: قضیه من این است که در وطن خود، کرمان یک چشم من از بینایی افتاد. لذا به اطبای کرمان مراجعه کردم؛ ولی فایده‌ای به دست نیامد. بلکه یک چشم دیگرم نیز از کار ماند و کاملاً نابینا شدم و لاعلاج. از کرمان حرکت کرده، به تهران رفتم. به پزشکان آن‌جا رجوع کردم. ایشان پس از معاینه گفتند: یک چشم که علاج‌پذیر نیست؛ اما آن چشم دیگر، تا یک سال اگر مواظبت به درمان شود، احتمال بهبود هست.

چون چنین گفتند، من مأیوس شدم و از شوهر خود خواهش کردم که مرا به زیارت حضرت رضا (علیه السلام) برساند. پس به مشهد تشریف پیدا نمودم. هر وقت می‌خواستم به حرم بروم، چون جایی و چیزی را نمی‌دیدم، دستم را می‌گرفتند و مرا می‌بردند. آن‌گاه من توسل به آن حضرت می‌جستم. تا یک وقت، شوهرم سخنی گفت که بسیار به من اثر کرد. لذا با دل شکسته، به حرم مشرف شدم و بسیار تضرع کردم که خدایا، مرا به برکت امام هشتم (علیه السلام) شفا مرحمت فرما. در آن حال تضرع، یک حال دیگر به من روی داد. در آن حال، دیدم سیدی به شکل سلطان الواعظین شیرازی - چون او را دیده بودم و قبلاً می‌شناختم - به من فرمود: برخیز. عرض کردم؛ من که جایی را نمی‌بینم. نمی‌توانم برخیزم، یا بنشینم. بار دیگر فرمود: برخیز. در این مرتبه برخاستم؛ در حالتی که همه جا را و همه چیز را می‌دیدم.

به عنایت نظری کن که من دل شده را

نرود بی مدد لطف تو کاری از پیش^{۲۲۳}

عنایت کن شها دائم ببوسم آستانت را

کشم بر دیده خود خاک پای زائرانت را

۱۸- شِعْرٌ: ۲۲۴

مَاذَا ضَمِنْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طَوْسُ

يَا قَبْرَ [أَرْضِ] طَوْسٍ سَقَاكَ اللَّهُ رَحْمَتَهُ

ای سرزمین طوس! خداوند تو را با مهربانی خویش سیراب نماید

ای طوس! چه قدر نیکی و فضیلت را در خود گرد آورده‌ای!

^{۲۲۲} - کتاب دروس دینی: ج ۳ - ص ۴۰ که تألیف عالم جلیل آقای حاج شیخ غلام حسین مجتهد تبریزی است. وی سال‌ها پیش از تبریز مهاجرت به مشهد نمود و مقیم ارض اقدس رضوی شد. محراب و منبر داشت و مردم از مواظزش بهره‌مند می‌شدند. او روزهای جمعه، در مسجد گوهرشاد اقامه نماز جمعه می‌نمود.

^{۲۲۳} - از دیوان غزلیات حافظ شیرازی.

^{۲۲۴} - شاعر این ابیات، بنا بر گزارش «المناقب»، علی بن احمد الخوافی است و «عبون الاخبار» آن را به علی بن ابی عبدالله الخوافی نسبت داد.

«ای کاش!»

یک خادم افتخاری اش باشم کاش!

در شادی و سوگواری اش باشم کاش!

یک عمر میان خاک پای زوار

در گوشه کفش‌داری اش باشم کاش!

(سید اکبر سلیمانی)

۱۹- السَّلَامُ عَلَى شَهْرِ الْحَوْلِ

درود بر ماه‌های نیرومند سال

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ^{۲۲۵}

تعداد ماه‌ها نزد خداوند در کتاب [آفرینش] الهی، از آن روز که آسمان‌ها و زمین را آفریده، ۱۲ ماه است که ۴ ماه از آن، ماه حرام است [و جنگ در آن ممنوع]. این، آیین همیشگی و استوار [الهی] است. لذا در این ماه‌ها به خود ستم نکنید [و از هرگونه خون‌ریزی بپرهیزید]. و با همه مشرکان پیکار کنید، همان‌گونه که آن‌ها با تمام شما پیکار می‌کنند و بدانید خداوند با پرهیزگاران است.

برای دریافت تفسیر و معنای حقیقی مفاهیم آیات الهی، باید به کلام معصومان (علیهم السلام) مراجعه کرد.

رَوَى جَابِرُ الْجُعْفِيُّ قَالَ:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (عليه السلام) عَنْ تَأْوِيلِ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ قَالَ: فَتَنَفَسَ سَيِّدِي الصَّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ:

يَا جَابِرُ! أَمَّا السَّنَةُ فَهِيَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه و آله) وَ شَهْرُهَا اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) إِلَى وَ إِلَى ابْنِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) وَ ابْنِهِ مُوسَى (عليه السلام) وَ ابْنِهِ عَلِيٌّ (عليه السلام) وَ ابْنِهِ مُحَمَّدٌ (عليه السلام) وَ ابْنِهِ عَلِيٌّ (عليه السلام) وَ إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ (عليه السلام) وَ إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْهَادِي الْمَهْدِيِّ (عجل الله تعالى فرجه الشريف) اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا حَجَّجَ اللَّهُ فِي خَلْقِهِ وَ أَمَانَاؤُهُ عَلَى وَحْيِهِ وَ عِلْمِهِ وَ الْأَرْبَعَةَ الْحُرْمِ الَّذِينَ هُمْ الدِّينُ الْقَيِّمُ أَرْبَعَهُ مِنْهُمْ يَخْرُجُونَ بِاسْمِهِ وَاحِدٍ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عليه السلام) وَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى وَ عَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ فَلِإِقْرَارِ بِهِؤَلَاءِ هُوَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ أَى قُولُوا بِهِمْ جَمِيعًا تَهْتَدُوا.^{۲۲۶}

جابر جعفی گوید: از امام باقر (عليه السلام) درباره تأویل این کلام خدای عزوجل: «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ»، پرسیدم. سرورم نفس عمیقی کشید و سپس فرمود:

^{۲۲۵} - التوبة - ۳۶.

^{۲۲۶} - بحار الأنوار: ج ۲۴ - ص ۲۴۰ و الغيبة للطوسي - ص ۱۴۹.

«یا ضامن آهوا»

چشم تو نوازش‌گر و مه‌رافروز است
در عمق نگاه تو، غمی جان‌سوز است

یک روز به دستِ تو نگاهش را دوخت
زیبایی چشم آهوا از آن روز است

(محمدجواد غفورزاده «شفق»)

«ای جابر! اما منظور از سال، جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) است و ماههای آن ۱۲ عدد است. پس او امیرمؤمنان، تا حسن و حسین و تا پدرم علی زین العابدین و تا من و تا پسرم جعفر و پسرش موسی و پسرش علی و پسرش محمد و پسرش علی و تا پسرش حسن و تا پسرش محمد هادی مهدی (علیهم السلام)، ۱۲ امام و حجّت‌های خدا در میان خلق و امنای او بر وحی و علمش هستند. و ۴ [ماه] حرام که دین قیّم هستند؛ ۴ نفر از آنان با یک اسم پا به عرصه می‌گذارند، علی امیرمؤمنان (علیه السلام) و پدرم علی بن حسین و علی بن موسی و علی بن محمد. آیین استوار، به رسمیت شناختن این امامان است. فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ؛ یعنی: به همگی آنان ایمان بیاورید؛ تا هدایت شوید.

روایت مشابهی در این معنا از امام باقر (علیه السلام) صادر شده است که چون لطایفی دیگر در آن هست، تیمناً و تبرکاً و برای پندآموزی ذکر می‌کنیم.

عَنْ أَبِي حَمْرَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ الْبَاقِرِ (عليهما السلام) ذَاتَ يَوْمٍ فَلَمَّا تَفَرَّقَ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ قَالَ لِي: يَا بَاحْمَرَةَ! مِنَ الْمُحْتَوَمِ الَّذِي لَا تَبْدِيلَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ قِيَامٌ قَائِمِنَا (عجل الله تعالى فرجه الشريف) فَمَنْ شَكَ فِيمَا أَقُولُ لَقِيَ اللَّهَ وَهُوَ بِهِ كَافِرٌ وَ لَهُ جَاحِدٌ.

ثُمَّ قَالَ:

بِأَبِي وَ أُمِّي الْمُسَمَّى بِاسْمِي وَ الْمَكْتَبِي بِكُنْيَتِي السَّابِعُ مِنْ بَعْدِي بِأَبِي مَنْ يَمَلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطًا كَمَا مَلِئْتُ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.

وَ قَالَ:

يَا بَاحْمَرَةَ! مَنْ أَدْرَكَهُ فَلَمْ يُسَلِّمْ لَهُ فَمَا سَلَّمَ لِمُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَ عَلِيٍّ (عليه السلام) وَ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَ مَاوَاهُ النَّارَ وَ بئسَ مَثْوَى الظَّالِمِينَ وَ أَوْضَحُ مِنْ هَذَا بِحَمْدِ اللَّهِ وَ أَنْوَرُ وَ أَبِينُ وَ أَزْهَرُ لِمَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَ أَحْسَنُ إِلَيْهِ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِمْ أَنْفُسَكُمْ وَ مَعْرِفَةُ الشُّهُورِ الْمُحَرَّمِ وَ صَفَرٍ وَ رَبِيعٍ وَ مَا بَعْدَهُ وَ الْحَرَمُ مِنْهَا وَ هِيَ جَمَادَى وَ ذُو الْقَعْدَةِ وَ ذُو الْحِجَّةِ وَ الْمُحَرَّمُ لَا يَكُونُ دِينًا قَيِّمًا لِأَنَّ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ وَ سَائِرَ الْمِلَلِ وَ النَّاسِ جَمِيعًا مِنَ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُخَالِفِينَ يَعْرِفُونَ هَذِهِ الشُّهُورَ وَ يَعِدُّونَهَا بِأَسْمَائِهِمْ وَ إِنَّمَا هُمْ الْأُئِمَّةُ (عليهم السلام) الْقَوَامُونَ بِدِينِ اللَّهِ وَ الْحَرَمُ مِنْهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (عليه السلام) الَّذِي اشْتَقَّ اللَّهُ تَعَالَى لَهُ اسْمًا مِنْ اسْمِهِ الْعَلِيِّ كَمَا اشْتَقَّ لِرَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) اسْمًا مِنْ اسْمِهِ الْمُحْمُودِ وَ ثَلَاثَةٌ مِنْ وُلْدِهِ أَسْمَاؤُهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ فَصَارَ لِهَذَا الْأَسْمِ الْمُسْتَقَّ مِنْ اسْمِ اللَّهِ تَعَالَى حُرْمَةٌ بِهِ. ۲۲۷

«تکرار قشنگ بچه آهو»

مگذار مرا در این هیاهو آقا

تنها و غریب و سر به زانو آقا

ای کاش ضمانت دلم را بکنی!

تکرار قشنگ بچه آهو آقا

(؟)

ابوحمزه ثمالی گوید: روزی نزد امام باقر (علیه السلام) بودم. هنگامی که حاضران از خدمت ایشان رفتند، به من فرمود: «ای ابوحمزه! قیام قائم ما از جمله امور حتمی است که نزد خدا تغییرپذیر نیست. هر که در آن چه می‌گویم شک کند، با خدا در حالی دیدار خواهد کرد که به او کافر و منکر است». سپس فرمود: «پدر و مادرم فدایت شوند ای کسی که نام و کنیه‌ام را داری و هفتمین [پیشوای] پس از منی! پدرم فدای کسی شود که زمین را با عدل و قسط پر می‌کند، چنان که از ظلم پرشده باشد». سپس فرمود: «ای ابوحمزه! هر که او را درک کند و به او تسلیم نشود، بر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) تسلیم نشده است و همانا خدا بهشت را بر او حرام می‌کند و جای‌گاه آن‌ها، آتش است و چه بد قرارگاهی است مأوای ستم‌کاران! آل عمران - ۱۵۱] و [به حمد خدا] از این واضح‌تر و روشن‌تر و آشکارتر و نورانی‌تر برای کسی که خدا او را هدایت کند و به او نیکی کند، کلام خدای عزوجل در کتاب محکم او است: *إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ*. و شناخت ماه‌ها دین قیّم (ارزش‌مند) نیست. زیرا یهودیان و مسیحیان و مجوس و سایر آیین‌ها و همه مردم از موافق و مخالف، این ماه‌ها را می‌دانند و آن‌ها را با نام می‌شمارند. در حقیقت، آنان ائمه (علیهم السلام) هستند. ایشان برپادارنده دین خدایند و ماه‌های حرام از آن این‌ها است. امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که خدا نامی را از نام‌هایش [یعنی علی] اشتقاق کرده است، چنان که برای رسولش نامی را از نام محمودش اشتقاق کرده است و نام ۳ نفر از فرزندانش؛ علی بن حسین و علی بن موسی و علی بن محمد (علیهم السلام) است. پس این نام گرفته شده از نام خدای عزوجل است و به‌وسیله‌ی او حرمت دارد.»

هم‌چنین امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید:

وَفِي خَبَرٍ آخَرَ أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ (علیهم السلام) وَ الْقَائِمُ (عجل الله تعالی فرجه الشریف) بِدَلَالَةِ قَوْلِهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ^{۲۲۸}.

در مناقب آمده است: ... *أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ (۴ ماه حرام)*، علی و حسن و حسین (علیهم السلام) و قائم (عجل الله تعالی فرجه الشریف) هستند؛ به‌سبب دلالت این آیه بر موضوع *ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ*.

«هشت»

تا ملائک همه، پر را حرکت می‌دادند
دور تو قرص قمر را حرکت می‌دادند

به طواف تو زمین بار دگر می‌چرخید
چون که خدام تو در را حرکت می‌دادند

پرچم و گنبد و گل‌دسته برای زوار
به خوش آمد همه سر را حرکت می‌دادند

صبح خدام تو بودند که با جاروشان
از کف صحن سحر را حرکت می‌دادند

مقصد اصلیشان پنجره فولاد تو بود
کودکانی که پدر را حرکت میدادند

نمره صندلی ام باز در آمد، هشت است
ساعت رفتن من نیز به مشهد، هشت است

همه جا ضربی از هشت و به تخت اعداد
آن که امروز نشسته است به مسند هشت است

بین ما مردم ایران نود و نه درصد
عدد حاجت‌مان پنج نباشد، هشت است

کربلایی ست دلم در وسط مشهد تو
کسر بر نه شود هفتاد و دو درصد، هشت است

علی و فاطمه را هشت عدد حرف بس است
حاصل ضرب دو تا اسم محمد، هشت است

عدد چهار همان پرچم سبز حرمت
یازده شکل دو گل‌دسته و گنبد، هشت است

هفت بی‌تاب‌ترینت لب پایین من است
گر برویش لب بالایی مرقد، هشت است

هشتمین بیت رسیده است که تأکید کنم
بهترین ساعت پرواز به مشهد، هشت است

(مهدی رحیمی)

۲۰- وَ مَنْ سَأَلُوا عَنْ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ فَقَالُوا نَحْنُ وَاللَّهِ مِنْ شُرُوطِهَا

و کسانی که درباره حقیقت توحید از آن‌ها پرسیده شد، پس گفتند: به خدا قسم؛ ما از ویژگی‌های بایستگی یکتاپرستی هستیم

حدیث سلسله الذهب

حدیث سلسله الذهب، حدیث قدسی منقول از امام رضا (علیه السلام) در باب توحید و شروط آن است. آن حضرت، این حدیث را هنگام عبور از نیشابور به طرف مرو بیان کردند.

علت نام‌گذاری این حدیث به سلسله الذهب

این روایت، معروف به حدیث سلسله الذهب، یعنی: زنجیره زرین است. این نام‌گذاری به آن دلیل است که افراد حاضر در سند حدیث، همگی از امامان معصوم (علیهم السلام) هستند. یعنی امام رضا (علیه السلام) از امام هفتم و ایشان از امام ششم و ... تا این که به امام اول می‌رسد و آن حضرت از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ایشان از خدا نقل می‌کند.

طبق برخی گزارش‌ها، هم‌زمان با نقل حدیث از امام رضا (علیه السلام) بیش از ۲۰ هزار نفر آن را مکتوب نمودند.

بر اساس این حدیث، اعتقاد به توحید، باعث نجات از آتش جهنم است؛ ولی امام رضا (علیه السلام) ولایت خود را شرط این نجات معرفی فرمودند. به گفته عالمان شیعه، منظور آن حضرت، اعتقاد به امامت است.

متن حدیث

از باب تیمن و تبرک، این حدیث شریف را تقدیم می‌نماییم. باشد که هدایت‌گر ما به سعادت و رضوان الهی گردد.

أَبْنُ الْمُتَوَكَّلِ عَنْ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَقِيلٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ رَاهَوِيَةَ قَالَ: لَمَّا وَافَى أَبُو الْحَسَنِ الرَّضَا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) نَيْسَابُورَ وَ أَرَادَ أَنْ يَرْحَلَ مِنْهَا إِلَى الْمَأْمُونِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُ الْحَدِيثِ فَقَالُوا لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! تَرْحَلُ عَنَّا وَ لَا تُحَدِّثُنَا بِحَدِيثٍ فَتَسْتَفِيدُهُ مِنْكَ وَ قَدْ كَانَ قَعْدَ فِي الْعَمَّارِيَّةِ فَأُطْلِعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ يَقُولُ: سَمِعْتُ أَبِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ) يَقُولُ: سَمِعْتُ جَبْرِئِيلَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَقُولُ: سَمِعْتُ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي. فَلَمَّا مَرَّتِ الرَّاحِلَةُ نَادَانَا: بِشُرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا. ۲۲۹

«سبک‌بال»

وقتی که قال در حرمت حال می‌شود
دست دعا به شانه من بال می‌شود

در این همه مریض یکی را شفا مده
تقصیر تو است این همه جنجال می‌شود

بر راه زائران تو کردیم گریه‌ها
این آبروی ماست که پامال می‌شود

از توبه در حریم تو ما هم ملک شدیم
آدم در این محیط سبک‌بال می‌شود

این نامه نیست بر پر و بال کبوتران
خون دل است سوی تو ارسال می‌شود

آباد شد کسی که ز گریه خراب شد
خوش حال آن که پیش تو بد حال می‌شود

هر کس نمی‌رسد به در آفتاب او
معنی اگر چه نیز بود کال می‌شود

(محمد سهرابی)

خداوند جل جلاله می‌فرماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دژ استوار من است. پس هر کس که در دژ من در آید؛ از عذابم در امان است.

چون مرکب به راه افتاد، [امام رضا (علیه السلام)] فرمودند: [البته] با شرایطش و من جزو شرایط آن هستم.

این روایت را عالمانی هم‌چون شیخ صدوق (وفات ۳۸۱ ق.) در کتاب‌های «توحید»^{۲۳۰}، «الامالی»^{۲۳۱}، «معانی الأخبار»^{۲۳۲} و «عیون اخبار الرضا (علیه السلام)»^{۲۳۳} نیشابوری (وفات ۵۰۸ ق.) در «روضه الواعظین و بصیره المتعظین»^{۲۳۴} و طبری آملی (وفات ۵۳۳ ق.) در کتاب «بشارة المصطفى لشيعة المرتضى»^{۲۳۵} با سند و الفاظ مختلف و مضمون واحد نقل کرده‌اند. البته شیخ طوسی (وفات ۴۶۰ ق.) در کتاب «امالی» خود، مضمون این حدیث را در ۲ روایت مختلف بدون جزء پایانی آن «بشروطها و أنا من شروطها» نقل کرده است.^{۲۳۶} برخی از علما، با توجه به این که این روایت از قرن سوم هجری قمری به بعد از سوی افراد فراوانی نقل شده است و احتمال توافق، یا همدستی بر دروغ آن منتفی است، آن را روایت متواتر دانسته‌اند.^{۲۳۷}

بنا بر نقل شیخ صدوق در کتاب «التوحید» از اسحاق بن راهویه، وقتی امام رضا (علیه السلام) در سفر به خراسان به نیشابور رسیدند، پس از آن که اراده کردند به سوی مأمون کوچ کنند، محدثان جمع شدند و عرض کردند: ای پسر پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از شهر ما تشریف می‌برید و برای استفاده ما، حدیثی بیان نمی‌فرمایید؟

پس از این تقاضا، حضرت سرشان را از کجاوه بیرون می‌آوردند و می‌فرمایند: شنیدم از پدرم موسی بن جعفر (علیهما السلام) که فرمودند: شنیدم از پدرم جعفر بن محمد (علیهما السلام) که فرمودند: شنیدم از پدرم محمد بن علی (علیهما السلام) که فرمودند: شنیدم از پدرم علی بن الحسین (علیهما السلام) که فرمودند: شنیدم از پدرم حسین بن علی (علیهما السلام) که فرمودند: شنیدم از پدرم (علیه السلام) که فرمودند: شنیدم از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمودند: شنیدم از حضرت جبرئیل (علیه السلام) که عرض کرد: شنیدم از پروردگار عزوجلّ که فرمود: کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» دژ و حصار من است. پس هر کس داخل دژ و حصار من شود، از عذاب من ایمن خواهد بود.» پس هنگامی که مرکب حضرت حرکت کرد، امام رضا (علیه السلام) با صدای بلند فرمودند: «با مراعات شروط آن و من خود یکی از آن شرطها هستم.»^{۲۳۸}

حدیث سلسله الذهب، بر ۲ طرف سر در یکی از ورودی‌های حرم امام رضا (علیه السلام) درج شده است.

۲۳۰ - صدوق، التوحید، ۱۳۸۹ق، ص ۲۵.

۲۳۱ - صدوق، امالی، ۱۳۷۶ش، ص ۲۳۵.

۲۳۲ - صدوق، معانی الاخبار، ۱۴۰۳ق، ص ۳۷۱.

۲۳۳ - صدوق، عیون أخبار الرضا، ۱۳۷۸ق، ج ۲، ص ۱۳۵.

۲۳۴ - فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ۱۳۷۵ش، ج ۱، ص ۴۲.

۲۳۵ - طبری آملی، بشارة المصطفى، ۱۳۸۳ق، ص ۲۶۹.

۲۳۶ - طوسی، امالی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۷۹ و ۵۸۹.

۲۳۷ - حبیبی تبار، مروجی طبسی، «توحید و امامت در حدیث سلسله الذهب»، ۱۳۹۲ش، ص ۴۴.

۲۳۸ - صدوق، التوحید، ۱۳۸۹ق، ص ۲۵.

«عطر شب بو»

می درخشی از دیاری دور سوسو می زنی
می وزی و کوچه ها را عطر شب بو می زنی

تو خودت هستی به عشق زائرانت صبح ها
جای جای خانهات را آب و جارو می زنی

با در و دیوارهای ساده اما با صفات
روی دست هر چه قصر و برج و بارو می زنی

می کشاند عطر تو زنبورها را تا حرم
در مشبک ها برایشان شهر کندو می زنی

از تن گل دستهات چون نور بالا می رود
رو به قلب آسمان فریاد یا هو می زنی

عرض حاجت هایمان را می رسانی تا خدا
بعد تا حاجت روایی مان به او رو می زنی

تو خودت هستی به عشق زائرانت صبح ها
جای جای خانهات را آب و جارو می زنی

(علی اصغر ذاکری)

شیخ صدوق پس از نقل کلام امام رضا (علیه السلام) در کتاب توحید می‌گوید: معنای سخن حضرت، این است که از شروط «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» اقرار به امامت و ولایت من است و اعتقاد به این که من از جانب خداوند، امامی هستم که فرمان برداری ام واجب است.^{۲۳۹}

با توجه به این که حدیث یادشده به مسئله توحید و ولایت اشاره کرده است، برخی معتقداند؛ هدف اصلی این روایت، بیان همین پیوند است؛ چرا که مردم نیشابور، از اهل سنت بودند و نگاه آنان به ولایت معصومان (علیهم السلام)، ولایت به معنای اطاعت (یعنی: امامت) نبود.

بر اساس این، امام رضا (علیه السلام) با اشاره به این که توحید، پناه‌گاهی قابل اعتماد و اصل دین است، اما مسیر رسیدن به آن، گرفتن حقائق از امام معصوم (علیه السلام) و پیروی از ایشان است.^{۲۴۰}

به رابطه میان توحید و ولایت امامان معصوم در دیگر روایات نیز اشاراتی شده است؛ مانند: زیارت جامعه کبیره.

علامه مجلسی در شرح فرازی از زیارت جامعه کبیره با عنوان: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بَدَأَ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ» احتمالاتی را ذکر کرده است.

مثلاً: رسیدن به معارف الهی و مقام رضای او، جز با پیروی از امامان معصوم (علیهم السلام) ممکن نیست. توحید الهی، فقط با پذیرش سخن معصومان دست‌یافتنی است. بدون دریافت علوم حقیقی از امامان منصوب الهی (علیهم السلام) راهی برای رسیدن به توحید و عبادت صحیح و مورد قبول خداوند وجود ندارد.

توحید و دیگر معارف دینی، فقط با گفتار امامان معصوم (علیهم السلام) و ادله آنان قابل تحصیل و اکتساب است. رسیدن به نهایت مراتب توحید، تنها در پرتو پیروی از آنان ممکن است. ردکننده سخنان اهل البیت (علیهم السلام) مشرک است و این که خداشناس حقیقی، بی‌شک پذیرنده تمام سخنان خاندان پیام‌بر (صلی الله علیه و آله و سلم) است.^{۲۴۱}

^{۲۳۹} - صدوق، التوحید، ۱۳۸۹ق، ص ۲۵.

^{۲۴۰} - حبیبی تبار، مروجی طبسی، «توحید و امامت در حدیث سلسله الذهب»، ۱۳۹۲ش، ص ۵۲-۵۳.

^{۲۴۱} - علامه مجلسی، شرح زیارت جامعه کبیره، ج ۱، ص ۱۴۷.

«نشود کم»

وقتِ پذیرایی‌ات غذا نشود کم
لطفِ تو با حیف و میل ما نشود کم

هر که نشد سائل تو باخت و گرنه
دورِ کرمِ خانه از گدا نشود کم

بنده زیاد است و با نیامدن من
در حرم تو برو بیا نشود کم

عادت ما بر گناه گرچه زیاد است
عادت احسان کبریا نشود کم

قهر ز ما آشتی ز بنده نوازان
از سر ما سایه ی خدا نشود کم

حاجت ما در خورِ خزانه ی تو نیست
هرچه کرم میکنی عطا نشود کم

روز قیامت به آتشم که بسوزند
در دل ما مهر مرتضا نشود کم

از سر ما هرچه رفت هیچ غمی نیست
سایه ی سلطانِ کربلا نشود کم

شکر، خدا را که مبتلای حسینیم
سینه زنِ بیرق عزای حسینیم

(علی اکبر لطیفیان)

۲۱- السَّلَامُ عَلَى مَنْ يُعَلِّلُ وَجُودُ كُلِّ مَخْلُوقٍ [بِوَلَائِهِمْ] بِلَوْلَاهُمْ [بِتَوْلَاهُمْ]

درد بر کسانی که حیات هر آفریده‌ای وابسته به ولایت تکوینی آن حضرات است

لو لا الحجة لساخت الارض بأهلها

وَقِيلَ لِلْحَبِيبِ (صلى الله عليه و آله و سلم) لَوْلَاكَ لَمَا خَلَقْتُ الْأَفْلاكَ. ۲۴۲

در حدیث قدسی به پیامبر عظیم الشان (صلى الله عليه و آله و سلم) گفته شد: اگر به گل روی تو نبود، کائنات را نمی‌آفریدم.

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری!

در این موضوع بی‌نهایت مهم، سخن بسیار است!

مقصود از حدیث «لو لا الحجة لساخت الارض بأهلها» چیست؟ و چه گونه وجود حجت، مایه آرامش و نبودنش موجب نابودی ساکنان زمین می‌شود؟

مضمون این حدیث، به گونه‌ای در قرآن وارد شده است، آنجا که خداوند متعال، وجود پیامبر را مانع از نزول عذاب معرفی می‌کند و می‌فرماید: و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم. (۱) خداوند آنان را عذاب نمی‌کند، در حالی که تو (ای پیامبر) در میان آنان قرار داری. در این آیه، وجود پیامبر، امانی برای مردم شمرده شده و وجود حجت خدا مانع از نزول عذاب معرفی گردیده است. مضمون این آیه با حدیث پیش تقریباً یکسان است. امیرمؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه از آیه یاد شده، همین نکته را استفاده کرده و می‌فرماید: كان في الارض امانان من عذاب الله و قد رفع احدهما فدونكم الاخر فتمسكوا به اما الامان الذي رفع فهو رسول الله و اما الامان الباقي فالاستغفار قال الله تعالى وما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون (۲). در روی زمین، دو وسیله ایمنی بخش از نزول عذاب الهی وجود داشت. یکی برداشته شد و دیگری در اختیار شما هست، پس به آن چنگ زنید. امانی که برداشته شد آن وجود رسول خدا بود، و امانی که در اختیار هست طلب آموزش از خدا است. خدای فرماید: هرگز خدا آنان را عذاب نمی‌کند در حالی که تو (پیامبر) در میان آنان هستی. و خدا آنان را عذاب نمی‌کند، در حالی که طلب آموزش می‌کنند. ثانیاً: هرگاه بدانیم که مقصود از حجت - به تعبیر بعضی افراد - انسان کامل است، یعنی حدیث روشن و واضح خواهد بود. توضیح اینکه: آفرینش جهان بی هدف نیست. و هدف از آفرینش آن، تربیت انسان در مسیر کمال است که از طریق معرفت و کسب فضائل اخلاقی به مقام رفیع انسانی برسد. اگر دیگر انسانها از فیض حیات بهره مند می‌شوند، به خاطر همین انسان کامل است که این جهان برای او در حال گردش و تحرک است. اگر روزی - به فرض محال - در میان جامعه بشری انسان کاملی وجود نداشت، قطعاً بقای انسان در روی زمین بی هدف خواهد بود. و ساحت مقدس خدای تعالی، از کارهای غیر حکیمانه پیراسته است. باغبان به خاطر یک درخت نیرومند و تناور، باغچه بزرگی را آب می‌دهد و در ضمن، علف هرزه‌ها نیز آب می‌خورند. اما اگر چنین درختی خشک شود، باغبان آب را قطع می‌کند. حجت خدا در روی زمین، همانند درخت برومند است که به خاطر آن، دیگرانسانها به نوائی می‌رسند. در مناظره هشام بن حکم با عمرو بن عبید - از بزرگان معتزله در زمان خود - امام علیه السلام به قلب عالم خلقت تشبیه شده است. بدیهی است که اگر قلب یک انسان از کار افتاد، از دیگر اعضای بدن کاری ساخته نیست. همین‌اولا - تشبیه - که به فرموده امام صادق علیه السلام، کلماتی از صحف ابراهیم و موسی علیهما السلام بود - به خوبی جایگاه امام علیه السلام در میان مخلوقات را نشان می‌دهد. مشروح این مناظره را علامه مجلسی - رضوان الله علیه - در بحار الانوار ج ۲۳ ص ۶ - ۹ نقل کرده است.

«شرمنده»

من با چه رو، روی نهم بر سرای تو
شرمنده از گناهم و جانم فدای تو
بر آستان قدس تو هر دم که رو کنم
بینم به چشم خویش صفا و عطای تو
دستم بگیر از ره احسان غریب طوس
چشم طمع زخوان تو دارد گدای تو
ایران زمین ز مقدم تو باغ جنت است
باشد بهشت این حرم با صفای تو
دل دادگان کوی تو هستند انبیا
عیسی دخیل گشته به دارالشفای تو
دستم تهی است لیک دلم پر ز شوق وصل
راهم ده از کرم که شدم مبتلای تو
تا یک قدم زدی به قدمگاه شهر طوس
فیروزه ریخت در اثر رد پای تو
من عاجزم ز وصف تو توصیف ناتوان
تنها خدا است آن که نموده ثنای تو
از لحظه‌ای که دیده ام افتاده بر درت
دیده ندیده است بخیر از عطای تو
درگوش من ز بعد اذان خوانده مادرم
لالایی از کبوتر و گل دسته‌های تو
با صد امید بر در تو آمدم شها
نومید کی شود ز حریمت گدای تو؟!
آن جا که خادمی درت فخر انبیا است
«ایران منش» چه کاره بود در سرای تو?!

(مقصود ایران منش)

شبهه ناسازگاری حدیث «لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها» و خالی بودن زمین از حجت می‌گویند: در روایات شیعه آمده است: لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها.

اگر حجت در روی زمین نباشد، زمین، مردم را به کام خود فرو می‌کشد. بنابراین چگونه است که اکنون سالیان درازی است که حجت خدا بر روی زمین نیست، ولی زمین مردم خود را به کام خویش فرو نبرده است؟

پاسخ

جهان برای انسان کامل آفریده شده است و فعل خدا کار عبث و بی‌هدف نیست، هرچند غرض به خود خدا بر نمی‌گردد. اگر انسان کاملی در روی زمین نباشد، بقای آفرینش بی‌هدف و بدون غایت خواهد بود که فعل خدا پیراسته از آن است، و به دیگر سخن، گاهی غرض از آن فاعل است و گاهی غرض از آن فعل است. در این مورد، غرض از آن فاعل نیست که خدا دارای نیازی باشد تا با این کار، آن را برطرف کند، بلکه از آن فعل اوست، یعنی فعل او در چارچوب فعل حکیمانه خواهد بود و سود آن به خود مخلوقات و جهان آفرینش و جامعه انسانی باز می‌گردد. طبعاً آفرینش آسمان‌ها و زمین بی‌هدف نبوده، و هدفی را تعقیب می‌کند و آن، آفرینش انسان کامل بر روی زمین است. می‌فرماید:

أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ^{۲۴۳}

آیا پنداشته‌اید که شما را بی‌هوده آفریدیم و شما به‌سوی ما بازگردانده نمی‌شوید .

و در آیه دیگر می‌فرماید:

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ^{۲۴۴}

و آسمان و زمین و آنچه را در میان آنهاست بی‌هوده نیافریدیم. این پندار کسانی است که کفر ورزیدند. پس وای بر آنان که کفر ورزیدند از آتش دوزخ .

امام معصوم و انبیا و اولیا و ائمه (علیهم السلام)، گل‌های سرسید جهان آفرینش هستند، و هدف از خلقت، پرورش انسان‌هاست که آنها نیز در خدمت دین و هدایت مردم باشند تا هدف آفرینش به نحو احسن، به دست آید .

تا اینجا با معنی حدیث آشنا شدیم. برگردیم به اعتراض شبهه پردازان که می‌گویند زمین بیش از هزار سال است که از حجت خالی شده است، این یک برداشت غلط یا سخن مغرضانه است. هیچ‌گاه زمین از حجت خدا خالی نشده است و آن حجت خدا و دوازدهمین خلیفه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در روی زمین، زندگی می‌کند و کارهایی به نفع امت، انجام می‌دهد، هرچند ما خود او را نمی‌بینیم و از کار او اطلاع نداریم. او به سان مصاحب موسی (علیه السلام) است که بدون معرفی خود، سه کار شگفت و مهم را انجام داد، سپس اسرار آن را برای موسی (علیه السلام) فاش ساخت. چنان‌که داستان آن در سوره کهف در آیه‌های ۶۰ تا ۸۲ آمده است و حاکی از آن است که ممکن است حجتی الهی روی زمین باشد و اعمالی به نفع مردم انجام دهد بدون آنکه حضور وی لمس شده و شناخته شود.^{۲۴۵}

^{۲۴۳} - المؤمنون - ۱۱۵.

^{۲۴۴} - ص - ۲۷.

^{۲۴۵} - جدال احسن - ص ۲۶۲.

«از تو اگر هم که نخواهم بده»

لشکر شیطان به کمین من اند

بی کسم ای شاه! پناهم بده

از صف مژگان نگهی کن به من

با نظری یار و سپاهم بده

در شب اول که به قبرم نهند

نور بدان شام سپاهم بده

ای که عطابخش همه عالمی!

جمله حاجات مرا هم بده

آن چه صلاح است برای حسان

از تو اگر هم که نخواهم بده

(حبیب الله چای چیان)

چرا امام مهدی (عج) خود را اهل امن زمین نامیده اند؟

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لولا الحججه لساخت الارض باهلها». «اگر حجت خدا نبود، مسلما زمین، ساکنانش را فرو می برد.»

خداوند در آیه ۳۳ سوره انفال می فرماید: وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ

«ای پیامبر! تا زمانی که تو در میان امت هستی خداوند آنان را عذاب نمی کند.»

در غایه المرام به نقل از مسند احمد بن حنبل به سند خود از علی علیه السلام آورده که فرمود: رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: ستارگان برای اهل آسمان امان هستند که اگر ستارگان از بین بروند آنها هم از بین می روند، و خاندان من برای اهل زمین امان هستند، پس اگر اهل بیت من بروند اهل زمین هم می روند.^{۲۴۶}

امام باقر (علیه السلام): اگر امام یک ساعت از زمین برداشته شود زمین اهلش را فرو می برد و اهل خود را همچون دریای خروشان به جوش و خروش در می آورد.^{۲۴۷}

محمد بن یعقوب به سند خود از وشاء نقل کرده که گفت: از امام رضا (علیه السلام) پرسیدم: آیا زمین بی امام می ماند؟ فرمود: نه، عرض کردم: به ما روایت رسیده است که آن بدون امام نمی ماند مگر آنکه خدای عز و جل بر بندگانش خشم کند؟ فرمود: نمی ماند و هنگامیکه بی امام باشد فرو می رود.^{۲۴۸}

مترجم کتاب الغیبه در ذیل حدیث فوق آورده «اگر فرض شود که روزی حجت از میان مردم برداشته شود معنایش برداشتن تکلیف از مردم است و معنای برداشته شدن تکلیف آن ست که خداوند انقراض نسل بشر را اراده کرده است و این توجیه، اگر چه از نظر عامه مردم قابل قبول است ولی با شناختی عمیقتر می توان گفت که مقصود آن است که به یمن وجود امام و ولی کامل است که مردم روی زمین از نعمت حیات و دیگر نعمت های الهی بهره مند می شوند و مثل اولیاء خدا در میان مردم مثل گلهای بوستان است که هزاران بوته گیاه به برکت آنها آبیاری می شوند و همچون کوههای با عظمت اند که موجب استقرار زمین هستند و جعلنا الجبال اوتادا»^{۲۴۹}

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لولا الحججه لساخت الارض باهلها» «اگر حجت خدا نبود، مسلما زمین، ساکنانش را فرو می برد.»^{۲۵۰}

در حدیثی دیگر از ایشان: «اگر زمین بی امام باشد از هم می پاشد»^{۲۵۱}

^{۲۴۶} - مکیال المکارم فی فوائد دعا للقائم، ج ۱، ص ۱۷۳ به نقل از بحار ج ۴۴ ص ۲۸۲.

^{۲۴۷} - غیبت نعمانی، بخش روایات درباره لزوم حجه، ص ۱۵۶.

^{۲۴۸} - همان.

^{۲۴۹} - غیبت نعمانی، توضیح مترجم ص ۱۵۶.

^{۲۵۰} - غیبت نعمانی، بخش روایات درباره لزوم حجه در زمین ص ۱۵۵.

^{۲۵۱} - اصول کافی، ج ۱، کتاب الحججه، ص ۳۷۸.

«کعبه‌ها مثل کربلا نشود»

دل خود را گره زدم به حرم
گرهی کور تا که وا نشود

به خدا در دلم به غیر خودت
این چنین عاشقانه جا نشود

به شما گفته‌ام چه می‌خواهم
می‌شود حاجتم روا نشود

درد من درد دوری از حرم است
وای اگر درد من دوا نشود

وعده کردم کنار سجاده
سجده عشق من قضا نشود

به اباالفضل قسم که پیش کسی
جز خودت قامتم دوتا نشود

لا علاجم خودت علاجم کن
تا کجا قصه بر ملا نشود

حاجی کعبه توام اما
کعبه‌ها مثل کربلا نشود

(محمد حبیب‌زاده)

در غایه المرام از جابر جعفری نقل شده که گفت: به حضرت محمد بن علی باقر علیه السلام عرضه داشتم: برای چیست که به پیغمبر و امام احتیاج هست؟ فرمود: برای باقی ماندن جهان بر صلاح خودش، و آنکه خداوند عزّ و جل در صورتی که پیغمبر یا امام بین اهل زمین باشد، عذاب را از آنان برمی دارد، خداوند عزّ و جل می فرماید: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» (انفال/۳۳)؛ و تا وقتی که تو در میان آنهايي خداوند آنها را عذاب نمی کند.^{۲۵۲}

سلیمان از امام صادق (علیه السلام) و آن حضرت از پدر بزرگوارش امام باقر (علیه السلام) و آن حضرت از امام زین العابدین نقل می کند که حضرتش فرمودند: «ما اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) پیشوایان امت اسلام، حجت های خدا بر جهانیان، آقای اهل ایمان، پیشوای روسفیدان و سرپرست مؤمنانیم. ما امان برای اهل زمین هستیم، همچنان که ستارگان امان برای اهل آسمانند. ما کسانی هستیم که خدا به واسطه ما آسمان را بر فراز زمین نگه داشت و اهل زمین را از هلاکت نجات بخشیده است. به واسطه ما باران می بارد و رحمت خدا منتشر می شود و زمین برکاتش را بیرون می آورد و اگر نبود در هر عصر و زمانی امامی از ما اهل بیت در زمین، زمین اهلش را فرو می برد و هلاک می کرد.

سپس فرمودند: از روزی که خداوند آدم را آفریده زمین از حجت الهی خالی نبوده که یا ظاهر است و مشهور و یا غایب است و [در پرده] مستور، و تا روز قیامت نیز از حجت الهی خالی نخواهد ماند و گرنه خداوند پرستش نمی شود.»^{۲۵۳}

در فرمایش امام سجاد (علیه السلام) پاره ای از برکات وجودی ائمه اطهار (علیه السلام) بیان شده است که اختصاص به زمان حضور امام (علیه السلام) ندارد. زیرا آثار و برکات آن حضرت چنان گسترده است که شامل زمان حضور و غیبت می شود.

از جمله اینکه:

(الف) اگر امامی از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) در زمین نباشد، زمین اهلش را نابود می کند.

(ب) این که خالی نبودن زمین از حجت خدا، یک سنت الهی است که از زمان حضرت آدم (علیه السلام) تا قیامت جریان دارد.

(ج) این که عبادت خدا در زمین بستگی به وجود حجت خدا دارد.

(د) در کلام حضرت به بهره مند شدن مردم از وجود امام (علیه السلام) در ایام غیبت تصریح شده است.^{۲۵۴}

در نامه مبارک امام مهدی (عج) به «اسحاق بن یعقوب» [نیز] آمده است که:

^{۲۵۲} - مکمال المکارم فی فوائد دعا للقائم، ج ۱، ص ۱۷۵ به نقل از وسائل الشیعه، ج ۱۱ ص ۵۶۶ باب ۲۳ ح ۲ .

^{۲۵۳} - کمال الدین، ص ۲۰۷، ح ۲۲.

^{۲۵۴} - جلوه های پنهانی امام عصر (عج)، حسین علی پور، صص ۶۲-۶۳.

«خجلم»

قبله جان من، امام رضا است
دین و ایمان من، امام رضا است

بی ولایش ز مرده مرده ترم
جان و جانان من امام رضا است

هرچه کردم تلاوت قرآن
روح قرآن من امام رضا است

چارصحنش بهشت هشت بهشت
خلد و رضوان من امام رضا است

نسخه و دارو و طبیبم او است
درد و درمان من امام رضا است

خجلم از عنایت و کرمش
که مرا راه داده در حرمش

او سیه‌رویی مرا دیده
به سیاهیم پرده پوشیده

به کسی چه که من گنه‌کارم
هرچه هستم رضا پسندیده

بوده اشک خجالتم بر رخ
او به اشکم ز لطف خندیده

دست او بر روی سرم بوده
مهر او در دلم درخشیده

« . . إتي أمان لأهل الأرض، كما أن التَّجُومَ امان لأهل السَّماء » «من مایه آرامش و امنیت هستیم، همان‌گونه که ستارگان آسمان، باعث امنیت آسمانیان هستند.»^{۲۵۵}

با توجه به احادیث فوق، روشن است که وجود امام معصوم در میان جامعه بشری از جهات گوناگون موجب آرامش و امنیت برای ساکنان زمین است که به گوشه‌ای از آن جهات اشاره می‌کنیم:

امنیت فکری و روحی

«امام و حجت بر اساس این که مسئولیت هدایت و ارشاد جامعه را بر عهده دارد، از مرزهای اعتقادی و فکری جامعه اسلامی نگهبانی می‌کند تا مورد هجوم افکار غلط و اعتقادات منحرف دشمنان خدا واقع نشود. در پرتو هدایت و ارشاد حجت خداست که انحرافات فکری و عقیدتی که موجب تزلزل فکری و روحی جامعه است، از بین رفته و امنیت فکری و روحی به وجود می‌آید.

به دست گرفتن زمام امور جامعه

مسئولیت دیگر امام به دست گرفتن زمام امور جامعه است که در صورت فراهم شدن شرایط و امکانات کافی، امام زمام امور را به دست گرفته و قسط و عدالت همگانی را جایگزین بی‌عدالتی‌ها-که نظم و آرامش اجتماعی را بر هم می‌زند-می‌نماید؛ در نتیجه اهل زمین از آرامش و ثبات برخوردار می‌گردند.

اگر می‌بینیم که امام از تصرف ظاهری در اداره امور جهان خودداری می‌کند، به واسطه عدم وجود شرایط و مقدمات لازم است و خودداری از تصرف ظاهری در امور، چیزی نیست که منحصر به حضرت حجت علیه السلام باشد، بلکه امامان پیشین نیز چنین بودند، چنانکه در تاریخ زندگانی حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) می‌بینیم که آن حضرت بیش از بیست و پنج سال در امور اجرایی دخالت و تصرف نکردند؛ در عین حال که از اولین لحظه ارتحال پیامبر گرامی اسلام واجد تمام شرایط زعامت جهان بشریت بودند و علاوه بر آن، از طرف خدا و پیامبر نیز به مقام ولایت و امامت بر مردم انتخاب شده بودند، لکن وقتی موضوع غصب خلافت پیش آمد، جامعه اسلامی به واسطه کوتاهی و سهل‌انگاری عده‌ای و نفاق و دشمنی عده‌ای دیگر از برکات وجود امام و رهبری معصوم، محروم ماند.

اگر امروز اجتماع ما از برکات تصرف مستقیم امام و حجت خدا محروم است، نه تنها مربوط به کوتاهی مسلمین صدر اسلام، بلکه به خاطر غفلت‌های جامعه خود ما نیز می‌باشد.

توضیح این که مسئول دخالت نکردن و تصرف نمودن ائمه اطهار (علیه السلام) در گذشته و حال، مردمی هستند که از اطاعت پیشوایان راستین اسلام سرباز زدند و به مخالفت با آنان برخاستند. امید است روزی فرا رسد که جامعه اسلامی و مردم جهان به این حقیقت پی‌برند که برای دست یافتن به عالی‌ترین مدارج تکامل انسانی، ناگزیرند از انسانی کامل و معصوم که واجد تمام شرایط رهبری در ابعاد مختلف زندگی انسان است، اطاعت و پیروی کنند؛ در این صورت است که زمینه و شرایط برای تصرف مستقیم حجت و ولی خدا فراهم می‌گردد و امام با اذن خداوند متعال ظاهر خواهد گشت و زمین را از عدل و قسط پر کند و ظلم و بیداد را از بین ببرد، چنانکه امیر المؤمنین (علیه السلام) پس از بیست و پنج سال کناره‌گیری از تصرف در امور مسلمانان، بعد از فراهم شدن شرایط، رسماً زمام امور را به دست گرفت و موفق گردید که در این مدت کوتاه زعامت و رهبری خود نمونه‌ای از حکومت قرآن و اسلام را برای همه مسلمانان و حتی برای جهان بشریت ترسیم کند.

^{۲۵۵} - موعود نامه فرهنگ الفبایی مهدویت مجتبی تونه ای ص ۱۲۰ به نقل از کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵؛ غیبه طوسی، ص ۱۷۷.

گر چه باشد گناهِ بسیارم
هر که ام ثامن الحجج دارم

هر که زین آستانه در بزند
نیست جایز در دگر بزند

ای خوش آن دل که بر زیارت او
سوی باب الجواد پر بزند

خوش تر آن مادحی که در حرمش
دم ز آل پیامبر بزند

زنگی ار رخ به خاک او شوید
نی عجب طعنه بر قمر بزند

کیست جز او که زائر خود را
از کرامت سه بار سر بزند؟

بی حساب است لطف و احسانش
پدر و مادرم به قربانش

زائرینی که دور این حرم اند
بین زوار کربلا علم اند

دردمندان کز او شفا گیرند
آسمانی دل و مسیح دم اند

همه عالم اگر شوند گدا
پیش لطف و عطاش باز کم اند

مرحوم محقق طوسی در «تجريد الاعتقاد» می‌گوید: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منّا.»^{۲۵۶}

وجود امام لطف و اتمام حجت بر بندگان است. خداوند به مقتضای حکمت خویش به وسیله انتخاب و نصب امام برای هدایت جامعه بشری، حجت را بر همگان تمام نمود؛ به طوری که آن را نعمت دانسته و اکمال دین را مربوط به آن می‌داند. لذا درباره روز غدیر-روز نصب امام (علیه السلام) می‌فرماید:

... أَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي ...^{۲۵۷}

اما اگر مردم از این نعمت خداوند منتفع نمی‌شوند و امام در امور اجرایی تصرف نمی‌کند، به واسطه سهل‌انگاری و کوتاهی خود آنها است. لذا بر تمام امت اسلام است که از خواب غفلت بیدار شوند و مقدمات حضور امام معصوم را در میان خود به وجود آورند تا از برکات کامل الهی برخوردار گردند.

وجود امام، منشأ خیر و برکت

بر حسب روایات و اخبار، وجود افراد مؤمن در بین مردم، منشأ خیر و برکت و موجب نزول باران و جلب منافع و دفع بسیاری از بلاها و خطرهای جامعه است، چنانکه در تفسیر آیه ۲۵۱ سوره بقره، از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ لِيُدْفِعَ بِنِ يَصَلِّيَ مِنْ شِيعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَصَلِّيَ وَ لَوْ اجْتَمَعُوا عَلَى تَرْكِ الصَّلَاةِ لَهَلَكُوا!»^{۲۵۸} به درستی که خداوند به واسطه نمازگزاران شیعه، بلا را از کسانی که نماز نمی‌خوانند، دفع می‌کند. زیرا اگر همه شیعیان نماز را ترک کنند، هلاک می‌گردند.

آنگاه حضرت نسبت به سایر احکام، مانند پرداخت زکات و حج گزاردن همین مطلب را می‌فرماید.

واضح است که وقتی وجود افراد مؤمن در اجتماع، چنین برکتی را به همراه داشته باشد، برکات وجود امام معصوم که ولی و حجت خدا بر مردم است، به مراتب بیشتر خواهد بود. زیرا امام و حجت خدا واسطه رسیدن فیض و برکت خداوند متعال به مردم و برطرف کننده بلاها از آنان است. چنانکه امام سجاد (علیه السلام) درباره برکات وجودی ائمه اطهار (علیه السلام) می‌فرماید:

ما کسانی هستیم که به واسطه ما آسمان بر فراز زمین نگهداری شده و زمین از هلاک نمودن اهلیش منع گردیده است. (رج به ح ۸)

حضرت در ادامه می‌فرماید: «و بنا ينزل الغيث و تنشر الرحمة و تخرج برکات الأرض.»^{۲۵۹}

^{۲۵۶} - كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ۲۸۵.

^{۲۵۷} - المائدة - ۳.

^{۲۵۸} - اصول کافی، ج ۲، ص ۴۵۱.

^{۲۵۹} - کمال الدین، ص ۲۰۷.

میهمانان این امام رئوف
غرق دریای رحمت و کرم‌اند

دوستانش ستارگان زمین
زائربینش چو کعبه محترم‌اند

کعبه با آن جلال، سنگ و گل است
این حرم مسجدالحرام دل است

یک جهان دل مقیم خاک درش
لحظه لحظه کرامت دگرش

این جگر پاره رسول خدا است
به چه تقصیر پاره شد جگرش

هیچ کس جز خدا نمی‌داند
که چه آمد امام ما به سرش

بر گل روی او به جای گلاب
ریخت اشک دو دیده پسرش

دل بسوزد برای آن پسری
که نگه کرد و داد جان پدرش

نالهِ از پرده جگر می‌کرد
گریه بر غربت پدر می‌کرد

پدر از سوز زهر پر می‌زد
نالهِ اش بر جگر شرر می‌زد

در این فراز از بیان امام، به برکاتی دیگر اشاره گردیده و نزول باران و انتشار رحمت خدا و خروج برکات زمین، از آثار وجودی ائمه اطهار (علیه السلام) شمرده شده است. این موضوع یک اصل قرآنی است؛ زیرا قرآن کریم می‌فرماید:

وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^{۲۶۰}

اگر اهل شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و تقوا پیشه می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنان می‌گشودیم؛ لکن (آن‌ها حق را) تکذیب کردند. ما هم آنان را به کيفر اعمالشان مجازات کردیم.

نکته‌ای که از این آیه می‌توان استفاده نمود این است که اهل شهرها و آبادی‌ها، تقوا را رعایت نکردند و حق را نیز انکار و تکذیب نمودند و سزاوار تنبیه و مجازات الهی گردیدند؛ لکن در عین حال مشاهده می‌کنیم که باران رحمت الهی ریزش می‌کند و برکات زمین از دل آن خارج می‌گردد و اهل زمین از آن بهره‌مند می‌شوند و این نمی‌شود مگر به واسطه وجود ائمه اطهار (علیه السلام) که مظهر قدس و تقوا و پرهیزکاری در زمین هستند. خداوند نه تنها به خاطر آنان برکاتش را از اهل زمین دریغ نمی‌کند، بلکه بلاها و آفات را نیز به واسطه کرامت و عظمت ائمه اطهار (علیه السلام) در پیشگاهش، از اهل زمین برطرف می‌کند و به انسان‌های گنهکار مهلت می‌دهد تا شاید به وسیله توبه و انابه به سوی خدا باز گردند؛ زیرا وجود ائمه معصومین همچون وجود پیامبر سبب خیر و برکت و رفع عذاب از امت است.^{۲۶۱}

«لو لا الحجة لساخت الارض باهلها» در این روایت چه مطلب مهمی به چشم می‌خورد؟

قبل از پرداختن به پاسخ به این نکته باید توجه داشت که این روایت به نحوی که در سؤال ذکر شده است در کتب روایی معتبر نقل نشده و البته روایات فراوانی قریب به این روایت وجود دارد، مثل این روایت که از امام صادق - علیه السلام - نقل شده است که قال قلت لابی عبدالله - علیه السلام - اتبقی الارض بغير امام قال لو بقیت الارض بغير امام لساخت؛ که راوی از امام - علیه السلام - سؤال می‌کند که آیا زمین بدون حجت باقی می‌ماند و حضرت در جواب می‌فرماید: اگر زمین خالی حجت شود، اهل خود را فرو می‌برد.^{۲۶۲} و از طرفی کلام اهل بیت - علیهم السلام - همانند قرآن دارای بطون متعدد می‌باشد و ما به اندازه فهم خود از آن بهره‌مند می‌شویم، لذا نکاتی را که از این روایت شریف، می‌توان استفاده کرد به صورت مختصر تقدیم می‌نماییم: مردم نیازمند امامت بوده، و لطف خداوند برای پاسخگویی به این نیاز می‌باشد و جای شک و تردیدی نیست که مردم به خودی خود قادر به راه یافتن به مسیر سعادت و خوشبختی نیستند و نیاز به کسانی دارند که در راه سعادت و خوشبختی را به آنها نشان دهند و آنها را با واقعیت و حقیقت زندگی دنیوی و اخروی آشنا کند و این نیاز در هر زمانی به لحاظ مقتضیات آن زمان متفاوت و بیشتر می‌شود، که خداوند چون نسبت به بندگان خود عنایت دارد و آنها را در برابر تسویلات و هجمه‌های شیطان تنها نمی‌گذارد از باب لطف و کرم، این نیاز را با ارسال رسولان خود و نصب اوصیاء آنان، برطرف کرده است و لذا از سنن الهی این است که از آغاز آفرینش بشر را تحت سرپرستی یک راهنما و رهبری قرار داده است و برای هر قوم و ملتی پیغمبری فرستاده که آن رسول، خلق خدا را از عذاب الهی ترسانیده و وصی او خلیفه و جانشین و امام پس از او و مردم را هدایت و راهنمایی و ایصال به مطلوب کرده است و به همین منطبق قوی آسمانی تمام حکماء و فلاسفه و خردمندان جهان معتقدند که بشر بدون رهبر و راهنما نبوده و نیست و نخواهد بود و در لسان شرع گفته شده زمین خالی از حجت نیست و هیچ وقت خالی از حجت نخواهد بود و بهترین شاهد صادق این حقیقت آیه مبارکه رعد است که می‌فرماید: برای هر قومی هادی وجود دارد و مفسرین گفته‌اند که این آیه درباره طلب معجزه کفار است، لذا حضرت صادق - علیه السلام - می‌فرماید: اگر در دنیا مردم به دو نفر تقلیل یابند، یکی از آنها امام و حجت خدا بر خلق است.^{۲۶۳}

۲۶۰ - الاعراف - ۹۶.

۲۶۱ - جلوه‌های پنهانی امام عصر (عج)، حسین علی پور، صص ۶۵-۷۱.

۲۶۲ - ثقه الاسلام کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

۲۶۳ - ثقه الاسلام کلینی، اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۷۹، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ ش.

هم پدر آه می کشید از دل
هم پسر ناله از جگر می زد

هم پدر چشم خویش را می بست
هم پسر دست غم به سر می زد

دیدنی بود لحظه ای که پدر
بوسه بر عارض پسر می زد

دیده گریبان و حجره در بسته
سینه سوزان و ناله آهسته

در غم آن ولیّ سبحانی
ریخت خون، چشم هر خراسانی

پای تابوت او به سینه زدند
خواهرانه؛ زنان نوغانی

همه با اشک دیده می کردند
جای معصومه اش گل افشانی

حیف! با دست دوستان در خاک
شد نهان آن جهان نورانی

عاقبت داد جان و راحت شد
میهمان غریب زندانی

هر دلی قطعه ای ز تربت او است
اشک «میثم» نثار غربت او است

(غلامرضا سازگار)

و هر گاه خداوند بخواهد ملتی را عذاب کند اول حجت خود را از می آنان می برد، چنان چه در اقوام پیشین مانند قوم عاد و قوم ثمود و رس و اصحاب ایکه و غیره، اول پیغمبران را بیرون می برد و بعد عذاب نازل می کند.

نکته دوم: اما غایت و سبب ذاتی برای ایجاد عالم است و بدون او جهان نابود می شود. وقتی خداوند متعال موجودات را بر اساس سلسله شرافت و خست و به نحو ابداع خلق کرد ابتداء پایین ترین آنها را از حیث خست و پستی که همان مواد عنصری، به خصوص عناصر ارضی که منبع خست و کثافت و بعد از لطافت بودند، خلق کرد. بعد از آن خداوند اراده فرمود تا موجوداتی را که در نهایت شرف و بزرگی هستند، خلق کند و آنها را سبب کمالی و غایی برای موجودات پست قرار دهد، لذا زمین را برای نبات و نبات را برای حیوان و حیوان را برای انسان خلق کرد و غایت و نهایت انسان را مقام امامت که همان انسان کامل باشد، قرار داد، انسان کاملی که سلطان این جهان است و خلیفه خدا بر روی زمین است و هر چه در این عالم وجود دارد برای او خلق شده است. و لذا چیزی که همه عالم برای او خلق شده است، اگر وجود نداشته باشد این عالم هم وجود نخواهد داشت و از درجه وجود ساقط می شود. خداوند متعال می فرماید: «هو الذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً» اوست کسی که هر چه در زمین است برای شما خلق کرده است.^{۲۶۴} چون انسان اشرف اکوان زمینی است و سبب و غایت برای وجود آن است و اگر انسان از روی زمین از بین برود جماد و نبات و حیوان همه مرتفع می شود و اگر حجت و امام هم از روی زمین از بین برود، تمام مردم از بین می روند، چون امام و حجت، غایت برای وجود انسان است. و غایت و غرض وجود امام، حصول امامت و زعامت نیست تا این که اگر کسی به او رجوع نکرد یا از نظرها غایب شد، غرض فوت شود. بلکه همانم به کمال رساندن انسان و راهنمایی او به سرچشمه هدایت و سعادت است که مردم در این زمان با پیروی هوا و هوس از نور الهی امام زمان (عج) محروم شده اند و اعمال شان حجاب برای آن نور رحمت هستند.^{۲۶۵}

نکته سوم: برای حجت مصادیق دیگری هم وجود دارد مثل عقل انسانی که یکی از حجت های خداوند بر خلق است ولی در این روایت مراد از حجت، امام است چون در روایات فراوان دیگری به جای لفظ حجت، لفظ امام آمده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم.

ابوحمره ثمالی از امام صادق - علیه السلام - نقل می کنند که: قال قلت له اتبقی الارض بغير امام قال لو بقیت الارض بغير امام ساعه لساخت؛^{۲۶۶} و همچنین از امام رضا - علیه السلام - نقل شده است که قال قلت له تکون الارض و لا امام فیها، فقال - علیه السلام - لا اذاً لساخت باهلها^{۲۶۷} و روایات دیگر.^{۲۶۸}

نکته چهارم: همان طور که قرآن وجود پیامبر - صلی الله علیه و آله - در بین مردم را موجب در امان ماندن آنها از عذاب الهی معرفی می کند.^{۲۶۹} ائمه - علیهم السلام - هم امان اهل زمین از عذاب و غضب الهی هستند و لذا این روایت بیان می دارد که اگر زمین از حجت خالی بماند دستگاه آفرینش به هم می خورد، و زمین اهل خود را فرو می برد و لذا امام محمد باقر - علیه السلام - فرمود: خداوند تبارک و تعالی ما را حجت خود در زمین و امان برای اهل آن قرار داد و هرگز زمین بدون حجت خدا نمی ماند و مادامی که حجت در بین اهل زمین باشد، زمین آنها را فرو نخواهد برد.^{۲۷۰}

منابعی برای مطالعه بیشتر

۱. رسائل عرفانی و فلسفی حکیم قانین، حکیم قانینی، ص ۵۳، انتشارات علمی فرهنگی، چ اول، تهران ۱۳۶۴.
۲. زمینه تفسیر قرآن، قدرت الله شاه مرادی، ناشر: افست، چ اول، تهران، ۱۳۶۱.
۳. مصلح جهان از دیدگاه قرآن، عباس راسخی، ص ۱۶۶، انتشارات مفید، چ اول، تهران

^{۲۶۴} - بقره، ۲۹.

^{۲۶۵} - ملاصدرا، شرح اصول کافی، ج ۲، صص ۴۷۸، ۴۸۹، ۵۰۴، ۵۰۷، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، چ اول، ۱۳۶۷ ش.

^{۲۶۶} - شیخ صدوق، اکمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۱، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ق.

^{۲۶۷} - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۲، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ ق.

^{۲۶۸} - شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۹۸، مکتبه الداوری، قم؛ و فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۹، انتشارات رضی، قم؛ و محمد بن جریر طبرسی، دلائل الامامه، ص ۲۳۱، دار الذخائر للمطبوعات، قم.

^{۲۶۹} - انفال، ۳۳.

^{۲۷۰} - شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۱، ص ۲۰۴، دار الکتب الاسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ق.

«قلب شاعر آب شد»

آمد از راه و کشید آرام عبا روی سرش
یعنی امروز است روز ناله‌های آخرش

هر قدم رفت و نشست و دست بر پهلو گرفت
می‌کشد خود را به سوی خانه مثل مادرش

روی خاک کوچه دنبالش اگر دقت کنی
بنگری آثاری از خاکی‌ترین بال و پرش

او زمین می‌خورد و می‌خندید بر حالش عدو
این هم ارثی بود که برده ز جدّ اطهرش

صحنه جان دادن او روضه مستوره شد
حجره در بسته می‌داند چه آمد بر سرش

بار دیگر صورت خاکی و دست و پا زدن
خادمش دید و ولی هرگز نمی‌شد باورش

یک بُنیّ گفت و از کام پسر بوسه گرفت
از مدینه بهر یاری زود آمد دلبرش

کربلا بابا رسید اما پسر افتاده بود
قلب شاعر آب شد در این دو بیت آخرش

هر چه قدر آغوش خود وا کرد اکبر جا نشد
تا که آخر در عبا پیچید جسم اکبرش ...

(قاسم نعمتی)

۲۲- وَ [السَّلَامُ عَلَيَّ] مَنْ خَطَبَتْ لَهُمُ الْخُطَبَاءُ

و [درود بر] افرادی که سخن‌وران برایشان خطبه‌ها خواندند

اعطای ۱۰ هزار سکه ولایت‌عهدی امام رضا (علیه السلام) به دعبل خزاعی

موضوع تشویق و تقدیر از افراد تأثیرگذار - که به‌نوعی موجب سرافرازی و و افتخار بودند- در میان بزرگان و امرا و خلفا رواج داشت. اینان با اهدای زر و سیم، یا خرقة و نشان ویژه، مورد تفقد و تحسین قرار می‌گرفتند. مأمون ملعون، از محبوبیتی که امام هشتم (علیه السلام) در بین مردم داشت، همواره بیم‌ناک بود. بنابراین در یک اقدام جسورانه، مقدمات سفر آن حضرت را از مدینه به مرو فراهم ساخت.

دعبل خزاعی، پس از خالی شدن مدینه از نور وجود آن حضرت، به یاد مظلومیت خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) در ۲ قرن گذشته افتاد و جفاها و ظلم‌ها و حق‌کشی‌هایی را که بنی امیه و بنی عباس، علیه آنان روا داشتند، به سوز درونی خود، با قصیده جاودانه «مدارس آیات» ظاهر کرد.

دعبل چون از سرودن آن شعر، فراغت یافت، با خود عهد کرد که قصیده‌اش را نخستین بار برای امام رضا (علیه السلام) بخواند. پس آماده سفر خراسان شد. بر پایه گفته‌های برخی از مورخان، دعبل خواندن چکامه خود را در پیش‌گاه امام رضا (علیه السلام) از این بیت آغاز کرد: «مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةِ ...؛ ... خانه‌هایی که ستم‌گران سرکش ویرانشان کردند، نه گذر روزها و سال‌ها. بیرسم: کجایند کسانی که دست بیدادگر، غربت آنان را منتشر ساخته است؟ کجایند شاخه‌های درخت نبوت که دست‌های جفاکار، آن‌ها را شکسته و هر یک را به سویی افکنده است؟ اگر در نمازهای خود، خداوند را به نام آنان نخوانیم، نمازمان را قبول نمی‌کند. ای فاطمه! اگر یاد می‌کردی که روزی حسین (علیه السلام) تو در کنار شط جاری فرات، لب‌تشنه جان خواهد داد، بی‌دریغ بر چهره می‌کوفتی و سیل اشک از دیده روان می‌نمودی. فاطمه! برخیز و مویه کن بر گورهای غریبی که در کوفه، مدینه و فح است. درود و سلام بر آن‌ها باد. گریه کن بر مزار غریب آن پاک‌نهاد، امام موسی الکاظم (علیه السلام) در بغداد که خداوند او را در غرفه‌های بهشتی جای داده است.

چون دعبل به این فراز قصیده رسید، امام به او فرمود: آیا می‌خواهی در این جا، ۲ بیت به قصیده تو بیفزایم؟ تا شجرت کامل گردد؟

دعبل جواب داد: آری؛ ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم).

حضرت این ۲ بیت را فرمودند: «مویه کن بر قبر غریبی که در طوس است و از این مصیبت که تا صبح حشر دل‌ها را در آتش اندوه می‌گذارد؛ تا آن که خداوند حضرت قائم (عجل الله فرجه) را برانگیزد و او بار سنگین دردها و رنج‌ها را از دوش ما بردارد.»

چون دعبل از قرائت قصیده‌اش فارغ شد، امام ۳ بار آفرین گفتند.^{۲۷۱}

^{۲۷۱} - ترجمه اشعار برگرفته از مصطفی قلی زاده، دعبل خزاعی، ص ۸۲-۶۳.

«... پسر رسید»

با سینه‌ای که آتش از آن شعله می‌کشید
ناله برای کشته دیوار و در کشید

او بود و خاک حجره و یک ناله ضعیف
آری نفس نفس زدنش تا سحر کشید

یک روزه زهر بر دل زارش اثر نمود
گاه سحر به جانب جانانه پر کشید

در انتظار آمدن میوه دلش
پا را به سوی قبله چنان محتضر کشید

سینه‌زنان دریده‌گریبان پسر رسید
دستی به روی ماه کبود پدر کشید

شمس الشَّموس روی زمین اوفتاده و
فریاد ای پدر ز دل خود قمر کشید

آه از دمی که زینب کبرای غم نصیب
آمد تن امام زمانش به بر کشید

با دست زخم خورده خود دختر علی
تیر شکسته از تن ارباب در کشید

گل مانده بود در وسط تیغ و نیزه‌ها
آمد ز پای ساقه یاسش تبر کشید

(حسن لطفی)

۱۳- کشف، کشف الغمه عن أبي الصلت الهروي قال: دخل دعبل بن علي الخزاعي على الرضا ع بمرور فقال له يا ابن رسول الله إني قد قلت فيكم قصيدة و آليت على نفسي أن لا أنشدها أحداً قبلك فقال الرضا ع هاتها فأنشد

تَجَاوِبِنَ بِالْأَرْثَانِ وَ الزَّفَرَاتِ
نَوَائِحُ عَجْمِ اللَّفْظِ وَ النَّطْفَاتِ
يُخْبِرُنَ بِالْأَنْفَاسِ عَن سِرِّ أَنْفُسِ
أَسَارَى هَوَى مَاضٍ وَ آخِرِ آتِ
فَأَسْعَدَنَ أَوْ أَسْعَفَنَ حَتَّى تَقَوَّصَتْ
صُفُوفُ الدُّجَى بِالْفَجْرِ مِنْهَزِمَاتِ
عَلَى الْعَرَصَاتِ الْخَالِيَاتِ مِنَ الْمَهَا
سَلَامُ شَجِّ صَبٍّ عَلَى الْعَرَصَاتِ
فَعَهْدِي بِهَا خُضْرَ الْمَعَاهِدِ مَأْلَفًا
مِنَ الْعَطِرَاتِ الْبَيْضِ وَ الْخَفَرَاتِ
لِيَالِي يُعَدِّينَ الْوِصَالَ عَلَى الْقَلْبَى
وَ يُعْدِي تَدَانِينَا عَلَى الْعَرَبَاتِ
وَ إِذْ هُنَّ يَلْحَظُنَّ الْعَيْونَ سَوَافِرًا
وَ يَسْتُرْنَ بِالْأَيْدِي عَلَى الْوَجَنَاتِ
وَ إِذْ كُلُّ يَوْمٍ لِي بِلِحْظِي نَشْوَةٌ
يَبِيْتُ بِهَا قَلْبِي عَلَى نَشَوَاتِ
فَكَمْ حَسْرَاتٍ هَاجَهَا بِمَحْسَرٍ
وُقُوفِي يَوْمَ الْجَمْعِ مِنْ عَرَاقَاتِ
أَلَمْ تَرَ لِلْأَيَّامِ مَا جَرَّ جَوْرُهَا
عَلَى النَّاسِ مِنْ نَقْضٍ وَ طُولِ شَتَاتِ
وَ مِنْ دَوْلِ الْمُسْتَهْزِئِينَ وَ مِنْ عَدَا
بِهِمْ طَالِبًا لِلنُّورِ فِي الظُّلُمَاتِ
فَكَيْفَ وَ مِنْ أَنِّي يَطَالِبُ زُلْفَةَ
سِوَى حُبِّ أَبْنَاءِ النَّبِيِّ وَ رَهْطِهِ
وَ هِنْدٍ وَ مَا أَدَّتْ سُمِيَّةُ وَ ابْنُهَا
هُمُ نَفَضُوا عَهْدَ الْكِتَابِ وَ قَرَضَهُ
وَ لَمْ تَكُ إِلَّا مِحْنَةً كَشَفْتَهُمْ
تُرَاثٍ بِلَا قُرْبَى وَ مُلْكٍ بِلَا هُدَى
رَزَايَا أَرْتَنَا خُضْرَةَ الْأَفْقِ حُمْرَةً
وَ مَا سَهَلْتُ تِلْكَ الْمَذَاهِبُ فِيهِمْ
وَ مَا قِيلُ أَصْحَابِ السَّقِيْفَةِ جَهْرَةً
وَ لَوْ قَلَدُوا الْمُوصَى إِلَيْهِ أُمُورَهَا
أَحِي خَاتِمَ الرُّسُلِ الْمُصَفَّى مِنَ الْقَدَى
فَإِنْ جَحَدُوا كَانَ الْعَدِيرُ شَهِيدَهُ
وَ آيٌ مِنَ الْقُرْآنِ تَتْلَى بِفَضْلِهِ
وَ عَزٌّ خِلَالِ أَدْرَكَتَهُ بِسَبْقِهَا
مَنَاقِبُ لَمْ تُدْرِكْ بِخَيْرٍ وَ لَمْ تُنَلِّ
نَجِيٍّ لِحَبْرِيْلِ الْأَمِينِ وَ أَنْتُمْ
بَكَيْتُمْ لِرَسْمِ الدَّارِ مِنْ عَرَاقَاتِ

«به سر نیزه نرفته سر تو»

پر اشک است دو چشم تر تو
شده وقت نفس آخر تو

در دل حجره زمین افتاده
به روی خاک چرا پیکر تو؟!

مرغ بسمل شدی و بال زدی
خاک حجره است به روی پر تو

آن قدر فاطمه گفتی، آمد
و شده سینه زنت مادر تو

خواهرت نیست کنارت اما
هتک حرمت نشده خواهر تو

گریه می کرد کنار تو جواد
خوب شد آمده او در بر تو

جگرت پاره تنت سالم بود
هست در دست تو انگشتر تو

گر چه از زهر گلویت می سوخت
پاره پاره نشده حنجر تو

سر تو در بدنت باقی ماند
به سر نیزه نرفته سر تو ...

(مجتبی شکریان همدانی)

وَ بَانَ عُرَى صَبْرِي وَ هَاجَتْ صَبَابَتِي
 مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ
 لِأَلِّ رَسُولِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنْى
 دِيَارٍ لِعَبْدِ اللَّهِ بِالْخَيْفِ مِنْ مَنْى
 دِيَارٍ عَلَى وَ الْحُسَيْنِ وَ جَعْفَرٍ
 دِيَارٍ لِعَبْدِ اللَّهِ وَ الْفَضْلِ صُنُوهِ
 وَ سِبْطَى رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنَى وَصِيهِ
 مَنَازِلُ وَحَى اللَّهِ يَنْزِلُ بَيْنَهَا
 مَنَازِلُ قَوْمٍ يَهْتَدَى بِهَدَاهُمْ
 مَنَازِلُ كَانَتْ لِلصَّلَاةِ وَ لِلتَّقَى
 مَنَازِلُ لَا تَيْمُّ بِحُلِّ بَرَبْعِهَا
 دِيَارٌ عَفَاها جَوْرٌ كُلُّ مَنْابِذٍ
 قِفَا نَسْأَلِ الدَّارَ الَّتِي خَفَّ أَهْلُهَا
 وَ آيْنَ الْأَوْلَى شَطَّتْ بِهِمْ غُرْبَةُ النَّوَى
 هُمْ أَهْلُ مِيرَاثِ النَّبِيِّ إِذَا اعْتَزَوْا
 إِذَا لَمْ تُنَاجِ اللَّهَ فِي صَلَوَاتِنَا
 مَطَاعِيمٌ لِلْأَعْسَارِ فِي كُلِّ مَشْهَدٍ
 وَ مَا النَّاسُ إِلَّا غَاصِبٌ وَ مُكْذَبٌ
 إِذَا ذَكَرُوا قَتْلَى بَدْرٍ وَ خَيْبَرَ
 فَكَيْفَ يُحِبُّونَ النَّبِيَّ وَ رَهْطَهُ
 لَقَدْ لَآيَنُوهُ فِي الْمَقَالِ وَ أَضْمَرُوا
 فَإِنْ لَمْ يَكُنْ إِلَّا بِقُرْبَى مُحَمَّدٍ
 سَقَى اللَّهُ قَبْرًا بِالْمَدِينَةِ غَيْثَهُ
 نَبِيُّ الْهُدَى صَلَّى عَلَيْهِ مَلِيكُهُ
 وَ صَلَّى عَلَيْهِ اللَّهُ مَا ذَرَّ شَارِقٌ
 أ فَاطِمٌ لَوْ خِلَتْ الْحُسَيْنِ مُجَدَّلًا
 إِذَا لِلطَّمْتِ الْخَدَّ فَاطِمٌ عِنْدَهُ
 أ فَاطِمٌ قَوْمِي يَا ابْنَةَ الْخَيْرِ وَ أَنْدَبِي
 قُبُورٌ بِكُوفَانَ وَ أُخْرَى بِطَيْبَةَ
 وَ أُخْرَى بِأَرْضِ الْجَوْزْجَانِ مَحَلَّهَا
 وَ قَبْرٌ بِبَغْدَادَ لِنَفْسِ زَكِيَّةٍ

رُسُومٌ دِيَارٍ قَدْ عَفَتْ وَ عَرَاتٍ
 وَ مَنْزِلٌ وَحَى مُفْرِ الْعَرَصَاتِ
 وَ بِالْبَيْتِ وَ التَّعْرِيفِ وَ الْجَمَرَاتِ
 وَ لِلسَّيِّدِ الدَّاعِي إِلَى الصَّلَوَاتِ
 وَ حَمْرَةَ وَ السَّجَّادِ ذِي الثَّفَنَاتِ
 نَجِيَّ رَسُولِ اللَّهِ فِي الْخَلَوَاتِ
 وَ وَارِثِ عِلْمِ اللَّهِ وَ الْحَسَنَاتِ
 عَلَى أَحْمَدِ الْمَذْكُورِ فِي الصَّلَوَاتِ
 فَيُؤْمِنُ مِنْهُمْ زَلَّةُ الْعَشْرَاتِ
 وَ لِلصَّوْمِ وَ التَّطَهِيرِ وَ الْحَسَنَاتِ
 وَ لَا ابْنَ صُهَيْكٍ فَاتِكِ الْحُرْمَاتِ
 وَ لَمْ تَعْفُ لِلْأَيَّامِ وَ السَّنَوَاتِ
 مَتَى عَهْدُهَا بِالصَّوْمِ وَ الصَّلَوَاتِ
 أَفَانِينَ فِي الْأَفْطَارِ مُفْتَرِقَاتِ
 وَ هُمْ خَيْرٌ سَادَاتٍ وَ خَيْرٌ حَمَاهِ
 بِأَسْمَائِهِمْ لَمْ يَقْبَلِ الصَّلَوَاتِ
 لَقَدْ شَرَّفُوا بِالْفَضْلِ وَ الْبَرَكَاتِ
 وَ مُضْطَعِنٌ ذُو إِحْنَةٍ وَ تِرَاتٍ
 وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ أُسْبَلُوا الْعَبْرَاتِ
 وَ هُمْ تَرَكَوا أَحْشَاءَهُمْ وَ عَرَاتٍ
 قُلُوبًا عَلَى الْأَحْقَادِ مُنْطَوِيَاتِ
 فَهَاشِمٌ أَوْلَى مِنْ هِنٍ وَ هَنَاتِ
 فَقَدْ حَلَّ فِيهِ الْأَمْنُ بِالْبَرَكَاتِ
 وَ بَلَغَ عَنَّا رُوحَهُ التَّحَفَاتِ
 وَ لَاحَتْ نَجُومُ اللَّيْلِ مُبْتَدِرَاتِ
 وَ قَدْ مَاتَ عَطْشَانًا بِشَطِّ قُرَاتِ
 وَ أُجْرِبَتْ دَمْعَ الْعَيْنِ فِي الْوَجَنَاتِ
 نَجُومٌ سَمَاوَاتٍ بِأَرْضِ فَلَاءِ
 وَ أُخْرَى بِفَخٍّ نَالَهَا صَلَوَاتِي
 وَ قَبْرٌ بِبَاخْمَرِي لَدَى الْغُرْبَاتِ
 تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْعُرْفَاتِ

«تابوت یک پروانه خاکستری»

امروز آقا بی تو، جور دیگری بود

حتی نگاه یاس‌ها، نیلوفری بود

خورشید مثل پنج‌شنبه پا نمی‌شد

انگار بین رخت‌خوابش بستری بود

برشانه‌های شمع‌ها در اول صبح

تابوت یک پروانه خاکستری بود

وضعیت آب و هوا مثل همیشه

مثل هوای جمعه پشت سری بود

در چشم‌هایم التماس آخرینم

ما را به سمت «چشم‌هایت می‌بری» بود

(علی‌اکبر لطیفیان)

وَ قَبْرٍ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ
 إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا
 عَلَيَّ بِنُ مُوسَى أَرْشَدَ اللَّهُ أَمْرَهُ
 فَأَمَّا الْمُمِضَاتُ الَّتِي لَسْتُ بِالْعَا
 قُبُورٍ بِبَطْنِ النَّهْرِ مِنْ جَنْبِ كَرِبَاءَ
 تَوْفُوا عَطَاشًا بِالْفُرَاتِ فَلَيْتَنِي
 إِلَى اللَّهِ أَشْكُو لَوْعَةً عِنْدَ ذِكْرِهِمْ
 أَحَافٍ بِأَنْ أَزْدَارَهُمْ فَتَشَوْقَنِي
 تَعَشَاهُمْ رَبِّبَ الْمُنُونِ فَمَا تَرَى
 خَلَا أَنْ مِنْهُمْ بِالْمَدِينَةِ عُسْبَةَ
 قَلِيلَةَ زُورٍ سِوَى أَنْ زُورًا
 لَهُمْ كُلَّ يَوْمٍ تُرْبَةٌ بِمَضَاجِعَ
 تَنَكَّبَتْ لَأَوَاءِ السِّنِينَ جَوَارَهُمْ
 وَقَدْ كَانَ مِنْهُمْ بِالْحِجَازِ وَ أَرْضِهَا
 حَمَى لَمْ تَزُرْهُ الْمُدْنِيَاتُ وَ أَوْجَهُ
 إِذَا وَرَدُوا خَيْلًا بِسُمْرٍ مِنَ الْقَنَا
 فَإِنْ فَخِرُوا يَوْمًا أَتَوْا بِمُحَمَّدٍ
 وَ عَدُّوا عَلِيًّا ذَا الْمَنَاقِبِ وَ الْعَلَى
 وَ حَمْرَةَ وَ الْعَبَّاسَ ذَا الْهَدْيِ وَ التَّقَى
 أَوْلِيكَ لَا مَلْفُوحُ هِنْدٍ وَ حِزْبِهَا
 سَتَسْأَلُ تَيْمَّ عَنْهُمْ وَ عَدِيَّهَا
 هُمْ مَنَعُوا الْآبَاءَ عَنْ أَخْذِ حَقِّهِمْ
 وَ هُمْ عَدَلُوهَا عَنْ وَصِيِّ مُحَمَّدٍ
 وَلِيَّهُمْ صَنُو النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
 مَلَامَكَ فِي آلِ النَّبِيِّ فَإِنَّهُمْ
 تَخَيَّرْتَهُمْ رُشْدًا لِنَفْسِي إِنَّهُمْ
 نَبَذْتُ إِلَيْهِمْ بِالْمُودَةِ صَادِقًا
 فَيَا رَبِّ زِدْنِي فِي هَوَايَ بَصِيرَةً
 سَابِكِيهِمْ مَا حَجَّ لِلَّهِ رَاكِبٌ
 وَ إِنِّي لَمَوْلَاهُمْ وَ قَالَ عَدُوَّهُمْ
 بِنَفْسِي أَنْتُمْ مِنْ كُهُولٍ وَ فِتْيَةٍ

أَلَحَّتْ عَلَى الْأَحْشَاءِ بِالزَّفَرَاتِ
 يُفْرَجُ عَنَّا الْعَمَّ وَ الْكُرْبَاتِ
 وَ صَلَّى عَلَيْهِ أَفْضَلَ الصَّلَوَاتِ
 مَبَالِغَهَا مِنِّي بِكُنْهِ صِفَاتِ
 مَعْرَسَهُمْ مِنْهَا بِشَطِّ فُرَاتِ
 تُوَفِّيتُ فِيهِمْ قَبْلَ حِينِ وَفَاتِي
 سَفَقْتَنِي بِكَاسِ التُّكْلِ وَ الْفَطْعَاتِ
 مَصَارِعُهُمْ بِالْجَزَعِ فَالِنَخَلَاتِ
 لَهُمْ عَقْرَةٌ مَغْشِيَةَ الْحَجَرَاتِ
 مَدِينِينَ أَنْضَاءَ مِنَ اللَّزْبَاتِ
 مِنَ الصَّبْعِ وَ الْعِقْبَانِ وَ الرَّخَمَاتِ
 ثَوَّتْ فِي نَوَاحِي الْأَرْضِ مُفْتَرِقَاتِ
 وَ لَا تَصْطَلِيهِمْ جَمْرَةُ الْجَمَرَاتِ
 مَعَاوِيرُ نَجَارُونَ فِي الْأَزْمَاتِ
 تُضِيءُ لَدَى الْأَسْتَارِ وَ الظُّلَمَاتِ
 مَسَاعِيرَ حَرْبٍ أَقْحَمُوا الْعَمَرَاتِ
 وَ جِبْرِيلَ وَ الْفُرْقَانَ وَ السُّورَاتِ
 وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ خَيْرَ بَنَاتِ
 وَ جَعْفَرًا الطَّيَّارَ فِي الْحُجُبَاتِ
 سَمِيَّةَ مِنْ نَوَكَى وَ مِنْ قَدْرَاتِ
 وَ بَيْعَتَهُمْ مِنْ أَفْجَرِ الْفَجَرَاتِ
 وَ هُمْ تَرَكُوا الْأَبْنََاءَ رَهْنَ شَتَاتِ
 فَبَيْعَتَهُمْ جَاءَتْ عَنِ الْعَدْرَاتِ
 أَبُو الْحَسَنِ الْفَرَّاجَ لِلْعَمَرَاتِ
 أَحِبَّائِي مَا دَامُوا وَ أَهْلُ ثِقَاتِي
 عَلَى كُلِّ حَالٍ خَيْرَةَ الْخَيْرَاتِ
 وَ سَلَّمْتُ نَفْسِي طَائِعًا لَوْلَاتِي
 وَ زِدْ حُبَّهُمْ يَا رَبِّ فِي حَسَنَاتِي
 وَ مَا نَاحَ قُمْرِيٌّ عَلَى الشَّجَرَاتِ
 وَ إِنِّي لَمَحْزُونٌ بِطُولِ حَيَاتِي
 لِفَكِّ عَتَاهٍ أَوْ لِحَمْلِ دِيَاتِ

«فردا به لطف چشم شما دعبلم کنند»

باید به قد عرش خدا، قابلم کنند
شاید به خاک پای شما، نازلیم کنند

دل می‌کنم از آن که دل از تو بریده است
دل می‌دهم دست تو تا بی‌دلیم کنند

امشب کمیت شعرم اگر لنگ می‌زند به
فردا به لطف چشم شما دعبلم کنند

ایمان راستین هزاران رسول را
آمیخته اگر که در آب و گلم کنند

شاید خدا بخواهد و با گوشه چشمتان
بر رتبه غلامی‌تان نائلم کنند

وقتی سرشت آب و گلم را ازل خدا
بر آن نوشت رعیت سلطان ارتضا

در هشتمین دمی که خدا بر زمین دمید
بوی بهشت هفتم او ناگهان وزید

از شش جهت نسیم خبر داد و بعد از آن
از پنجره صدای اذان خدا رسید

چار عنصر از ولادت او جان گرفته اند
یعنی زمین به یمن وجودش نفس کشید

از صلب سومین گل سرخ خدا، حسین
ایران گرفته بوی دو آلاله سپید

از هشت بی‌خود این همه پایین نیامدم
یک حرف بیش‌تر چه کسی از خدا شنید؟!؟

توحید، حرف محوری دین انبیا است
شرط رضا به حکم‌آنا من شروطها است

...

(محسن عرب خالقی)

وَ لِلْخَيْلِ لَمَّا قَيَّدَ الْمَوْتَ خَطُوهَا
 أَحِبُّ قِصَى الرَّحِمِ مِنْ أَجْلِ حَبِّكُمْ
 وَ أَكْثَمُ حَبِّكُمْ مَخَافَةُ كَاشِحِ
 فَيَا عَيْنَ بَكِيهِمْ وَ جُودِي بَعْبَرَهُ
 لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعِيهَا
 أَلَمْ تَرَ أَنِّي مُدُّ ثَلَاثُونَ حِجَّةً
 أَرَى فِيئْتَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا
 وَ كَيْفَ أَدَاوِي مِنْ جَوَى بِي وَ الْجَوَى
 وَ آلُ زِيَادٍ فِي الْحَرِيرِ مَصُونَةٌ
 سَابِكِيهِمْ مَا ذَرَّ فِي الْأُفُقِ شَارِقٌ
 وَ مَا طَلَعَتْ شَمْسٌ وَ حَانَ غُرُوبُهَا
 دِيَارُ رَسُولِ اللَّهِ أَصْبَحْنَ بَلْقَعًا
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ تَدْمَى نُحُورُهُمْ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ يُسْبِي حَرِيمُهُمْ
 إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَيَّ وَاتْرِبِيهِمْ
 فَلَوْ لَا الَّذِي أَرْجُوهُ فِي الْيَوْمِ أَوْ عَدِ
 خُرُوجِ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ خَارِجٌ
 يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَ بَاطِلٍ
 فَيَا نَفْسُ طَيِّبِي ثُمَّ يَا نَفْسُ فَاْبْشِرِي
 وَ لَا تَجْزَعِي مِنْ مَدَّةِ الْجُورِ إِبْنِي
 فَيَا رَبَّ عَجَلْ مَا أَوْمَلُ فِيهِمْ
 فَإِنَّ قَرَبَ الرَّحْمَنِ مِنْ تِلْكَ مَدَّتِي
 شَفِيئْتُ وَ لَمْ أَتْرُكْ لِنَفْسِي عُصَّةً
 فَإِنِّي مِنَ الرَّحْمَنِ أَرْجُو بِحَبِّهِمْ
 عَسَى اللَّهُ أَنْ يَرْتَاخَ لِلْخَلْقِ إِنَّهُ
 فَإِنَّ قُلْتُ عَرَفًا أَنْكَرُوهُ بِمُنْكَرٍ
 تَقَاصَرَ نَفْسِي دَائِمًا عَنْ جِدَالِهِمْ
 أَحَاوِلُ نَقْلَ الصِّمِّ عَنْ مُسْتَقْرَّهَا
 فَحَسْبِي مِنْهُمْ أَنْ أَبُوءَ بِعُصَّةِ
 فَمِنْ عَارِفٍ لَمْ يَنْتَفِعْ وَ مَعَانِدِ
 كَانَتْ بِالْأَضْلَاعِ قَدْ ضَاقَ ذَرْعُهَا

فَأَطْلَقْتُمْ مِنْهُنَّ بِالذَّرَبَاتِ
 وَ أَهْجُرُ فِيكُمْ زَوْجَتِي وَ بَنَاتِي
 عَيْنِيدٍ لِأَهْلِ الْحَقِّ غَيْرِ مُوَاتٍ
 فَقَدْ أَنْ لِلتَّسْكَابِ وَ الْهَمَلَاتِ
 وَ إِنِّي لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَقَاتِي
 أَرْوَحُ وَ أُعْدُو دَائِمَ الْحَسَرَاتِ
 وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فِيئْتِهِمْ صَفَرَاتِ
 أُمِيَّةِ أَهْلِ الْكُفْرِ وَ اللَّعْنَاتِ
 وَ آلُ رَسُولِ اللَّهِ مِنْهُتِكَاتِ
 وَ نَادَى مُنَادٍ الْخَيْرُ بِالصَّلَوَاتِ
 وَ بِاللَّيْلِ أَبْكِيهِمْ وَ بِالْعَدَوَاتِ
 وَ آلُ زِيَادٍ تَسْكُنُ الْحُجْرَاتِ
 وَ آلُ زِيَادٍ رَبَّةُ الْحَجَلَاتِ
 وَ آلُ زِيَادٍ آمَنُوا السَّرَبَاتِ
 أَكْفَأَ عَنِ الْوَتَارِ مُنْقَبِضَاتِ
 تَقَطَّعَ نَفْسِي أَثْرَهُمْ حَسَرَاتِ
 يَقُومُ عَلَى اسْمِ اللَّهِ وَ الْبَرَكَاتِ
 وَ يُجْزِي عَلَى النِّعْمَاءِ وَ النِّقَمَاتِ
 فَغَيْرُ بَعِيدٍ كُلُّ مَا هُوَ آتٍ
 أَرَى قُوَّتِي قَدْ أَذْنَتْ بِبَنَاتِ
 لِأَشْفِي نَفْسِي مِنْ أَسَى الْمَحَنَاتِ
 وَ آخَرَ مِنْ عُمْرِي وَ وَقْتِ وَقَاتِي
 وَ رَوَيْتُ مِنْهُمْ مُنْصَلِي وَ قَنَاتِي
 حَيَاةً لَدَى الْفِرْدَوْسِ غَيْرَ تَبَاتِي [بِتَاتِ]
 إِلَى كُلِّ قَوْمٍ دَائِمَ اللَّحْظَاتِ
 وَ عَطَّوْا عَلَى التَّحْقِيقِ بِالشُّبُهَاتِ
 كَفَانِي مَا أَلْقَى مِنَ الْعَبْرَاتِ
 وَ إِسْمَاعَ أَحْجَارٍ مِنَ الصَّلَدَاتِ
 تَرَدَّدَ فِي صَدْرِي وَ فِي لَهْوَاتِي
 تَمِيلُ بِهِ الْأَهْوَاءُ لِلشَّهَوَاتِ
 لِمَا حَمَلْتُ مِنْ شِدَّةِ الزَّفَرَاتِ

«طعم دعای سحر»

شکر صد بار خدا را که سعادت دارم
فرصت آمدن و عرض ارادت دارم

باز در کسوت یک عبد گدا آمده‌ام
من از این جامه، به تن، خلعت شهرت دارم

دست من نیست اگر بی سر و پا آمده‌ام
دست من نیست اگر شوق زیارت دارم

قصه پنجره فولاد و مرا می‌دانی
من به بوسیدن این پنجره، عادت دارم

در این می‌کده، خیمه زده‌ام، شاهد باش
دست امید به دامان اجابت دارم

این دل مرده من، زندگی‌اش دست شما است
من خودم خوب به این نکته عنایت دارم

معجزه از تو عجیب است مگر؟! من حتی
به گدایان تو هم، چشم کرامت دارم

حاجتم را ندهی، پیش خودم خواهم گفت
او مرا خواسته، پیدا است که قیمت دارم!

«داشتم کنج حرم جامعه را می‌خواندم»
این سلامی است که تا صبح قیامت دارم

پدرم گفت تو هم خادم این آقا باش
خادمی کردم و عمری است که عزت دارم

خوش تر از طعم عسل، طعم دعای سحر است
با همین زمزمه‌ها، راه به رحمت دارم

شرط آن سلسله زرد تو را یادم هست
هر چه دارم، من از آن شرط ولایت دارم

(وحید محمدی)

أَلَمَّا وَصَلَ إِلَى قَوْلِهِ وَ قَبْرٍ بَبْغَدَادَ قَالَ عَ لَهُ أ فَلَأ أَلْحَقُ لَكَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ بَيْتَيْنِ بِهِمَا تَمَامُ قَصِيدَتِكَ قَالَ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ
 وَ قَبْرٍ بَطُوسٍ وَ الَّذِي يَلِيهِ قَالَ دِعْبِلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَنْ هَذَا الْقَبْرُ بَطُوسٍ فَقَالَ عَ قَبْرِي وَ لَا تَنْقُضِي الْأَيَّامَ وَ السَّنُونَ حَتَّى تَصِيرَ
 طُوسٌ مُخْتَلَفٌ شِيعَتِي فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفُورًا لَهُ وَ نَهَضَ الرِّضَاعُ وَ قَالَ لَا تَبْرَحْ وَ أَنْفَذَ إِلَى
 صُرَّةٍ فِيهَا مِائَةٌ دِينَارٍ ٢٧٢ إِلَى آخِرِ مَا رَوَاهُ الصَّدُوقُ رَحْمَةً لِلَّهِ عَلَيْهِ مِنَ الْقِصَّةِ. ٢٧٣

حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ هِشَامِ الْمُؤَدَّبِ وَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْوَرَّاقُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَا حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ
 هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ عَبْدِ السَّلَامِ بْنِ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: دَخَلَ دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ الْخَزَاعِيُّ رَهَ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا
 عَ بِمَرَوْ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَ إِيَّيْ قَدْ قُلْتُ فِيكَ قَصِيدَةً وَ آيَتٌ عَلَى نَفْسِي أَنْ لَا أُنشِدَهَا أَحَدًا قَبْلَكَ فَقَالَ عَ هَاتِيهَا فَأَنْشِدْهُ
 مَدَارِسُ آيَاتٍ خَلَّتْ مِنْ تِلَاوَةٍ

فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صِفْرَاتٍ

بَكَى أَبُو الْحَسَنِ الرِّضَاعُ وَ قَالَ لَهُ صَدَقْتَ يَا خَزَاعِيُّ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ

إِذَا وَتَرُوا مَدُّوا إِلَى وَاتِرِيهِمْ

أُكْفَا عَنِ الْأَوْتَارِ مُنْقَبِضَاتٍ

جَعَلَ أَبُو الْحَسَنِ (عليه السلام) يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ وَ يَقُولُ أَجَلٌ وَ اللَّهُ مُنْقَبِضَاتٍ فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى قَوْلِهِ

لَقَدْ خِفْتُ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعْيِهَا

وَ إِيَّيْ لَأَرْجُو الْأَمْنَ بَعْدَ وَقَاتِي

قَالَ الرِّضَا (عليه السلام) أَمِنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْفَرَعِ الْأَكْبَرِ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى قَوْلِهِ

وَ قَبْرٍ بَبْغَدَادَ لِنَفْسِ زَكِيَّةٍ

تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَنُ فِي الْغُرَفَاتِ

قَالَ لَهُ الرِّضَا (عليه السلام) أ فَلَأ أَلْحَقُ لَكَ بِهَذَا الْمَوْضِعِ بَيْتَيْنِ بِهِمَا تَمَامُ قَصِيدَتِكَ فَقَالَ بَلَى يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَقَالَ (عليه السلام)

وَ قَبْرٍ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ

تَوَقَّدُ فِي الْأَحْشَاءِ بِالْحُرْقَاتِ

إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللَّهُ قَائِمًا

يُفْرَجُ عَنَّا الْهَمُّ وَ الْكُرْبَاتِ

فَقَالَ دِعْبِلُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! هَذَا الْقَبْرُ الَّذِي بَطُوسٍ قَبْرٌ مِنْهُ هُوَ فَقَالَ الرِّضَاعُ قَبْرِي وَ لَا تَنْقُضِي الْأَيَّامَ وَ اللَّيَالِي حَتَّى تَصِيرَ طُوسٌ
 مُخْتَلَفٌ شِيعَتِي وَ زُوَارِي أَلَا فَمَنْ زَارَنِي فِي غُرْبَتِي بَطُوسٌ كَانَ مَعِي فِي دَرَجَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْفُورًا لَهُ ثُمَّ نَهَضَ الرِّضَاعُ بَعْدَ فَرَاغِ
 دِعْبِلِ مِنْ إِنْشَادِ الْقَصِيدَةِ وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا يَبْرَحَ مِنْ مَوْضِعِهِ فَدَخَلَ الدَّارَ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ سَاعَةٍ خَرَجَ الْخَادِمُ إِلَيْهِ بِمِائَةِ دِينَارٍ رَضْوِيَةً فَقَالَ
 لَهُ يَقُولُ لَكَ مَوْلَايَ اجْعَلْهَا فِي نَفَقَتِكَ فَقَالَ دِعْبِلُ وَ اللَّهُ مَا لِهَذَا جِنْتُ وَ لَا قُلْتُ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ طَمَعًا فِي شَيْءٍ يَصِلُ إِلَيَّ وَ رَدَّ الصُّرَّةَ
 وَ سَأَلَ ثَوْبًا مِنْ ثِيَابِ الرِّضَاعِ لِيَتَبَرَّكَ وَ يَتَشَرَّفَ بِهِ فَأَنْفَذَ إِلَيْهِ الرِّضَا (عليه السلام) جَبَّةً خَزَّ مَعَ الصُّرَّةِ وَ قَالَ لِلْخَادِمِ قُلْ لَهُ خُذْ هَذِهِ
 الصُّرَّةَ فَإِنَّكَ سَتَحْتَاجُ إِلَيْهَا وَ لَا تَرَاغِبْنِي فِيهَا فَأَخَذَ دِعْبِلُ الصُّرَّةَ وَ الْجَبَّةَ وَ أَنْصَرَفَ وَ سَارَ مِنْ مَرَوْ فِي قَافِلَةٍ فَلَمَّا بَلَغَ مِيَانَ قَوْهَانَ
 وَقَعَ عَلَيْهِمُ اللَّصُوصُ فَأَخَذُوا الْقَافِلَةَ بِأَسْرِهَا وَ كَتَفُوا أَهْلَهَا وَ كَانَ دِعْبِلُ فِي مَنِّ كَتَفٍ وَ مَلَكَ اللَّصُوصُ الْقَافِلَةَ وَ جَعَلُوا يَقْسِمُونَهَا بَيْنَهُمْ
 فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَتَمَّنَّا بِقَوْلِ دِعْبِلِ فِي قَصِيدَتِهِ

أَرَى فَيْئَهُمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِّمًا

وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فَيْئِهِمْ صِفْرَاتٍ

فَسَمِعَهُ دِعْبِلُ فَقَالَ لَهُ لِمَنْ هَذَا الْبَيْتُ فَقَالَ لِرَجُلٍ مِنْ خَزَاعَةَ يُقَالُ لَهُ دِعْبِلُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ فَأَنَا دِعْبِلُ قَائِلُ هَذِهِ الْقَصِيدَةِ الَّتِي مِنْهَا
 هَذَا الْبَيْتُ فَوَتَّبَ الرَّجُلُ إِلَى رِئْسِهِمْ وَ كَانَ يُصَلِّي عَلَى رَأْسِ تَلٍّ وَ كَانَ مِنَ الشَّيْعَةِ فَأَخْبَرَهُ فَبَاءَ بِنَفْسِهِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى دِعْبِلِ وَ

٢٧٢ - كشف الغمّة: ج ٣ - ص ١٤٤١٥٧.

٢٧٣ - بحار الأنوار: ج ٤٩ - ص ٢٤٥.

«مداح درباری سلطان!»

همیشه قبل هر حرفی، برایت شعر می خوانم

قبولم کن، من آداب زیارت را نمی دانم

نمی دانم چرا این قدر با من مهربانی تو

نمی دانم کنارت میزبانم، یا که مهمانم!

نگاهم روبه روی تو، بلا تکلیف می ماند

که از لب خند، لب ریزم، که از گریه، فراوانم

به دریا می زنم، دریا ضریح تو است، غرقم کن

در این امواج پرشوری که من یک قطره از آنم

سکوت هر چه آینه، نمازم را طمأنینه

بریز آرامشی دیرینه در سینه پریشانم

تماشا می شوی آیه به آیه در قنوت من

تویی شرط و شروط من، اگر گاهی مسلمانم

اگر سلطان تویی، دیگر ابایی نیست، می گویم

که من یک شاعر درباری ام، مداح سلطانم

(علی انسانی)

قَالَ لَهُ أَنْتَ دَعِبٌ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَهُ أَنْشِدْنِي الْقَصِيدَةَ فَأَنْشَدَهَا فَحَلَّ كِتَافُهُ وَ كِتَافَ جَمِيعِ أَهْلِ الْقَافِلَةِ وَ رَدَّ إِلَيْهِمْ جَمِيعَ مَا أَخَذَ مِنْهُمْ لِكِرَامَةِ دَعِبٍ وَ سَارَ دَعِبٌ حَتَّى وَصَلَ إِلَى قَوْمٍ فَسَأَلَهُ أَهْلُ قَوْمٍ أَنْ يُنْشِدَهُمُ الْقَصِيدَةَ فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْتَمِعُوا فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ فَلَمَّا اجْتَمَعُوا صَعِدَ الْمُنْبَرُ فَأَنْشَدَهُمُ الْقَصِيدَةَ فَوَصَلَهُ النَّاسُ مِنَ الْمَالِ وَ الْخَلْعِ بِشَيْءٍ كَثِيرٍ وَ اتَّصَلَ بِهِمْ خَبَرُ الْجُبَّةِ فَسَأَلُوهُ أَنْ يَبِيعَهَا مِنْهُمْ بِالْفِ دِينَارٍ فَاْمْتَنَعَ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا لَهُ فَبِعْنَا شَيْئاً مِنْهَا بِالْفِ دِينَارٍ فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَ سَارَ عَنْ قَوْمٍ فَلَمَّا خَرَجَ مِنْ رُسْتَقِ الْبَلَدِ لَحِقَ بِهِ قَوْمٌ مِنْ أَحْدَاثِ الْعَرَبِ وَ أَخَذُوا الْجُبَّةَ مِنْهُ فَرَجَعَ دَعِبٌ إِلَى قَوْمٍ وَ سَأَلَهُمْ رَدَّ الْجُبَّةَ فَاْمْتَنَعَ الْأَحْدَاثُ مِنْ ذَلِكَ وَ عَصَا الْمَشَايخَ فِي أَمْرِهَا فَقَالُوا لِدَعِبٍ لَا سَبِيلَ لَكَ إِلَى الْجُبَّةِ فَخَذَ ثَمَنَهَا أَلْفَ دِينَارٍ فَأَبَى عَلَيْهِمْ فَلَمَّا يَتَسَّ مِنْ رَدِّهِمُ الْجُبَّةَ سَأَلَهُمْ أَنْ يَدْفَعُوا إِلَيْهِ شَيْئاً مِنْهَا فَأَجَابُوهُ إِلَى ذَلِكَ وَ أَعْطَوْهُ بَعْضَهَا وَ دَفَعُوا إِلَيْهِ ثَمَنَ بَاقِيهَا أَلْفَ دِينَارٍ وَ أَنْصَرَفَ دَعِبٌ إِلَى وَطَنِهِ فَوَجَدَ اللَّصُوصَ قَدْ أَخَذُوا جَمِيعَ مَا كَانَ فِي مَنْزِلِهِ فَبَاعَ الْمِائَةَ الدِّينَارِ الَّتِي كَانَ الرِّضَا (عليه السلام) وَصَلَهُ بِهَا فَبَاعَ مِنَ الشَّيْءِ كُلَّ دِينَارٍ بِمِائَةِ دِرْهَمٍ فَحَصَلَ فِي يَدِهِ عَشْرَةُ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَذَكَرَ قَوْلَ الرِّضَا (عليه السلام) إِنَّكَ سَتَحْتَاجُ إِلَى الدَّنَانِيرِ وَ كَانَتْ لَهُ جَارِيَةٌ لَهَا مِنْ قَلْبِهِ مَحَلٌّ فَرَمَدَتْ عَيْنَهَا رَمْدًا عَظِيمًا فَأَدْخَلَ أَهْلَ الطَّبِّ عَلَيْهَا فَنَظَرُوا إِلَيْهَا فَقَالُوا أَمَا الْعَيْنُ الْيُمْنَى فَلَيْسَ لَنَا فِيهَا حِيلَةٌ وَ قَدْ ذَهَبَتْ وَ أَمَا الْيُسْرَى فَتَحْنُ نَعَالِجَهَا وَ نَجْتَهِدُ وَ نَرْجُو أَنْ تَسْلَمَ فَأَعْتَمَ لِذَلِكَ دَعِبٌ عَمَّا شَدِيدًا وَ جَزَعَ عَلَيْهَا جَزَعًا عَظِيمًا ثُمَّ إِنَّهُ ذَكَرَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ وَصْلَةِ الْجُبَّةِ فَمَسَحَهَا عَلَى عَيْنِي الْجَارِيَةَ وَ عَصَبَهَا بِعَصَابَةٍ مِنْهَا مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ فَأَصْبَحَتْ وَ عَيْنَاهَا أَصْحٌ مَا كَانَتْ قَبْلَ بَرَكَهٖ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (عليه السلام) ٢٧٤

حسین بن ابراهیم بن احمد بن هشام مؤدب - که همان مکتب است - و علی بن عبد الله وراق (رضی الله عنهما) به سند مذکور در متن از عبدالسلام هروی روایت کردند که گفت: دعبل خزاعی در آن هنگام که حضرت در مرو، نزول اجلال فرموده بودند، بر علی بن موسی الرضا (علیهما السلام) وارد شد و به امام عرض کرد: یا ابن رسول الله! من قصیده‌ای ساخته و سوگند یاد کرده‌ام که برای احدی قبل از شما نخوانم.

حضرت فرمود: «بخوان آن را.»

دعبل شروع کرد بخواندن قصیده‌ای که یک سطرش این است:

و منزل وحی مقفر العرصات^{٢٧٥}

مدارس آیات خلت من تلاوة

تا به آن جا رسید:

و أیدیهم من فیئهم صفرات

أرى فیئهم فی غیرهم متقسما

حضرت رضا (عليه السلام) گریست و فرمود: «راست گفתי ای خزاعی! همین طور است.»

چون دعبل به این بیت رسید:

^{٢٧٤} - عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ٢ - ص ٢٦٣.

^{٢٧٥} - مدارس و محافلی که در آن قرآن خوانده و تفسیر و تدریس می‌شد، اکنون خالی است و محلّ نزول وحی، چون صحرايي بی آب و علف و خشک افتاده است.

«در بین محبان تو آلوده‌ترینم»

ای ضامن آهوا! همه بود و نبودم
قربان تو و لطف و عطای تو وجودم

جان می‌دهم آقا! عوضش عشق عطا کن
در معامله‌ای یک طرفه طالب سودم

در بین محبان تو آلوده‌ترینم
شرمنده از اینم که مطیع تو نبودم

گه گاه تو را دیدم و نشناختم ای وای
صد حیف که آغوش برایت نگشودم

گاهی به سر سفره کنار تو نشینم
همراه تو ای شاه غذا میل نمودم

حاجی شدنم پیش کشت مشهدی ام کن
من طالب دیدار شما زود به زودم

یا فاطمه می‌گویم و این اذن دخول است
راهم بده من سینه زن یاس کیبوم

گفتم به شما شیعه اثنی عشرم! نه!
از کودکی ام گریه کن جدّ تو بودم

در صحن دو چشم من از آن روز که وا شد
با گریه و با اشک حسینیه بنا شد

ای حضرت سلطان بنگر حال گدا را
از من بخر این ناله و این اشک و بکا را

در باز نکردی ز کرم لااقل آقا
وا کن به روی من یکی از پنجره‌ها را

ای دست شفا بخشی تو پنجره فولاد!
انگار مسیح از تو گرفته است شفا را

این نقطه پایان محرم-صفر ما است
امضا بنما تذکره کربوبلا را

امروز، دو ماه است عزادار شماییم
سخت است در آریم ز تن رخت عزا را

در روز سیئه‌پوشی‌مان مادرمان بست
با دست خودش دگمه پیراهن ما را

امروز ولی نیست توقع که بیاید
باید که کند دفع خطر شیر خدا را

جز اشک ندارم به کفم، شاید همین اشک
خاموش کند دامن امّ التجا را

امروز که از زهر، ز پا تا سرتان سوخت
انگار دو بار پس در مادرتان سوخت

(سعید توفیقی)

إذا وتروا مدّوا إلى واتريهم

أَكْفًا عَنِ الْاوتارِ مَنْقِبُضَاتٍ^{٢٧٤}

امام رضا (علیه السلام) کف ۲ دستش را می چرخانید و زیر و رو می کرد و می فرمود: «آری این چنین است. دستها بسته است.» و چون به این بیت رسید:

لقد خفت في الدنيا و ايام سعيها

و إني لأرجو الا من بعد وفاتي^{٢٧٧}

آقا امام رضا (علیه السلام) فرمود: «خداوند تو را از فزع اکبر - که قیامت است - و از عذاب در امان دارد.» و چون به این بیت از قصیده رسید:

و قبر ببغداد لنفس زكيّة

تضمّنها الرّحمن في الغرفات^{٢٧٨}

امام رضا (علیه السلام) فرمود: «آیا در این جا، ۲ بیت به قصیده ات بیفزایم، تا کامل گردد؟»

دعبل عرض کرد: یا ابن رسول الله! بفرمایید.

سپس حضرت این ۲ بیت را اضافه کردند:

و قبر بطوس یا لها من مصيبة

توقّد في الأحشاء بالحرقات

إلى الحشر حتى يبعث الله قائما

يفرّج عنّا الهمّ و الكربات

دعبل گفت: یا ابن رسول الله! بفرمایید که در طوس، قبر کیست؟ حضرت فرمودند: آن قبر من است که روزگاری نمی گذرد مگر این که محلّ آمد و رفت شیعیان و زوّار می شود. اعلام می کنم که هر کس مرا در زمان غربت قبرم در طوس زیارت کند، او در درجه من با من همدم خواهد بود در حالی که خداوند از گناه پاکش نموده و آمرزیده باشد.

حضرت پس از این که قصیده دعبل به پایان رسید، از جای برخاست و دعبل را فرمود که بر جای خود بماند. به درون خانه رفت و ساعتی گذشت. خادم آن حضرت، با کیسه‌ای از زر - که حاوی یکصد دینار بود، بیرون آمد و آن را به دعبل داد. سکه آن دینارها به نام امام رضا (علیه السلام) بود. به دعبل گفت: مولایت فرموده است: «این کیسه زر را نفقه خود کن.» دعبل گفت: «به خدا سوگند؛ من برای اخذ صله بدین جا نیامده‌ام و این قصیده را به طمع مال نسروده‌ام. لذا آن صله حضرت را نستاند و رد کرد. سپس تقاضای جامه‌ای از جامه‌های ایشان را نمود که بدان تبرک جسته و خود را متمین به آن جامه نماید. پس امام رضا (علیه السلام) جبه‌ای خز با همان کیسه زر، به وسیله خادمشان به او عطا فرمودند. خادم را دستور دادند که به دعبل بگوید:

^{٢٧٤} - هر گاه هدف حربه تیر جنایت و بلا و ظلم دشمن واقع می شوند، دست‌های تهی از حربه و بسته را به سوی دشمن می گشایند.

^{٢٧٧} - من چون محبت شما خاندان را دارم؛ همه عمر در ترس و وحشت زندگی کردم. اما امید من همه این است که پس از وفاتم، دیگر از عذاب در امان باشم.

^{٢٧٨} - و قبری در بغداد از آن نفس زکیه‌ای است که خداوند در یکی از غرفات بهشت او را ماوا داده است. مراد شاعر، حضرت موسی بن جعفر (علیهما السلام) است.

«زهر در سینه شراری شد و بی‌تابت کرد»

کوثر اشک من از ساغر و پیمانۀ تو است
 دل آتش‌زده‌ام، شمع عزاخانه تو است
 جگر سوخته، خاکستر پروانه تو است
 شعله‌های دلم از آه غریبانه تو است
 ای تراب قدم زائر کویت گل من!
 وی خراسان تو تا صبح قیامت دل من
 درد جان را تو طبیبی تو طبیبی تو طبیب
 بزم دل را تو حبیبی تو حبیبی تو حبیب
 بی‌تولای تو دل را نه قرار و نه شکیب
 تو غریب‌الغربایی و همه خلق، غریب
 نه خراسان که سماوات و زمین حائر تو است
 دور و نزدیک ندارد، دل ما زائر تو است
 ای قبول غم تو گریه ناقابل ما!
 آتش عشق تو در روز جزا حاصل ما
 مایه از خاک خراسان تو دارد گل ما
 ما نبودیم که می‌سوخت به یادت دل ما
 سال‌ها آتش غم شمع صفت آبت کرد
 زهر در سینه شراری شد و بی‌تابت کرد
 تو به خلقت پدری و تو به زهرا پسری
 مثل جد و پدرت از همه مظلوم‌تری
 تو جگرپاره پیغمبر و پاره‌جگری
 بلکه بی‌تاب‌تر از بسم‌بی‌بال و پری
 میزبان تو شد ای جان جهان قاتل تو
 کس ندانست ندانست چه شد با دل تو
 تو که سر تا به قدم آینه توحیدی
 به چه تقصیر چو بسم‌ل به زمین غلطیدی؟!
 مرگ را دور سرت لحظه به لحظه دیدی
 هم‌چنان مارگزیده به خودت پیچیدی
 که گمان داشت که با آن غم پیوسته تو
 قتل‌گاه تو شود حجره در بسته تو؟!

«این مال را بپذیر؛ زیرا بدان محتاج خواهی شد. آن را باز نگردان.» دعبل سرّه زر را با آن جبه پذیرفت و به‌سوی مرو با قافله‌ای بیرون آمد. چون به «میان قوهان» رسیدند - که نام موضعی است نزدیک طوس -، راه‌زنان قافله را ربودند و تمام اموال را تصرف کردند. اهل قافله را نیز اسیر کرده، کتف‌هایشان را بستند. دعبل خود از کسانی بود که دست‌گیر و کتفش بسته شده بود. حرامیان مشغول تقسیم اموال شدند. در میان دزدان، مردی به این شعر دعبل تمثّل جست:

و ایدیهم من فیئهم صفرات

أری فیئهم فی غیرهم متقسّما^{۲۷۹}

دعبل از وی این شعر را شنید. از آن مرد پرسید: «این شعر از کیست؟» مرد جواب داد: «از یک شخصی است که از قبیله خزاعه است و او را دعبل بن علی گویند. دعبل گفت: آن خزاعی من هستم و نامم دعبل است. آن قصیده را من سروده‌ام که یک بیتش این است که تو بدان تمثّل جستی. آن مرد، فوری خود را به رئیسش - در حالی که بالای تپه‌ای مشغول نماز بود - رسانید که او از طرفداران اهل بیت (علیهم‌السلام) بود. ماجرا را به وی خبر داد. رئیسشان نیز شخصاً به پای خویش نزد دعبل آمد. ایستاد و گفت: «آیا تو دعبل هستی؟» او پاسخ داد: «آری.» مرد افزود: «قصیده را برایم بخوان.» دعبل قصیده را به‌تمامه برای او خواند. مرد کتف او را باز کرد و دستور داد کتف همه اهالی قافله را باز کردند و آزادشان نمودند. سپس به احترام دعبل، جمیع اموال را به آنان رد کردند. دعبل به راه افتاد و آمد؛ تا به شهر قم رسید. اهل آن‌جا از وی تقاضا کردند که قصیده خود را برای ایشان بخواند. دعبل گفت: «همگی به مسجد جامع بیایید.» وقتی همه در مسجد جمع شدند، به منبر رفت و قصیده خود را برای اهل قم خواند. مردم برای او صلّه آوردند از مال و خلعت بسیار. آن‌گاه خیر از جبه امام رضا (علیه‌السلام) یافتند. از او درخواست کردند که آن را به هزار دینار زر به آنان بفروشد. دعبل حاضر نشد. از او خواستند که قطعه و پاره‌ای از آن را به هزار دینار بدیشان بفروشد. باز حاضر نشد و از قم، ره‌سپار شهر و دیار خویش گشت. چون از آبادی‌های قم بیرون شد، عده‌ای جوان عرب، از پشت سر به او رسیدند و جبه را از وی بستاندند. دعبل ناچار به قم بازگشت و از آنان با التماس، جبه را طلب کرد. جوانان از دادن آن امتناع ورزیدند و بزرگ‌تران خود را که نظر داشتند جبه را به او باز پس دهند، نافرمانی نمودند. آنان به دعبل گفتند: راهی برای گرفتن آن جبه نداری. پس قیمتش را از ما بستان. هزار دینار زر بگیر و برو. دعبل قبول نمی‌کرد. تا این‌که از باز پس دادن آنان مأیوس گشت. ناچار درخواست کرد که پاره‌ای از آن را به وی دهند. جوانان این پیش‌نهاد را پذیرفتند و بعضی آن را به وی تسلیم کردند. هم‌چنین قیمت باقی آن را هزار دینار به او دادند. دعبل عزیمت نموده، روانه شهر خویش گشت و چون به منزل رسید، دید هر چه داشته است، دزدان ربوده‌اند. لذا آن یک‌صد دیناری که امام به او داده بود، هر دینارش را به یک‌صد درهم فروخت و ۱۰ هزار درهم به دست آورد. آن‌گاه به یاد گفتار امام رضا (علیه‌السلام) افتاد که فرموده بودند: «تو بدان دینارها محتاج خواهی شد.» دعبل کنیزی داشت که او را سخت دوست می‌داشت. آن کنیز را چشم درد عارض شد. چشم دردی سخت بود و طبیبان را به بالین او آوردند. آنان به او نظری کردند و گفتند: «چشم راستش که معالجه‌پذیر نیست و کور شده است؛ اما چشم چپش را معالجه می‌کنیم و می‌کوشیم که بهبود یابد. امیدواریم که خوب شود. دعبل سخت ناراحت شد و اندوهی گران او را فرا گرفت و بی‌تاب شد. ناگهان به یادش آمد که رشته‌ای از آن جبه همایون نزد او است. آن را بیاورد و ۲ چشم جاریه را در اوّل شب با آن بست و چون صبح شد، چشمان کنیز، به برکت حضرت رضا (علیه‌السلام) از اوّل بهتر و سالم‌تر شد.

^{۲۷۹} - غنائم و بیت المال مسلمین را می‌بینم که در میان دیگران تقسیم می‌شود، و می‌نگرم که دست‌های ایشان (آل محمد علیهم‌السلام)، از آن خالی است.

«بابی انت و امی» که چه آمد به سرت
داغ معصومه مظلومه به جان زد شررت
تو زدی بال و پر و کرد تماشا پسرت
بس که بر شمس رُخت ریخت ستاره قمرت
شرر آه بر آمد ز نهادت مولا
صورتت شسته شد از اشک جوادت مولا
طایر روح غریبانه پرید از بدنت
قاتلت اشک‌فشان بود به تشییع تنت
خبر از غربت تن داشت فقط پیرهنت
کرد با خون جگر دست جوادت کفنت
چوب تابوت تو بر شانه جان همه بود
جای معصومه تو اشک‌فشان فاطمه بود
بانوان چشم ز مهریه خود پوشیدند
دور تابوت تو پروانه صفت گردیدند
اشک‌ها بود که بر غربت تو باریدند
لاله از خون جگر بر سر راهت چیدند
مردها مثل زنان شیونشان برپا بود
دور تابوت تو ذکر همه یا زهرا بود
ای خدا سوختم از گریه، دل از کف دادم
کاش می‌سوخت فلک از شرر فریادم
کاش می‌داد غم شام بلا بر بادم
یاد خاکستر و سنگ لب بام افتادم
پای تابوت رضا چنگ و نی و دف زدند
همه سیلی زده بر صورت خود، کف زدند
دور تابوت تو بر چهره اگر چنگ زدند
لیک پای سر جد تو همه چنگ زدند
دور تابوت تو ناله ز دل تنگ زدند
دور زینب همه از چار طرف سنگ زدند
تا شرار از جگر و ناله ز دل برخیزد
اشک «میثم» به تو و جد غریبت ریزد

(غلام‌رضا سازگار)

نویسنده کتاب (رحمه الله) گوید: من این خبر را در این باب آوردم؛ چون متضمن ثواب زیارت آن حضرت بود و خبری از دعبل دربار حضرت قائم (علیه السلام) است که می‌آید.^{۲۸۰}

ابوالفرج اصفهانی در کتاب اغانی نقل کرده است: «هنگامی که دعبل اشعار خود را به پایان رسانید، امام رضا (علیه السلام) ۱۰ هزار درهم از سکه‌هایی که نام مبارکشان بر آنها نقش بسته بود، به او مرحمت فرمودند و یکی از جامه‌های خود را به او خلعت دادند.»^{۲۸۱}

دعبل از خراسان به قم رفت و در مسجد جامع شهر، برای مردم قصیده مدارس آیات را خواند. مردم قم حاضر شدند در برابر آن جامه که حضرت به او داده بود، ۳۰ هزار درهم به او بدهند و او نپذیرفت که لباس متبرک را به آنها دهد. اما بالاخره راضی شد که جامه را به آنها بدهد و آنان پاره‌ای از آستین را به او بدهند.

دعبل به یاد سخن امام رضا (علیه السلام) افتاد که به او فرمود: به شهر قم سفر کن. از این سفر، بهره‌ها خواهی برد. پیراهن را به تو داده‌ام. خوب نگهداری کن. زیرا هزار شب، هر شب، هزار رکعت نماز در آن خوانده‌ام و هزار ختم قرآن با آن کرده‌ام.

گفته شده که دعبل قصیده مدارس آیات خود را بر جامه‌ای نوشت و با آن احرام کرد و پس از آن وصیت نمود که آن پیراهن را در کفنش بگذارند.

۲۳- بِسَبْعَةِ آبَاءِ هُمْ [أَبَائِهِمْ] مَا هُمْ هُمْ أَفْضَلُ مَنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْغَمَامِ [أَي الْمَطَرِ]^{۲۸۲}

به نام فرخنده پدران هفت‌گانه، آنان همانا

بهترین کسانی هستند که از بارش‌های ابرهای وحی و دانش و رحمت الهی می‌نوشند و سیراب می‌گردند

^{۲۸۰} - ترجمه عیون أخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲ - ص ۶۴۹.

^{۲۸۱} - اصفهانی، ابوالفرج؛ الاغانی: ج ۱ - ص ۲۹.

^{۲۸۲} - موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) این آباء سبعة امام رضا (علیه السلام) با فضیلت‌ترین انسان‌ها هستند و این جمله، از شعر معروف: سبعة آبأؤهم من هم أفضل ... من يشرب صوب الغمام گرفته شده که عبدالحمید، یا عبدالجبار بن سعید در مدینه بر منبر رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) خطبه می‌خواند و با اشاره به ولایت‌عهدی حضرت رضا (علیه السلام) و دعای برای ایشان، ... شعر یاد شده را خواند.

«ای جانمی جان!»

ساعات طوفان، وقت جزر و مد رسیده
نبضم چه محکم می‌زند! تا صد رسیده

آیا قبولم می‌کند یا نه؟ ولی نه
اصلاً چرا این فکرهاى بد رسیده

این جا تمام مهربانی مال آقاست
این جا مگر بر سینه دست رد رسیده؟

سوت قطار آمد، کسی در پشت در گفت:
ای جانمی جان! اول مشهد رسیده

از کوچه قلبم تا حرم یک‌باره پر زد
ردّ پرم تا پرچم گنبد رسیده

طوفان عشقت شست و شو داده دلم را
چشم رؤفت آبرو داده دلم را

دلشوره ای شیرین سر بال و پرم هست
هشت آسمان آیینه در دور و برم هست

باران غم هرگز نمی‌گیرد سراغم
تا مهربانی‌های تو روی سرم هست

وقف سر انگشت پر از مهر تو بوده
هر جا اگر نام و نشانی از کرم هست

خوبی تو تا نا کجا تا آن سوی عرش
هر قدر هم بالا و بالا می‌پرم هست

این بچه آهوهای اشکم زنده هستند
تا گوشه های دنج و گرم این حرم هست

داخل نمی‌آیم، دم باب الجوامد
این جا برای ما گداها بهترم هست

شرط قبول افتادن ایمان، تویی تو
خورشید عالم‌تاب من! سلطان تویی تو

(علی‌اکبر لطیفیان)

۲۴- السَّلَامُ عَلَيَّ... الْمُتَكَلِّمِ مَعَ [اهل] كُلِّ لُغَةٍ بِلِسَانِهِمُ الْقَائِلِ لِشِيعَتِهِ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُوَلِّيَ إِمَامًا عَلَيَّ
أُمَّةً حَتَّى يُعَرِّفَهُ بِلُغَاتِهِمْ [او ادیانهم]

درود بر آن کسی که با اهل هر زبان و کتابی، با زبان و کتاب خودش حرف می‌زد و به شیعیانش می‌فرمود:
خداوند بر نمی‌گزیند امامی را بر امتی مگر این که زبان‌ها [و ادیان] آن ملت را به وی می‌آموزد

زبان آگاهی رسولان الهی (علیهم السلام)، پیام‌بر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) ۲۸۳

« فَأَبْتَدَأَ عَمْرُو بْنُ هَدَّابٍ فَقَالَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيَّ ذَكَرَ عَنكَ أَشْيَاءَ لَا تَقْبَلُهَا الْقُلُوبُ فَقَالَ الرَّضَا (عليه السلام) وَ مَا تِلْكَ
قَالَ أَخْبَرْنَا عَنكَ أَنَّكَ تَعْرِفُ كُلَّ مَا أَنْزَلَهُ اللَّهُ وَ أَنَّكَ تَعْرِفُ كُلَّ لِسَانٍ وَ لُغَةٍ فَقَالَ الرَّضَا (ليه السلام) صَدَقَ مُحَمَّدُ بْنُ الْفَضْلِ فَأَنَا
أَخْبَرْتُهُ بِذَلِكَ فَهَلُمَّوا فَاسْأَلُوا قَالَ فَإِنَّا نَخْتَبِرُكَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ بِاللُّسْنِ وَ اللَّغَاتِ وَ هَذَا رُومِيٌّ وَ هَذَا هِنْدِيٌّ وَ فَارِسِيٌّ وَ تُرْكِيٌّ
فَأَحْضَرْنَاَهُمْ فَقَالَ (عليه السلام) فَلَيْتَ كَلَّمُوا بِمَا أَحَبُّوا أَجِبُ كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ بِلِسَانِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَسَأَلَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ مَسْأَلَةً بِلِسَانِهِ وَ
لُغَتِهِ فَأَجَابَهُمْ عَمَّا سَأَلُوا بِاللُّسْنِ وَ اللَّغَاتِ فَتَحَيَّرَ النَّاسُ وَ تَعَجَّبُوا وَ أَقْرَبُوا جَمِيعًا بِأَنَّهُ أَفْصَحُ مِنْهُمْ بِلُغَاتِهِمْ. ۲۸۴

عمرو بن هَدَّاب سخن گفتن آغاز کرد و خطاب به امام رضا (عليه السلام) عرضه داشت:

محمد بن فضل هاشمی درباره شما چیزهایی گفت که دل‌ها باور نمی‌کند.

امام رضا (عليه السلام) فرمودند:

آن چیزها چه بود؟

وی گفت: به ما خبر داد که شما هر چه را خدا فرو فرستاده می‌دانید و به همه زبان‌ها و لغت‌ها آگاهی‌د.

امام رضا (عليه السلام) فرمودند:

محمد بن فضل، راست گفته است. من به او چنین گفته‌ام. اکنون بیایید و بپرسید.

عمرو بن هَدَّاب عرض کرد: ما نخست شما را با زبان‌ها و لغت‌ها آزمایش می‌کنیم. افرادی را از رومیان، هندیان، فارسیان و
ترک‌ها حاضر کردیم.

امام رضا (عليه السلام) فرمودند: هر چه دوست دارند بگویند. من هر کدام را به زبان وی پاسخ می‌دهم. ان شاء الله!

آن گاه هر یک از آنان مسئله‌ای را به زبان خود پرسید و امام رضا (عليه السلام) پاسخ آن‌ها را به همان زبانشان دادند.

۲۸۳ - صفحه ۱۱۷ برگرفته از کتابی به همین عنوان - صفحه ۱۱۷: اثر حسن عرفان.

۲۸۴ - بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۷۵.

«از گدا هم کریم می‌سازی!»

ای که چون من هزارها داری!
آسمانی پُر از دعا داری

دست هایم دخیلتان هستند
بس که دستِ گره‌گشا داری

از گدا هم کریم می‌سازی!
بس که اعجازِ کیمیا داری

من هوای تو را به سر دارم
تو هوای دلِ مرا داری

هر چه بیمار هم بیاید باز
تو برای همه دوا داری

دل شکسته کسی به من می‌گفت:
خوش به حالت امام رضا داری!

در این خانه را زدم عشق است
کفتر جلدِ مشهدم عشق است

آمدی مستجابمان کردی
یک پیاله شرابمان کردی

چقدر خوب شد برای سفر
یا رضا انتخابمان کردی

شب به دنبالمان فرستادی
از خجالت که آیمان کردی

سنگ کم قیمت و کمی بودم
واقعاً دُرّ نابمان کردی

این همه خوب دورتان بود و
باز ما را حسابمان کردی

ذره بودیم و هیچ بودیم و
آمدی آفتابمان کردی

نور شمس شموس نور شما است
یا رضا ارض طوس طور شما است

(محمدجواد پرچمی)

مردم، حیرت‌زده شدند و تعجب کردند و همه اعتراف کردند: آن حضرت از همه آنان در زبانشان فصیح‌تر است.»

هر زبانی میراث‌دار احساس‌ها، دانش‌ها، بینش‌ها، روش‌ها و پیشینه صاحبان آن زبان است. زبان آگاهی و توان دریافت مفاهیم زبان‌های دیگر و برگردان آن، تنها راه انتقال و تبادل اندیشه‌ها، فرهنگ‌ها، تمدن‌ها و ضروری‌ترین راه برای تفاهم بین انسان‌ها است.

فرهنگ بشری به زبان‌ها و لغات گونه‌گون شکل یافته، تدوین‌گشته و رشد کرده است و به همین شکل فرهنگ آسمان بنیاد وحی، گنجینه شده است.

بنابراین، بنیادی‌ترین راه دریافت این فرهنگ‌ها زبان آگاهی است. ملتی که کم‌تر زبان‌ها را بشناسد، از فرهنگ و تمدن بشری بیشتر دور می‌ماند و در ارائه پیام‌ها و مفاهیم خویش به دیگران، ناتوان‌تر است.

اکنون گرچه پدیده‌های مختلف هنری و تصویری در نشان دادن اندیشه‌ها و احساس‌ها کاربرد فرا ملیتی دارد و گرچه هم‌دلی از هم‌زبانی بهتر است، لیکن برگردان درست و گویای یک فرهنگ یا یک مکتب و ارائه‌توان مند و پویای ره‌یافت‌های آن، بدون زبان‌آوری و زبان‌فهمی ممکن نیست.

روح فکر پرور، فرهنگ‌ساز و تمدن‌آفرین اسلام نیز بستر مناسبی برای مترجمان فکرها و فرهنگ‌های بیگانه پدید آورد و از سوی دیگر فرهنگ اسلامی را در میان ملل دیگر گستراند. بدین‌گونه است که تمدن‌های بزرگ و فرهنگ‌های غنی و جهان‌گیر، پیوسته وام‌دار مترجمان و زبان‌شناسان بوده‌اند.

با توجه به این‌همه، زبان آگاهی یکی از ارزشمندترین دانش‌هاست.

بی‌تردید در قلمرو دین اسلام، که رسالت جهانی و جاودانی دارد و همه ملل، مخاطب‌آند، این زبان آگاهی یک ضرورت تبلیغی و دینی و ارتباطی پیدا می‌کند.

واقعیت‌های بی‌شمار تاریخی نشان می‌دهد که ۱۴ معصوم (علیهم‌السلام)، به زبان‌های رومی، سندی، چینی، خزری، فارسی، حبشی، هندی، ترکی، عبری، سریانی و نبطی، سقلمی، یونانی، آفریقایی و ... سخن گفته‌اند، نامه نگاشته‌اند یا متون کتاب‌های مذهبی پیشینیان را به همان زبان‌ها قرائت کرده‌اند.

تصریح به زبان آگاهی برخی از پیامبران پیشین (علیهم‌السلام) در روایات

در معارف اسلامی به زبان آگاهی برخی از پیامبران تصریح شده است؛ مثلاً در قرآن کریم می‌خوانیم: «قال اجعلنی علی خزائن الارض انی حفیظ علیم»؛^{۲۸۵}

^{۲۸۵} - یوسف (۱۲)، ۵۵.

«کار و کسب شریف گدایی»

گل دسته‌های مرقدتان، پایه‌های عرش

فانوس‌های ساحل بی‌انتهای عرش

بر ساحت ضریح تو انس و ملک دخیل

آینه‌کاری حرمت کار جبرئیل

زوار خاکی حرمت، کبریاپی‌اند

سرگرم کار و کسب شریف گدایی‌اند

هر لحظه فطرس آمده پابوسی شما

طفلی همیشه مانده پرش زیر دست و پا

لاهوئیان مقلد احکام عشقتان

می‌خوارگان دائمی جام عشقتان

ای قبله نیاز سماواتیان! رضا!

پیر مغان دیر خراباتیان! رضا!

صدها ستاره مست شراب نگاهتان

بال فرشته‌های سما فرش راهتان

پیغمبران ز محضرتان فیض می‌برند

بهر کبوتران حرم دانه می‌خرند

روح الامین به لطف شما دل سپرده است

او با کبوتران حرم دانه خورده است

[یوسف] گفت: مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار، بی تردید من پاسداری دانا هستم.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر این آیه فرموده اند: «قال حفیظ بما تحت یدیّ علیم بکل لسان؛^{۲۸۶} من آن چه را در قلمرو مدیریت خویش دارم پاس می دارم و به همه زبان ها آگاهم.»

علامه مجلسی (رضوان الله علیه) به نقل از عرائس آورده اند: با این که حضرت یوسف (علیه السلام) در آن هنگام تنها سی بهار از روزگارش سپری شده بود به زبان های گوناگون سخن می گفت.^{۲۸۷}

و درباره حضرت سلیمان، از قول امام صادق (علیه السلام) چنین نقل شده است:

«اعطی سلیمان بن داود (علیه السلام) مع علمه معرفة المنطق بکل لسان ومعرفة اللغات ومنطق الطیر والبهائم والسباع فکان اذا شاهد الحروب تکلم بالفارسیة واذا قعد لعماله وجنوده واهل مملکته تکلم بالرومیة فاذا خلا مع نسائه تکلم بالسریانیة والنبطیة واذا قام فی محرابه لمناجاة ربّه تکلم بالعربیة واذا جلس للوفود والخصماء تکلم بالعبرانیة؛^{۲۸۸}

افزون بر دانش سلیمان، پسر داوود، به او معرفت گفتار با هر زبان و هر لغت و معرفت گفتار با پرندگان، حیوانات و درندگان داده شده بود.

او هر گاه در میدان های جنگ حضور می یافت، به پارسی سخن می گفت و آن گاه که به فرمان روایی برای کارگران، سپاهیان و مردم می نشست به زبان رومی حرف می یزد و زمانی که با همسرانش خلوت داشت به زبان سریانی و نبطی تکلم می کرد و وقتی در محرابش به نیایش برمی خاست، زبان به عربی می گشود و آن هنگام که با میهمانان و دشمنان، سخن می گفت، سخن گفتنش عبرانی بود.»

کان کیست که او حقیقت جان دانست
این منطق طیر است، سلیمان دانست^{۲۸۹}

پرسیدم از آن کسی که برهان دانست
بگشاد زبان و گفت ای آصف رای

زبان آگاهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)

این باب درباره سخن گفتن و نوشتن پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) به همه زبان ها است.

در این باره روایات صریح و استواری داریم از جمله:

^{۲۸۶} - بصائر الدرجات، ص ۲۴۶.

^{۲۸۷} - بحار الانوار، ج ۱۲، ص ۲۹۴.

^{۲۸۸} - همان، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

^{۲۸۹} - این اشعار از عوفی است.

امشب دخیل پنجره فولاد می‌شوم
در بیستون عشق تو فرهاد می‌شوم

ای نور لایزال! بگو با دلم سخن
شد بقعه مطهرتان کوه طور من

شیرین دهن! حدیث تو طعم عسل دهد
زیبا سخن! کلام تو عطر غزل دهد

آقا! نگاهتان به گلم روح داده است
تاثیر چشم‌های شما فوق‌العاده است

من کافر نگاه اهورایی توام
مجدوب طرز خنده زهرایی توام

دربین پیروان تو ملحدترین منم
زندیقی رسیده به مرز یقین منم

تا بت‌پرست کعبه خال شما شدم
زاهدترین خلیفه ملک خدا شدم

از زیر قبه تو به معراج می‌روم
دیوانه‌وار در پی حلاج می‌روم

قرآن مقام شامختان را ستوده است
گنجینه حقایق خود را گشوده است

یک. حدثنا احمد بن محمد عن ابی عبدالله البرقی عن جعفر بن محمد الصوفی قال: سألت ابا جعفر محمد بن علی الرضا (علیه السلام) وقلت له: یابن رسول الله، لم سمی النبی الامی. قال: ما یقول الناس؟

قال: قلت له: جعلت فداک یزعمون انما سمی النبی الامی لانه لم یکتب فقال: کذبوا علیهم لعنة الله انی یكون ذلك والله تبارک وتعالی یقول فی محکم کتابه: «هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة» فکیف کان یعلمهم ما لا یحسن والله لقد کان رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یقرأ ویکتب باثنین وسبعین^{٢٩٠} لسانا وانما سمی الامی لانه کان من اهل مکة ومکة من امهات القرى وذلك قول الله تعالی فی کتابه: «لتنذر ام القرى ومن حولها»^{٢٩١}

جعفر بن محمد صوفی گفت: «از امام جواد (علیه السلام) پرسیدم: ای فرزند رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)! چرا پیامبر، «أمی» نامیده شده است؟ حضرت فرمود: مردم چه می گویند؟ گفتم: فدایت شوم مردم می پندارند که پیامبر، «أمی» نامیده شده است چون چیزی ننوشت.

حضرت فرمود: دروغ پنداشته اند، لعنت خدا بر آن ها باد! چگونه می شود این سخن درست باشد، با این که خدای والا و برین در کتاب استوار خویش می گوید: «او در میان امیون، پیامبری از خودشان برانگیخت. آن پیامبر، آیاتش را بر آنان می خواند و مهدبشان می کند و کتاب و حکمت بدیشان می آموزد.»^{٢٩٢} اکنون چگونه می تواند پیاموزد چیزی را که نیک نمی داند؟ به خدا سوگند، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) با ٧٢ زبان می خواند و می نوشت و «أمی» نامیده شده است! چون او از اهل مکة بود و مکة، از «امهات قرا» است. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است: «لتنذر ام القرى ومن حولها»^{٢٩٣} تا بیم دهی مردم ام القرى (مکة) و آنان را که در کرانه های آن زیست می کنند.»

... پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) می فرمودند: «انی لأسمع کل قوم الجبارین والمنافقین بلغاتهم»^{٢٩٤}

بی شک من پیامبر را به گوش همه اقوام ستم گر و منافق، با زبان خودشان می رسانم. شش. امام رضا (علیه السلام) در شمار دلیل های که برای امامت، بر شمردند فرمودند: وان یكون عالماً بجمیع اللغات حتی لایخفی علیه لسان واحد فیحاجّ کل قوم بلغتهم...؛ و امام باید همه زبان ها را بداند تا هیچ زبانی بر او پوشیده نباشد و با هر جامعه ای به زبان خودشان احتجاج کند.»

حجت خدا باید زبان آگاه باشد؛ بنگرید:

یک. عن الهروی قال: کان الرضا (علیه السلام) یکلم الناس بلغاتهم وکان والله افصح الناس واعلمهم بكل لسان ولغة. فقلت له یوما: یابن

^{٢٩٠} - «بتلثة وسبعین» نیز نقل شده است، بنگرید به: بحار الانوار، ج ١٦، ص ١٣٣.

^{٢٩١} - علل الشرائع، ص ٥٣؛ معانی الأخبار، ص ٢٠؛ بصائر الدرجات، ص ٢٤٥ و ٢٤٦.

^{٢٩٢} - جمعه (٦٢)، ٢.

^{٢٩٣} - انعام (٦)، ٩٢.

^{٢٩٤} - بحار الانوار، ج ٢٦، ص ٦. امام حسن مجتبی (علیه السلام) پس از وصف دو شهر بزرگ که به زبان های گوناگون، سخن می گفتند، فرمودند: «انا اعرف جمیع تلك اللغات و ما فیها و ما بینهما و ما علیها حجة غیری والحسین أخی» (بصائر الدرجات، ص ٣٥٩).

«دست گره‌گشا»

من کیستم؟ گدای تو یا ثامن الحجج!
شرمنده عطای تو یا ثامن الحجج!
بالله نمی‌روم بر بیگانگان به عجز
تا هستم آشنای تو یا ثامن الحجج!
از کار ما گره‌نگشاید کسی مگر
دست گره‌گشای تو یا ثامن الحجج!
تا آخرین نفس نکشم دست التجا
از دامن ولای تو یا ثامن الحجج!
خواهم ز بخت همت و از حق سعادت
تا سر نهم به پای تو یا ثامن الحجج!
باشد صفای صبح نیشابور یادگار
ز انفاس جان‌فزای تو یا ثامن الحجج!
دارالشفای است کوی تو و خود تویی طبیب
درد من و دوای تو یا ثامن الحجج!
هستی چو پاره تن پیغمبر خدا
جان جهان فدای تو یا ثامن الحجج!
بنما عنایتی به «مؤید» که نسپرد
راهی به جز رضای تو یا ثامن الحجج!

(سید رضا مؤید)

رسول الله، انى لأعجب من معرفتك بهذه اللغات على اختلافها. فقال: يا أبا الصلت، انا حجة الله على خلقه وما كان ليتخذ حجة على قوم وهو لا يعرف لغاتهم؛^{٢٩٥}

ابا صلت هروی گفت: امام رضا (علیه السلام) با مردم به زبان های آن ها سخن می گفتند. به خدا سوگند آن حضرت فصیح ترین و داناترین مردم به هر زبان و لغتی بود. روزی به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا! من از آگاهی شما به این زبان ها گوناگون در شگفتم.

حضرت فرمود: ای ابا صلت! من حجت خدا بر مردم و خداوند، حجتی که زبان آنان را نداند بر جامعه ای نمی گمارد.

فصل الخطاب

در زیارت جامعه نیز می خوانیم: «فصل الخطاب عندکم» و در روایات دیگری «فصل الخطاب» به زبان آگاهی و آشنایی با لغات تفسیر شده است.

دو. امام رضا (علیه السلام) فرمودند: «أو ما بلغك قول اميرالمؤمنين (عليه السلام) اوتينا فصل الخطاب، فهل فصل الخطاب الا معرفة اللغات؟»^{٢٩٦}

آیا سخن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به تو نرسیده است که فرمود: به ما «فصل الخطاب» داده شده است. آیا «فصل الخطاب» چیزی غیر از شناخت زبان ها است؟^{٢٩٧}

حضرت علی (علیه السلام) می فرمودند: «سلوني قبل ان تفقدوني»^{٢٩٨}

پیش از این که مرا از دست بدهید، از من سؤال کنید.

در این حدیث، مشخص نکرده اند که چه چیز بیبرسید. و همین افاده عموم می کند؛ یعنی هر چه می خواهید بیبرسید.

در تمام تاریخ هیچ دانشمندی نتوانسته است چنین ادعایی بکند و از عهده آن برآید و اکنون در قرن بیستم هم اگر همه کالج ها، آکادمی ها، دانشگاه ها بسیج شوند و دانشمندان جهان، یک کانون بزرگ علمی از سرآمدان خویش تشکیل دهند، باز نمی توانند سخن حضرت علی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بگویند چون مجهولات آن ها نامحدود است و دانششان محدود و رسوایشان در برابر هزاران هزار پرسش بی پاسخ، معلوم.

^{٢٩٥} - همان، ج ٢٦، ص ١٩٠، و ج ٤٩، ص ٧٨؛ عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ٢، ص ٢٢٨ (این روایت دنباله دارد).

^{٢٩٦} - بحار الانوار، ج ٢٦، ص ١٩٠.

^{٢٩٧} - گفتنی است: تعبیر «فصل الخطاب» در قرآن کریم نیز به کار رفته است: «و شددنا ملکه و آتیناه الحکمة و فصل الخطاب» (ص ٢٠) و در حدیث آمده است: وقال النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) فیما سأل ربه «رب زدنی علماً»: فهی الزیادة التي عندنا من العلم الذي لم یکن عند أحد من أوصیاء الانبیاء ولا ذریة الانبیاء ولا ذریة الانبیاء غیرنا فیهذا العلم علمنا البلايا والمنايا و فصل الخطاب (بحار الانوار، ج ٢٦، ص ٦٥).

^{٢٩٨} - نهج البلاغه، خطبه ٩٣ و ١٨٩، احتجاج طبرسی، ج ١، ص ٣٨٤.

«رضا جان!»

ای فضل تو بی کران! رضا جان!
ای جنت جاودان! رضا جان!
ای جلوۀ لامکان! رضا جان!
مرضی و رضی جان رضا جان!
عالم ز بیات روان رضا جان!
ای آمده ز آسمان! رضا جان!
جان دل و جان! بمان رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان! رضا جان!

ای سلسلۀ الذهب کلامت!
از هر چه بلندتر مقامت
ای مستحب خدا سلامت!
ای واجب عینی احترامت!
خورشید، کیوتری به بامت
آه ای به رضا رسیده نامت
از خالقِ مهربان، رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان رضا جان!

ای مقصدِ شوق کاروانها!
دلها ز بی تواند و جانها
جان و دل پیرها، جوانها
مشهور تویی در آسمانها
وصف کرم تو بر زبانها
مشهور کرم، تو در جهانها
عالم به تو میهمان رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان! رضا جان!

جان در حرم تو پر گرفته
دل رفته ز جان خیر گرفته
پروانه شده، شرر گرفته
تا خاک تو را به بر گرفته
عالم سخنت به زر گرفته
گر خصم، رهی دگر گرفته
ماییم و تو هم چنان رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

مقبول خدا تویی رضا جان!
خورشید هدی تویی رضا جان!
شاه دو سرا تویی رضا جان!
هم عین «رضا» تویی رضا جان!
هم حسن قضا تویی رضا جان!
جان و دل ما تویی رضا جان!
عالم همه تن، تو جان رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

از کاوش در معارف امامان (علیه السلام) به دست می‌آید که علوم و معارف آنان، این ویژگی‌ها را دارد.

۱- نامحدود است.

۲- صحت دارد؛ مثلاً فرضیه نیست، تا آزمون‌ها بنیادش را بلرزاند و مولود اندیشه‌های بشری نیست، تا تراوش فکری دیگران به بطولانش قیام کند.

۳- موهبتی است نه اکتسابی.

اساساً بسیاری از آن معارف، با شیوه‌های معمول آموزشی دست‌یافتنی نیست و اگر همه پژوهش‌کده‌های امروز و فردای جهان، هم دست‌گردند، به آن معارف دست نمی‌یابند. چون دانش‌های بشری اسیر گذشت‌زمان، تضاد، استقرا، تجربه و آزمایش است، ولی معارف و علوم الهی این چنین نیست و جلوتر از زمان و دور از محدودیت‌های ابزاری، اقیانوس‌های بی‌کران دانش و بینش را پیش‌کش بشر می‌کند و عمر بشر را قربانی گذشت‌زمان و مذبح تجربه‌ها و آزمون‌های گوناگون نمی‌سازد و انسان را چون موش آزمایش‌گاهی به آزمایش‌گاه زمان نمی‌سپارد تا به قیمت تباهی زندگی او صحت یا سقم آزمونی را بسنجد. به علاوه، بسیاری از قلمروهای زندگی بشر با ابزاری مادی کاویدنی نیست.

۴- جامع و فراگیر است؛ همه ابعاد حیات مادی و معنوی انسان را هدایت می‌کند.

۵- تضاد و تناقض ندارد.

تضاد و تناقض از ویژگی‌های اندیشه‌ها و دریافت‌های بشری است و در معارف آسمانی، تضاد وجود ندارد. آن چه متضاد گونه به نظر می‌رسد، یا مولود دریافت ناقص ماست یا به وجود آمدن شرایط تقیه و مانند آن است که کاملاً با ابزار و شیوه‌های علمی و حدیث‌شناسی قابل بررسی و توجیه است و یا دست‌حدیث‌سازان و تحریف‌گران، آن را پدید آورده است که اساساً خارج از فرهنگ وحی، و قابل‌شناسایی است.

۶- معارف اهل بیت، مغلوب و محکوم هیچ شرایطی نیست.

اندیشه‌ها و علوم بشری محکوم و مغلوب پیش‌فرض‌ها، شرایط محیطی، شخصیت‌ها، عامل تغییر پذیر و نااثبات دیگر است، لیکن علوم آسمان بنیاد امامان (علیه السلام) محکوم و مغلوب هیچ یک از عوامل شخصی و محیطی نیست.

کوتاه سخن این‌که: براساس ادله نقلی، عقلی و تاریخی، دریای بی‌کران دانش امامان (علیه السلام) اثبات می‌گردد و زبان‌آگاهی به عنوان پرتوی از آن اقیانوس معارف خداداد به جلوه می‌نشیند.

ای گل ز تو رنگ و بو گرفته
چون غنچه ز غیر، رو گرفته
مه در حرمت وضو گرفته
مهر از رخت آبرو گرفته
اشک است و ره گلو گرفته
بغضم ره گفت و گو گرفته
خود حرف دلم بخوان رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان رضا جان!

عرش است مقام بارگاهت
ای چشم ملک به روی ماهت!
من عابر کوچۀ نگاهت
قربان نگاه خیرخواهت
ای هر چه که هست در پناهِت!
من سر نکشم، به خاک راهت،
زین قبله و آستان، رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

هر چند که غرقۀ گناهم
شرمندۀ نامۀ سیاهم
آهویم و گمشده است راهم
خود نیست جز این حرم پناهم
من جز تو ولی خود نخواهم
ای قافله‌های اشک و آهم
دنبال تو مهربان! رضا جان!
ای جان همه جهان، رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

ای جلوة آیه تبارک!
ای تاج ولایت به تارک
و الشمس حَمَامَةُ مَزَارِک
طوبی طوبی لمن زارک
الله أنارک و بارک
دیدار تو بر جهان مبارک
ای بندهات انس و جان! رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان! رضا جان!

توحید به شرط تو است کامل
ای آینه فرشته‌حامل!
ای عرشی پاک نور محمل!
محمود تو را همه خصائل
خورشیدی و چشمۀ فضائل
مهمان تویم و جمله سائل
قربان تو میزبان، رضا جان!
ای جان همه جهان، رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

مکالمه ها

این از واقعیت‌های انکارناپذیر تاریخی است که امامان (علیه السلام) با ملت‌ها و اقوام گوناگونی ارتباط داشتند، یا مناظره دینی و علمی می‌کردند و با زبان آن‌ها به گفت‌وگو می‌پرداختند. سندهای روشن و فراوان این حقیقت، در دست تاریخ‌کاوان است و معارف عظیم ما، بر آن گواهی می‌دهد.

امامان (علیه السلام) به‌ضرورت با گروه‌های ناهم‌زبان ارتباط داشتند از جمله:

- ۱- اهل کتاب، مثل یهود و نصاری.
- ۲- موالی یا بردگانی که از ملل گوناگون به قلمرو حکومت مسلمانان آورده شده بودند.
- ۳- شیعیان با ملیت‌های مختلف که برای زیارت، تجارت، پرسش و آموختن به دیار امامان (علیه السلام) می‌آمدند.
- ۴- دانشمندان و حقیقت‌جویان کشورهای دور و نزدی.
- ۵- مأموران دولتی.
- ۶- زنان، کنیزان و غلامان ناهم‌زبانی که در خانه آنان بودند.

اکنون برای مراعات اختصار، به نمونه‌هایی از این گفت و گوها فقط از امام رضا (علیه السلام) می‌پردازیم.

درباره فارسی سخن گفتن امام رضا (علیه السلام) روایات فراوانی داریم از جمله:

یک. «فوالله ما لبثت ان دخل علينا رجل من اهل خراسان فتكلم الخراساني بالعربية فاجابه هو بالفارسية فقال له الخراساني: اصلحك الله ما معني ان اكلمك بكلامي الا اني ظننت انك لا تحسن فقال: سبحان الله اذا كنت لا احسن اجيبك فما فضلي عليك؛^{۲۹۹}

به خدا سوگند، من درنگ نکرده بودم که مردی از خراسان بر ما وارد شد و به زبان عربی سخن گفت. امام رضا (علیه السلام) به زبان فارسی به او پاسخ دادند. آن مرد خراسانی گفت: «اصلحك الله» مرا از این که به فارسی سخن بگویم باز نداشت مگر این که پنداشتم شما نمی‌توانید نیک به فارسی سخن بگویید.

امام رضا (علیه السلام) فرمودند: پیراسته است خدا. اگر من نتوانم نیکو پاسخ تو را بگویم، پس برتری من بر تو چیست؟^{۳۰۰}

دو. «عن ابي هاشم الجعفری قال: كنت اتعدى مع ابي الحسن (علیه السلام) فیدعو بعض غلمانہ بالصقلبيۃ والفارسيۃ وربما بعثت غلامی هذا بشئ من الفارسيۃ فيعلمه وربما كان ينغلق الكلام على غلامه بالفارسيۃ فيفتح هو على غلامه؛^{۳۰۰}

ابو هاشم جعفری گفت: در خدمت امام رضا (علیه السلام) نهار می‌خوردم، آن حضرت برخی از غلامانش را به زبان صقلیبی و فارسی فرا می‌خواند و چه بسا من این غلام را که آگاهی اندکی از فارسی داشت به محضر آن حضرت می‌فرستادم، آن حضرت او را آموزش می‌داد و چه بسیار که غلامش در گفتار فارسیش گیر می‌کرد و آن حضرت، لکننت او را می‌گشود.^{۳۰۰}

^{۲۹۹} - بحارالانوار: ج ۲۵، ص ۱۳۳.

^{۳۰۰} - بصائر الدرجات، ص ۳۵۶ (ح ۱۳)؛ نک: بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۸۷ (ح ۶).

ای وارث مسند معارف!
تا کیست به رفعت تو عارف؟
ای حسن تو مجمع اللطائف!
دل در حرمت همیشه عاکف
جان گشته به گنبد تو طائف
ای بر تو به جمله موافق!
پیوسته درودمان رضا جان!
ای جان همه جهان، رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

هر چند که می‌کنم تأمل
دل هجر تو کی کند تحمل؟
جز بر تو کجا برم توسل؟
تمثیل رضایی و توکل
ای خاک قدوم تو همه گل!
نام تو بر آسمان زده پل
از نور، چو نردبان، رضا جان!
ای جان همه جهان، رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

تا سایه تو است بر سر ما
چون نور خدا است، رهبر ما
حب است و ولا است سنگر ما
کشتی نجات و لنگر ما
دوری ز تو نیست باور ما
طوبایی و سایه گستر ما
ای گلشن گل‌فشان، رضا جان!
ای جان همه جهان، رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

خاک تو بقیع جان مردم
بحر کرمی و در تلاطم
ای طور کلیم در تکلم!
من خاک درت نمی‌کنم گم
ای سمت بهشت، باب هشتم!
نور حرم کریمه قم!
عطر تو به جمکران رضا جان!
ای جان همه جهان، رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

ای بال و پر خیال‌هایم!
ای شوق تو داده بال‌هایم!
لطف از تو رسیده سال‌هایم
ای غایت احتمال‌هایم!
پاسخ به همه سؤال‌هایم
آینده، گذشته، حال‌هایم
چون از تو دهم نشان؟ رضا جان!
ای جان همه جهان، رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

سه. آن حضرت در وصف مناظره خویش با رهبران ادیان فرمودند:

«... و علی أهل الهرا بذة بفارسیتهم؛^{۳۰۱}»

هنگامی مأمون از تأسیس این مناظره، پشیمان می‌گردد که با هر گروه به زبان خودشان و با آتش بانان (زردتشتیان) به زبان فارسیشان، احتجاج کنم.»

پیامبر امی

پیامبر امی توصیفی قرآنی برای حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و به معنای پیامبری که درس نخوانده و ناآشنا به خواندن و نوشتن بوده است. قرآن، امی بودن را از صفاتی می‌داند که پیامبر اسلام در تورات و انجیل به آن‌ها معرفی شده است. امی بودن را فضیلتی برای پیامبر اسلام دانسته‌اند؛ زیرا پیامبر با این که سوادی برای خواندن و نوشتن نداشت تا علم بیاموزد، اما دارای علم آسمانی بود و عوامل هدایت و رستگاری را برای انسان‌ها فراهم کرد. محققان معتقدند آوردن قرآنی که مشتمل بر علوم و حکمت‌های مختلف است توسط فردی که نوشتن و خواندن را فرانگرفته، از معجزات الهی به حساب می‌آید.

توصیف امی در قرآن

کلمه «امی» شش بار در قرآن تکرار شده است که دوبار به صورت مفرد^{۳۰۲} و چهار مرتبه به شکل جمع ذکر شده است. دو مورد مفرد آن در وصف پیامبر اسلام می‌باشد.^{۳۰۳} قرآن امی بودن را از صفاتی می‌داند که پیامبر اسلام در تورات و انجیل به آن‌ها معرفی شده است. محمد جواد مغنیه از مفسران شیعه، معتقد است امی بودن صفت خاص پیامبر اسلام است و شامل دیگر پیامبران نمی‌شود.^{۳۰۴}

تکرار جمع امی در قرآن به صورت «أمیین»^{۳۰۵} و «أمیون»^{۳۰۶} ذکر شده است.^{۳۰۷}

در این آیات گروه‌های مختلف از جمله یهودی‌ها^{۳۰۸}، عرب‌ها^{۳۰۹} و مشرکان عرب به عنوان امی شناخته شده‌اند.^{۳۱۰}

امی یعنی: فردی منسوب به ام القری (مکه)

شهر مکه با نام «أمّ القری» نیز شناخته می‌شود.^{۳۱۱} برخی مفسران معتقدند «پیامبر امی» به معنای این است که این پیامبر منسوب به شهر مکه است.^{۳۱۲} روایتی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که نبی امی را به معنای پیامبری از مکه دانسته است.^{۳۱۳} در دارم زازل محبت تو

^{۳۰۱} - بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۵.

^{۳۰۲} - سوره اعراف، آیات ۱۵۷ و ۱۵۸.

^{۳۰۳} - طیب، أظیب البیان، ۱۳۷۸ش، ج ۵، ص ۴۷۷ و ج ۶، ص ۴.

^{۳۰۴} - مغنیه، تفسیر الکاشف، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۴۰۴.

^{۳۰۵} - سوره آل عمران، آیات ۲۰ و ۷۵؛ سوره جمعه، آیه ۲.

^{۳۰۶} - سوره بقره، آیه ۷۸.

^{۳۰۷} - طرایبش، من اسلام القرآن الی اسلام الحدیث، ۲۰۱۰م، ص ۸۹.

^{۳۰۸} - فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۵۶۳.

^{۳۰۹} - مغنیه، تفسیر الکاشف، ۱۴۲۴ق، ج ۷، ص ۲۲۲.

^{۳۱۰} - فخر رازی، مفاتیح الغیب، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۱۷۵.

^{۳۱۱} - قرطبی، الجامع لأحكام القرآن، ۱۳۶۴ش، ج ۷، ص ۳۸.

^{۳۱۲} - فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۲۴۲؛ حسینی شیرازی، تبیین القرآن، ۱۴۲۳ق، ص ۱۸۲.

^{۳۱۳} - عیاشی، التفسیر، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳۱.

دل بنده مهر و رأفت تو
در حشر هم از شفاعت تو
خواهم به بهشت، صحبت تو
گویم که به عزّ و رفعت تو،
راضی نشوم به زحمت تو،
گردم مفسشان، بمان، رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان رضا جان!
تا یافتم از تو «رُفعة الجیب»
شد حرز من از بلاي هر عیب
نامت رقم خدا است لاریب
گر بنده حضرتم مکن عیب
ای غنچه سر همیشه در جیب!
ای سرّ تو از خزائن غیب!
قدرت نشود عیان رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

ای پاسخ خصم پست داده!
بر برمکیان شکست داده
ای دل به تو حق پرست داده!
بر شیعه می الست داده
ای پاسخ هر که هست داده
مأمون به مکر دست داده!
با علم تو ناتوان، رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

ای کرده به علم و فضل و تقوی
با دشمن خویش هم مدارا!
توحید تمام حق تعالی
تهلیل تویی ز بعد الا
جان تو غریب مثل مولا
دفن تو شبانه مثل زهرا
ای آینه نهان! رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

فی الارض تویی بقیة الله
از نور تو آن سوار در راه
تشریف تو گر چه نیست کوتاه
برگشتن مهدی از خدا خواه
ای عرش برین تو را قدم گاه!
ماییم به اشک و ناله و آه
نزد تو به الامان رضا جان!
ای جان همه جهان، رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

روایت دیگری نیز امام باقر (علیه السلام) مخالف تفسیر نبی امی به فردی است که نمی‌تواند بخواند. ایشان قائلان به این سخن را دروغگو خوانده و لعنت کرده (كَذَّبُوا لَعْنَهُمُ اللَّهُ) و این تفسیر از امی را در تعارض با آیه دوم سوره جمعه دانسته است. و معتقد است امی به معنای فردی منسوب به مکه می‌باشد.^{۳۱۴}

آیه ۱۵۷ - سوره اعراف

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَاَلَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

همان کسانی که از فرستاده [خدا]، پیام‌بر «امی» پیروی می‌کنند؛ پیام‌بری که صفاتش را در تورات و انجیلی که به صورت مکتوب نزدشان است، می‌یابند؛ که آن‌ها را به معروف دستور می‌دهد و از منکر باز می‌دارد. اشیاء پاکیزه را برای آن‌ها حلال می‌شمرد و ناپاکی‌ها را تحریم می‌کند و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آن‌ها بود، [از دوش و گردنشان] بر می‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاری‌اش کردند و از [هدایت و] نوری که با او نازل شده، پیروی نمودند، تنها آنان رستگاران‌اند.

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصُّوفِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيِّ الْبَاقِرِ (عليه السلام) فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِمَ سُمِّيَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله) الْأُمِّيَّ؟ فَقَالَ: مَا يَقُولُ النَّاسُ؟ قُلْتُ: يَزْعُمُونَ أَنَّهُ إِنَّمَا سُمِّيَ الْأُمِّيَّ لِأَنَّهُ لَمْ يُحْسِنْ أَنْ يَكْتُبَ. فَقَالَ (عليه السلام) كَذَّبُوا عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ، أَنِّي ذَلِكَ وَاللَّهِ يَقُولُ فِي مُحْكَمِ كِتَابِهِ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ؟ فَكَيْفَ كَانَ يُعَلِّمُهُمْ مَا لَا يُحْسِنُ؟ وَاللَّهِ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَقْرَأُ وَيَكْتُبُ بِإِثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ أَوْ قَالَ: بِثَلَاثَةِ وَسَبْعِينَ لِسَانًا وَإِنَّمَا سُمِّيَ الْأُمِّيَّ لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَمَكَّةَ مِنْ أُمَّهَاتِ الْقُرَى وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ لَتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا.^{۳۱۵}

جعفر بن محمد صوفی گوید: از امام باقر (علیه السلام) پرسیدم: «چرا نبی اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را امی می‌گفتند؟»

آن حضرت فرمودند: «مردم درباره این موضوع چه می‌گویند؟»

عرض کردم: «مردم گمان می‌کنند که چون آن حضرت نمی‌توانست بنویسد و بخواند، به ایشان امی گفتند!»

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: «دروغ می‌گویند. لعنت خدا بر آن‌ها باد! چه‌گونه چنین چیزی می‌شود که پیغمبر نمی‌توانست بخواند و بنویسد؟! او هر که چنین معتقد باشد، برخلاف قول خدا معتقد شده [با این که خداوند در کتاب محکم خود قرآن مجید می‌فرماید: و کسی است که در میان جمعیت درس‌نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آن‌ها می‌خواند و آن‌ها را تزکیه می‌کند و به آنان کتاب (قرآن) و حکمت می‌آموزد (الجمعة - ۲) او است خدایی که میان عرب امی (که خواندن و نوشتن را نمی‌دانست) پیغمبری بزرگوار از جنس همان مردم، مبعوث به رسالت فرمود؛ تا برایشان آیات وحی خدا را تلاوت کند و ایشان را از جهل و صفات ناپسند و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت و کتاب آسمانی و حکمت الهی به آن‌ها بیاموزد.

^{۳۱۴} - صفار، بصائر الدرجات، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۲۲۶.

^{۳۱۵} - تفسیر اهل بیت (علیهم السلام): ج ۵ - ص ۳۴۴.

آیینهای از تو و مقامت
در عید، نماز ناتمامت
اسم اعظم تویی و نامت
ای آدمی و پری غلامت
در فضل گواه، خاص و عامت
هر لحظه ز دل رسد پیامت
دور از تو نمی توان رضا جان!
ای جان همه جهان رضا جان!
جان تو و شیعیان رضا جان!

ای قَدْ حَضَرْتَ صَلَاةً گفتمه!
هر دم که اذان حق شنفته
در باغ خدا چو گل شکفته
سجاده خود به اشک رفته
شب نافله خوانده و نخفته
تا صبح عقیق اشک سفته
دریای گهر فشان رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان! رضا جان!

ای آمده در نماز باران!
ای ابر جهان تو را به فرمان!
ای داده به نقش شیرها جان!
خود نیست محاجه تو آسان
انکار ولایت تو نتوان
منظور تویی به نور رحمان
از «عَلِمَهُ الْبَيَانُ»، رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

یا نور امامنا الجوادِ
یا ملتجای و مستنادی
حقُّ بَوْلَاكُ اعْتِقَادِي
اشفع لي في يوم معادي
یا نور الی الجنة هادی
فی العرشِ نداءً فینادی:
قد طاب لك الجنان رضا جان!
ای جان فرشتگان! رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

«من لاذبه الظبية» فی القوم
من مذهبه الصلاة والصوم
قد افلح من زارك فی النوم
أشتأفك؟ فی الساعة و اليوم
ای نور تو مقتدای هر قوم
«لا تأخذُه سنَةٌ و لا نوم»
سلطان همه زمان! رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

پس وقتی که خدا بفرماید: «پیغمبر تلاوت آیات می نمود و مردم را تعلیم کتاب می کرد، آیا چنین پیغمبری نمی توانست بخواند و بنویسد»؟! و بنویسد»!

به خدا قسم؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) به ۷۳ زبان می خواند و می نوشت و علت آن که آن حضرت را امی گفتند؛ برای این بود که از اهل مکه بود و مکه را امّ القری می گویند. چنان که خدای تعالی می فرماید: تا [اهل] امّ القری [مکه] و کسانی را که گرد آن هستند، بترسانی! (الانعام - ۹۲)

آیه ۱۵۸ - سوره اعراف

آیه قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكَلِمَاتِهِ وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

بگو: «ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همه شما هستم؛ آن کس که حکومت آسمانها و زمین، از آن او است؛ معبودی جز او نیست؛ زنده می کند و می میراند؛ پس ایمان بیاورید به خدا و فرستاده اش، آن پیامبر مکی که به خدا و سخنانش ایمان دارد و از او پیروی کنید؛ تا هدایت یابید.»

آن چه با معجزه بودن «قرآن» تناسب دارد، صرفاً نخواندن و نوشتن است؛ نه نتوانستن خواندن و نوشتن.

وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخِطُّهُ بِيَمِينِكُمْ إِذَا لَأْتَابَ الْمُبْطِلُونَ^{۳۱۶}

تو هرگز پیش از این هیچ کتابی نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی، مبادا کسانی که درصدد [تکذیب و] ابطال سخنان تو هستند، شک و تردید کنند. این آیه فقط دلیل است بر این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیزی نمی خواند و نمی نوشت؛ ولی دلالت ندارد که نمی توانست بنویسد و بخواند و به همین اندازه، برای ساکت کردن معارضان کافی است؛ زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را هرگز با سواد نمی پنداشتند؛ بنابراین راه اعتراض را بر خود بسته می دیدند.

^{۳۱۶} - قرآن کریم، سوره عنکبوت، آیه ۴۸.

سلطانی و بر فلک خراجت
در حُسن، مَلک نهاده باجت
میراث علی است تخت و تاجت
با سکه مصطفی رواجت
با طب محمدی علاجت
کس نیست حریف احتجاجت
مولای علی بیان رضا جان
ای جان همه جهان رضا جان
جان تو و شیعیان رضا جان

«ماشاءالله» بر نگینت
ای نقش سجود بر جبینت
ای حسرت آسمان زمینت
ای دست خدا در آستینت
پیوسته ز عرش، آفرینت
تا کیست در آسمان قرینت
ای دورتر از گمان! رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان! رضا جان!

آه ای دهمین سپهر عصمت!
خورشیدی و بیست و چار ساعت
از بهر نماز بسته قامت
آورده به جا هزار رکعت
نزد تو فرشتگان به حیرت
ای همچو علی شهید غربت
ای مهر نبی نشان! رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان! رضا جان!

قرآن نبی به حسن اظهار
شد ختم تو هر سه روز یکبار
جبریل تو را رسد به دیدار
نزد تو فرشته نسخه بردار
قرآن نبی به فعل و گفتار
من سائل و تو کریم، ناچار
سائل ز درت مران، رضا جان!
ای جان همه جهان، رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

ای نزد نبی عزیز دل بند
ای آینه بتول پیوند
ای حجت بالغ خداوند
ای دشمن و دوست از تو خرسند
ای گشته به مکر خصم، دربند
قدر تو نبود آنچه گفتند
بالایی و بیش از آن رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

۲۵- وَ [السَّلَامُ عَلَيَّ] مَفْخَرِ عَبْدِ مَنَافٍ

و [درود بر تو ای] مایه مباهات عبد مناف و خاندان بنی هاشم

عبد مناف

عَبْدُ مَنَافِ بْنِ قُصَيٍّ معروف به قمر البطحاء، جد سوم پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود. پس از پدرش، قصی بن کلاب، مناصب مکه، میان او و برادرش عبدالدار تقسیم شد. او در بین برخی از قبایل مکه، پیمان معروف به «احابیش»^{۳۱۷} را منعقد کرد.

نوادگان وی به بنی عبد مناف، یا آل عبد مناف شهرت دارند.

بنی هاشم و بنی امیه، از شاخه‌های مشهور بنی عبد مناف و قریش هستند.

تبار عبد مناف، تا قرن‌ها خلافت [به اصطلاح] اسلامی را در اختیار داشتند. خلفای بنی امیه و خلفای عباسی، همگی از نوادگان عبد مناف به‌شمار می‌روند.

نام و لقب

نام اصلی او، مغیره و معروف به عبد مناف بود. به دلیل زیبایی ظاهر، به او «قمر البطحاء» نیز می‌گفتند.^{۳۱۸}

فرزندان و نوادگان جناب عبد مناف

عبد مناف پسرانی به نام‌های عمرو معروف به هاشم، عبد شمس، مطلب و نوفل داشت.

مادر ۳ فرزند اولش، عاتکه بنت مره بن هلال و مادر نوفل، واقدۀ بنت عمرو المازنیۀ بود.^{۳۱۹}

برخی ابوعمر و ابوعبید را نیز جزو پسران وی برشمرده‌اند.^{۳۲۰}

^{۳۱۷} - علامه ده‌خدا در دائرة المعارف لغت‌نامه خویش می‌نویسد: احابیش گروهی از قریش بودند که در دامنه کوه حبشی فرود مکه، سوگند یاد کردند تا همیشه در دفع

دیگران با هم اتحاد کنند. رجوع به امتاع الاسماع مقریزی چاپ مصر، جزء اول - ص ۱۲۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۵۵، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۸۹ و ۳۷۸.

^{۳۱۸} - علامه حلی، منتهی المطلب، ۱۴۱۲ق، ج ۱۴، ص ۴۰۵.

^{۳۱۹} - ابن هشام، السیره النبویه، ۱۳۷۵ق، ج ۱، ص ۱۰۶.

^{۳۲۰} - زرکلی، الاعلام، ۱۹۸۹م، ج ۴، ص ۱۶۶.

چون نور حسین، آسمان سیر
مسجد شده از تو کعبه و دیر
کی عاقبتم خدا کند خیر؟
کی در حرم رضا کنم سیر؟
محبوب دلم تویی تو لاغیر
ای وارث علم منطق الطیر
با آهو هم زبان رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

تا در حرم تو جا گرفتم
راه دگری کجا گرفتم؟!
من از حرمت شفا گرفتم
چندین صله و عطا گرفتم
از پای فتاده، پا گرفتم
چون شرح دهم چها گرفتم
با این دل بی زبان، رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

ای از غم تو دل فلک، خون
چون شرح دهم غم ترا؟ چون؟
خود دین خدا است بر تو مدیون
ای وصف تو از کلام، بیرون!
ای قلب زمانه بی تو محزون!
زنهار! مبر به بزم مأمون
انگور سوی دهان، رضا جان
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان رضا جان!

ای امّ تو نجمه رشک مریم!
نام تو رضا است در دو عالم
مسموم شدی، گل مکرم
ای پاره جسم پاک خاتم!
«قد قُطِعَتْ أَمْعَائِكُ بِالسَّمِ»
اینک ز غمت نبی اعظم
دل خون شده در جنان رضا جان!
ای جان همه جهان! رضا جان!
جان تو و شیعیان، رضا جان!

(محمدسعید میرزایی)

عبدمناف در مکه وفات نمود.^{۳۲۱}

فرزندان و نوادگان وی، همگی به بنی عبد مناف شهرت دارند.

بنی عبد مناف، از ساکنان اطراف بیت الحرام بودند. از این رو، قریش به بطائح مشهور هستند. در مقابل، آن دسته از قریش که در حاشیه شهر مکه و بالای کوه‌ها استقرار یافتند، قریش ظواهر خوانده شده‌اند.^{۳۲۲}

خلفای بنی امیه و بنی عباس از تبار بنی عبد مناف‌اند و از این رو، قرن‌ها خلافت جهان اسلام در اختیار بنی عبد مناف بود.

محمد بن ادريس شافعی، از امامان چهارگانه اهل سنت نیز از ریشه بنی عبد مناف و از نوادگان مطلب بن عبد مناف بود.^{۳۲۳}

تبارنامه پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

قصی مناصب مکه را میان فرزندانش تقسیم کرد. به این نحو که سقاییت و رفادت، از آن عبد مناف و بقیه از آن عبدالدار بود.^{۳۲۴} البته بنا بر برخی از گزارش‌ها، قصی همه مناصب را به عبدالدار سپرد، از این رو که او از برادرانش بزرگ‌تر بود.^{۳۲۵}

پس از وفات عبد مناف، هاشم و برادرانش (عبد شمس، مطلب و نوفل) با عموزادگانشان (یعنی بنی عبدالدار) بر سر تصاحب مناصب کعبه به نزاع برخاستند. هر گروه با طوایفی از قریش هم‌پیمان شدند. سرانجام بدون آن که نزاعی درگیرد، ۲ طرف صلح کردند و مناصب اجتماعی بین هاشم و عبد شمس تقسیم شد. بدین صورت که منصب رفادت (اطعام حجاج) و سقاییت، به هاشم رسید و منصب قیادت (فرمان‌دهی جنگ‌ها و شاخه نظامی قریش) بر عهده عبد شمس گذاشته شد. علاوه بر این، به‌طور کلی، ریاست قریش بعد از عبد مناف به هاشم واگذار شد.^{۳۲۶}

^{۳۲۱} - همان.

^{۳۲۲} - همان.

^{۳۲۳} - اعلام القرآن، ۱۳۸۵ش، ج ۳، ص ۳۴۴.

^{۳۲۴} - ابن عبد البر، الانتقاء فی فضائل الثلثه الائمه الفقهاء، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۶۶.

^{۳۲۵} - مسعودی، التنبيه والاشراف، دارالصاوی، ص ۱۸۰.

^{۳۲۶} - بغدادی، المنطق فی اخبار قریش، ۱۴۰۵ق، ص ۱۹۰.

«عرش برین خورد زمین»

با زمین خوردنت امروز زمین خورد زمین
آسمان خورد زمین عرش برین خورد زمین

وسط کوچه همین که بدنت لرزه گرفت
ناگهان بال و پر روح الامین خورد زمین

این چه زهری است که داری به خودت می پیچی
گاه پشت کمرت گاه جبین خورد زمین

از سر تو چه بگوییم؟ به روی خاک افتاد
از تن تو چه بگوییم؟ همین ... خورد زمین

دگرت نیست توان تا که ز جا برخیزی
ای که با تو همه دین مبین خورد زمین!

داشت می مرد اباصلت که چندین دفعه
دید مولاش چه بی یار و معین خورد زمین

زهر اول اثرش بر جگر مسموم است
پهلویت سوخت که زانوت چنین خورد زمین

پسرت تا ز مدینه به کنار تو رسید
طاقتش کم شد و گریان و حزین خورد زمین

به زمین خوردن و خاکی شدنت موروثی است
جد تشنه لب از عرشه زین خورد زمین

(۴)

همچنین عبدمناف کسی است که پیمانی را معروف به معاهده احابیش بین قبایلی از مکه جاری کرد.^{۳۲۷}
در میان این همه شخصیت، امام جواد (علیه السلام) در زیارت‌نامه پیش رو، پدر نازنین خویش را مفخر عبد مناف
و مایه مباحات و سرافرازی خاندان وی می‌داند.

تفاوت قریشی و سید

قریشی، یا قرشی کسی را می‌گویند که نسبش برسد به نضر بن کنانه که جدّ جناب فخر کائنات (صلی الله علیه و آله
و سلم) است در مرتبه دوازدهم؛ به این نحو: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن زید بن
کلاب بن مر بن کعب بن لوی بن غالب بن قهر بن مالک بن نضر بن کنانه.

اسم نضر قریش بود؛ لهذا منسوب به ایشان را «قرشی» می‌گویند.
اما اصطلاح «سید» (بنابر مشهور میان فقها) کسی است که منسوب باشد از جانب پدر به هاشم که جد ثانی
جناب خاتم انبیا و سید رسل (صلی الله علیه و آله و سلم) است.

پس هر سیدی قریشی هست؛ اما هر قرشی، لزوماً سید نیست.^{۳۲۸}

^{۳۲۷} - زرگری نژاد، تاریخ صدر اسلام، ۱۳۷۸ش، ص ۵۹۳. جواد علی، المفصل، ۱۹۷۶م، ج ۱، ص ۶۴ و ۳۸۶.
^{۳۲۸} - برای مطالعه بیشتر، ر. ک. به: درة الرضویه فی شرح زیارة الجوادیه؛ اثر ملا عبدالرحیم اصفهانی - ص ۱۳۱.

«نوبت غزل خوانی»

جمع افکار بی سرانجامم، یک کلاف پر از پریشانی است
سند ادعای موزونم، خط دردی که روی پریشانی است

دل خوری از گناه من اما، اخم روزی چشم‌های تو نیست
باز لب‌خند می‌زنی ای وای ... بند بند دلم پشیمانی است

بد به دل راه داده‌ام اما، تو که صاحب‌دلی محبت کن
خانه‌ام را بساز از اول، جان این چشم‌ها که بارانی است

من به اندازه گناهانم به تو امید بسته‌ام، یعنی
عددش را کسی نمی‌داند، جزو سرمایه‌های پنهانی است

غزلم را دخیل می‌بندم بر ضریحت، شکسته و بسته
گره از کار بسته‌ام بگشا، مهربان! نوبت غزل خوانی است

کاش می‌شد مرا به خود آورد، به خودی که نشسته در حرمت
چشم از گنبدت نمی‌گیرد، به خیالش همیشه مهمانی است

چند فرسنگ بی حرم ماندم، چند فرسنگ با من آمده‌ای
تو مرا بردی و تو آوردی... کوچه‌های دلم چراغانی است

پشت دارالشفای تو این بار، تا خود صبح شعر می‌خوانم
هشت بیتم مریض آقایی، متخصص به مهر-درمانی است

(الهام عظیمی)

۲۶- السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ ...

درد بر پیشوای مهربان و پرعاطفه ...

اگر چه همه اهل بیت (علیهم السلام) مهربان هستند؛ ولی این رأفت و مهرورزی، در وجود نازنین امام هشتم (علیه السلام) بروز و ظهور بیش‌تری دارد.

یکی از القاب حضرت ثامن الحجج، علی بن موسی الرضا (علیه السلام) لقب رؤف است.

در توضیح این واژه، باید بدانیم که رأفت یک نوع شدت در رحمت است. در واقع هر چند بین ۲ واژه رأفت و رحمت، قرابت و نزدیکی در معنا وجود دارد؛ اما در بررسی دقیق لغوی، این دو، به یک معنا نبوده، فرقی ظریف بینشان وجود دارد.

مرحوم مصطفوی در کتاب «التحقیق» خود فرق بین رأفت و رحمت را این‌گونه بیان می‌کند:

«رأفت، عطوفت، لطف و رحمت خالص و شدید است. یعنی: لطف و رحمتی است که وقوع درد و ناراحتی را بر نمی‌تابد؛ هر چند آن درد و ناراحتی، به مصلحت فرد باشد. اما رحمت، صرف عطوفت و مهربانی کردن است. مهربانی کردنی که گاهی با درد و ناراحتی فرد نیز همراه است؛ مانند: لطف و رحمت یک جراح به یک بیمار علاقه‌مند به بهبود.^{۳۲۹}

بنابراین «رأفت» مرحله‌ای دقیق‌تر و بالاتر از «رحمت» است و هرگز در مسائل ناخوش‌آیند به‌کار نمی‌رود؛

ولی رحمت در امور ناخوش‌آیندی که به‌خاطر مصلحتی انجام می‌شود، استعمال می‌گردد.

به تعبیر مرحوم علامه طباطبایی (رضوان الله علیه): «انسان هنگامی که وارد حرم رضوی (علیه السلام) می‌شود، مشاهده می‌کند که از در و دیوار حرم آن امام، رأفت می‌بارد.»

^{۳۲۹} - مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص ۶، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ: تهران، ۱۳۶۸ ش.

«پای طلب معنی ندارد سر که باشد»

پرواز خواهم کرد سویت، پر که باشد
پر چون که باشد می پرم باور که باشد

شاه و گدا فرقی نخواهد داشت این است
درک کریم از این که پشت در، که باشد

آری رضا گفتن مؤثر بوده بر لب
تأثیر دارد خطبه بر منبر که باشد

مثل شراب از سر که بودن ها گذشتیم
پای طلب معنی ندارد سر که باشد

دیگر نمی آیم من از باب الجوادت
روی لبم سوگند بر مادر که باشد

قم می شود دروازه مشهد یقیناً
حرف برادر می شود خواهر که باشد

وقت وداع این جا ضریحت را همیشه
شش گوشه می بینم دو چشمم تر که باشد

(مهدی رحیمی)

یکی از مصادیق این رأفت را می‌توان در پاسخی که حضرت به زائران خود، در قبال زیارت، می‌دهند؛ دانست که در بیانی فرمودند: «مَنْ زَارَنِي عَلَى بُعْدِ دَارِي وَ شَطُونِ مَزَارِي أَتَيْتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ثَلَاثِ مَوَاطِنَ حَتَّى أُخَلِّصَهُ مِنْ أَهْوَالِهَا إِذَا تَطَايَرَتِ الْكُتُبُ يَمِينًا وَ شِمَالًا وَ عِنْدَ الصَّرَاطِ وَ عِنْدَ الْمِيزَانِ.»^{۳۳۰}

هر کس مرا زیارت کند با وجود این که مرقد و مدفن و حرم من دور است، روز قیامت در ۳ جا، نزد او خواهم آمد؛ تا از ترس‌های آن موافق، رهایش سازم: ۱- هنگام پخش شدن نامه اعمال به دست راست، یا چپ، ۲- در پل صراط و ۳- نزد میزان.

امام رضا (علیه السلام) در زمان حیات مبارک خویش، کانون مهر و عاطفه نسبت به مردم و مظهر عشق و محبت بودند و این مهربانی، در تک تک زوایای زندگی و برخورد ایشان با آحاد جامعه آن روز، به روشنی مشهود است.

به عنوان نمونه:

الف: «ابراهیم بن عباس» نقل می‌کند: هرگز ندیدم که حضرت رضا (علیه السلام) کسی را با سخن خود بیازارد. ندیدم سخن کسی را قطع کند. می‌گذاشت تا حرف او تمام شود. هرگز کسی را که قدرت بر آوردن حاجت او را داشت رد نمی‌کرد. هرگز نزد کسی پای خود را دراز نمی‌کرد و تکیه نمی‌زد. هرگز ندیدم سخن درشتی به خادمان خود بگویند. هرگز ندیدم که آب دهان خود را بر زمین بیندازد. همین طور هرگز ندیدم که با صدای بلند قهقهه کند و بخندد؛ بلکه همیشه تبسم می‌نمود. زمانی که به خانه می‌رفت و سفره می‌انداختند، تمام خدمت‌گزاران، حتی دربان‌ها را نیز فرا می‌خواند و بر سر آن سفره می‌نشاند.^{۳۳۱}

ب: مرحوم کلینی نقل می‌کند که شخصی از اهل بلخ - که در سفر امام رضا (علیه السلام) از مدینه به خراسان همراه آن بزرگوار بود - می‌گفت: روزی در بین راه، سفره غذا را پهن کردند. آن حضرت، تمام خادمان و غلامان از سفید و سیاه را بر سر سفره جمع کرد. من عرض کردم: فدای شما شوم، بهتر نبود که برای اینان سفره جداگانه انداخته شود؟ آن حضرت فرمودند: «مَهْ إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَاحِدٌ وَ الْأُمُّ وَاحِدَةٌ وَ الْأَبُّ وَاحِدٌ وَ الْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ.»^{۳۳۲}؛ تند مرو، همانا خدای ما یکی است، مادر و پدر همه یکی است و پاداش به اعمال است (نه به سیاه و سفیدی و جاه و مقام).

^{۳۳۰} - ابن قولویه، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ص ۳۰۴، ناشر: دار المرتضویة، چاپ: نجف اشرف، ۱۳۵۶ ش.

^{۳۳۱} - مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۹، ص ۹۱، ناشر: دار إحياء التراث العربی، چاپ: بیروت، ۱۴۰۳ ق.

^{۳۳۲} - کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۲۳۰، ناشر: دار الکتب الإسلامية، چاپ: تهران، ۱۴۰۷.

«آفتاب هشتمین»

هر آن سائل که سر بر خاک مهر هشتمین دارد
مفاتیح الجنان را یک به یک در آستین دارد

زمین طوس را نازم که حتی آسمانش هم
ز مهر و ماه، نقش سجده بر روی جبین دارد

زمین هر نو بهار از حله سبز تو می پوشد
فلک از ماه نو نام ترا نقش نگین دارد

هر آن زائر که یک شب در جوار این حرم باشد
«سعادت همدم او گشت و دولت هم‌نشین دارد»

به درگاهش اولوالعلم‌اند بر قسط از شرف، قائم
ولایت‌های دیگر بر سر اهل یقین دارد

خراسان بین که نور دیده خیرالنسا در او است
که در خود پاره‌ای از جسم خیرالمرسلین دارد

کبوتر گر رسد این جا هواگیر حرم گردد
اگر آهو بیاید در برش، حصن حصین دارد

بنازم نام این سلطان که رأفت آن چنان دارد
بنازم بخت آن کشور که سلطان این چنین دارد

ولای چارده خورشید نورانی است با آن دل
که منشور رضای آفتاب هشتمین دارد

(محمدسعید میرزایی)

این نوع رفتار امام رضا (علیه السلام) را باید در کنار مقام عظیم معنوی آن حضرت قرار داد، تا رأفت و شفقت که امام داشتند، بیش‌تر جلوه کند و درسی به ارادت‌مندان و شیعیان باشد که نباید به صرف رسیدن به پستی، مقامی و مالی، خود را تافته جدا بافته بدانند و ممتاز از دیگران قلمداد نمایند.

به‌ویژه در این دنیای ماشینی مدرن و زندگی مادی پر زرق و برق امروز، سرمایه‌داران، کارخانه‌داران و صاحبان شرکت‌های بزرگ، باید این بی‌آلایشی، بی‌رنگی و سادگی را که محصول رأفت و مهرورزی امام است، به‌عنوان یک الگو، سرلوحه زندگی اجتماعی خویش در برخورد با کارکنان و زیردستان خود قرار دهند و هیچ‌گاه اجازه ندهند که رعایت مسائل اخلاقی و حفظ کرامت انسانی، تحت الشعاع امور ظاهری دنیوی قرار گیرد.

هم‌چنین آن حضرت، به تعبیر رایج «امام رئوف و مهربان» زبان‌زد هستند.

آیا معنای این جمله، آن است که سایر ائمه (علیهم السلام) مهربان و رئوف نبودند؟ یا فریادرس بی‌پناهان نیستند؟ یا این خصوصیات، در آنان کم‌رنگ‌تر بوده است؟ مسلماً نه!

در زمان امام رضا (علیه السلام) شرایط طوری بود که هر کس به هر شکلی به امام پناه می‌آورد، ایشان با آغوش باز، او را پذیرا بودند.

آن امام، به تعبیر «الغوث» (فریادرس) توجه خاص، مواسات و دل‌سوزی ویژه‌ای با افراد نیازمند و گرفتار داشتند و در صدد رفع مشکل آنان بر می‌آمدند.

به‌خصوص در زمان امامت حضرت در خراسان، با این که کل برنامه مأمون ملعون برای دعوت امام رضا (علیه السلام) به طوس و پیش‌نهاد ولایت‌عهدی با هدف بی‌اعتماد کردن مردم و پیروان نسبت به ایشان انجام شد و این که آن حضرت را از چشم علاقه‌مندان و ارادت‌مندان بیندازد؛ اما این نوع سلام به امام در این زیارت‌نامه و شهرت واقعی آن حضرت، بیان‌گر خنثی شدن توطئه یادشده است که نه‌تنها مأمون ملعون ناکام ماند و به هدفش نرسید؛ بلکه به‌عکس درست در نقطه مقابل این دسیسه و نیرنگ - که امام را جذب دستگاه خلافت کنند، تا حضرت به کسی (چه از شیعیان و چه غیر شیعیان) توجه نکنند - امام رضا (علیه السلام) در خراسان، به‌عنوان کانون توجه مردم و همه درماندگان و تهی‌دستان مطرح شدند و خلق الله، پناهی بهتر از آن حضرت پیدا نمی‌کردند.

«انبیا ناز فروشند به گلزار بهشت»

زائران تو فقط شیعه اثنی عشراند
همه دل باخته عترت خیرالبشراند
همه گشتند به دریای نگاهت تطهیر
به گل روی تو سوگند ز گل پاک تراند
زائرینی که به این کعبه دل، دل بستند
تا ابد از حرمت دل نبرند و نبرند
گر به سوی حرمت روی کنند اهل جحیم
تا ابد از طمع روضه رضوان گذرند
سائلان کرمت یک سره ارباب کرم
زائران حرمت از همه خلق سرند
پا گذارند به بال ملک و طره حور
رهروانی که به سوی حرمت ره سپرند
عالمی رو به روی پنجره فولادت
به امید کرمت هم چو گدا پشت دراند
انبیا ناز فروشند به گلزار بهشت
اگر از دور به ایوان طلایت نگرند
مهر تو لاله و ریحان بهشت دل ما است
حاش لله که ما را به جهنم ببرند!
«میثم» بی سر و پایم نظری کن مولا
که مرا جزو سگان سر کویت شمرند

(غلامرضا سازگار)

جالب است که این نگاه، نه فقط در زمان حیات آن حضرت، بلکه پس از شهادت ایشان نیز نسبت به بارگاه امام رضا (علیه السلام) همواره تاکنون وجود داشته است که همگان حرم آن حضرت را ملجأ و مأوای حاجات خویش می دانند.

حتی نه منحصرأ شیعیان، بلکه برخی از اهل سنت و بهویژه عالمان آنان و ارباب ادیان دیگر نیز این نگرش را دارند.

به عنوان نمونه، «ابن حبان بستی» از عالمان برجسته عامه - که به سال ۳۵۴ هجری قمری درگذشت - در کتابش می گوید: «علی بن موسی الرضا [علیهما السلام] از بزرگان و عقلا و نخبگان و بزرگواران اهل بیت [علیهم السلام] و بنی هاشم است. اگر از وی، روایتی شود، واجب است حدیثش معتبر شناخته شود. من به دفعات، قبر ایشان را زیارت کرده ام. زمانی که در طوس بودم، هر مشکلی برایم رخ می داد، تربت علی بن موسی الرضا [علیهما السلام] را - که درود خدا بر او و جدش باد - زیارت می کردم و برای برطرف شدن مشکلم دعا می نمودم و دعایم مستجاب و مشکلم حل می شد. این کار را به مراتب تجربه کردم و جواب گرفتم. خداوند ما را بر محبت مصطفی و اهل بیتش - که درود خدا بر ایشان باد - بمیراند.»^{۳۳۳}

باید توجه داشت که این سخن از شیخ صدوق و شیخ مفید نیست بلکه از عالمی سنی است که اتفاقاً در میان عامه، جای گاه برجسته ای دارد؛ به گونه ای که او را با تعبیر گوناگون و بسیاری ستوده اند. از وی به عنوان «امام، علامه، حافظ، شیخ خراسان، یکی از استوانه های علم در فقه و لغت و حدیث، و از عقلائی رجال» یاد شده است.^{۳۳۴}

به هر حال، ما بر اساس وظیفه تبعیت از امام معصوم (علیه السلام) و آن معنا و مفهومی که در کلمه «شیعه» وجود دارد، باید در نظر داشته باشیم که شیوه دل سوزی و توجه بی دریغ و نوع مواسات و اظهار هم دردی امام رضا (علیه السلام) با کسانی است که به ایشان مراجعه می کردند، حتماً سرمشق و الگوی زندگی ما قرار گیرد. یعنی ما که خود را شیعه و محب امام رضا (علیه السلام) می دانیم و به زیارت ایشان می رویم، توجه کنیم که به منظور مواسات و ابراز هم دردی با هم نوعان خود، در صدد رفع مشکل آنان بر آییم؛ بدون دریغ نمودن از صرف مال، وقت و حتی هزینه کردن از آسایش و آبروی خودمان.

^{۳۳۳} - الثقات: ج ۸ - ص ۴۷۵.

^{۳۳۴} - ذهبی؛ سیر اعلام النبلاء: ج ۱۶ - ص ۹۲ تا ۹۴.

«روز میلاد غزل»

روز ولادت تو، غزل آفریده شد
مفعول و فاعلات و فعل آفریده شد

بلکی زدی و معجزه‌ای را رقم زدی
از برق چشم‌هات زحل آفریده شد

از شهد غنچه لب پر خنده شما
در چشمه بهشت، عسل آفریده شد

عالم به رقص آمد و از پای کوبی‌اش
از طوس تا حجاز، گسل آفریده شد

سینه به سینه؛ شکر خدا عاشق توایم
این عشق پاک روز ازل آفریده شد

ما از پدر ولای شما ارث می‌بریم
ایرانیان کشور موسی بن جعفریم

در جشن پای کوبی تنبورهای مست
در بزم می‌گساری انگورهای مست

امروزه بسیاری از ما این‌گونه نیستیم و تعارف هم ندارد. ما اگر انفاق می‌کنیم، معمولاً از چیزهای اضافه و به‌دردنخور و دورریزمان انفاق می‌کنیم. اگر به فقرا می‌بخشیم، متأسفانه آن مقداری است که مورد نیازمان نیست؛ در حالی که این رفتار و کردار، اخلاق امام رضایی نیست!

دربغ و افسوس که در این زمانه، بسیاری از به‌اصطلاح مؤمنان و شیعیان و کسانی که ادعای پیروی از ائمه اطهار (علیهم السلام) از جمله امام رضا (علیه السلام) را دارند، تنها به زندگی خود، فرزندان و نهایتاً بستگان نزدیکشان توجه دارند؛ در حالی که شاید در هم‌سایگی، یا چند خانواده آن طرف‌تر، انسان‌هایی به نان شب خود محتاج باشند و ما چه‌بسا به فکر تعویض منزل و ماشین و مبلمان و دکوراسیون خانه و رفاه و سفرهای آن‌چنانی باشیم. که قطعاً این مرام، به هیچ وجه، با سیره امام رضا و خاندان وحی (علیهم السلام) تناسب و هم‌خوانی ندارد!

مسئله آراستگی به اخلاق نیکو، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین دستورهای دین اسلام است. به‌طوری که در اولویت سفارش‌های قرآن و عترت قرار دارد.

برای نمونه به چند حدیث، اشاره می‌کنیم.

۱ - حدیث معروف از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم):

«إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»^{۳۳۵}

و هم‌چنین: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ حُسْنَ الْأَخْلَاقِ»^{۳۳۶}

یا: «بُعِثْتُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مُحَاسِنِهَا»^{۳۳۷}

همان‌گونه که مشاهده می‌گردد؛ واژه «إِنَّمَا» مفید حصر است. یعنی: کل اهداف بعثت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، در تکامل اخلاقی خلاصه می‌شود.

۲ - و در روایتی از مولانا امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است که ایشان فرمودند: «لَوْ كُنَّا لِأَنْرَجُو جَنَّةً وَ لَا نَاراً وَ لَا ثَوَاباً وَ لَا عِقَاباً، لَكَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَطَالِبَ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَإِنَّهَا مِمَّا تَدُلُّ عَلَى سَبِيلِ النِّجَاحِ»^{۳۳۸}

^{۳۳۵} - کنز العمال: ج ۳ - ص ۱۶، ح ۵۲۱۷۵.

^{۳۳۶} - المصدر السابق - ح ۵۲۱۸.

^{۳۳۷} - بحار الأنوار: ج ۶۶ - ص ۴۰۵.

^{۳۳۸} - مستدرک الوسائل: ج ۲ - ص ۲۸۳ (الطبعة القديمة).

نور خدایی تو چه اعجاز کرده است!

هو می کشند دور و برت کورهای مست

شیرینی ولای شما چیز دیگری است!

این را شنیدم از لب زنبورهای مست

دارد تمام شهر به دیوار می خورد!

در پیش چشم قاصر مأمورهای مست

از این به بعد حرف خدایی نمی زنند

با دیدن جلال تو، منصورهای مست

اذن دخول می کده ورد زبان ما

بوی شراب می دهد امشب دهان ما

وقتی همه به عشق تو پروانه می شوند

پروانه ها کنایه و افسانه می شوند

روح بهار هستی و این بوته های خار

از عطر گام های تو ریحانه می شوند

با دیدن جمال زلیخاکش شما

یوسف شناس ها همه دیوانه می شوند

یعنی: اگر بهشت و دوزخ و پاداش و مجازات اخروی هم در کار نبود، باز هم شایسته و سزاوار بود برای ما که بزرگ‌منشی‌ها و خلق و خوی نیکو را در پیش گیریم. زیرا یکی از بهترین ابزار است که راه رستگاری و موفقیت را به ما می‌نمایند و دنیای ما را نیز پاک و بهشتی می‌گرداند.

۳ - حدیث دیگری از رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، به ما رسیده است که ایشان فرمودند: «جَعَلَ اللهُ سُبْحَانَهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صَلَةً بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عِبَادِهِ فَحَسَبَ أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ»^{۳۳۹}

یعنی: خداوند منزّه، برجستگی‌های اخلاقی را میان خود و خلقش برای رسیدن بندگان به رضا و خشنودی الهی قرار داد. پس کافی است به این ریسمان پیوسته به مرضات خداوند چنگ بزنید و درآویزید.

به عبارت دیگر، خود خدای مهربان، معلم اخلاق و پروردگار آدمیان است. بنابراین برای نیل به قرب مقامی به آفریدگار هستی و حسنات، گزیری جز آراستگی به اخلاق نیکو نیست. در این مسیر، تخلق به کمالات انسانی، راه کسب مرضات الله را خیلی خوب هموار و دستیابی به آن را فراهم می‌سازد.

قرآن و عترت نیز همیشه مبین و راه‌نمای این طریق فرزاندگی و سلوک متعالی هستند.

و چه شرفی بالاتر برای رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم)، خداوند متعال ایشان را در کتاب خویش، این چنین ستوده است: «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^{۳۴۰}

یعنی: تو بدون تردید در بهترین جای‌گاه و بر بلندای سجایای اخلاقی عظیمی قرار داری. در این میانه، امام رضا (علیه السلام) هم چون سایر پیشوایان هدایت، در زیارت جوادیه امام محمد تقی (علیه السلام) - که از زبان پسر برای پدر ایراد و انشا شده است - مظهر پاک‌زیستی مطلق و الگوی برتر اخلاقی و ویژگی‌ها و فضایل انسانی معرفی می‌گردد.

^{۳۳۹} - تنبیه الخواطر - ص ۴۶۲.

^{۳۴۰} - القلم - ۴.

شانه به شانه، شاه و گدا در سرایتان

مهمان سفره‌های کریمانه می‌شوند

شب‌ها به عشق باده نابت شیوخ شهر

شاگردهای حوزه می‌خانه می‌شوند

عمری کتاب تزکیه تدریس کرده‌ای

در شهر طوس می‌کده تأسیس کرده‌ای!

آن سوی شهر، قبه‌ای از نور دیده‌ام

صحن و سرای کیست که از دور دیده‌ام؟!

هوش از سرم پریده و مستانه می‌دوم

حس می‌کنم که باغِ پُرانگور دیده‌ام

دیگر چه احتیاج به نعلین و چوب‌دستا!

موسیٰ با برهنه شدم؛ طور دیده‌ام

مشهد کجا و این دل ناپاک من کجا؟!

خود را شبیه وصله ناجور دیده‌ام

در محضرت جناب سلیمان شهر طوس!

بال ملخ به شانه یک مور دیده‌ام

۲۷- [السَّلَامُ عَلَى الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ] الَّذِي هَيَّجَ أَحْزَانَ يَوْمِ الطُّفُوفِ

یعنی: [درود بر امام مهربانی] که دریای خروشان اندوه و دل‌تنگی‌های روز عاشورا را به تلاطم افزون‌تر درآورد.

یکی از معانی‌اش این است که شهادت حضرت امام رضا (علیه السلام) اندوه روز عاشورا را و صحرای کربلا را دوباره تازه کرد.

آن حضرت درباره ماه محرم فرمودند:

قَالَ الرَّضَا (عليه السلام) إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتَحَلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هَتَكَ فِيهِ حُرْمَتَنَا وَ سَبَى فِيهِ ذُرَارِيَنَا وَ نَسَاؤُنَا وَ أَضْرَمَتِ النَّيْرَانَ فِي مَضَارِبِنَا وَ انْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلِنَا وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ حُرْمَةً فِي أَمْرِنَا إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَفْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا وَ أَدَلَّ عَزِيْرَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ وَ أَوْرَثَنَا [يَا] أَرْضَ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ [أَوْرَثْتَنَا] الْكَرْبَ [أَوْ] الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِضَاءِ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحِطُّ الذَّنُوبَ الْعِظَامَ ثُمَّ قَالَ عَ كَانَ أَبِي عَ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمَ لَا يَرَى ضَاحِكًا وَ كَانَتْ الْكِتَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةٌ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حَزْنِهِ وَ بُكَائِهِ وَ يَقُولُ هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ (عليه السلام). ۳۴۱

ماه محرم، ماهی بود که کافران در این ماه جنگ کردن را حرام دانستند و منافقان این امت در این ماه، خون ما را حلال دانستند و هتک حرمت ما کردند و زنان و فرزندان ما را اسیر کردند و آتش در خیمه‌های ما زدند و اموال و اسباب ما را غارت کردند و حرمت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) را درباره ما رعایت نکردند. به‌درستی که مصیبت امام حسین (علیه السلام) چشم‌های ما را مجروح کرد و آب دیده‌های ما را جاری ساخت و عزیز ما را ذلیل گردانید. واقعه کربلا مصیبت را مهیا کرد تا روز قیامت. پس باید بر آن حضرت، گریه‌کنندگان بگریند. زیرا گریه بر آن حضرت، گناهان بزرگ را برطرف می‌کند.

سپس فرمودند که پدرم امام موسی بن جعفر (علیهما السلام) چون ماه محرم داخل می‌شد، کسی آن حضرت را خندان نمی‌دید و در روزهای نخست ماه، اثر اندوه بر آن حضرت ظاهر می‌شد و چون روز دهم می‌شد، روز مصیبت و گریه و اندوه بود و می‌گفت امروز روز شهادت امام حسین (علیه السلام) است.

این‌جا ندیده‌ایم گدایی که دل‌خور است

این‌جا فقیرها چه‌قدر جیبشان پر است!

گریه بهانه‌ای است که عاشق‌ترم کنی

شاید مرا کبوتر جلد حرم کنی

آقای من! کلاغ به دردت نمی‌خورد؟

از راه دور آمده‌ام باورم کنی

با ذوق و شوق آمده‌ام حضرت رؤف!

فکری به حال رنگِ سیاه‌پرَم کنی

زشتم قبول؛ بچه آهو که نیستم!

باید نگاه معجزه بر جوهرم کنی

باید تو را به پهلوی زهرا قسم دهم

تا عاقبت به خیرترین نوکرم کنی

مادر سپرده است به دست شما مرا

گفته فقط شما ببری کربلا مرا

(وحید قاسمی)

و نیز شیخ صدوق از ریان بن شیبب روایت کرده که گفت: دَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا (علیه السلام) فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ - فَقَالَ لِي يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ أَ صَائِمٌ أَنْتَ فَقُلْتُ لَا فَقَالَ إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا (علیه السلام) رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ فَقَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكَرِيَّا وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ لِرِزْقِيَّا (علیه السلام) ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنَّ الْمُحَرَّمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ فِيهَا مَضَى يُحَرِّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَ الْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ فَمَا عَرَفَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ حُرْمَةَ شَهْرِهَا وَ لَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا ص لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ وَ سَبَّوْا نِسَاءَهُ وَ انْتَهَبُوا ثَقَلَهُ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنْ كُنْتَ بَاكِيًا لِشَيْءٍ فَأَبِكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (عليهم السلام) فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِيهُونَ وَ لَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ لِقَتْلِهِ وَ لَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ فَوَجَدُوهُ قَدْ قُتِلَ فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثٌ غُبْرٌ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ شِعَارِهِمْ يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ (عليهم السلام) أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ جَدِّي (علیه السلام) مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَ تُرَابًا أَحْمَرَ يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنْ بَكَيتَ عَلَى الْحُسَيْنِ (علیه السلام) حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعَكَ عَلَى خَدَيْكَ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَ لَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزِرِ الْحُسَيْنَ (علیه السلام) يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْعُرْفَ الْمَبْنِيَّةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ وَ آلِهِ (عليهم السلام) فَالْعَنُ قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ (علیه السلام) فَقُلْ مَتَى مَا ذَكَرْتَهُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا يَا ابْنَ شَيْبِيبٍ إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجِنَانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَ افْرَحْ لِفِرْحَانَا وَ عَلَيْكَ بِوَلَايَتِنَا فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا تَوَلَّى حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. ۳۴۲

در روز نخست ماه محرم خدمت حضرت امام رضا شرفیاب شدم، آن حضرت فرمود: ای پسر شیبب امروز روز هستی؟ عرض کردم: نه. ایشان فرمود: این روز روزی است که حق تعالی دعای حضرت زکریا (علیه السلام) را در آن مستجاب فرمود. و فرمایش خود را ادامه داد، تا آن که فرمود: ای پسر شیبب، اگر برای چیزی خواستی گریه کنی، برای حسین بن علی (علیهما السلام) گریه کن که او را مانند گوسفند سر بریدند و با آن حضرت از اهل بیت او، ۱۸ تن - که در زمین شبیه و نظیر نداشتند - کشته شدند و به تحقیق که آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌ها برای شهادت آن حضرت گریستند و به‌درستی که ۴ هزار فرشته برای یاری آن حضرت به‌سوی زمین آمدند. ولی زمانی رسیدند که آن حضرت شهید شده بودند. پس ایشان نزد قبر آن حضرت، ژولیده مو و گردآلوده اند؛ تا آن که قائم آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) ظاهر شود.

«حجّ اکبر»

قصد زیارت حرمت، حجّ اکبر است
حجی که مثل عمره و حج پیمبر است

هر کس که گشت زائر تو زائر خدا است
این گفته‌ام، روایت موسی بن جعفر است

قدر و جلال و زائر قبر تو روز حشر
از زائرین کل امامان فراتر است

زوّار تو که شیعه کامل عیار تو است
زوّار چارده حجج الله اکبر است

نام دو پاره تن احمد اگر برم
نام مقدس تو و زهرای اطهر است

حسرت برند خیل عظیم فرشتگان
بر آن فرشته ای که به صحن کبوتر است

روح هزار عیسی مریم در این مزار
چشم هزار موسی عمران بر این در است

روح شفا گرفت ز یک جرعه آب آن
این حوض صحن توست و یا حوض کوثر است

بوی بهشت می وزد از چار صحن تو
از بس نسیم بارگهت روح پرور است

«میثم» که جرم او ز حساب آمده فزون
شاد است از این که عفو تو از جرم او سر است

(غلامرضا سازگار)

پس ایشان یاوران آن حضرت باشند و شعار ایشان در جنگ این کلمه است: «یا لثارات الحسین». ای پسر شیبیب، پدرم مرا از پدرش و او از جدش خبر داد که چون جدم حسین (علیه السلام) شهید شد، از آسمان خون و خاک سرخ بارید.

ای پسر شیبیب، اگر بر حسین (علیه السلام) گریه کنی تا آب دیدگانت بر رویت جاری شود، حق تعالی گناه صغیره و کبیره تو را بیامرزد. ای پسر شیبیب، اگر خواهی در قیامت هیچ گناهی بر تو نباشد، آن حضرت را زیارت کن. ای پسر شیبیب، اگر خواهی که در غرفه‌های بهشت با رسول خدا و خاندانش (علیهم السلام) ساکن شوی، بر قاتلان آن حضرت، لعنت کن. ای پسر شیبیب، اگر خواهی که مانند پاداش کسی را داشته باشی که با آن حضرت شهید شدند، هرگاه او را یاد کنی، بگو: «یا لیتنی کنت معهم فأفوز فوزاً عظیماً». ای پسر شیبیب، اگر خواهی که در درجات بالای بهشت، با ما باشی، برای اندوه ما محزون باش و از برای شادی ما شاد باش و بر تو باد به محبت و ولایت ما که اگر مردی سنگی را دوست بدارد، خداوند او را در روز قیامت با آن محشور گرداند.

چنانچه از ملاحظه آثار و معارف اهل بیت (علیهم السلام) بر می‌آید، وجود مقدس حضرت امام رضا (علیه السلام) در مناسبت‌های مختلف، یادآوری بر مصائب امام حسین (علیه السلام) و خاندان ایشان در روز عاشورا و زنده و باقی نگه داشتن شهادت مظلومانه آن حضرت را تأکید و تحریص می‌ورزید.

«از چشم بدان کوکبه دولتتان دور»

لمع البرق من الطوس فهذا البلد الطور
نوره الازهر في المشرق و المغرب مشهور

احمدی علوی موسوی رضوی
قل فسبحانک یا من خلق النور من النور

یارب این قافله کیست کنون می‌رسد از دور؟
کیست مردم ز کجا آمده این محمل پر نور؟

مثل این است که باز آمده مهمان ز مدینه
کیست کاینسان ز پیاش موج زند هلهله و شور

یاد آن سر، که ز دروازه ساعات بر آمد
او فراز نی و هر سوی صدای دف و تنبور

یاد آن ماه که از بام به سنگش طلبیدند
یاد آن بانوی شوریده و آن حضرت رنجور

هیچکس آیه قرآن نپذیرفت خدا را
گر چه از منبر نبی بانگ زد آن قاری مشهور

لیک این قوم به زر نقش ببندند حدیث
ای ز حکمت سخت معدن زر، سلسله نور!

مردم طوس نه از کوفه و شامند، رضا جان!
مکن ای شاه عرب ملک عجم را ز نظر دور

ای گلستان شده از یمن تو ویرانه سائل!
ای که بینا شده از مرحمت پیرزن کور!

ای خوشا ملک خراسان که ز خورشید زمینش!
همه لعل است بدخشان، همه فیروزه نشابور

کرده گل در حرمت مسجد پیغمبر اعظم
کعبه نوری و چون بیت خدا بیت تو معمور

حرمت قافله‌های دل و جان را همه مقصد
نظرت آینه زار دو جهان را شده منظور

سوخته دانه به دانه دل صد باغ انارت
خون شده حبه به حبه دل صد می‌کده انگور

در پی قافله نام تو آهو شده شعرم
یارب این رود روان را نکند قافیه محصور

صد گلستان غزل از نام تو در من شده روشن
ای تو مهمان عزیز دلم این کلبه بی‌نور!

هر که دل بسته به خورشید تولای تو مولا
هر گز جلود دنیا نکند گم‌ره و مغرور

نبرد رونق فضل علوی، مسند مأمون
آب حیوان نبرد هیچ سکندر به زر و زور

هر کسی روی تو در آینه خویش ببیند
ای تجلی علی در تو! ولی سر تو مستور

ای دل ما به تو از منت لطفت شده نزدیک!
یارب! از چشم بدان کوکبه دولتتان دور

(محمدسعید میرزایی)

منابع و مأخذ

قرآن کریم

۱. ابن حجر هیثمی، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة، بیروت، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۷ق.
۲. ابن صباغ مالکی، الفصول المهمة فی معرفة أحوال الأئمة، بیروت، دار الاضواء، ۱۴۰۹ق
۳. ابن عبد البر، الانتقاء فی فضائل الثلاثة الاثمه الفقهاء، بیروت، دارالبشائر الاسلامیة، ۱۴۱۷ق.
۴. ابن هشام، السیرة النبویة، تحقیق مصطفی السقا و ابراهیم الأبیاری، قاهره، شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر، چاپ دوم، ۱۳۷۵ق.
۵. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۶. اربعة ایام، الحسيني استرآبادی، محمد بن محمدباقر معروف به میرداماد، محقق: رضا استادی، مجموعه میراث اسلامی ایران.
۷. إعلام الوری بأعلام الهدی للشیخ الطبرسی.
۸. بغدادی، محمد بن حبيب، المنطق فی اخبار قریش، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۵ق.
۹. تحفة طوسیة، قمی، شیخ عباس، نشر: فؤاد، چاپ اول، ۱۷۶صفحه، جیبی، ۱۳۷۷ش. (مشهد، ۳۳۶ق، تهران ۱۳۵۷ق)
۱۰. تحفة الرضویه، فاضل بسطامی، نوروز علی بن محمدباقر، چاپ سنگی بی جا، کارخانه میرزا علی اکبر، ۲۸۸ق.
۱۱. تهذیب الأحكام، طوسی، محمد بن الحسن، محقق / مصحح: خراسان، حسن الموسوی، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۱۲. جامع زیارات المعصومین علیهم السلام، پیام امام هادی علیه السلام، ناشر: پیام امام هادی علیه السلام، قم، چاپ دوم، ۱۳۹۰ش.
۱۳. جلوه های پنهانی امام عصر(عج)، حسین علی پور.
۱۴. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد، مكتبة النهضة، ۱۹۷۶م.
۱۵. جواهری، سید محمدحسن، پاسخ به شبهات اعجاز و تحدی، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۷ش.
۱۶. حبیبی تبار، حسین، مروجی طبسی، محمدحسن، «توحید و امامت در حدیث سلسله الذهب»، فصلنامه کلام اسلامی، شماره ۸۵ بهار، ۱۳۹۲ش.
۱۷. حسکانی، عبدالله بن عبدالله، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران، التابعة لوزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، مجمع إحياء الثقافة الإسلامیة، ۱۴۱۱ق.
۱۸. حسینی تهرانی، سیدمحمدحسن، امام شناسی، مشهد، انتشارات علامه طباطبائی، ۱۴۱۸ق.
۱۹. حسینی شیرازی، سید محمد، تبیین القرآن، بیروت، دارالعلوم، چاپ دوم، ۱۴۲۳ق.
۲۰. حسینی میلانی، علی، الولاية التشريعية، قم، الحقایق، چاپ اول، ۱۴۳۲ق.
۲۱. خنجی اصفهانی، ابن روزبهان، مهمان نامه بخارا، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۲. خنجی اصفهانی، ابن روزبهان، وسیلة الخادم إلى المخدوم، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۷۵ش.
۲۳. خورشید مهربانی، آقابابایی، مهدی، انتشارات عطر عترة، چاپ اول، ۱۳۹۱ش.
۲۴. در حرم طوس، حسینی قزوینی، سید محمد، انتشارات: مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر ۴، چاپ دوم، رمضان ۱۴۱۶ق
۲۵. درة الرضویه در شرح زیارت جوادیه، اصفهانی، ملاعبدالرحیم، مصحح ابوالفضل عرب زاده، ناشر: عزیزی، چاپ دوم، ۱۳۹۶ش
۲۶. دیون پورت، جان، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ترجمه سعیدی، تهران، نشر انتشار، ۱۳۴۴ش.
۲۷. راعب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دارالقلم، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
۲۸. ربانی گلیایگانی، علی، «نقش فاعلی امام در نظام آفرینش»، در انتظار موعود شماره ۲۹، ۱۳۸۸ش.
۲۹. ربیع نیا، ابوطالب، «امی»، دائره المعارف قرآن کریم، ج ۱۴، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش.
۳۰. رحیمی، جعفر، «بررسی تطور تاریخی ولایت تکوینی از حکیم ترمذی تا ابن عربی در متون منثور عرفانی»، در مطالعات عرفانی، شماره ۲۰، ۱۳۹۳ش.
۳۱. رشید رضا، تفسیر المنار، مصر، الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۰م.
۳۲. زرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۹م.
۳۳. زرگری نژاد، غلامحسین، تاریخ صدر اسلام، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۸ش.
۳۴. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۳۵. سبحانی، جعفر، مفاهیم القرآن، به قلم جعفر الهادی، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۴۲۱ق.
۳۶. سبحانی، جعفر، ولایت تکوینی و تشریحی از دیدگاه علم و فلسفه، قم، مؤسسه امام صادق، ۱۳۸۵ش.
۳۷. سبط ابن جوزی، تذكرة الخواص من الأئمة بذكر خصائص الأئمة عليهم السلام، بیروت، مؤسسه اهل البيت، ۱۴۱۷ق.
۳۸. سمهودی، علی بن عبد الله، جواهر العقدين فی فضل الشرفین، بغداد، وزارة الأوقاف، ۱۴۰۷ق.
۳۹. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار (لشعیری)، نجف، مطبعة حیدریة.
۴۰. شیخ صدوق، محمد بن علی، الاعتقادات، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.
۴۱. شیخ صدوق، محمد بن علی، التوحید، تحقیق: هاشم حسینی، قم، جامعه مدرسین، ۱۳۸۹ق.
۴۲. شیخ صدوق، محمد بن علی، امالی، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶ش.
۴۳. شیخ صدوق، محمد بن علی، ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ترجمه علی اکبر غفاری، تهران: صدوق.
۴۴. شیخ صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تحقیق: مهدی لاجوردی، تهران، نشر جهان، ۱۳۷۸ق.

«دوزخ بهشت می شود از یک اشاره اش»

ای عرشیان! به شهر خراسان سفر کنید
شب را در این بهشت الهی، سحر کنید
با زائرین این حرم الله سر کنید
مدح رضا چو آیه قرآن ز بر کنید
عید بزرگ شیعه آل پیمبر است
میلاذ هشتمین حجج الله اکبر است
ای دل بگیر جان و به جانان نظاره کن
بر چهره حقیقت ایمان نظاره کن
یک لحظه بر تمامی قرآن نظاره کن
در دست نجمه نجم فروزان نظاره کن
میلاذ پاره تن زهرا و احمد است
شمس الشموس عالم آل محمد است
این مظهر جمال خداوند اکبر است
آئینه تمام نمای پیمبر است
خورشید نجمه، یا مه افلاک پرور است
قرآن روی سینۀ موسی ابن جعفر است
بر خلق آسمان و زمین مقتدا است این
جان رو نما دهید که روی خدا است این
روشن هزار سینۀ سینا به نور او
چشم هزار موسی عمران به طور او
صف بسته اند خیل رسل در حضور او
دل بحر بی کرانه ای از شوق و شور او
ریزد برات عفو خدا از نظاره اش
دوزخ بهشت می شود از یک اشاره اش
هر قامتی که سرو لب جو نمی شود
هر صورتی که وجه هو الهو نمی شود
هر پادشه که ضامن آهو نمی شود
هر کس که نام اوست رضا، او نمی شود
در طوس پاره تن احمد بود یکی
آری رؤوف آل محمد بود یکی
ای خلق، خاک پای تو یا ثامن الحجج!
جان جهان فدای تو یا ثامن الحجج!
قرآن پر از ثنای تو یا ثامن الحجج!
ایمان بود ولای تو یا ثامن الحجج!
دین را به جز ولای تو اصل و اصول نیست
تهلیل بی ولای تو هرگز قبول نیست
گردون هماره دور زند در طریق تو
خورشید خشت گوشه صحن عتیق تو

۴۶. شیخ صدوق، محمد بن علی، کمال الدین.
۴۷. شیخ صدوق، محمد بن علی، معانی الاخبار، تحقیق: علی اکبر غفاری، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.
۴۸. شیخ صدوق، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه للشیخ الصدوق (ره) - الجزء ۲.
۴۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق قصیرعاملی، احمد، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵۰. شیخ مفید، محمد بن محمد، سلسله مؤلفات الشیخ المفید، بیروت، دارالمفید، ۱۴۱۴ق.
۵۱. صافی گلپایگانی، لطف الله، سلسله مباحث امامت و مهدویت، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، ۱۳۹۱ش.
۵۲. صافی گلپایگانی، لطف الله، ولایت تکوینی و ولایت تشریحی، قم، دفتر تنظیم و نشر آثار آیت الله العظمی صافی گلپایگانی، ۱۳۹۳ش.
۵۳. صحیفه رضویه، مجتهدی سیستانی، مرتضی، مترجم: ظریف، محمد، نشر: الماس، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۷ش.
۵۴. صفار، محمد بن حسن، بمانثر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، تحقیق و تصحیح محسن کوجه باغی، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۵۵. طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، اعلمی، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۳ق.
۵۶. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
۵۷. طبری آملی، عماد الدین ابی جعفر محمد بن ابی القاسم، بشاره المصطفی لشبعة المرتضی، نجف، المكتبة الحیدریة، ۱۳۸۳ق.
۵۸. طرابیسی، جرج، من اسلام القرآن الی اسلام الحدیث، بیروت، دارالساقی، ۲۰۱۰م.
۵۹. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، محقق احمد حسینی اشکوری، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.
۶۰. طوسی، محمد بن حسن، امالی، تحقیق: مؤسسه البعثة، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
۶۱. طیب، سید عبد الحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، چاپ دوم، ۱۳۷۸ش.
۶۲. عاملی، سیدجعفر مرتضی، الولاية التكوينية و التشريعية، مرکز الاسلامی للدراسات، چاپ دوم، ۱۴۲۸ق.
۶۳. عبدالکریم عقیلی: قبسات التورانیة.
۶۴. علامه حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، منتهی المطلب فی تحقیق المذهب، مشهد، مجمع البحوث الإسلامیة، ۱۴۱۲ق.
۶۵. علامه مجلسی، شرح الزبارة الجامعة الکبیرة، مؤسسه رافد، چاپ اول، ابی تا.
۶۶. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، محقق هاشم رسولی محلاتی، تهران، المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۹ق.
۶۷. غروی اصفهانی، محمدحسین، حاشیة المکاسب، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۷ق.
۶۸. غیبیت نعمانی.
۶۹. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، قم، انتشارات رضی، ۱۳۷۵ش.
۷۰. فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم، ۱۴۲۰ق.
۷۱. فرهنگ و معارف قرآن، اعلام القرآن، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۵ش.
۷۲. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، تحقیق حسین اعلمی، تهران، انتشارات الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۷۳. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.
۷۴. قرشی، سید علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیاد بعثت، چاپ سوم، ۱۳۷۷ش.
۷۵. قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، تهران، ناصر خسرو، چاپ اول، ۱۳۶۴ش.
۷۶. قندوزی حنقی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة، دار العراقیة الکاظمیة، و انتشارات محمدی، قم، چاپ هشتم، ۱۳۸۵ق.
۷۷. کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۲۸۵
۷۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران، دار الکتب الاسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
۷۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
۸۰. مدیرشانه چی، کاظم، علم الحدیث و درایه الحدیث، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۸۱. مسعودی، علی بن حسین، التنبیه و الاشراف، قاهره، دارالصاوی، بی تا.
۸۲. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ش.
۸۳. مطهری، مرتضی، پیامبر امی، تهران، صدرا، ۱۳۸۱ش.
۸۴. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار استاد شهید مطهری، تهران، صدرا، ۱۳۷۵ش.
۸۵. مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۴۲۴ش.
۸۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
۸۷. مکیال المکارم فی فوائد دعا للقاءم.
۸۸. المنتخب الحسنی للأدعية و الزیارات.
۸۹. منتهی الآمال للشیخ عباس القمی.
۹۰. وسائل الشیعة للشیخ الحر العاملی (ره).
۹۱. موعود نامه فرهنگ الفبایی مهدویت مجتبی تونه ای ص ۱۲۰ به نقل از کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۵؛ غیبیة طوسی، ص ۱۷۷
۹۲. هاشمی شاهرودی، محمود، فرهنگ فقه فارسی، قم، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی ۱۳۸۵ش.
۹۳. یزدی، محمدکاظم، العروة الوثقی، تحقیق: مؤسسه نشر اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۷ق.

با آن همه کرامت و لطف دقیق تو
خود را شمرده اند گدایان رفیق تو
دستی که دست لطف خدا می شود تویی
شاهی که خود رفیق گدا می شود تویی
یکسان بود به وقت عطای تو خاص و عام
فرقی نمی کند به درت شاه یا غلام
سلطان ندیده ام ز گدا گیرد احترام
پیش از سلام زائر خود را کند سلام
پیوسته دست بر سر زوار می کشی
تو کیستی که ناز گنه کار می کشی؟!
پاییز بوستان دل ما بهار تو است
در شهر طوسی و همه عالم دیار تو است
گل بوسه امام زمان بر مزار تو است
شیعه به هر کجا که رود در کنار تو است
چشم و چراغ و محفلم این جا است یا رضا!
هر جا سفر کنم دلم این جا است یا رضا!
شرمنده ام از این که بپرسند کیستم
از ذره کم ترم نتوان گفت چیستم
در پر تو کرامت خورشید زیستم
روزی که نیستم به کنار تو نیستم
با یک دم تو صبح دم عید می شوم
در آفتاب صحن تو، توحید می شوم
گل از نسیم صبح بهشت تو بو گرفت
خورشید پیش روی تو از شرم رو گرفت
ماه از فروغ خشت طلایت وضو گرفت
بی آبرو ز خاک درت آبرو گرفت
من دور گندم کرم تو کبوترم
ردم نکن که از همه بی آبروترم
ای نقش دیده و دل ما جای پای تو!
روح الامین کبوتر صحن و سرای تو
مضمون بده که از تو بگویم برای تو
«میشم» کجا و گفتن مدح و ثنای تو
راهم بده که ذاکر ناقابل توام
انگار این که خاک ره دعبل توام

(غلام رضا سازگار)

«آداب زیارت»

ذکری است مدام بر لب چشمانم
شرمنده تر از همیشه ام، ویرانم

با حال خراب و سر به زیر آمده‌ام
آداب زیارت تو را می‌دانم

در این همه ازدحام خلوت کردم
در همه‌مه مدام خلوت کردم

امشب که حرم شلوغ تر هم شده است
بی‌دغدغه با امام خلوت کردم

(شفیعی)

«یا جواد الأئمة! ادرکنی»

عجب خجسته حدیثی که هم‌چو گوهر بود!
سفارش پدری به جوان دل‌بر بود

«نرو از آن در کوچک که سمت دیگر بود
که چشم خیل‌گدایان همیشه بر در بود»

چه بارگاه و چه صحنی شبیه مشهد ما!
چه آشیانه امنی شبیه مشهد ما!

عجب حریم و چه شأنی شبیه مشهد ما!
خیال صحن و سرایت همیشه در سر بود

چه خوب می‌شد اگر تا سحر درون حرم
فقط سه واژه تنها من و ضریح و سرم

تو هم اگر که بیایی ز اوج لطف و کرم
کدام خاطره از این خیال برتر بود؟!

تمام عمر نشستم به آستان شما
همیشه خیره نشستم به کنج خوان شما

مرا بس است ز روزی کمی ز نان شما
غلام حلقه به گوشت به شاه سرور بود

چنین غریب به چشمش ندیده کون و مکان
چنین اسیر غمی تا ابد ندیده زمان

صدای هلهله‌ها بود و رقص دخترکان
تن نحیف تو اما میان بستر بود

به دست و پا زدنت نانجیب می‌خندید
به «آب» گفتن تو ای غریب! می‌خندید

شبییه قاتل «شیب الخضیب» می‌خندید
عدو غریبه اگر بود به ز همسر بود

عطوفت و دل‌سنگش اگر نمی‌مرد آه
تو را به بام با طناب گر نمی‌برد آه

کمی ملاحظه می‌کرد و گر نمی‌خورد آه
لبت به تیزی پله چه قدر بهتر بود!

تو را کشید و رسیدی به بام خانه خود
چه روضه‌ها که تو دیدی به بام خانه خود!

«حسین» را تو چشیدی به بام خانه خود
پناه جسم رها بال چند کفتر بود!

(حسین کریمی)

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ۲ | ۱. تقدیم به آستان مقدس امام رضا (علیه السلام) |
| ۳ | ۲. پیش‌گفتار |
| ۴ | ۳. حیف باشد که تو باشی و مرا غم ببرد!» |
| ۵ | ۴. مقدمه |
| ۵ | ۵. مفهوم زیارت |
| ۶ | ۶. شعر و شعور |
| ۷ | ۷. زیارت تجلی تجدید عهد با امام معصوم (علیه السلام) |
| ۷ | ۸. روایتی زیبا درباره زیارت |
| ۸ | ۹. «نزدیک است» |
| ۹ | ۱۰. اوقات خاص زیارت امام رضا (علیه السلام) |
| ۱۰ | ۱۱. درباره روز دحو الارض |
| ۱۱ | ۱۲. «دار الشفای کشور ما» |
| ۱۳ | ۱۳. زیارت جوادیه (علیه السلام) |
| ۱۳ | ۱۴. زیارت جوادیه (علیه السلام) از دیدگاه دانش‌مندان |
| ۱۳ | ۱۵. در این جا، متن و ترجمه زیارت شریف جوادیه (علیه السلام) به ۲ صورت تقدیم می‌گردد |
| ۱۴ | ۱۶. «نوازش» |
| ۱۵ | ۱۷. متن زیارت جوادیه (علیه السلام) (نسخه پیوسته عربی زیارت‌نامه) |
| ۱۹ | ۱۸. «اذن دخول مهبط عشق» |
| ۲۰ | ۱۹. متن کامل ترجمه به فارسی |
| ۲۲ | ۲۰. «مولای من» |
| ۲۳ | ۲۱. «بارگاه قدس رضا» |
| ۲۴ | ۲۲. متن و ترجمه فراز به فراز و عبارت به عبارت عربی به فارسی |
| ۲۶ | ۲۳. «مهر را بگان» |
| ۲۸ | ۲۴. «طلاخیزان» |
| ۳۰ | ۲۵. «یار شاه خراسان» |
| ۳۲ | ۲۶. «دل رمیده» |
| ۳۴ | ۲۷. «غبار شفا بخش» |
| ۳۶ | ۲۸. «... بهتر است» |
| ۳۸ | ۲۹. «تبخیر من» |
| ۴۰ | ۳۰. «دعای ارباب» |
| ۴۱ | ۳۱. «دو قدم عشق ورزیدن» |
| ۴۲ | ۳۲. اعمال پس از زیارت جوادیه امام رضا (علیهما السلام) |
| ۴۲ | ۳۳. «نسیمانه» |
| ۴۳ | ۳۴. ترجمه دعای بعد از زیارت امام رضا (علیه السلام) |
| ۴۴ | ۳۵. «خشت حریم تو» |
| ۴۵ | ۳۶. متن دعای بعد از نماز زیارت امام رضا (علیه السلام) با ترجمه توامان و فراز به فراز عبارات |
| ۴۶ | ۳۷. «محفل قدس» |
| ۴۸ | ۳۸. «سپیده هشتم» |
| ۵۰ | ۳۹. «از راه دوری اومدم» |
| ۵۲ | ۴۰. «رسم جاودانه» |
| ۵۳ | ۴۱. زیارت جامع |
| ۵۴ | ۴۲. «مهمان نواز» |
| ۵۶ | ۴۳. «هوای زیارت» |
| ۵۸ | ۴۴. «ترنم نقاره‌خانه» |
| ۵۹ | ۴۵. آشنایی فهرست‌وار و مختصر با وجود نازنین ثامن الحجج (علیهما السلام) |
| ۵۹ | ۴۶. دلیل بر امامت آن حضرت |
| ۶۰ | ۴۷. «کیبوترهای روی گنبدت» |
| ۶۱ | ۴۸. نمونه‌ای از مکارم اخلاقی و مهربانی ایشان به دوست‌دارانشان |
| ۶۱ | ۴۹. درباره توسل به امام رضا (سلام الله علیه) |
| ۶۲ | ۵۰. «این همه دل تنگی» |
| ۶۳ | ۵۱. چند روایت کوتاه از آن حضرت |
| ۶۳ | ۵۲. فواید خویشتن‌داری |
| ۶۳ | ۵۳. حسن ظن به خدا |
| ۶۳ | ۵۴. دوست و دشمنان را بشناسیم |

| | |
|-----|---|
| ۶۴ | ۵۵. «حضرت نور» |
| ۶۵ | ۵۶. آداب معاشرت اجتماعی |
| ۶۵ | ۵۷. دادگری و خوش رفتاری |
| ۶۵ | ۵۸. یاد اهل بیت (علیهم السلام) |
| ۶۶ | ۵۹. «أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِينَ» |
| ۶۷ | ۶۰. شرح واره عبارات و درس نامه‌ای برگرفته از معارف زیارت جوادیه امام رضا (علیهما السلام) |
| ۶۷ | ۶۱. یک- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ |
| ۶۸ | ۶۲. «یک قطعه از بهشت» |
| ۶۹ | ۶۳. ولایت تکوینی |
| ۶۹ | ۶۴. تعریف |
| ۷۰ | ۶۵. «هر بار مشهد می آیم انگار بار نخست است» |
| ۷۱ | ۶۶. مسئله ولایت تکوینی چیست؟ |
| ۷۱ | ۶۷. خاستگاه مسئله |
| ۷۱ | ۶۸. ولایت تکوینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) |
| ۷۲ | ۶۹. «نگاه حسرت زائر» |
| ۷۳ | ۷۰. کتاب‌شناسی |
| ۷۳ | ۷۱. ولایت تشریحی |
| ۷۳ | ۷۲. دو معنای ولایت تشریحی |
| ۷۴ | ۷۳. «ایوان طلایت» |
| ۷۵ | ۷۴. ولایت به معنای حق تصرف |
| ۷۵ | ۷۵. ولایت به معنای تفویض قانون‌گذاری |
| ۷۵ | ۷۶. اختلاف در تفویض |
| ۷۶ | ۷۷. «بگذار بیایند همه در حرم ما» |
| ۷۷ | ۷۸. مستندات مخالفان |
| ۷۸ | ۷۹. «یک سفر پاپوس» |
| ۷۹ | ۸۰. مستندات موافقان |
| ۸۰ | ۸۱. «مرد غربت» |
| ۸۱ | ۸۲. بَابُ التَّفْوِیْضِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) وَإِلَى الْأَئِمَّةِ (علیهم السلام) فِي أَمْرِ الدِّينِ |
| ۸۲ | ۸۳. «مثل شروع عاشقی» |
| ۸۳ | ۸۴. ولایت الهی از دیدگاه قرآن |
| ۸۳ | ۸۵. ولایت الهی در آیه ۲۵۷ بقره |
| ۸۴ | ۸۶. «کیبوتر حرم» |
| ۸۵ | ۸۷. معنای ولایت در قرآن |
| ۸۶ | ۸۸. «تو آفتاب هشتمی» |
| ۸۸ | ۸۹. «زائر ناخوانده» |
| ۸۹ | ۹۰. ولی مشروع شما، ۳ دسته هستند |
| ۸۹ | ۹۱. قرآن کریم و ولایت الهی |
| ۹۰ | ۹۲. «جلوه افلاکیان» |
| ۹۲ | ۹۳. «دربان شاه خراسان» |
| ۹۴ | ۹۴. «یک قافله دل‌های کیبوتر شده» |
| ۹۵ | ۹۵. عقل و ولایت الهی |
| ۹۶ | ۹۶. «حریمی که سال‌ها است...» |
| ۹۷ | ۹۷. دو- السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ |
| ۹۷ | ۹۸. واژه «نور» در قرآن |
| ۹۸ | ۹۹. «عشق را نشناختم عمری!» |
| ۹۹ | ۱۰۰. سه- السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ |
| ۱۰۰ | ۱۰۱. «حَبْدًا...» |
| ۱۰۱ | ۱۰۲. امیرالمؤمنین امام علی (علیه السلام) «صدیق اکبر» و «صدیق» و «شهید» ۲ ویژگی مؤمنان |
| ۱۰۲ | ۱۰۳. «چو مرغ جنت به باغ طوبی» |
| ۱۰۴ | ۱۰۴. «خراسان در خراسان نور» |
| ۱۰۵ | ۱۰۵. منظور از صدیقین و شهداء چه کسانی هستند؟ |
| ۱۰۶ | ۱۰۶. «شاید که بر تو ناز فروشد، گدای تو!» |
| ۱۰۸ | ۱۰۷. «ای ناخدای عشق!» |
| ۱۰۹ | ۱۰۸. چهار- أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ |

| | |
|-----|---|
| ۱۰۹ | ۱۰۹. اقامه صلات |
| ۱۰۹ | ۱۱۰. شرح |
| ۱۱۰ | ۱۱۱. «وزش احسان» |
| ۱۱۱ | ۱۱۲. معنای حقیقی اقامه نماز؛ برپایی امر ولایت |
| ۱۱۱ | ۱۱۳. اهمیت نماز |
| ۱۱۲ | ۱۱۴. «کبوترانه» |
| ۱۱۳ | ۱۱۵. مراتب اقامه نماز |
| ۱۱۳ | ۱۱۶. نماز اهل بیت (علیهم السلام) |
| ۱۱۴ | ۱۱۷. «لهجه قنوت نگاهت» |
| ۱۱۶ | ۱۱۸. «ای نجمه محو روی تو!» |
| ۱۱۸ | ۱۱۹. «فرط تقلا» |
| ۱۱۹ | ۱۲۰. پنج - السَّلَامُ عَلَیْكَ [یا امام قاصیب و] مِنْ إِمَامٍ عَصِيبٍ |
| ۱۲۰ | ۱۲۱. وَ إِمَامٍ نَجِيبٍ |
| ۱۲۱ | ۱۲۲. وَ بَعِيدٍ قَرِيبٍ |
| ۱۲۱ | ۱۲۳. وَ إِمَامٍ مَسْمُومٍ غَرِيبٍ |
| ۱۲۱ | ۱۲۴. «درد کهنه» |
| ۱۲۲ | ۱۲۵. شش - السَّلَامُ عَلَی مَنْ أَمَرَ أَوْلَادَهُ وَ عِبَائَهُ بِالنَّبَاحَةِ عَلَیْهِ قَبْلَ وَصُولِ الْقَتْلِ إِلَیْهِ |
| ۱۲۴ | ۱۲۶. همه برای من بلند گریه کنید |
| ۱۲۶ | ۱۲۷. «تو کربلای دیگر در حال تکراری» |
| ۱۲۸ | ۱۲۸. «زمزمه عرشیان» |
| ۱۲۹ | ۱۲۹. «از خودت بگذر به ترفندی» |
| ۱۲۹ | ۱۳۰. «از کوچه باغ مرقدت» |
| ۱۳۰ | ۱۳۱. اشاره‌ای به داستان حضرت سکینه (علیها السلام): لاتحرقی قلبی |
| ۱۳۲ | ۱۳۲. وداع جان‌گداز امام حسین (علیه السلام) با دختر نازنینشان |
| ۱۳۴ | ۱۳۳. «ما بید بودیم و مجنون» |
| ۱۳۵ | ۱۳۴. «شفاعت غریب شکسته پهلوی» |
| ۱۳۵ | ۱۳۵. «بهار سرزده بر پهنه جهان بارید» |
| ۱۳۶ | ۱۳۶. هفت - السَّلَامُ عَلَی ... عُدَّةِ الْوَعِيدِ |
| ۱۳۸ | ۱۳۷. یَوْمُ الْوَعِيدِ: روز وعده‌های وحشت‌ناک |
| ۱۳۹ | ۱۳۸. «پادشاه کشور عشقی» |
| ۱۳۹ | ۱۳۹. «سپر دارم از شعر یولادسان» |
| ۱۴۳ | ۱۴۰. هشت - السَّلَامُ عَلَی ... الْبِئْرِ الْمَعْطَلَةِ وَ الْقَصْرِ الْمَشِيدِ |
| ۱۴۳ | ۱۴۱. البئر المعطلة و القصر المشید: چاه پر آب و کاخ استوار |
| ۱۴۳ | ۱۴۲. نه - السَّلَامُ عَلَی غَوْتِ اللَّهْفَانِ |
| ۱۴۵ | ۱۴۳. قنوت الإمام موسی بن جعفر (علیهما السلام) |
| ۱۴۸ | ۱۴۴. پناه بی پناهان: داستانی از کرامات امام رضا (علیه السلام) |
| ۱۴۹ | ۱۴۵. «وصف طره لیلی» |
| ۱۵۱ | ۱۴۶. شخصیت اخلاقی امام هشتم (علیه السلام)؛ مواسات و دل‌سوزی نسبت به دیگران |
| ۱۵۲ | ۱۴۷. السَّلَامُ عَلَی كُهَوفِ الْكَائِنَاتِ وَ ظِلِّهَا |
| ۱۵۳ | ۱۴۸. «ضامن عشق» |
| ۱۵۴ | ۱۴۹. ادب و نزاکت و ظرافت |
| ۱۵۵ | ۱۵۰. «آفرینش عصا» |
| ۱۵۶ | ۱۵۱. نمونه‌هایی از دست‌گیری امام رضا (علیه السلام) |
| ۱۵۸ | ۱۵۲. «حالت لحظه تولد اشک» |
| ۱۵۹ | ۱۵۳. «حضرت عیسی‌تر از مسیح» |
| ۱۶۰ | ۱۵۴. شاهدمثال دوم مدد‌رسانی حضرت رضا (علیه السلام) |
| ۱۶۱ | ۱۵۵. «جلد مشهد» |
| ۱۶۱ | ۱۵۶. ده - السلام علی ... مَنْ صَارَتْ بِهِ اَرْضُ خُرَاسَانَ، خُرَاسَانَ |
| ۱۶۱ | ۱۵۷. تبیین برخی فضائل امام رضا (علیه السلام) |
| ۱۶۲ | ۱۵۸. مقدمه نخست، پیش از ذکر بعضی از فضایل امام رضا (علیه السلام) |
| ۱۶۳ | ۱۵۹. «تو آن نماز غریب همیشه‌ها هستی» |
| ۱۶۴ | ۱۶۰. مقدمه دیگر در یادآوری فضایل و مناقب امام هشتم (علیه السلام) |
| ۱۶۴ | ۱۶۱. «... که سنگ‌فرش تو، از جنس چشم آهوها است» |
| ۱۶۵ | ۱۶۲. یازده - السَّلَامُ عَلَی قَلْبِیْلِ الرَّائِبِینِ وَ قُرَّةِ عَیْنِ قَاطِمَةَ سَیِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِینِ |

| | |
|-----|---|
| ۱۶۶ | ۱۶۳. «آسمان زیر پرت بود، زمین افتادی» |
| ۱۶۷ | ۱۶۴. دوازده- السَّلامُ عَلَى الْبَهْجَةِ الرَّضَوِيَّةِ وَ الْأَخْلَاقِ الرَّضِيَّةِ |
| ۱۶۷ | ۱۶۵. سعادت آشنایی با سجایای بارزش امام رضا (علیه السلام) |
| ۱۶۸ | ۱۶۶. «پهلوی گرفتن، یادگار مادرش بود» |
| ۱۶۹ | ۱۶۷. سبب نام‌گذاری امام رضا (علیه السلام) به این لقب معروف |
| ۱۷۰ | ۱۶۸. «چیسست رضای خدا، غیر رضای رضا؟» |
| ۱۷۱ | ۱۶۹. دیگر القاب و کنیه‌های امام رضا (علیه السلام) |
| ۱۷۲ | ۱۷۰. «ابری سیاه ...» |
| ۱۷۴ | ۱۷۱. «آینه‌دلان از تو صفا می‌گیرند» |
| ۱۷۵ | ۱۷۲. سیزده- هَيَّا كَلَيْهِمْ أَمَانُ الْمُخْلُوقِينَ |
| ۱۷۶ | ۱۷۳. «زیر سر مهمانی اجباری‌اش بود» |
| ۱۷۷ | ۱۷۴. لو لا الحجة لساخت الارض بأهلها |
| ۱۷۸ | ۱۷۵. «یا ابا الحسن!» |
| ۱۷۹ | ۱۷۶. چهارده- ... وَ حَجَّجَهُمْ إِطْطَالُ شَبِّهِ الْمَلْجِدِينَ |
| ۱۷۹ | ۱۷۷. السَّلامُ عَلَى مَنْ كُسِرَتْ لَهُ وَسَادَةُ وَالِدِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى خَصَمَ أَهْلَ الْكُتُبِ وَ ثَبَّتَ قَوَاعِدَ الدِّينِ |
| ۱۷۹ | ۱۷۸. مناظره امام رضا (علیه السلام) با ارباب ادیان و مذاهب |
| ۱۷۹ | ۱۷۹. نگاهی تحلیلی به شیوه مناظرات امام رضا (علیه السلام) با بزرگان ادیان |
| ۱۸۴ | ۱۸۰. فرازی از تاریخ بااهمیت سرزمین طوس پیش از سال ۳۰۰ هجری قمری |
| ۱۸۵ | ۱۸۱. «تو سفره‌دار عشقی و ما ریزه‌خوار تو» |
| ۱۸۵ | ۱۸۲. یکم. خراب کردن وجهه امام رضا (علیه السلام) |
| ۱۸۶ | ۱۸۳. دوم. شناخت بهتر امام، از طرف خود مأمون |
| ۱۸۷ | ۱۸۴. «دل برده از بهشت، زوایای مرقدت» |
| ۱۸۷ | ۱۸۵. یکم. مناظره انفرادی با نمایندگان ادیان |
| ۱۸۷ | ۱۸۶. دوم. خودداری از نقد شخصیت افراد، به جای نقد استدلال |
| ۱۸۸ | ۱۸۷. «السلطان ابا الحسن» |
| ۱۸۹ | ۱۸۸. سوم. استفاده از مفاهیم مسلم نزد طرف مقابل |
| ۱۸۹ | ۱۸۹. چهارم. حصر عقلی |
| ۱۹۰ | ۱۹۰. «تو مهمان نه، آقای ایران زمینی!» |
| ۱۹۱ | ۱۹۱. پنجم. تبدیل مستشکل، به پرسش‌گر فعال |
| ۱۹۱ | ۱۹۲. ششم. وارد کردن اتهام، بر اساس باورهای غلط مقابل |
| ۱۹۲ | ۱۹۳. «شوری اشک» |
| ۱۹۳ | ۱۹۴. مناظره امام رضا (علیه السلام) با فرقه‌های انحرافی در بصره |
| ۱۹۴ | ۱۹۵. «من گدازده و تو، نسل به نسلت سلطان» |
| ۱۹۶ | ۱۹۶. «پلک زخمی تو از خاطره گودال است» |
| ۱۹۸ | ۱۹۷. «وقتی به پای‌بوسی دریا رسیدم‌ام» |
| ۱۹۹ | ۱۹۸. احتجاج امام رضا (علیه السلام) با علمای یهود و نصاری |
| ۲۰۴ | ۱۹۹. «حلقه‌های ضریح» |
| ۲۱۱ | ۲۰۰. «ماه در کاسه شراب افتاد!» |
| ۲۱۲ | ۲۰۱. هفت مناظره معروف امام رضا (علیه السلام) با علمای ادیان |
| ۲۱۳ | ۲۰۲. باب ذکر مجلس الرضا (علیه السلام) مع أهل الأديان و أصحاب المقالات في التوحيد عند المؤمن |
| ۲۱۶ | ۲۰۳. «یا امان الخائفین!» |
| ۲۱۸ | ۲۰۴. «دیدار» |
| ۲۲۰ | ۲۰۵. «هزار چشم امید» |
| ۲۲۴ | ۲۰۶. «آه آینه‌ها» |
| ۲۲۸ | ۲۰۷. «قبله هفتم» |
| ۲۳۶ | ۲۰۸. «امان نداد» |
| ۲۳۸ | ۲۰۹. «یک بوریا کفن به تن آسمان شده» |
| ۲۴۰ | ۲۱۰. «با لطف خودت، مرا ادب کن» |
| ۲۴۲ | ۲۱۱. «سایه پرمهر تان» |
| ۲۴۴ | ۲۱۲. «وصله ناچور» |
| ۲۴۶ | ۲۱۳. «عقده‌گشایی» |
| ۲۴۸ | ۲۱۴. «لاله‌صفت» |
| ۲۵۲ | ۲۱۵. «گداوار» |
| ۲۵۴ | ۲۱۶. «روضه حبیب غریب» |

| | |
|-----|---|
| ۲۵۵ | ۲۱۷. فهرست مناظرات |
| ۲۵۶ | ۲۱۸. مناظره با چند عالم از ادیان گوناگون |
| ۲۵۷ | ۲۱۹. «در به در مهربانی ات» |
| ۲۵۸ | ۲۲۰. «کرامات نگاه کیمیا» |
| ۲۵۹ | ۲۲۱. مناظره با جاثلیق، عالم بزرگ مسیحی |
| ۲۶۰ | ۲۲۲. «مشکوه کبریا» |
| ۲۶۲ | ۲۲۳. «سیمای دل جو» |
| ۲۶۴ | ۲۲۴. «یابن الشیبب» |
| ۲۶۶ | ۲۲۵. «ای شهید خراسان!» |
| ۲۶۸ | ۲۲۶. «مظهر لطف خدا» |
| ۲۶۹ | ۲۲۷. فضایل زیارت مرقد مطهر امام رضا (علیه السلام) |
| ۲۶۹ | ۲۲۸. یانزده- و السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ كُسْرِ قُلُوبِ شِيعَتِهِ يَغْرِبُنِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ |
| ۲۶۹ | ۲۲۹. السَّلَامُ عَلَيَّ مُفْتَخِرِ الْأَبْرَارِ وَ نَائِي الْمَزَارِ |
| ۲۶۹ | ۲۳۰. يَا كَيْتَنِي [كنت] مِنَ الطَّائِفِينَ بِعَرَصَتِهِ وَ حَضْرَتِهِ [بعرصة حضرت] ه |
| ۲۶۹ | ۲۳۱. مُسْتَشْهِدًا لِبَهْجَةِ مُؤَانَسَتِهِ |
| ۲۶۹ | ۲۳۲. بِاللَّهِ أَقْسِمُ وَ بِبَانِكَ الْأَطْهَارِ وَ بِبَانَتِكَ الْمُنْتَجِبِينَ الْأَبْرَارِ |
| ۲۶۹ | ۲۳۳. لَوْ لَا بَعْدَ الشَّقَةِ حَيْثُ شَطَّتْ بِكُمْ الدَّارُ لَقَضَيْتُ بَعْضَ وَاجِبِكُمْ بِتَكَرُّارِ الْمَزَارِ |
| ۲۶۹ | ۲۳۴. احادیثی در زمینه فضیلت زیارت مرقد مطهر و نورانی امام رضا (علیه السلام) |
| ۲۷۰ | ۲۳۵. «بار غریبان» |
| ۲۷۴ | ۲۳۶. «شوق حرم» |
| ۲۷۶ | ۲۳۷. «واسطه فیض و معدن احسان» |
| ۲۷۸ | ۲۳۸. «خاتم سلیمانی» |
| ۲۸۰ | ۲۳۹. «کعبه آمال» |
| ۲۸۲ | ۲۴۰. «یا ابا الجواد!» |
| ۲۸۴ | ۲۴۱. شانزده- السَّلَامُ عَلَيَّ السَّرَاجِ الْوَهَّاجِ وَ الْبَحْرِ الْعَجَّاجِ |
| ۲۸۵ | ۲۴۲. «مشهد اگر نبود که جایی نداشتم» |
| ۲۸۶ | ۲۴۳. «از قدیم» |
| ۲۸۸ | ۲۴۴. «امانت داری حرم» |
| ۲۹۰ | ۲۴۵. «ای کاش!» |
| ۲۹۲ | ۲۴۶. «تا مشهد» |
| ۲۹۴ | ۲۴۷. هفده- ... الذی صارت تربته مهبط الاملاک و المعراج |
| ۲۹۵ | ۲۴۸. شفای کوری زنی از اهل کرمان |
| ۲۹۵ | ۲۴۹. هجده- شِعْرٌ: |
| ۲۹۵ | ۲۵۰. يَا قَبْرَ أَرْضِ طُوسٍ سَقَاكَ اللَّهُ رَحْمَتَهُ/ مَاذَا ضَمِنْتَ مِنَ الْخَيْرَاتِ يَا طُوسُ |
| ۲۹۶ | ۲۵۱. «ای کاش!» |
| ۲۹۷ | ۲۵۲. نوزده- السَّلَامُ عَلَيَّ شَهْوَرِ الْحَوْلِ |
| ۲۹۸ | ۲۵۳. «یا ضامن آهوا!» |
| ۳۰۰ | ۲۵۴. «تکرار قشنگ بچه آهو» |
| ۳۰۲ | ۲۵۵. «هشت» |
| ۳۰۳ | ۲۵۶. بیست- وَ مِنْ سَأَلُوا عَنْ كَلِمَةِ التَّوْحِيدِ فَقَالُوا نَحْنُ وَ اللَّهُ مِنْ شُرُوطِهَا |
| ۳۰۳ | ۲۵۷. حدیث سلسله الذهب |
| ۳۰۳ | ۲۵۸. علت نام گذاری این حدیث به سلسله الذهب |
| ۳۰۳ | ۲۵۹. متن حدیث |
| ۳۰۴ | ۲۶۰. «سبک بال» |
| ۳۰۶ | ۲۶۱. «عطر شب بو» |
| ۳۰۸ | ۲۶۲. «نشود کم» |
| ۳۰۹ | ۲۶۳. بیست و یک- السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ يُعَلِّلُ وَجُودَ كُلِّ مَخْلُوقٍ اِبْوَالَهُمْ اِبْوَالَهُمْ اِبْتِوَالَهُمْ |
| ۳۰۹ | ۲۶۴. لو لا الحجة لساخت الارض بأهلها |
| ۳۰۹ | ۲۶۵. مقصود از حدیث «لو لا الحجة لساخت الارض بأهلها» چیست؟ |
| ۳۰۹ | ۲۶۶. چه گونه وجود حجت، مایه آرامش و نبودنش موجب نابودی ساکنان زمین می شود؟ |
| ۳۱۰ | ۲۶۷. «شرمنده» |
| ۳۱۱ | ۲۶۸. شبهه ناسازگاری حدیث «لولا الحجة لساخت الأرض بأهلها» و خالی بودن زمین از حجت |
| ۳۱۱ | ۲۶۹. پاسخ |
| ۳۱۲ | ۲۷۰. «از تو اگر هم که نخواهم بده» |

| | |
|-----|---|
| ۳۱۳ | ۲۷۱. چرا امام مهدی (عج) خود را اهل زمین نامیده اند؟ |
| ۳۱۴ | ۲۷۲. «کعبه‌ها مثل کربلا نشود» |
| ۳۱۶ | ۲۷۳. «خجلم» |
| ۳۱۷ | ۲۷۴. امنیت فکری و روحی |
| ۳۱۷ | ۲۷۵. به دست گرفتن زمام امور جامعه |
| ۳۱۹ | ۲۷۶. وجود امام، منشأ خیر و برکت |
| ۳۲۰ | ۲۷۷. «لو لا الحجة لساخت الارض باهلها» در این روایت چه مطلب مهمی به چشم می‌خورد؟ |
| ۳۲۱ | ۲۷۸. «قلب شاعر آب شد» |
| ۳۲۴ | ۲۷۹. بیست و دو - وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مَنْ حَطَبَتْ لَهُمُ الْخَطْبَاءُ |
| ۳۲۵ | ۲۸۰. اعطای ۱۰ هزار سکه ولایت‌عهدی امام رضا (علیه السلام) به دعبل خزاعی |
| ۳۲۵ | ۲۸۱. «... پسر رسید» |
| ۳۲۶ | ۲۸۲. «به سر نیزه نرفته سر تو» |
| ۳۲۸ | ۲۸۳. «تابوت یک پروانه خاکستری» |
| ۳۳۰ | ۲۸۴. «فردا به لطف چشم شما دعبلم کنند» |
| ۳۳۲ | ۲۸۵. «طعم دعای سحر» |
| ۳۳۴ | ۲۸۶. «مداح درباری سلطان!» |
| ۳۳۶ | ۲۸۷. «در بین محبان تو آلوده‌ترینم» |
| ۳۳۸ | ۲۸۸. «زهر در سینه شراری شد و بی‌تابت کرد» |
| ۳۴۳ | ۲۸۹. بیست و سه - بِسْبَعَةِ آبَاءِهِمْ [ابائهم] مَا هُمْ / هُمْ أَفْضَلُ مَنْ يَشْرَبُ صَوْبَ الْقَمَامِ [ای المطر] |
| ۳۴۴ | ۲۹۰. «ای جانمی جان!» |
| ۳۴۵ | ۲۹۱. بیست و چهار - السَّلَامُ عَلَيَّ ... الْمُتَكَلِّمِ مَعَ [اهل] كُلِّ لُغَةٍ بِلِسَانِهِمْ |
| ۳۴۵ | ۲۹۲. الْقَاتِلِ لِشَيْبَتِهِ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُوَلِّيَ إِمَامًا عَلَيَّ أُمَّةً حَتَّى يُعْرِفَهُ بِلُغَاتِهِمْ [و ادیانهم] |
| ۳۴۶ | ۲۹۳. زبان آگاهی رسولان الهی (علیهم السلام)، پیام‌بر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) و امامان (علیهم السلام) |
| ۳۴۶ | ۲۹۴. «از گدا هم کریم می‌سازی!» |
| ۳۴۷ | ۲۹۵. تصریح به زبان آگاهی برخی از پیام‌بران پیشین (علیهم السلام) در روایات |
| ۳۴۸ | ۲۹۶. «کار و کسب شریف گدایی» |
| ۳۴۹ | ۲۹۷. زبان آگاهی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) |
| ۳۵۲ | ۲۹۸. «دست گره‌گشا» |
| ۳۵۳ | ۲۹۹. فصل الخطاب |
| ۳۵۴ | ۳۰۰. «رضا جان!» |
| ۳۵۷ | ۳۰۱. مکالمه‌ها |
| ۳۵۹ | ۳۰۲. پیام‌بر امی |
| ۳۵۹ | ۳۰۳. توصیف امی در قرآن |
| ۳۵۹ | ۳۰۴. امی یعنی: فردی منسوب به ام القری (مکه) |
| ۳۶۱ | ۳۰۵. آیه ۱۵۷ - سوره اعراف |
| ۳۶۳ | ۳۰۶. آیه ۱۵۸ - سوره اعراف |
| ۳۶۵ | ۳۰۷. بیست و پنج - وَ السَّلَامُ عَلَيَّ [مَفْخَرِ عَبْدٍ مَنَافِ] |
| ۳۶۵ | ۳۰۸. عبد مناف |
| ۳۶۵ | ۳۰۹. نام و لقب |
| ۳۶۵ | ۳۱۰. فرزندان و نوادگان جناب عبد مناف |
| ۳۶۷ | ۳۱۱. تبارنامه پیام‌بر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) |
| ۳۶۸ | ۳۱۲. «عرش برین خورد زمین» |
| ۳۶۹ | ۳۱۳. تفاوت قریشی و سید |
| ۳۷۰ | ۳۱۴. «نوبت غزل‌خوانی» |
| ۳۷۱ | ۳۱۵. بیست و شش - السَّلَامُ عَلَيَّ الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ ... |
| ۳۷۲ | ۳۱۶. «پای طلب معنی ندارد سر که باشد» |
| ۳۷۴ | ۳۱۷. «آفتاب هشتمین» |
| ۳۷۶ | ۳۱۸. «انبیا ناز فروشند به گل‌زار بهشت» |
| ۳۷۸ | ۳۱۹. «روز میلاد غزل» |
| ۳۸۳ | ۳۲۰. بیست و هفت - السَّلَامُ عَلَيَّ الْإِمَامِ الرَّؤُوفِ [الَّذِي هَيَّجَ أَحْزَانَ يَوْمِ الطُّفُوفِ] |
| ۳۸۶ | ۳۲۱. «حج اکبر» |
| ۳۸۸ | ۳۲۲. «از چشم بدان کوبه دولتتان دور» |
| ۳۸۹ | ۳۲۳. منابع و مأخذ |
| ۳۹۰ | ۳۲۴. «دوزخ بهشت می‌شود از یک اشاره‌اش» |

| | |
|-----|-------------------------------|
| ۳۹۳ | یادداشت .۳۲۵ |
| ۳۹۴ | «آداب زیارت» .۳۲۶ |
| ۳۹۶ | «یا جواد الأئمة! ادرکنی» .۳۲۷ |
| ۴۰۰ | فهرست مطالب .۳۲۸ |